۱ف



رساله
جوابیه موسومه بمنهاج الرشاد
از فتاوی مرحوم خلد مقام حاجی شیخ
جعفر شوشتری قدس الله نفسه الزکیه
که جامع مسائل دینیه
و مورد احتیاج الیه
عموم مکلفین است
از اول تا آخر بنظر جناب مستطاب
حجة الاسلام و المسلمین آیة الله فی العالمین
آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مد ظله
العالی رسیده و موارد اختلاف
فتوی را در حاشیه
تعرض فرمودند و فتوای
خود را مرقوم فرمودند
تحریرا بتاریخ ششم شهر جمادی الثانیه
سنه ۱۳۱۸ رقمه العبد الاثم
الجانی محمد حسین
الکلپایکانی

بسم الله تعالی شأنه

الحمد لله رب العالمین الذی جعل التزویج مفتاح الخیرات و جعله آیة تحرزوا بها عن الخطاء فی القلب و الصلوة و السلام علی خیر الانام
محمد الهاشمی القرشی المبعوث علی سایر عباده و بعد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و برهان خطابه العظیم
و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله
واسع علیم در بهترین وقتی از اوقات و خوشترین ساعتی از ساعات بمیمنت و مبارکی بزینت عقد
دائمی در آورد جناب عمدة الاجلة و الاعیان آقا میرزا محمد تاجر [illegible] سلمه الله تعالی مر مخدره علیا جاه [illegible]
دستگاه عاقله کامله بالغه الرشیده باکره [illegible] خانم بنت مرحوم مغفور رضوان پناه آقا
محمد علی تاجر شیرازی را بصداق معین و مهر مسمی [illegible] رایج معمول مملکت ایران
[illegible] که تمام مبلغ مزبور بر ذمه [illegible] مذکور دین شرعیست که ان شاء الله عند
الاستطاعه [illegible] کار [illegible] خلاف شرع انور [illegible]
[illegible] جاری و ساری گردید و کان تحریر ذلک فی ۱۷ شهر [illegible] من شهور سنه ۱۳۳۸
[illegible] حرره العبد [illegible]

هذا
كتاب مستطاب
منهج الرشاد

حسب الامر ... عمل بان رساله ... مجزی و مبرئ ذمه ...
حرره الاحقر محمد کاظم الخراسانی
و فرهت

بسم الله الرحمن الرحیم

رب انت فی الدارین رجائی جل قدسک عن ثنائی لا احصی ثنا علیک
انت کما اثنیت علی نفسک فالحمد لک کما انت اهله والصلوة علی نبیک
الذی ارسلته للعالمین بشیرا و نذیرا واهل بیته الذین اذهبت عنهم الرجس
وطهرتهم تطهیرا **و بعد** اقل و احقر خلق الله خادم خدام الشرع
الاطهر ابن الحسین جعفر بعرض برادران دینی میرساند که این رساله ایست در
مهمات مسائل دینیه مسمی بمنهج **الرشاد** مرتب بر مقدمه مهمه و چند
مقصد و خاتمه **مقدمه** در بیان حکمت خلقت انسان و اینکه خلقت
او عبث و بی فایده نیست قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم
الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان کردید اینکه شما را عبث و بیهوده آفریدیم
و بسوی ما نخواهید گردید یعنی اگر منظور از خلقت شما همین بود که چند
روزه با مراد و هوس بگذرانید بود خلقت شما عبث و بازیچه بود و از خدای خالق
حکیم که آثار حکمت در مخلوقات او ظاهر است کار عبث و بازیچه محال است پس
باید خلقت بجهت ثمره بزرگی باشد که بیان فرموده در کلام خود که وما

وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس بر هر مکلفی لازم است که سعی در تحصیل
ثمره وجود خود نماید بعبادت پروردگار و معنی عبادت تعظیم و تذلل است
برای خالق بکیفیات مخصوصه که بقصد فرمان برداری و بجا بیاورند و ارسال
انبیاء و نصب اوصیاء و تنزیل کتب همه بجهة بیان آنها است و کیفیت توجه
آنها بر شخص مختلف است باختلاف حالات ولکن پیش از عروض همه تکالیف
همینکه پسر داخل سال پانزدهم شد یا قبل از آن محتلم شد و دختر داخل در
سال دهم شد ابتداء لازم است در همان روز بلوغ بلکه ساعت اول بلوغ
که در صدد شش امر باشد **اول** نظر در اصول دین **دوم** تعلم صورت
نماز **سیم** تعلم مسائل واجبه نماز **چهارم** ملاحظه اسباب موجبه
غسل که در ایام نابالغی از او بعمل آمده باشد مثل آنکه در ایام طفولیت مس
میت مثلا کرده باشد یا جنب شده باشد که بمجرد بلوغ غسل آنها بر او واجب
است اگر چه در ایام نابالغی هم غسل کرده باشد **پنجم** ملاحظه اسباب اشتغال
ذمه بحقوق ناس که در ایام نابالغی بسبب آنها مشغول الذمه شده حال
که بالغ شده مکلف است بر ائت ذمه از آن حقوق **ششم** تعلم احکام بعض
معاملات که مشغول آنها است تا بر وجه صحت عمل نماید و بعض محرمات تا ترک
آنها نماید و بجهة هر یک از این شش امر در کیفیت و مقدار تفصیلی هست
که اگر بان طور عمل نکرد احکامی چند بر هر یک از آنها بار میشود که امر او بسیار مشکل
میشود لهذا این تفاصیل را در شش مقام بیان مینمائیم **مقام اول** در مقدار
واجب از معرفت اصول دین و کیفیت تحصیل آن در اول بلوغ و احکامی که
مترتب بر ترک آن میشود **بدانکه** اطفال قبل از بلوغ متصف بصفت
اسلام و کفر نمیشوند لکن بر اطفال کفار احکام کفار بتبعیت جاری است

بسم الله الرحمن الرحیم بلکه بیاد کردن سال پانزدهم علی الاقوی ک

علی الاحوط و اقوی عدم وجوب غسل است در این صورت ک

جاری نیست و بر اطفال مسلمین احکام مسلمین بتبعیت جاری است و اما بعد از بلوغ
وعقل تبعیت ایشان منقطع میشود و باید ملاحظهٔ خود ایشان بشود که هرگاه
معتقد بعقائد حقه شدند وصف اسلام در ایشان حاصل و احکام مسلمین
بر ایشان جاری میشود بنا براین هرگاه پسر یا دختر بالغ شد و معرفت اصول دین را
بمقدار کفایت در اسلام تحصیل نکرد و نداشت یا در شک ماند امر بسیار
مشکل میشود از بابت نجاست ایشان و از بابت میراث و نکاح و اینحکم در دختران
بسیار مشکل میشود زیرا که بعد از اتمام نه سال باید اصول اسلام را معتقد
شوند بلکه بعضی از اعاظم علما مثل شیخ طوسی ره قائل شده که تکلیف باصول
دین نسبت به پسر بعد از اتمام ده سالست و این دخلی ندارد با حکام دیگر که بلوغ
در آنها شرط است و ملاحظهٔ این قول احوطاست و بدانکه تکلیف بمعرفت عقائد
اهم تکالیف است یعنی در احکام خدا از او مهمتر نیست چونکه ندانستن
باعث مخلد بودن در عذابست و اول تکالیف است یعنی پیش از همه چیز
باید تحصیل آن کرد حتی اینکه تا آنرا درست نکرده اگر نماز کرد باطل است
و اشکل تکالیف است از اینجهت که کاهی بی تقصیر در آن احکام نجاست بر شخص
مترتب میشود هرگاه خلاف واقع را معتقد باشد مثل بسیاری از مردان یا زنان
که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا را تصور جسم نموده یا در آسمان میدانند حکم
بطهارت ایشان مشکل است هرچند مستضعف باشند و مقصر نباشند و باید
دانست که معرفت اصول دین چند مرحله دارد **مرحلهٔ اولی** از بابت
تقسیم آن باصول اسلام و اصول ایمان اصول اسلام سه است **اول** توحید
دویم نبوت **سیم** معاد و اصول ایمان پنج است همین سه و عدل و امامت بر عدم
اعتقاد باصول اسلام چند حکم مترتب است اول نجس بودن دویم عدم صحت عقد

اگرچه اقوی طهارت ایشانست

عقد او برای مسلم اگر زن باشد سیم میراث نبردن او از مسلم اگرچه پدر او باشد
چهارم مالک نشدن کنیز و غلامی که مسلم باشند پنجم حلال نبودن ذبیحه
یعنی حیوانی را که ذبح کند ششم واجب نبودن تغسیل و تکفین و نماز بر او
هفتم میته بودن هر چیزیکه از اجزاء حیوانات در دست او باشد از قبیل کفش
و پوستین و پشم و نحو اینها و غیر اینها از احکام و بر ندانستن اصول ایمان هم چند
حکم مترتب است مثل عدم صحت عبادات کلا و مثل جایز نبودن دادن زکوة و خمس
و فطره و رد مظالم و کفاره و غیر اینها از احکامی که بیان خواهد شد **مرحلهٔ دویم**
در تشخیص اینکه از هر یک چه قدر ضروریست **مرحلهٔ سیم** اینکه اصول دین لفظ تنها
نیست و اعتقاد قلبی ضروریست و مقدار واجب از هر یک **مرحلهٔ چهارم**
آنکه علما حکم نموده اند باینکه تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین باشد نه شک
و نه مظنه و نه تقلید که اینها را از ثمر بدانند و از این بابتها کار صعب میشود
در اطفال در اول بلوغ بلکه در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان
گذشته پس اهم امور تحقیق اینمرحله است و مقصود از تحقیق این است که شخص
احوالات خود را ملاحظه کند که از اوایل بلوغ بچه قسم بوده یا اینکه اگر علم بحال
کسی در سانید حکم از بدانند الا شبهه نیست که در بلاد مسلمین هر کس را که شخص
ببیند و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند هرچند که اول
بلوغ او باشد و هرچند که شهادتین را از او نشنیده باشد پس اولا بعون الله تعالی
بیان میکنیم اقسام مردم را در اینخصوص و احکام هر قسم را که هر کسی تکلیف
خود را در بارهٔ خود و در بارهٔ دیگران بداند انشاء الله تعالی والله المستعان پس
میگوئیم که مردم نسبت بمعرفت اصول دین بر چهار قسم اند **قسم اول** اینکه
قبل از بلوغ معرفت باصول اسلام و ایمان حاصل نموده باشد بدلیل و یقین بود

عقد مسلمه برای او اگر مرد باشد و عدم صحت
۱۲
در صورت علم علم بشود
مسلم یا گرفتن آن از بازار مسلمین
۱۲

۳ و خواهد معلوم شد
که ضرری در بیان
احکام اقسام
مردم که خواهد
شد
۱۲

بواقع برای او حاصل شده این بیخلاف و بی شبهه بمجرد بلوغ همه احکام اسلام و ایمان
بر او جاری است و شبهه در آن نیست چه تقریر دلیل خود را بتوانند بکنند یا نه
قسم دوم اینکه از تقلید پدر و مادر و یا غیر ایشان از کسانیکه اعتماد بر
ایشان دارد قبل از بلوغ یقین بجهت او حاصل شده باشد بواقع و در وقت حصول
بلوغ بهمان طریق بر قرار باشد اقوی اینست که این عیبی ندارد بلکه علاوه بر این
اگر در همه عمر خود بهمین یقین بماند و شبهه نکند و احتمال خلاف را ندهد
کفایت در احکام ایمان او هم در دنیا و هم در آخرت خواهد کرد ان شاء الله تعالی
قسم سیم اینکه در اول بلوغ در صدد تحصیل دین و طریقه حق افتاده باشد
و بعد از چند وقت آنرا تحصیل کند بنحو یقین از تقلید که دیگر شبهه نداشته
باشد و احتمال خلاف ندهد در این صورت بعد از حصول یقین حکم او معلوم است
کلامی که هست در آن مدت است که در صدد تحصیل حق بوده آیا حکم او بچه نحو است
ظاهر این است که اگر در آن مدت تحصیل که هنوز بدست نیاورده خود را و دلش بچیزی وا نداده
بر او نیست و معاقب نیست لکن در طهارت و وجوب اجرای احکام مسلمین بر
او تامل هست **مسئله** هرگاه تحصیل طریقه حق موقوف باشد بر اینکه
یکروز یا چند روز ملاحظه کند آیا در آن روزها نماز بر او واجب است یا نه
حکم بوجوب مشکل است لکن قضای آنها بعد از تحصیل حق باید کرد
قسم چهارم اینکه در اول بلوغ ملتفت باین مرحله اختیار دین
نشود و در این صدد نباشد مثل اکثر دختران در اول بلوغ در این صورت
احکام مسلمین بر او جاری نیست و پاک بودن او مشکل است و لازم است که
پدر و مادر یا غیر ایشان او را متنبه نموده اولا او را خالی نمایند که خالقی
داری که ترا خلق کرده است و همه این مخلوقات را خلق کرده است و جامع جمیع

اشکال ندارد بلوغ حکم بصحت مشکل است

۵۳ اقوی طهارت آنها است

جمیع صفات کمال است و منزه از صفات نقص است و مکان ندارد و تغییری بر او روا
نیست و او را پیغمبری هست که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله میباشد و آنچه
از جانب او وارد است حق است همین دو مطلب را خالی او نموده که بفهمند بزبان
لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید که بدن او پاک بشود بعد از آن کم کم
امامت و عدل ائمه و معاد و تفاصیل آنرا با و بفهمانند که باقی احکام ایمان بر او
مترتب بشود و اگر تسامح در این بشود حتی اینکه اگر بگویند او را اول بلوغ تا آخر
شد کار دنیا مشکل میشود **قسم پنجم** اینکه کسی باشد که عقاید
حقه در ذهن او ثابت هستند و آنها را میداند در دل خود و لکن اگر از او
بپرسند بعبارت نمیتوانند تقریر بکنند مثل بسیاری از اهل صحرا در خصوص
توحید و بسیاری از مردم شهر در خصوص دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه که
اگر با ایشان بگوئی که آنها چند اند نمیتوانند احصا کنند و لکن اگر بپرسی خدا
عالم است اثبات میکنند و اگر بگوئی مکان دارد یا دیدنی است نفی میکنند و هم
چنین باقی صفات را و حکم در اینصورت این است که همین قدر کفایت میکند
قسم ششم اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر می بینیم که شهادتین را
میگوید و نمیدانیم که قلبا معتقد هست یا نه در اینجا مادامی که شک باید
حکم باسلام او بکنیم و مکلف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه در باره او میتوان
گفت اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و این نسبت بتکلیف دیگران است
با او اما خود شخص بنفسه نباید حکم خود را از اعتقاد خودش ملاحظه
کند و اگر اعتقادش قلبی نیست باید سعی کند و اعتقادش را درست نماید
قسم هفتم اینکه شخص شهادتین را بگوید و لکن می بیند که قلب او در
مضمون آنها یا در امام و معاد شک دارد حکم مرتد بر این شخص نیست

این است که هرگاه خود ظاهر کرد و شک خود را بروز داد که او را کافر و نجس بدانند
کار وسیکه هست اینست که هرگاه شک خود را ظاهر نکرد و اقرار بشهادتین و معاد هم
میکند لکن از احوال و اعمال او دستگیر شد که باطناً شک دارد در توحید یا نبوت
خاصه یا معاد اقوی اینست که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست و اما
در اینکه پاکست یا نجس و حیوانی که ذبح کند حلالست یا حرام تاملی هست و احوط
اجتناب است از او **مسئله** هرگاه کسی بگوید که اگر خدائی باشد فلان کار
میکند یا اینکه بگوید اگر خدائی باشد چه خواهی کرد یا بگوید اگر خدائی دارم چنان بکند
خواهد کرد یا اگر قیامتی هست هم میرسیم چنانچه در زبان عوام اینها متداول است
آیا بمجرد مثل اینسخنان حکم بکفر اینشخص میشود از باب اینکه این عبارات دلالت
بر شک او دارد اینها میکنند که خیالات بروز داده یا نه تحقیق کلام اینست که این الفاظ
بدو قسم استعمال میشوند یکی اینکه مراد او اینست که بعد از آنکه خدائی هست
چنان میکند یا قیامتی که هست لامحاله بهم میرسیم و همچنین در باقی این الفاظ
نظیر اینکه کسی چیزی در آتش بیقینی بیندازد و بگوید اگر آتش باشد میسوزاند
این قسم عیبی ندارد و حکم بکفر او نمیشود یکی دیگر آنکه مراد او این است که
اگر خدائی هست چنین خواهد کرد و اگر نیست نمیشود یا اگر قیامتی باشد
بهم میرسیم و الا نمیرسیم مثل اینکه چیزی را در جائی که نمیداند آتش است
یا نه بیندازد و بگوید اگر آتش است میسوزاند این کفر است و گوینده او کافر است
قسم هشتم آنکه مظنه داشته باشد بحقیقت مضمون شهادتین یا مظنه
بمعاد داشته باشد در اینجا اولا باید بیان کرد که حکم خود این شخص چه چیز است
و ثانیا حکم او نسبت بدیگران که آیا احکام مسلمین را باو باید جاری کرد یا نه
پس میگوئیم اما حکم او نسبت بخود اینست که هرگاه متمکن است از تحصیل یقین

بعید نیست کفایت اقرار بشهادتین در طهارت و حلیت ذبیحه او
ک

یقین و تحصیل نمیکند و بمظنه مانده است حکم او حکم شاکست و در آخرت نجاتی
برای او نیست و اگر متمکن نشود که از این بالاتر تحصیل کند و نهایت سعی او این
است پس در آخرت معذور است یعنی او را عقاب برین نمیکنند و اما در دنیا
اجراء احکام مسلمین براو نمیتوان کرد و احوط نیز اجتناب است از او **قسم نهم**
اینکه شخص تحصیل معرفت باصول دین نمود و معتقد بعقاید کما هو حقه بوده
باشد لکن در دل او بعض خیالات و وسواس هست و بعض احتمالات مخالفه
در دل او میگذرد لکن او از آنها خوشش نمیاید و متاذی از آنها میشود یا آنکه
بعض کلمات کفرآمیز در ذهن او میاید و لکن کراهت از آنها دارد و حتی
اینکه گاهی راضی میشود باینکه خود را هلاک کند و آنها در قلب او نباشد
حکم اینشخص اینست که اصلا و ابدا عیبی و نقصی در ایمان او نیست و متاذی
بودن او دلیل قوت ایمان او است و هرچه خیالات او بدتر آید و کراهتش از
آنها بیشتر ایمان او قویتر است و علاج این وسواس و ناخوشی در احادیث
صحیحه از حضرت رسالت پناه و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده
است که هر وقت در خاطر او بیاید بگوید لا اله الا الله آمنا بالله و رسوله
و لا حول و لا قوة الا بالله **قسم دهم** اینکه بی اعتقادی شخص از باب
دیوانه بودن او باشد چه متصل باشد دیوانگی با ایام بلوغ و اصلا در آن
ایام تحصیل اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیت حکم باسلام او شده باشد
یا تحصیل کرده باشد یا اینکه بالغ شده و معتقد شده و بعد دیوانه شده در
همه این صورتها احکام مسلمین براو جاریست اگرچه هیچ اعتقادی برای او
نیست و اما هرگاه بالغ شده بود و تحصیل اعتقاد نکرده و بعد دیوانه
شد اجراء حکم مسلم براو نمیتوان کرد و بنجاست او خالی از وجه نیست و اما هرگاه

هرگاه در صدد تحصیل اعتقادات بود و هنوز بجائی نرسیده بود و بعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد و طهارت او خالی از وجه نیست

قسم یازدهم مستضعفین کفار و سنیان و ایشان بر دو قسم اند غافلین و ابلهان و مراد از غافلین کسانی هستند که اصلاً و ابداً ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید نمود و نشنیده اند و ابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند و عقل کامل هم ندارند و نمیتوان ایشان را مطلبی حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته میشود امّا مستضعفین کفار مثل دختران فرنگ مثلاً یا غیر اینها که اصلاً و ابداً نام اسلام نشنیده اند و خیال میکنند که غیر از پادشاه فرنگ پادشاهی نیست و غیر از دین او دینی نیست پس در دنیا احکام کفار بر ایشان جاریست و امّا در آخرت از عدالت خداوند عالم عذاب کردن ایشان دور است پس ایشان را در جهنم عذاب نمیکنند و لکن در بهشت نیز داخل نمیشوند یا در اعراف هستند و زجری بر ایشان نیست یا در قیامت تکلیفی با ایشان میکنند و الله اعلم و امّا مستضعفین که در میان سنیان هستند حکم اینها نیز در آخرت حکم مستضعفین کفار است بنحویکه گفته شد که در دنیا احکام مسلمین کلاً و علاوه بر این بعض احکام شیعیان نیز بر ایشان ترتیب داده میشود مثلاً بنا بر قول باینکه شوهر کردن زن شیعه بسنی حرام است بمستضعف ایشان چندان اشکال ندارد و هم چنین هرگاه شیعه زن سنیه بگیرد جایز است امّا خلاف احتیاط است لکن در مستضعفات ایشان احتیاط هم نیست

قسم دوازدهم مستضعفین شیعه یعنی کسانیکه اعتقاد بخدا و رسول خدا دارند و اختیار دین شیعه فی الجمله نموده اند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی میدانند لکن ائمه را بتفصیل یا بترتیب

یا بترتیب نمیشناسند یا آنکه معنی امام علیه السلام را نمی فهمند و کلام در صورتی است که از بابت غفلت یا ابله بودن ایشان باشد نه تقصیر و حکم این اشخاص اینست که احکام اسلام از طهارت و غیرها بر ایشان جاریست کلاً و عقاب ندارند و بعید نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام در اینست که آیا بعض احکام ایمان بر ایشان جاریست مثل دادن زکوة و فطره و رد مظالم با ایشان صحیح است یا نه مسئله محل خلافست و در فطره خالی از وجهی نیست و در زکوة از سهم فقراء و مساکین مشکل است لکن از بابت سهم فی سبیل الله میتوان داد و امّا کفاره احوط ندادن بایشانست و در رد مظالم فی الجمله احتیاطی هست

قسم سیزدهم اینکه شخص اختیار طریقه شیعه نموده و غافل و ابله نیست و لکن در معرفت بحق دوازده امام و اسم ایشان و ترتیب ایشان و بعض صفات ایشان کوتاهی میکند حکم این جوره اشخاص از بابت طهارت بدن اشکالی ندارد و چونکه شهادتین در آن کافی است لکن از بابت احکام ایشان خصوصاً در آخرت کار ایشان مشکل میشود خصوصاً هرگاه امام زمان را نشناسند و معتقد بحیات او و غیبت او و اینکه امروز حجت خداست نباشند یا اینکه از بابت تسامح ملتفت باین مرحله نشوند و میتوان گفت که اعتقاد بتوحید و نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و صدق او در معاد و اعتقاد خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او یا بن عدد مخصوص که اسامی ایشان معتبر است و شناختن امام عصر بخصوصه کفایت در ایمان میکند اگر چه بالاسم و الترتیب یکیک را ندانند لکن خالی از اشکال نیست

قسم چهاردهم اشخاصی که امر ایشان از همه شدید و کار ایشان از کفار مشکل تر یعنی کسانیکه اختیار طریقه خود نموده اند و بعد از تدینی

ع ط
جواز دادن فطره خالی از وجه نیست اگرچه لازم نیست مراعات کـ

ارتدادی برای ایشان حاصل شود و چون این مسئله از اهم مسائل است لهذا بعون الله تفصیل آن در سه مقام بیان میشود اوّل در اسباب ارتداد دوم در اقسام ارتداد سوم در احکام ارتداد اما اسباب آن بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی از سه چیز اوّل بدل دوم بزبان سوم باعضا و جوارح اما بدل مثل اینکه در قلب منکر شود بعد از ایمان یا شک کند بعد از یقین یا در دل قرار بدهد که کافر شود بعد از این یا اینکه اگر فلان امر اتفاق شد کافر شود و هر چند که هنوز نشده باشد و اما بزبان مثل اینکه نفی صانع کند یا نفی توحید او یا نفی حکمت او یا نفی علم او یا نفی عدالت یا اثبات خلاف حکمت در کارها او یا اثبات عبث در آنها یا نفی نبوت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد باشد یا جحود یا عناد یا استهزاء یا شوخی و مطایبه و همچنین انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و حج یا انکار حرام بودن مال مردم یا استخفاف باصل شرع و مذهب و دین و معاد و قرآن و احادیث باینکه بگوید اینها چه چیزند و گاهی که از راه طعن و استخفاف شخص میگوید که قربان خدا یا پیغمبر یا قرآن یا حدیث بشوم مرتد میشود و اما اعضا و جوارح مثل اینکه قرآن را بزمین زند یا استخفافاً پاره کند و دور بیندازد یا لگد بزند یا در قاذورات عمداً بیندازد و همچنین است تعبیر و اسماء خدا و کتب احادیث و نحو اینها و در اینجا سه مطلب مهم هست مطلب اوّل اینکه این چیزهائیکه گفته شد که بقول یا فعل یا اعتقاد ارتداد است تفاوت نمیکند در آنها باقی بودن اعتقاد در قلب و باقی نبودن آن مطلب دوم بدانکه ارتدادی که از گفتن حاصل میشود یک قسم آن حکم خاصی دارد غیر از احکام باقی اقسام ارتداد و آن قسم اینست که العیاذ بالله ناسزا گفتن و دشنام باشد

بخدا یا رسول او و بگوید بهر لفظی که باشد و حکم خاص او این است که لازم است بر کسیکه شنیده از او که او را بقتل نماید بمجرد شنیدن آن از او مادامیکه خوف بر جان خود یا جان کسی دیگر نداشته باشد پس در صورت عدم خوف هرگاه او را نکشت معصیت نموده و در حدیث از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه وارد شده است که بعد از بیان اینحکم راوی عرض کرد بخدمت آنحضرت أرأیت ان لم اخف ثم لم افعل ولم اقتله ما علیّ من الوزر یعنی اگر خوفی نداشته باشم و با وجود این او را بقتل نرسانم چه قدر گناه بر من هست حضرت فرمودند یکون علیک وزره اضعافاً مضاعفة من غیر ان ینقص من وزره شیء اما علمت من افضل الشهداء درجة یوم القیمة من نصر الله و رسوله بظهر الغیب و ردّ عن الله و رسوله یعنی میباشد بر تو گناه او چندین مضاعف بی آنکه از گناه او چیزی کم بشود آیا نمیدانی که از افضل شهدا آن کسیست که یاری کرده باشد خدا و رسول را غایبانه و نصرت کرده باشد و حرف بد را در باره ایشان رد نموده باشد مطلب سیم بدانکه سبب شدن اینعمل ارتداد را شرط چند دارد اوّل بلوغ پس هرگاه از نابالغ صادر شد حکم قتل و ارتداد جاری نمیشود لکن در سبّ خدا و رسول و ائمه و افعال موجبه ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه ممیز باشد و هرگاه توبه کند احوط است دوم عقل پس بر دیوانه اصلا و ابداً چیزی نیست سوم اختیار پس بر مکره چیزی نیست یعنی هرگاه کفار یا نواصب کسی را جبر کنند بتلفظ بکلمهٔ کفر حتی سبّ پیغمبر صلی الله علیه و آله عیبی ندارد همچنانکه عمار بن یاسر را اکراه کردند در مکه بر کلمات کفر و آنها را گفت بعد از آن گریه کنان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و بسیار مضطرب بود آیه شریفه الا من اکره

مَن اُکرِهَ وَقَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالاِیمانِ در حق او نازل شد انوقت مطمئن شد حضرت
باو فرمود اِن عادُوا عَلَیکَ فَعُد یعنی هر وقت ترا اکراه کردند بر گفتن بعد
از این نیز بگو مسئله با وقت اکراه که شخص این حرفها را بگوید توریه
واجب است یعنی باید یک معنی دیگر قصد کند یا نه وجوب آن معلوم نیست
و شاید احوط باشد چهارم شعور پس هر گاه کلمهٔ کفر غفلةً یا بی قصد صادر
شود عیبی ندارد و اما غیظ و غضب پس باعث رفع حکم هستند یا نه تفصیلی
دارد باینطریق که اگر غضب او بحدی باشد که بالمره از شعور افتاده باشد که
اگر خود را در چاه یا از بام ببیند از شعور بر او نمیشود حکم مترتب بر حرف
او نمیشود و خصوص هر گاه صاحب خود نداند که گفته است و مشخص شود که گفتن او
بی قصد بوده و اما هر گاه غضب او باین حد نرسیده و آن حد تمیز اشیا نیفتاده
است احکام بر او جاری میشود مسئله هر گاه کلمهٔ از کلمات ارتداد گفت
و بعد ادعا میکند که این حرف غفلةً و بی قصد صادر شد هر گاه احتمال بدهیم
که راست بگوید ظاهر اینست که حکم مرتد بر او جاری نشود و این حکم کار رواد در بعض
مردم آن سامیکند یعنی ندانستن معنی کفر و قصد آن پس هر گاه کلام را گفت و معنی
انرا نمیدانست یا قصد آن نکرد یا منظور لازم آن معنی بود عیبی ندارد مثلا
شخص عامی گاهی میگوید خدایا تصدق سرت شوم و منظور او لازم این است
که ثنای خدا و ندو حمد او است نه اینکه اثبات سر برای خدا بکند این عیبی
ندارد و همچنین در افعال مثلا هر گاه نمیدانست که این چیز را که اهانت
کرد قران بود عیبی ندارد و اما جاهل بحکم مسئلهٔ ارتداد پس معذور
نخواهد بود هر گاه مثلا معنی کلام را دانست و لکن نمیدانست که اگر این را گفت
نجس میشود یا واجب القتل میشود این ندانستن باعث رفع حکم نمیشود

یا آنکه قصد معنی نکند

نمیشود مسئله در زبان بعض عوام متعارف است که میگویند امام حسین
عمر ترا زیاد بکند یا حضرت عباس دولت تو را زیاد بکند یا او را اولاد بدهد یا
فلان امامزاده ترا نگاه بدارد اگر منظور این است که از برکت اینها بشود یا
اینکه ایشان شفیع بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار
خوبست و اگر منظور حقیقت رازق و معطی و خالق باشد مشکل است و اما
اقسام ارتداد بحسب شخصی که از او حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم اول
نابالغی که در حکم اسلام بوده بتبعیت والدین و هنوز خود اعتقاد بهم نرسانیده
دوم نابالغی است که وصف اسلام بجهت خود او حاصل شده بنا بر قول باینکه
برای نابالغ در صورت زیادتی معرفت و تمیز و علم بادلهٔ عقاید اصل اسلام
استقلالاً حاصل میشود سوم نابالغی است که در وقت تولد محکوم باسلام
او شده از بابت اسلام والدین او یا یکی از آنها در وقت انعقاد نطفهٔ او یا وقت
تولد او و لکن خود بعد از بلوغ قبل از وصف اسلام و اقرار بان اسباب ارتداد
برای او حاصل شود چهارم نابالغی است که بر اسلام متولد شده و در وقت بلوغ
باسلام اقرار نموده و بعد بسبب ارتداد در او یافت شود و او را مرتد فطری میگویند
پنجم کسیکه بر حکم اسلام متولد نشده و بعد از بلوغ اسلام آورده و بعد مرتد
شده و این را مرتد ملی گویند مقام سوم در احکام این اقسام اما قسم اول
پس حکم بر او مترتب نمیشود همچنانکه گذشت و اما قسم ثانی پس اظهر اینست
که حکم بر او جاری نیست و لکن بعضی قائل باین شده اند و اما قسم ثالث پس محل
خلاف است که آیا داخل است در قسم مرتد فطری یا نه و اما قسم رابع که مرتد فطری است
و غالب اقسام است پس حکم در آن نسبت بمرد و زن تفاوت دارد اما در صورتی
که مرد باشد چند حکم بر او مترتب است اول نجاست عینیه یعنی بدن او مثل

مسئله زنا و کفار از اعیان نجاسات میشود دوم حرام شدن زوجه او بر او و باید
عده بگیرد بعدهٔ وفات و بعد جایز است که شوهر بکند بکسی دیگر و هرگاه زن نزد او
بماند مثل نزدیکی که حاصل شود داخل زنا میباشد سیم اینکه قتل او لازم است
بر امام یا نایب او چهارم اینکه اموال او از ملکیت او بیرون میرود باین طریق که دیون
او را از آنها ادا میکنند و باقی از ورثه او میشود پس هرگاه خود با آنها معامله
کند حرام است و باطل پنجم اینکه توبه او دیگر قبول نمیشود و در دنیا کار او
چاره ندارد بنا بر مشهور و ثمر بخشیدن توبه او نسبت بآخرت نیز محل خلاف
والله اعلم ششم اینکه ذبیحه او میته است هفتم اینکه حرام است داخل مسجد شود
و بیرون نکردن او واجب است هشتم اینکه تزویج او بمسلمه و کافره هر دو باطل است
نهم اینکه اگر بمیرد تغسیل و تکفین و نماز او مشروع نیست و هم اینکه دفن او در
مقابر مسلمین جایز نیست یازدهم اینکه ولایت او بر اولاد خود ساقط است
دوازدهم اینکه هرگاه مسلمانی او را بکشد نه قصاص دارد و نه دیه سیزدهم
اینکه هرگاه بعد از ارتداد نطفه او منعقد شد و زن مسلمه باشد و مسئله
نمیدانست که این زنا است ولد بزن ملحق است اما هرگاه میدانست باو نیز ملحق
نمیشود و اگر زن هم نیز مرتده باشد ولد حکم اسلام ندارد و بعضی ها
دانسته اند در اینصورت که مانند اطفال کفار حکم بملکیت او شود و بیع
بر او واقع شود چهاردهم اینکه علما حکم فرموده که مرتد بعد از رده نیز
مالک نمیشود چیزی را که جدید تحصیل کند مثلا هرگاه چیزی بخرد یا بصحرا
برود هیمه یا علف بیاورد یا کسی چیزی باو ببخشد مالک آنها نیز نمیشود پانزدهم
اینکه میراث باو منتقل نمیشود مثلا هرگاه کسی بمیرد که پسری دارد که رده
گفته است و پسر دیگر عموئی یا پسر دختر خالهٔ نیز دارد ارث به پسر او نمیرسد

بالتقسیم بقتل و عتق ... و بیرون زوجه اش نرسانیدن احکام علی الاقوی چنانکه خواهد آمد تفویت ان ذکر میشود

نمیرسد و بآنها میرسد که از او دورند و در اینجا مطلب مهمی است بدانکه این
احکام که بیان شدند همه در صورتیست که قائل باشیم بآنکه توبه او قبول نمیشود
یا اینکه توبه نکند و لکن اقوی در نظر اینست که هرگاه حقیقةً توبه کرد توبه
او بجهت آخرت مقبولست و همچنین از بابت بعض احکام دنیویه نیز ثمر میکند
پس بدن او پاک میشود و هرگاه زن راضی بشود بعقد جدید و مهر جدید
بر او حلال میشود و احوط این است که بعد از چهار ماه و ده روز او را عقد
کند و بعد از این احکام مسلمین بر او جاری میشود لکن اموال او بر نمیگردند
مگر اینکه ورثه باو ببخشند و حکم قتل او که کار امام یا نایب خاص است
نیز مرتفع نمیشود **مسئله** هرگاه ارتداد در اثناء عبادت مثل صلوة
یا صوم اتفاق شد آن عبادت باطل است و اگر توبه او مقبول شد باید اعادهٔ
آن کند و یا طهارت او نقض میشود پس هرگاه وضو یا غسل داشت و مرتد
شد بعد توبه کرد یا ارتداد وضو و غسل او را باطل نموده یا نه قول ب
بطلان خالی از وجه نیست **مسئله** اولاد شخص مرتد فطری که هنوز
نابالغ اند در حکم اسلام اند و ارتداد پدر یا مادر یا هر دو تغییر حکم ایشان نمیکند
و اما هرگاه زن باشد بمجرد اینکه مرتده شد نجس میشود و لکن اموال او از
ملکیت او بیرون نمیرود و قتل او لازم نمیشود و اگر زن کسی باشد که عقد
شده و تصرف نشده عقد باطل میشود و مهر را طلب ندارد و هرگاه عقد
و تصرف شده بمجرد رده گفتن حرام میشود بر شوهر نزدیکی با او و مهلت
دارد تا وقتیکه زمان عده بگذرد اگر در زمان عده توبه کرد حلال
میشود و الا عقد منفسخ میشود و لکن مهر را بسبب تصرف سابق طلب دارد
مسئله هرگاه بر مرد مشخص شد که زن او رده گفتن سابقا دارد این مدتی که رد

لفظ متغیر حکم ابناء نمیشود

که مرتد دانسته است برای او عیبی ندارد و حال حکم توبه دادن و ملاحظهٔ عدّه
نگذشتن نماید و اگر مشخص شد که عدّه گذشته حالا توبه نماید و عقد را
جدید واقع سازند و بدانکه واجب است بر هر کس که قادر است مرتدون زن را
بتوبه و هرگاه توبه کرد توبه او مقبول است و اگر قبول نمیکند لازم است که او را
در زندان حبس کنند و بقدر قوت لا یموت باو دهند تا اجل او برسد و بمیرد هر
هرگاه زن توبه کرد بعد هم ردّه گفت باز هم توبه او قبول میشود تا سه مرتبه و در مرتبه
چهارم امام ع یا نایب امام حکم بقتل او مینماید و اما قسم پنجم
یعنی مرتد ملّی پس او عبارتست از کسیکه بر اسلام تولّد نشده و لکن خود
بعد از بلوغ اختیار اسلام نموده و بعد از اختیار اسلام مرتد بشود و از
برای او چهار حکم است اوّل اینست که او را امر بتوبه میکنند اگر قبول کرده و
توبه نمود توبه او قبول است اگرچه یقین نکنیم که در قلب معتقد است و اگر قبول
نکرد او را قتل باید کرد دوم اینکه مدّت مهلت و برای توبه سه روز است بنا بر اقرب
سیم اینکه عقد که مابین او و زوجه او بوده منفسخ میشود و زن باید
عدّهٔ طلاق بگیرد و لکن اگر در بین عدّه توبه کند زن باز زن او میشود و احتیاج
بعقد جدید ندارد چهارم اینکه اموال او بر ملکیت او هستند لکن ممنوع
است از تصرّف در آنها اگر توبه نمود بتصرّف او میدهند و الا همین طور ?هستند
نفقهٔ او و نفقهٔ واجبه بر او را از آنها میدهند تا وقت کشتن یا مردن
او اگر چیزی ماند ورثهٔ مسلمین او علی ما فرض الله تقسیم میکنند خاتمه
مطلب در بیان بعض اقسام کفر که محلّ اتفاق اند یا محلّ اختلاف اند که
دخلی باصل اعتقادات در اصول اسلام ندارند و آنها چند چیز اند اوّل
انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه یا استحباب جماعة یا حرمت بول

بول حیوان که از اصناف و کسبه جزءً میگیرند و نحو ذلک دوم اعتراض در
حکمی که خداوند عالم کرده است و از این بابت ابلیس کافر شده و الا قائل بتوحید
و نبوت و معاد و همه احکام بوده و آنها را بطور یقین میدانست و مدرّس
ملائکه بوده است و دو رکعت نماز را در چهار هزار سال یا شش هزار سال
نموده همین یک اعتراض بر خداوند عالم کرد کافر و مردود درگاه شد که گفت چرا
امر کردی که سجدهٔ آدم ع کنم و حال آنکه من از او بهترم سوم استخفاف بحکم خدا که
بگوید این چه چیز است حتی استخفاف بمستحبات مثل اینکه بشارب گرفتن
یعنی باصل استحباب آن استخفاف کند و این سه قسم باتفاق علماء موجب
کفر اند چهارم ولد الزّنا را بعضی از علماء کافر میدانند و نجس اگرچه بعد
از بلوغ شهادتین بگوید و بحسب ظاهر عابد و مقدّس شود و لکن اقوی
اینستکه هرگاه اظهار اسلام کرد مسلم و طاهر است و همه احکام ایمان
بر او جاری میشود بلی در بعض احادیث هست که اگر خوب باشد وارد جهنّم
میبرند لکن عذاب ندارد و اینها چندان ثمر و اشکال ندارند اشکالی که
هست در زمان قبل از بلوغ او است در صورتی که از دو طرف ولد زنا باشد
که آیا پاک است یا نه هرچند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی از
وجه نیست پنجم مخالفان را بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند و مشهور
و اقوی طهارت ایشان است بلی نواصب و خوارج محکوم بنجاست اند ششم نسبت
بتارک الصّلوة بعضی از علماء بسبب ظاهر بعض احادیث حکم بکفر و نجاست نموده اند
اگرچه منکر وجوب آن نباشد زیرا که منکر وجوب آن منکر ضروری دین و داخل
در قسم اوّل است و بی شبهه نجس است لکن این قول خلاف مشهور و مستلزم
عسر و حرج است چونکه مراد از تارک الصّلوة کسی است که هیچ نماز نکند یا نماز

قال أنا خير منه خلقتني من نار و خلقته من طين

در صورت لازم و اشتق آنها او ندا را از دین و انکار وحدانیت یا نبوت سید المرسلین را و در غیر این صورت موجب شدن کفر را خالی از اشکال نیست

بلکه خالی از وجه است و قوی طهارت

یا نماز باطل میکند پس کار طهارت و اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی این است که هرگاه شخص انکار وجوب نماز کند یا کافر است و نجس و هرگاه استخفاف با آن نمود یعنی استخفاف با اصل قرار دادن او کرد مرتد است و هرگاه معتقد وجوب آن هست لکن آنرا سبک برداشته و سهل انکار کرد و آن میکند از بابت ترک آن یا باطل بجا آوردن آن یا درست نکردن مسائل آن یا تضییع آن از بابت تاخیر آن بی مبالاتی نه همه این صور شخص اگرچه کافر نیست و پاک است لکن فاصله با کفر ندارد و در احادیث وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد و بر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن بر دین پیغمبر از عالم نخواهد رفت و اینها که گفتیم نیز جاریست در ترک نماز قضا که بر ذمه شخص ثابت است و تاخیر میکند بحد تهاون و توسعه را عذر قرار میدهد مقام دوم در امور که در اول بلوغ لازم میشوند تعلم کیفیت نماز بمعرفت افعال و یاد گرفتن اقوال است بدانکه نماز کیفیت معینه ندارد که نسبت بهمه علی السویه باشد بلکه نسبت بهر قسمی از مکلفین کیفیتی دارد مثلا نماز گاهی از اوقات منحصر است بگذرانیدن در دل دیگر نه خواندن دارد و نه فعل و گاهی اقوال دارد و افعال ندارد و گاهی افعال دارد و اقوال ندارد و گاهی همه را دارد مثل نماز غالب مردم پس هر کس بحسب حال خود باید صورت نماز واجب خود را یاد بگیرد و بجا آورد و ملخص صورت نماز بعد از نیت که شرط است در هر نماز و عوض ندارد این است که افعال آن در حالت امکان قیام است و رکوع و سجود و جلوس و اقوال آن هم در حال امکان تکبیر است و قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و هر یک از اینها را در حالت عدم امکان عوضی هست باین تفصیل عوض قیام یکی

یکی از چهار چیز است بترتیب اول جلوس دوم بر پهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش رو بقبله باشند سوم بر پهلوی چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم بر قفا خوابیدن که صورت و کف پاها رو بقبله باشند و عوض رکوع یکی از چهار چیز است بترتیب اول انحنا بقدر امکان دوم ایماء بسر سیم ایماء بچشم چهارم گذرانیدن در دل و عوض سجود همین چهار چیز است لکن در هر یک از اینها گذاشتن پیشانی بر ما یصح السجود علیه بر پیشانی احوط است و عوض جلوس قیام است و گاهی خوابیده بودن عوض میشود و اما اقوال واجبه پس در صورتیکه شخص در اول بلوغ یا بعد از آن آنها را یاد نگرفته هر یکی نیز عوض دارند عوض تکبیر ترجمه آنست بفارسی یا لغت دیگر پس بعد از نیت مثلا بگوید خدا بزرگتر یا بزرگتر است و اگر بگوید یزدان بزرگتر است شاید بهتر باشد و اگر بر این هم قادر نیست در دل بگذراند آنرا و اما عوض حمد گاهی حمد غلط عوض صحیح میشود و گاهی قدری از حمد عوض مجموع میشود و گاهی قدری از حمد و قدری از جای دیگر قرآن را باید عوض قرار داد و گاهی قدری از جای دیگر قرآن عوض حمد میشود و گاهی تسبیحات اربعه عوض حمد میشوند و گاهی سبحان الله گفتن تنها عوض میشود و گاهی گذرانیدن در دل عوض میشود بلی در اینجا ترجمه عوض نمیشود و اینها همه در منفرد است و در جماعت غالبا حمد ساقط است و تفصیل بیان حکم مکلفی که حمد صحیح نداند بر چند قسم است اول آنکه حمد را میداند لکن غلط میخواند در اعراب یا در مخارج حروف بطریقی که زبان او بهتر از این نمیگردد و علاج پذیر نیست در اینجا تکلیف او خواندن همانست که میداند و نماز جماعت بر او واجب نیست قطعا و در وسعت وقت

و آنکه در صورت عدم تمکن از قیام است نیز ع

کفایت میکند این با عبارت فارسی را بگوید ع

و وجهی ندارد بجهت آنکه خدا به زبان عجم در این مقام بمعنی الله است ع

اگر چه اولی و احوط است ع

یا گذاشتن ما یصح السجود علیه ع

در بیان کیفیت نماز است

وقت نماز میتوان بکند دوم اینکه حمد را بحسب اعراب و حروف میخواند و
علاج پذیر هست و مشغول درست کردن او شد لکن خیال که وقت نماز است
هنوز درست نشده در اینصورت در سعهٔ وقت نماز نکند و در آخر وقت نماز را
بکند بهمین نحو و دیگر قضا بر او لازم نیست و اقوی این است که نماز جماعت هم
بر او لازم نیست هرچند احوط است سیم اینکه در فکر درست کردن آن نشد
در اینصورت در اول وقت نماز منفرد نمیتواند کرد و اقوی وجوب نماز جماعت
است بر او و اگر وقت تنگ شد و جماعت ممکن او نشد باز بهمان طریق نماز بکند
لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم اینکه قدری از حمد میداند مثل
ملک یوم الدین یا بیشتر در این صورت بعضی گفته اند همان کافیست و بعضی برآنند که تکرار
از کند بقدر حمد و احوط آنست که بعد از تکرار اگر از جائی دیگر بداند بقدر
باقی ماندهٔ حمد بر آن اضافه کند بنیت قربت مطلقه و این در صورتیست که
وقت تنگ شده یا موسع است و نمیتواند یاد گرفت و نماز جماعت هم بر او واجب
نیست هرچند احوط است پنجم آنکه از حمد هیچ نداند و لکن از جای دیگر
میداند در اینجا ملاحظهٔ مقدار حمد نموده بحسب حروف از آن که میداند
عوض او بخواند و اگر زیاد نیز باشد ظاهراً عیبی ندارد ششم اینکه
اینرا هم نمیداند در اینصورت ملاحظهٔ مقدار حروف حمد نموده عوض آن بگوید
سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ للهِ وَ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اللهُ اَکبَر و اگر اینرا هم نمیداند
تسبیح تنها کافیست بهمان طریق و اگر بر هیچ قادر نیست حمد را در دل گذراند
یعنی در خیال خود بخواند یا اشاره بان در دل خود نماید و بمقدار آن بایستد
و این سه صورت اخیره در وقتیست که نتواند متابعت کسی نماید که او کلمه
کلمه بگوید و این در نماز بخواند و اما سوره اقوی این است که در این صورت

اگر رجاء و امید تا آخر وقت را دارد و الا میتواند نماز را بخواند در سعهٔ وقت علی الاقوی

اگر ممکن از درست کردن آن تا آخر وقت یا جماعت را داشته باشد

بلکه احوط و اولی آنست

غیر جهت بلی قضا احوط و اولی است

بقصد قربت

علی الاحوط

یعنی حمد یکدور در دل میخواند

در کیفیت اخذ مسائل

صورت ساقط است و احوط اجزاء حکم حمد است و اما ذکر رکوع و سجود چون در
هر یک سه سبحان الله کافیست فرض ندانستن بعید است و اگر فرض شد عوض آنها
ترجمه بفارسی یا غیر آن نماید و اگر ممکن نیست اصل نطق در دل بگذراند و عوض
تشهد ترجمهٔ آنست لکن عربی غلط بر آن مقدمست مبخو بگیرد و رحمه گفته شد
و اگر قدری بداند و باقی را ترجمه کند مثلا بگوید اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ
لا شَریکَ لَهُ و محمد صلعم بنده و فرستادهٔ اوست و بعد صلوات را بگوید و کفایت میکند و اگر نداند
در دل بگذراند و اما سلام پس بعوض آن ترجمه است و بعد در دل گذرانیدن
و تفصیل مسائل در محل خود خواهد آمد انشاء الله تعالی منظور اجمال
صورت اقسام نماز است **مقام سوم** از مقاماتی که در اول بلوغ
باید ملاحظه بشوند کیفیت اخذ و تعلم مسائل و احکام است از طریق
شرعی بدانکه مسائل بر چند قسمند اول مسائل واضحه که از بدیهیات
دین و مذهب شده اند مثل وجوب نماز و چهار رکعت بودن نماز ظهر اینها
اجتهاد نمیخواهد و تقلید هم در اینها جایز نیست دوم مسائل یقینیه که
میتوان در آنها تحصیل یقین کرد از اتفاق علماء یا از آیات قرآنیه و
احادیث متواترهٔ قطعیه در اینها نیز هرگاه عامی تحصیل یقین کرد از
راهی که علماء تحصیل یقین میکنند عمل بان میکند و اجتهاد و تقلید
در اینها نیز جاری نیست سیم مسائلی که شخص حکم اینها را بطریق یقین نمیتواند
تحصیل کند و لکن احتیاط در آنها ممکن است و طریق احتیاط را بنحوی
میداند که از راه دیگر در خلاف احتیاط دیگر نمی افتد در اینجا اقوی
این است که اجتهاد و تقلید در این واجب نیست و عمل باحتیاط کفایت
میکند بلکه ارجح است و اینکه گفتیم احتیاط ممکن باشد چونکه در بعض

از اختیار ترک نشود و بخواند مقدار یکه از آن میداند

بلکه مطلق ذکر بمقدار سه سبحان الله

یا راه دیگر

در بعض جاها هست که احتیاط ممکن نیست مثل اینکه چیزی باشد که ندانیم
واجب است یا حرام البته در اینجا باید اجتهاد کرد یا تقلید و دیگر گفتیم یا
بطریقی باشد که در خلاف احتیاط از باب دیگر بیفتد چونکه بسیار جاها
هست که شخص خیال میکند که احتیاط نموده و حال آنکه از راه دیگر خلاف
احتیاط است مثلا هرگاه شخص شک کند که آب مستعمل در غسل را میتوان با او
وضو گرفت یا نه احوط بحسب ظاهر ترک آنست لکن اگر غیر از آن آب نباشد که
امر دایر مابین آن و تیمم بشود ترک آن خلاف احتیاط است و احتیاط بحسب
ظاهر در جمع است لکن بعض اوقات جمع نیز خلاف احتیاط است هرگاه وقت تنگ
باشد پس در حکم باحتیاط باید ملاحظه همه اطراف کرد که مبادا خلاف
احتیاط بشود و از این قبیل است احتیاطهائی که تکرار یکنماز در آنها بشود
شاید خلاف احتیاط باشد از باب اینکه بعضی واجب دانسته اند که بخصوص
بداند که این یک نماز معین را خداوند عالم از او میخواهد و اینرا نیت میکند
و این در تکرار حاصل نمیشود پس لازم است که شخص باجتهاد یا تقلید حکم
اصل مسئله را دانسته باشد و بعد از آن اگر احتیاط بخواهد بکند فهو
نور علی نور چه بسا مسائلی که احتیاط در آنها مشخص نیست یا ممکن نیست
یا اینکه بنای احتیاط را در آنها نداند در اینها بر کسی که قوه اجتهاد را
ندارد لازم است تقلید و چون مسائل تقلید از مهمات مسائل اند لهذا چند
مطلب در بیان آنها عنوان میشود **مطلب اول** بدانکه اصل مسئله لزوم
تقلید مسئله ایست که هر کس باید خودش آنرا بفهمد و یقین بآن حاصل کند
چونکه بعد از فی الجمله تأملی عقل هر عاقلی حکم میکند باینکه خداوند
عالم را احکامی هست که هر مکلفی مأمور است بدانستن آنها و دست او از رسیدن

به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کوتاه است پس باید
از کلام خدا و احادیث حجتهای خدا آنرا بفهمد و خود قدرت بر فهم از آنها
ندارد پس چاره نیست مگر رجوع بعالم عادلی که از او یاد بگیرد همچنانکه
در هر کاری که شخص سررشته از آن ندارد رجوع باهل خبره میکند
مثل آنکه دنبال راه بطرف نشان میدهد و قول او را حجت میداند همچنین
در احکام باید رجوع باهل خبره بآنها نمود و این معنی تقلید است **مطلب**
دوم بدانکه تقلید مجتهد جامع الشرایط لازم است و مراد از جامع
الشرایط کسی است که حجت خداوند جهان و امام علیه السلام این وقت و اوان
خلیفة الله فی عباده و بلاده صاحب العصر و الزمان قائم آل محمد عجل الله
امر دوم
فرجه و جعل الله روحنا فداه اذن داده باشد که باو رجوع نمایند چونکه
آنحضرت حجت خداست بر ما و باید مأمور باذن و حکم آنحضرت ع باشند بطریق
خصوص یا بطریق عموم و در ایام غیبت صغری آنحضرت را نواب مخصوص
بوده و بعد از آنکه مصلحت الهی تعلق بغیبت کبری گرفت نایب مخصوص ندارد
ولکن در توقیع رفیع بطریق عموم بیان فرموده است صفات آنکس را که باید
مردم باو رجوع کنند و او را پیشوای دین بدانند و کسانی که آن صفات را
داشته باشند در حق ایشان فرموده است فانهم حجتی علیکم و انا حجة
الله علیهم و در احادیث دیگر در حق صاحب این صفات فرموده اند الراد علیه
کالراد علینا و الراد علینا کالراد علی الله پس بر مکلفین لازم است که صفات
آنکسی را که امام زمان اذن برجوع باو داده بشناسند که در روز قیامت
عذری داشته باشند و متابعت هر مدعی ننمایند که گمراه خواهند شد
و مجملا از صفات اینست که آنحضرت عجل الله فرجه در توقیع رفیع میفرماید

انتهی توقیع رفیع ثابت بلکه از روایت مستفاد از حضرت عسکری ع

میفرمایند و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه
فللعوام ان یقلدوه و حاصل انچه از این توقیع شریف و غیر آن از احادیث باقی
ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم فهمیده میشود این است که کسیکه نایب امام است
و حاکم شرع و مرجع در اخذ مسائل است باید جامع چند صفت باشد اوّل ایمان
یعنی تصحیح عقاید بطریقی که از تزلزل و تشکیک سالم باشد دوم فقاهت
و معرفت باحکام اهل بیت ع و نظر در حلال و حرام ایشان و این صفت حاصل
نمیشود در این زمان مگر بده امر که نه امر از آنها بتحصیل حاصل میشود و آنها
داشتن لغت عرب و علم نحو و علم صرف و علم منطق و علم رجال و علم اصول فقه
و علم تفسیر و علم احادیث در هر یک بقدر احتیاج و اطلاع بکلمات علما
بجهه معرفت اجماعیات و یکی از آنها امریست موهوبی از جانب خداوند عالم
که بتحصیل تنها نیست و آن عبارتست از قوهٔ قدسیه که باعث تمکن در رد فروع
است باصول آنها و استقامت سلیقه است در استنباط مطالب از اشارات و کنایات
اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم سوم اینکه مجتهد مطلق باشد نه
متجزّی یعنی باید[له] قوهٔ استنباط اغلب احکام را داشته باشد پس اگر در یک
مسئله یا چند مسئله قوه دارد و قوه باقی را ندارد و تقلید او جایز نیست
چهارم عدالت و آن عبارت از صفتیست که حاصل است در قلب شخص حاصل
از معرفت و خوف از خداوند عالم مانع از ارتکاب کبایر و بعض امور که
تفصیل آنها در مقام خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی پنجم بلوغ پس
هرگاه نابالغ بدرجهٔ اجتهاد رسید مثل علامه و پسر او و فاضل هندی در
ایام عدم بلوغ تقلید او جایز نیست لکن بجهت اعمال خود عمل باجتهاد
خود میکند اگر چه عبادات او را شرعیه بدانیم ششم ذکوریت یعنی مرد

له ملکه باید قوهٔ تمیز حکم فعلی جمیع مسائل داشته باشد ک

مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلید او جایز نیست بنا بر آنچه
شهید ثانی ادعای اتفاق بر آن نموده است هر چند دلیل دیگر بر آن معلوم
نیست هفتم اینکه حافظ و صاحب ضبط باشد یعنی کثیر السهو و النسیان
نباشد که تقلید او در این صورت مشکل است هشتم اینکه[له] اقبال او مقبل
بدنیای خود نباشد یعنی همت او مصروف در جمع اوضاع دنیویه
بر متعارف نباشد و حواس او مشغول بامور دنیوی نباشد که محض دنیا
هستند و صرف در امر معاد و معاش او نیستند و دل او در پی اموری
که مصلحتی در بقیه بر آنها مترتب نمیشود نباشد و محبت دنیا و عنوان
من حیث هی در قلب او محکم نباشد نهم حریت بنا بر قول بعضی که تقلید
عبد مملوک را جایز نمیدانند اگر چه مجتهد شده باشد دهم حیات یعنی
مجتهدی را که شخص ابتداء میخواهد باو رجوع کند باید زنده باشد پس
از اول امر جایز نیست تقلید میت بکند و اما هرگاه تقلید مجتهد حی کرد
و بعد از آن مجتهد از این عالم رفت جواز بقاء بر تقلید او محل خلاف است و
اقوی[له] این است که جایز است و فی الحقیقه این تقلید حی است از بابت اینکه
مأمور برجوع است در امر دین بمرجعی در آن روز که باو رجوع کرد حی بود
پس اخذ حکم از حی و صفت تقلید حی همان روز برای او ثابت شد و حکم خدا
از اجتهاد در باره او ثابت شده دیگر همه اوقات بعد از آن رجوع و تقلیدی
متحقق نیست که حال اسم این تقلید میت بشود بنا بر این احکام فرعیه که اخذ
نموده همه بتقلید حی حکم او شده اند و در این زمان نیز باقی اند بر آن صفت و
در خصوص این حکم تازه که مسئله بقاء بر تقلید است هم البته باید حالا رجوع
بمجتهد حی کند که او را فتوی بجواز دهد پس همه امور او بعد از تأمل دقیق

له اقبال بدنیا اگر بطوری نیست که مضر بعدالت باشد مانع از تقلید نخواهد بود و اگر بطوریست که مضر بعدالت است عدم آن شرط علیحده نخواهد شد ک

له بلکه اقوی عدم جواز است ک

دقیق تقلید حی میباشند مسئلة هرگاه آن مجتهد که فوت شده است
رأی او جواز بقاء بر تقلید میت بود و تقلید او در این مسئله هم کرده بود
نمیتواند حالا بقول او بر تقلید او بماند بلکه چنانچه گفتیم باید در اینمسئله
رجوع بمجتهد حی نماید مسئلة هرگاه رأی آن مجتهد میت این بود که
جایز نیست بقاء بر تقلید میت و تقلید او هم در اینخصوص کرده بود حالا که رجوع
بحی کرد او را فتوی داد باینکه جایز است باقی ماندن باقی بماند در همه مسائل مگر
در آن مسئله مسئلة هرگاه تقلید مجتهدی کرده و بعد از فوت او تقلید
کسی کرد که عدول را بر او واجب کرد و عدول کرد بعد از آن او هم فوت شد
و تقلید مجتهد سوم کرد که باقی ماندن بر تقلید میت را لازم میداند آیا
باقی بماند او را بر تقلید مجتهد اول یا بر تقلید مجتهد دوم مشایخ حضرت ره
در این مسئله خلاف کرده اند مرحوم شیخ صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه
فرموده بودند که بر تقلید ثانی بماند و باقی دیگر تقلید اول را لازم میدانستند
و این اقوی است و احوط جمع است ما بین هر دو و هر جا که ممکن است و الا احتیاط
آن مسئله را ملاحظه کند و لازم نیست در اینصورت اعاده عباداتی که در وقت
رجوع بثانی نموده است مسئلة هرگاه نابالغی تقلید مجتهدی کرد و آن
مجتهد فوت شد آیا تقلید او مجزی است که میشود باقی بماند یا اینکه مجزی نیست
در مسئله دو وجه است و تحقیق اینست که هرگاه نابالغ مسائل خود را باید
گرفت و تقلید مجتهدی در آنها کرد و تا زمان اول بلوغ او مجتهد در حیات
ماند و قرار داد که تقلید او بکند بعد از اینکه فوت شد بر تقلید او بماند
ولکن هرگاه در آن وقت آن عالم رفته باشد و یا آنکه در آن وقت قرار داد که
تقلید دیگری بکند یا متردد شد که تقلید او بکنم یا نه و در این بین فوت شد

مه بلی بعد از تقلید حی در بقا بر تقلید میت تقلید حی شد و در همه امور در حقیقه لکن آنچه فرمودند در تجویز حی بقاء تقلید میت را غیر وجهست مقام بیان آن نیست ک

مه بلکه اقوی فرموده صاحب جواهر است ک

مه گذشت که اقوی عدم جواز بقاء بر تقلید میت است ک

شد دیگر تقلید او نمیتواند کرد و باید تقلید مجتهد حی بکند و از اینجا مشخص
شد که تقلید در ایام نابالغی وقتی مجزی است که در اول ایام بلوغ قرار داد آنرا بهم
نزند و اینکه اگر بخواهد عدول بمجتهد دیگر بکند در اول بلوغ نیز میتواند
اگر چه آن مجتهد اول هنوز حی باشد ولکن در نابالغ این عدول اشکال دارد
چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی و اگر در ایام بلوغ تقلید کسی کرد که
تقلید ایام نابالغی را شرعی بداند احکام تقلید صحیح بر آنجا جاری کند مسئلة
هرگاه تقلید مجتهدی کرده بود در مسائل و حال که فوت شده نمیداند که کدام
مسائل بوده اند که در آنها باقی بماند اقوی اینست که در همه مسائل باید
رجوع بحی کند یازدهم از شرایط اعلم بودنست معنی اعلم اینست که استادتر
باشد در فهمیدن حکم خدا و این شرط محل خلافست بعضی قائل شده اند که لازم
نیست و همین قدر که مجتهد باشد کفایت میکند و بعضی تفصیل داده اند
و تحقیق اینمسئله بطریقی که مطلب قائلین بلزوم اعلم و طریق احتیاط مشخص
شود اینست که در اینجا چند صورت هست صورت اولی اینکه در
بلدی یا در چند بلد چند مجتهد باشد و مقلد تفحص کرده و بر او مشخص نشد
که اعلم دارند یا نه در اینجا خلافی نیست که مخیر است در تقلید هر یک
صورت دوم اینکه میداند که اعلم دارند و تفحص کرده دستگیرش نمیشود
که کدام است در اینصورت نیز خلافی نیست در اینکه مخیر است صورت سیم
اینکه تشخیص اعلم نموده ولکن با غیر اعلم در مسائل اختلافی ندارد یا در بعض
مسائل در اینجا نیز در آن مسائل که موافقند تقلید هر کدام که خواهد بکند
و احتیاطی چند از ندارد صورت چهارم اینکه تشخیص اعلم کرده لکن نمیداند
که در مسائل با غیر اعلم اختلاف دارد یا نه در اینجا نیز مخیر است در تقلید

مه در آنچه عمل بآن نکرده است نه در آنچه عمل نموده است با عتبار شرعی بودن عبادت صبی چنانکه اقوی است ک

مه در آنچه عمل نموده است ک

تقلید هر کدام که میخواهد و اکثر علماء عصر که تقلید اعلم را لازم میدانند
در این دو صورت حکم بمخیر بودن هم نموده اند صورت پنجم اینکه اعلم را
میداند لکن اعلم در مسئله فتوائی ندارد یا اینکه اگر دارد شنیده باشد و آنرا بنحو
شرعی بدست نمیتواند بیاورد و در اینصورت هم اشکالی در تقلید غیر اعلم نیست
صورت ششم اینکه چند مجتهد هست و میتواند که تشخیص کند که اعلم
دارند یا نه و میتواند که او را هم تعیین کند لکن نمیداند که در مسائل با هم خلاف
دارند یا نه در اینجا نیز مخیر است و تفحص و تشخیص اعلم ضرور نیست صورت
هفتم اینکه تشخیص اعلم نموده باشد یا اینکه بتواند تشخیص کند و رای او مخالف
با غیر اعلم باشد که تفصیلاً او را بداند در فلان مسئله اختلاف دارند یا اجمالا
بداند که در بعض مسائل اختلاف دارند در اینجا کثیری از علما قائلند بلزوم
تقلید اعلم در آن مسائل که با غیر اعلم خلاف دارد و این قول اقرب باحتیاط
است اگر چه لزوم آن محل تامل است صورت هشتم اینکه باحتمال عدم
مخالفت تقلید غیر اعلم نمود بعد مشخص شد که رای اعلم مخالف است با او
در این صورت عدول باعلم شاید احوط باشد و لزوم آن معلوم نیست و از جمله
از شرایط بعضی لازم دانسته اند تقلید اورع را یعنی هرگاه دو مجتهد مطلق
که هر دو عادلند یکی از ایشان بیشتر پرهیزکار باشد لازم است تقلید او
و مراعات این قول احوط است مسئله هرگاه دو مجتهد یکی از ایشان
اعلم باشد و یکی اورع آیا کدام مقدم است ظاهر این است که اعلم مقدم
است در مرحله تقلید مسئله بدانکه کلامی که هست در تعیین
رجوع باعلم در خصوص اخذ مسائل است و اما در امور دیگر که حرام است
رجوع در آنها بغیر مجتهد تقلید مثل مرافعات و نصب قیم و تعزیرات شرعیه

له این احتیاط ترک نشود ک

عه لازم نیست ک

شرعیه پس ظاهر این است که قائلی نباشد بلزوم رجوع در آنها باعلم
خصوصا هرگاه آن اعلم در بلد نباشد مطلب سیم در کیفیت اثبات این
شرایط اما اجتهاد مطلق پس ثابت میشود بدانستن خود شخص اگر از اهل
خبره باشد و ثابت میشود بشهادت دو عادل از اهل خبره و ثابت میشود بشیاع
مابین اهل علم اگر چه عادل نباشند و ثابت شدن آن بحکم حاکم مسلم الاجتهاد
خالی از وجهی نیست و آیا ثابت میشود بمظنه که از غیر از اینها باشد اظهر عدم
آن است خصوصا با تمکن از آنها و اما با عدم تمکن مگر از مظنه یعنی هرگاه غیر
مجرد مظنه باجتهاد دو دیگر راهی در دست ندارد یا تقلید از مجتهد حی که
مظنه باجتهاد او دارد مقدم است یا تقلید اموات که یقینی الاجتهادند قول
باول اگر چه بعید نیست لکن احوط ملاحظه احتیاط است بجمع بین التقلیدین
در صورت امکان و اگر احتیاط در خود مسائل نماید بهتر است مسئله
آیا ثابت میشود اجتهاد بادعای خود شخص هرگاه عادل باشد و یقین باشتباه
او نباشد محل اشکال است لکن اینهم مانع اقتداء باو نیست در صورت عدالت
و تحقق احتمال در باره او و اما اعلمیت و اورع بودن پس ثابت میشوند
بان چیزهائیکه اصل اجتهاد بانها ثابت میشود و علاوه بر این بمجرد مظنه
مطلقه نیز ثابت میشود و اما عدالت پس ثابت میشود بعلم حاصل از
معاشرت و بشیاع و اقوی این است که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر شد
بغیر از خوبی چیزی ندیده و از این باب مظنه حاصل شده باینکه در قلب
او خوفی از خداوند عالم هست که مانع است او را از ارتکاب کبایر همین کفایت
میکند و ظاهر این است که خلافی در این نباشد چونکه تحصیل یقین بامور
قلبیه برای غیر علام الغیوب حاصل نمیشود و همچنین است کلام در اثبات

له در صورتی که مفید علم شود ک

عه لکن غیر وجیه است ک

عه قائل بلزوم تعیین رجوع باعلم در باب مرافعات موجود است ک

عه قول بان مثل قول ثانی وجهی ندارد باید احتیاط نماید ک

عه اشکالی نیست در عدم ثبوت بمجرد آن ک

عه بلکه باقطع بعدم آن ک

له شیاع ظنی مفید نیست ک

در اثبات عدم تعشق بدنها که سابقا گفته شد و اما باقی صفات پس طریق ثبوت آنها معلوم است **مطلب چهارم** در کیفیت اخذ مسائل بدانکه کیفیت اخذ مسائل اینست که از خود مجتهد لساناً بشنود یا آنکه دو عادل از او نقل کنند و شاید یک عادل هم کافی باشد یا اینکه در رساله فتوی که اطمینان داشته باشد از او است و اطمینان بصحت نسخه داشته باشد به بیند پس هرگاه رساله غلط داشته باشد و هرچند در یک جائی از آن باشد که نداند کجا است همه آن عمل نمیتوان کرد و باید عبارت او ظاهر در مطلب باشد پس مجمل عمل نمیتوان کرد و باید که از عبارت او فتوی مشخص باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئله اشکال است یا بگوید خالی از اشکال نیست یا بگوید تأملی هست یا بگوید تردیدی هست یا بگوید شاید احوط باشد یا شاید چنین باشد یا بگوید مشهور این است یا بگوید خالی از وجهی نیست اینها فتوی نیستند و اما اگر حکم را بیان کرد بی تقیید یا گفت فتوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر اینست یا خالی از قوة نیست اینها همه فتوی هستند و اما هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل از آن یا بعد از آن لفظ دال بر فتوی باشد از احوط مستحب است و اگر نباشد و تصریح نکند که فتوای من این احتیاط است پس فتوی نیست و محض بیان احتیاط در آن مسئله است و فتوی در این مسئله ندارد و تقلید در او جاری نیست و بمجتهد دیگر همه وقت میتواند رجوع کند اگر چه عمل باین احتیاط کرده باشد **مسئله** هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی بدهد چنین خواهد گفت این اکتفاء در تقلید او نمیکند **مسئله** هرگاه ما بین عبارت رساله مجتهد و زبانی او اختلاف شود زبانی مقدم است و هرگاه ناقل

کافیست

اقوی کفایت است

ناقل عبارت رساله با ناقل زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی او مقدم است و اگر عبارت رساله با نقل زبانی بطریق یقین تعارض کنند باز هم نقل زبانی قطعی بر عبارت مقدم است و اگر دو فتوی زبانی یا دو عبارت رساله تعارض کنند هر کدام آخر است آن را بگیرند و اگر معلوم نباشد هر دو از اعتبار ساقط اند و اگر دو ناقل عادل مختلف شوند هرگاه جمع ممکن است فبها و الا ملاحظه رجحان بشود مثل اعدلیت و اضبطیت و نحو اینها **مطلب پنجم** در تشخیص مسائلی که لازم است تحصیل آنها بدانکه در هر کاری از کارهای نوع انسان حکمی از احکام قرار داده شده و از این بابت از باقی حیوانات امتیاز داده شده اند و هیچ فعلی از افعال مکلفین خالی از حکمی از احکام خداوند عالم نیست پس باید شخص مکلف که خود را متدین بدین نموده در مجموع حرکات و سکنات خود از جزئی و کلی ملاحظه نماید حلیت و حرمت را و در افعالی که میخواهد آثار بر آنها ترتیب بدهد از معاملات و عقود و غیر اینها ملاحظه نماید که شارع ترتیب داده یا نه و در چیزهائی که میخواهد با آنها قصد و نیت عبادت خداوند عالم کند باید ملاحظه نماید که آنها را خداوند عالم قرار داده یا نه و هر چند که دو کلمه دعا باشد یا چشم بهم زدن باشد یا دست برو صورت مالیدن باشد که بقصد ثواب بجا بیاورد و اگر خدا نسته بجا آورد تشریع است و بدعت است و افتراء است مگر اینکه مضمون حدیثی باشد یا فتوی عالمی و او را بقصد ثواب بجا بیاورد چنانچه خواهد آمد پس تحصیل کردن سه جور از مسائل واجب است مسائل مباحات و محرمات و مسائل معاملات و مسائل عبادات و تحصیل هر کدام کیفیتی دارند و مقداری از آنها را یاد گرفتن واجب است و مقداری از آنها را یاد گرفتن شرط صحت عبادات یا معاملات است و تفصیل

مشکل است

وتفصیل اینها بعون الله بیان میشود مطلب ششم در بیان اینکه در هر عبادت واجبه چه قدر از مسائل آن باید تحصیل کرد بدانکه هر عبادت واجبه بعد از آنکه وجوب آنرا دانست باید واجبات و اجزای آنرا معلوم کند چنانکه در نماز فی الجمله اشاره شد و معرفت مقدمات آن نیز لازم است و دانستن شرایط مقارنه آن نیز لازم است و معرفت موانع و مبطلات آن نیز لازم است و در اینجا چند مسئله است مسئله اول هرگاه مجملاً دانست که همه شرایط و مقدمات در او جمع اند و از موانع و مبطلات چیزی در او موجود نیست لکن تفصیل اینها را نمیداند ظاهر این است که در صحت عمل همین کافیست لکن وجوب یاد گرفتن بر قرار است مسئله ثانیه اینکه هرگاه مقدمات و شرایط را نمیدانست لکن اتفاق شد که در عبادت همه بجا آمدند آیا صحیح است یا باطل ظاهر این است که اگر مقدمات و شرایط از چیزهائی باشند که نیت نخواهند مثل ستر عورت و طهارت جامه و بدن نسبت به نماز عیبی ندارد ولکن این در صورتیست که در وقت نماز در شک نیفتاده باشد که آیا شرایط جمع اند یا نه [۱] مسئله ثالثه اینکه اصل صورت نماز و واجبات و شرایط آنرا دانسته و نماز کرد لکن موانع و مبطلات آنرا نمیدانست مثلاً نمیدانست که حیض از موانع است یا نمیدانست که حرف زدن مبطل است یا اینکه تکفیر یعنی دست بالای دست گذاشتن یا آمین گفتن بعد از حمد یا مطلقا مبطل نماز است لکن اتفاق شد که نه از موانع چیزی حاصل بود و نه از مبطلات چیزی بعمل آورده آیا عمل او صحیح است یا باطل اقوی صحت است بلی در عباداتی که اصل حقیقت و جزء آنها ترک بعض چیزها است مثل صوم و احرام و اعتکاف البته باید آن چیزها

[۱] بل اگر چیز شک داشته باشد لکن عمل را بجا آورد بعدها صحت بنا را باشد که اگر صحیح نباشد اعاده نماید ک

چیزها را تفصیلاً یا اجمالاً بداند لکن این جوره عبادات نیز موانع چند دارند که دخلی بحقیقت آنها ندارد آنها نیز حکم موانع نماز را دارند مثلاً هرگاه مفطرات صوم را بداند ولکن نداند که ناخوشی یا سفر یا حیض مانع صوم است و اینها از برای او اتفاق نشد روزه او صحیح است مسئله رابعه یا تفرقه ما بین اجزاء واجبه و مستحبه که در عبادات واجبه مثل نماز هست ضرور است یا نه مسئله محل اشکال است هرچند که ضرور نبودن اقوی است لکن تعیین اقل واجب ضرور است بجهت بعضی از اوقات که زیاده از اقل واجب ممکن نیست بجهت ضیق بودن وقت که در اینصورت مستحبات او بودن باعث ابطال میشود [۱] مسئله خامسه یا دانستن مسائلی که گاهی اتفاق میشوند و گاهی اتفاق نمیشوند مثل مسائل شک و نسیان لازم است یا نه اقوی این است که آنچه غالب اتفاق میشود یاد گرفتن آنها واجب است و آنچه کم اتفاق میشود یاد گرفتن آن واجب نیست کلامیکه هست در این است که آنها را که واجب است یاد بگیرد هرگاه یاد نگرفت و در نماز هم اتفاق نشدند نماز اشکال دارد یا نه این مسئله محل خلاف است بعضی قائلند بآنکه واجب است یاد گرفتن آنها لکن شرط صحت نماز نیست پس اگر سهویات و مسائل متداوله شکیات را نداند و نماز کرد و شک و سهوی نکرد نماز او صحیح است و بعضی گفته اند صحیح نیست و قول اول خالی از قوه نیست لکن ترک احتیاط نباید کرد مسئله سادسه هرگاه از مسائلی که نمیدانست سهو نماز از برای او اتفاق شد و در بین نماز نمیداند که نماز او باطل شده که باید بهم بزند یا صحیح است ظاهر این است که اگر فرا نمیدهد که حال نماز را تمام میکند و بعد از نماز سؤال میکند اگر خوب است فبها و الا اعاده میکند همین قدر

[۱] بلکه باعث معصیت ترک او و واجب را اگر در وقتش خواهد بود نه باعث بطلان علی الاقوی ک

مدرک کفایت میکند در اتمام نماز و نماز صحیح است هر گاه بعد از سؤال معلوم شد
که صحیح بوده و در این مسئله وجه دیگر هست باین طریق که گفته شود که اگر آن
مسئله از مسائلی است که یاد گرفتن آنها واجب بوده است و تقصیر نموده و حال در
نماز اتفاق شده نماز او باطل است و مسئله پرسیدن بعد از نماز برای صحت اثر
ندارد و اگر از مسائلی بوده که واجب نبوده تحصیل آن بر او بهمان کیفیت که گفته
شد خوبست **مطلب هفتم** در کیفیت تحصیل مسائل مستحبات است بدانکه
مسائل مستحبات بر شش نوع اند اول چیزهائیکه استحباب آنها از جمله بدیهیات است در
هر کس مثل استحباب دعاء و ذکر و تصدق و قرآن و نحو اینها پس در اصل اینها
تقلید ضرور نیست و اما هر گاه خصوصیتی با اینها ملاحظه شود مثل خواندن
دعاء کمیل در شب جمعه مثلا و ذکر کردن مخصوص بطریق تسبیح حضرت فاطمه و تصدق
در روز عید غدیر که قصد خصوصیت در اینها ملاحظه میشود یا تقلید
در اینها بخصوص ضرور است یا نه ظاهر اینست که ضرور نباشد (۱ه) و بمحض اینکه شنید
یا دید در کتاب حدیث و دعاء مثل زاد المعاد و اعمال سنه و غیر اینها اکتفاء
میشود از این بابت که احتمال نفع دارد و هست بی احتمال ضرر و حسن چنین چیزی
از بدیهیات عقل است **نوع دوم** چیزهائیکه اگر مستحب نباشند یقینا
مباح اند مثل بعض ادبها مانند مستحب بودن دست شستن برای اکل و انگشتری
عقیق در دست کردن و بوی خوش مطلقا یا برای نماز بکار بردن و نحو
اینها اینها بمجرد شنیدن یا دو کتابی مثل حلیة المتقین و غیر آن دیدن کفایت
در آنها میکند و بعد از تامل حکم برجحان اینها تقلید نمیخواهد (۲ه) چونکه
عقل هر کس تعیین میکند که بجا آوردن اینها خوبست از این بابت که گفته شد
و اگر این یقین را نکرد در این مسئله کلیة تقلید بکند (۳ه) که در احادیث نباید

۱ه اگر دعاء را بجا آورد والا در بجا آوردن بقصد خصوصیت بعنوان استحباب تقلید لازم است ک

۲ه در حکم برجحان لابد است در اینها یا تقلید ک

۳ه این نافع است در نتیجه روایتی بر آن نقل شده باشد ک

بسیار وارد شده است که هر کس حدیثی شنید که فلان عمل ثوابی دارد و بامید
آن ثواب آن عمل را کرد خداوند عالم آن ثواب را باو میدهد اگر چه آن حدیث که شنید
بی اصل باشد **نوع سوم** مستحباتی که جزء عبادتی باشند مثل مستحب بودن تکبیر
رکوع و سجود مثلا و مستحب بودن سمع الله لمن حمده و مثل اینها ظاهر این
است که در اینها تقلید بخصوص ضرور است (۱ه) هر گاه از اهل اجتهاد نباشد
و باید دانست که در این جور مستحبات هر گاه جزء نماز واجب باشند دقتی
هست چونکه همینکه بر خلاف وضع خود عمل آمدند نماز را باطل میکنند بعد
از آنکه بقصد خصوصیت باشند مثل تکبیرات نماز را که در حال خم شدن و راست
شدن بگویند بقصد استحباب خاص صحت (۲ه) نماز خالی از اشکال نیست **نوع چهارم**
نماز مستحبی که در آن بعض خصوصیات باشد که مخالف قاعده نمازهای دیگر است
مثلا هر گاه عدد آن یا وقت آن بر خلاف قاعده نمازها مستحب است جایز نیست
بجا آوردن آن مگر بتقلید کسیکه آنرا بخصوص تجویز کند پس نماز مستحب
در وقت نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله و نماز علی امر داود
که در وقت نماز واجبی اند یا نماز اعرابی که دو رکعت بیک سلام نیست در
اینجا رجوع بمجتهد ضرور است (۳ه) و اما سوره متعدده داشتن یا اذکار خاصه
آنها عیبی ندارد و بدانکه نمازهای مستحبی با نماز واجبی در بعض احکام دیگر
فرق دارند که آنها را البته باید بتقلید اخذ کرد و آنها قریب به بیست امرند
که در محل خود ان شاء الله بیان خواهند شد **نوع پنجم** بعض مستحبات
که در کیفیت آنها خلاف شده مثل زیارت عاشورا و نحو آن ظاهر اینست
که هر یک از کیفیات که بجا آورد خوبست دیگر بخصوص تقلید حتمی در آن
ضرور نیست (۴ه) اگر چه احوط است **نوع ششم** بعض چیزها که احتمال

۱ه اگر بقصد جزئیت بجا آورد و ذکر بی جا بجا آورد و احتمال آنها نیست تا جزئیت داشته باشد تقلیدش ضرور نیست ک

۲ه صحت او نیست مگر در صورتیکه بر گرداند تشریع در جزئیت بعد قصد امتثال ک

۳ه اگر بقصد ورود بجا آورد و اما در بجا آوردن برجاء ورود تقلید ضرور نیست و همچنین است حال در سوره متعدده و اذکار ک

۴ه اگر برجاء بجا آورد ک

که احتمال دارد که داخل باشند در امر مستحبی ولکن خوب معلوم نیست
و بطریق یقین مشخص نباشد که اینها داخلند در آن مانند مثل شبیه در آوردن در
تعزیه و شهیدانه در دست کردن بقصد قربت و مثل اینها ظاهر اینست که در
اینها نیز تسامح جاری نباشد و باید باجتهاد یا تقلید تحقیق اینها کرد **مطلب ششم**
در تحقیق تقلید بدانکه تقلید عبارتست از یاد گرفتن مسئله بقصد عمل کردن
چه عمل بکند و چه نکند پس هرگاه نیت تقلید مجتهدی کرد تقلید بهمین تنها
محقق نمیشود و هرگاه رساله مجتهد را گرفت بقصد عمل کردن بهمان
باز هم تقلید حاصل نمیشود و هرگاه مسئله یاد گرفت بقصد اینکه بر دارد
یاد بدهد یا اینکه ملاحظه کند که بنای عمل را بگذارد یا نه این هم تقلید
نیست بلکه باید یاد بگیرد بقصد عمل کردن و اگر نیت تقلید مجتهدی کرد
در همه مسائل در همین قدر که یاد گرفته بقصد عمل تقلید او نموده است
مسئله بدانکه نیت تقلید در عمل شرط صحت عمل نیست یعنی همین قدر
که موافق مسئله که یاد گرفته عمل کرده کفایت میکند اگر چه وقت عمل همیشه
بخاطر او نباشد که این را بتقلید آن مجتهد بجا میاورم **باب هفتم**
در احکام تقلید و در آن چند مسئله است **مسئله اولی** اینکه
هرگاه تقلید مجتهدی کرد عدول بمجتهد دیگر نمیتواند بکند دوم اینکه
تقلید چند مجتهد باین طریق که در هر چند مسئله تقلید یک مجتهد بکند
عیب ندارد سیم اما تقلید چند مجتهد موافق در حکم جایز است یا نه
یعنی اگر قرار بدهد که در مسئله که همه ایشان قائلند تقلید همه را میکنم
جایز است یا اینکه باید تعیین یکی را بکند اظهر جواز است باین طریق که
قرار بدهد که هر یک را تقلید میکنم نه اینکه مجموع من حیث المجموع را

اگر احتمال حرمت بدهد ک

که واجب است بر عوام ولکن در بقاء و عدم جواز عدول بغیر اعلم اشکال است ک

مگر با اعلم ک

با عدم علم با خلاف و لو اجمالا یا تساوی ایشان در علم و لو با علم با خلاف ک

فصل این نیز حرره ... ک

المجموع را چهارم اگر تقلید یکی کرد بخصوص و احتیاطاً ملاحظه تقلید
کسانی دیگر که موافق هستند در حکم نیز کرد اصلاً شبهه ندارد پنجم
اگر بداند که یکی از مجتهدین احیاء جایز التقلید در مسئله فتوای خاصی
دارد ولکن نمیداند کیست ظاهر اینست که عمل بقول او میتواند بکند
ششم تقلید یکی از مجتهدین لا علی التعیین که در حکم موافقند مجزی نیست
هفتم هرگاه شخص مسئله را بتقلید مجتهد یاد گرفت هر وقت که از او پرسند
میتواند جواب بگوید و ضرور نیست که تصریح بکند که بفتوای کیست بلی
لازم است که در دل اینرا نیت کند در وقت گفتن و اما آنکسیکه از او
میپرسد نمیتواند عمل بکند تا آنکه تحقیق کند که این رای کیست **مطلب**
دویم در مسائل ترک تقلید آنچه براو مترتب میشود **مسئله اولی**
هرگاه شخص ترک تقلید نموده با وجود اینکه میدانست که لازم است و
ملاحظه احتیاط هم نکرده با همین تشکیک و تسامح نماز کرد یا عبادت
دیگر کرد همه اعمال و عبادات او فاسدند قطعاً اگرچه همه مطابق واقع
بجا آمده باشند **مسئله دوم** هرگاه ملتفت بلزوم تقلید نشده
و غافل بوده و عبادات را موافق آنچه از پدر و مادر یا معلم شنیده
یا در کتاب غیر مجتهد حتی خوانده بجا آورده و بعد که بنای تقلید گذاشت
ملاحظه میکند که مطابق بوده اند اقوی صحت عبادات او است و اینکه
دیگر نماز قضاء یا غیر آن بذمه او ثابت نمیشود **مسئله سوم** هرگاه
در اینصورت که غافل بوده خیال که ملاحظه میکند معلوم شد که عبادات
او مخالف بوده اند بعضی از متاخرین علماء حکم فرموده اند که بعد از آنکه
سعی خود را در آنوقت نموده و منتهای سعی او و نهایت آنچه در ذهن او

اگر ملاحظه بکند تقلید اینها شده است نیز تمام است ک

مجزی نیست و کذا شک که تقلید همه است ک

اگر برجاء امید بجا آورد و مطابق با فتوای کسیکه باید تقلید آن نماید شد صحیح است انشاء الله تعالی ک

او آمده همین مقدار بوده واصلا التفات باحتمال خلاف نداشته عمل او صحیح است
اگرچه مخالف واقع باشد واین قول اگرچه بحسب دلیل خالی از وجهی نیست لکن
اطمینانی که باعث قوت آن باشد حاصل نشده **مسئله چهارم** هرگاه
بر شخص مدتی گذشته که غافل بوده از تحصیل مسائل بطریق حقیقت و
بحسب اعتقاد خود نماز کرده بی تقلید درست یا اینکه تشخیص مجتهد درست
نکرده یا اینکه مسائل را درست تحصیل نکرده ولکن اینها همه از این باب بوده
که ملتفت نبوده ونزد خود احتمال نمیداد که حکم خدا غیر از این باشد حالا
که در صدد درست کردن شده نمیداند که اعمال سابقه او برطبق حقیقت
بوده اند یا نه آیا لازمست قضای آنها یا نه اقوی اینست که لازم نیست و همچنین
اگر فوت شده وارث او نمیداند که موافق قاعده تقلید نکرده ولکن میداند
که از اعمال خود خاطر جمع بوده از بابت غفلت حال اولی او نمیداند که اعمال
او مطابق اتفاق شده اند یا نه در اینجا هم قضای نمازهای او بر ولی و وارث او
نیست و همچنین استیجار از مال او برای عبادت لازم نیست مگر در صورتی
که وصیت نموده باشد **مطلب یازدهم** در مسائل شک در تقلید
مسئله اولی هرگاه مدتی از بلوغ شخص گذشته باشد و حال شک
میکند که آیا تقلید صحیح در تمام مدت در مسائل خود نموده یا نه عبادات گذشته
او محکوم بصحت اند وقضاء بر او واجب نیست ولکن واجبست که حالا امور
تقلید را درست نماید **مسئله دوم** هرگاه میداند که بعد از
بلوغ مدتی تقصیر در تحصیل مسائل کرده و بعد تحصیل کرده است لکن
نمیداند که از چه وقت بوده واینکه چه قدر باید قضا نماید اقوی اینست
که لازمست قضا کند آن قدری را که یقین دارد که قبل از تحصیل بجا آورده

بلکه خالی از وجه است ک

اگر بداند که اعمال سابقه مردده بین اقل و اکثر باطل بوده است و اگر شک در صحت و بطلان داشته قضا لازم نیست علی الاقوی ک

آمده اند پس هرگاه مدتی بیست سال از این باب نماز قضا بکند مثلا هشت یا دو سال
واجب همان یکسالست و زیاده احتیاط معلومست نیز **مسئله سیم** هرگاه شخص
ملاحظه کند که در مسئله مخصوص حکم مسئله را بطریق خاص میداند لکن
حال شک میکند که این را نیز از کجا است و از چه راه بدست آمده لازمست
که حال تقلید را ملاحظه کند واخذ حکم آن مسئله نماید اگرچه بر خلاف
حکم سابق باشد ولکن اعاده عبادات ضرور نیست **مطلب دوازدهم**
در بیان مسائل مهمه متعلقه بدو شخص که در تکلیف مختلف و عمل مکلف به ایشان
بهم مرتبط باشد هرگاه دو مکلف در مسائل مختلف باشند بسبب اینکه
هر یکی تقلید یک مجتهد میکند یا احکام ایشان نسبت بهم یکی نیست بنحو آنست
مثلا اگر بخواهند بهم اقتدا کنند یا یکی از ایشان وکیل دیگری شود یا وصی
دیگری بشود یا معامله با هم کنند یا اینکه یکی از ایشان بخواهد تصرف کند آنچه را
که دیگری بتقلید مجتهد خود بصیغه فارسی خریده یا چیزی را که تطهیر
کرده یا چیزی را که طبخ کرده یا حیوانی را که تذکیه کرده که موافق تقلید
دیگری درست نیست یا اینکه بخواهد کسی را اجیر کند در نماز که میداند
مسائل تقلید او بر خلاف مسائل او هستند یا حکم در اینها بنحو است تفصیل
کلام محتاج ببیان چند مسئله است **مسئله اولی** هرگاه امام
و مأموم در مسائل مختلف باشند پس اختلاف ایشان یا در مسائل قرائت است
یا در غیر اینها اگر اختلاف در مسائل قرائت است و آن محل اختلاف را امام
بکار برده باشد حکم بجواز اقتدا خالی از اشکال نیست مثل اینکه امام
سوره را واجب نداند پس بقصد استحباب خوانده یا اصلا نخوانده مأموم
واجب داند نه باشد و اگر در غیر قرائت باشد مثل تطهیر در خبث و بدن یا ثوب

اعاده در خارج وقت ضرور نیست و در وقت احوط است ک

در صورتی که امام میخواند اقتدا بان اشکالی ندارد ک

یا پوشیدن بعض انواع لباس و بخوانیها یا در افعال دیگر باشد جواز اقتدا
خالی از قوت نیست و احوط ترکست اگر اختلاف در موانع باشد خصوصا
در چیزهائیکه اصل وجود آنها را مانع بدانند مثل غیر ماکول اللحم در لباس
اقتدا خالی از اشکال نیست و اگر در مسائل عارضه در اثناء باشد اقتدا عیب
ندارد و اگر در صورت عروض قصد انفراد بکند بهتر است **مسئله دوم**
هرگاه وکیل و موکل در مسائلی که دخل دارند در آن امری که او را وکیل کرده مختلف
باشند ظاهر نیست که وکیل نتواند بقول مجتهد خود در آن مسئله عمل کند
و این در وقتی است که اختلاف را بدانند و اما هرگاه ندانند یا اینکه بدانند که
موکل او تقلید در این مسائل نموده در اینجا موافق تکلیف خود عمل میکند
مسئله سیم هرگاه وصی کسی باشد که با او در اموری که دخل بوصیت
دارند اختلاف داشته باشد در رای خودش یا در رای مجتهدش در اینجا وصی
موافق رای خود یا مجتهد خود باید عمل کند **مسئله چهارم** هرگاه
بخواهد شخص از کسی چیزی بخرد یا تصرف دیگری کند که آنکس آنرا موافق رای
مجتهد اینشخص صحیح نبوده قول بجواز خریدن از او یا خوردن از آن خالی از قوت
نیست **مسئله پنجم** هرگاه در یک معامله بخصوص حکم دو نفر
مختلف باشد که یکی صحیح بداند و یکی فاسد معامله فاسد است حتی برای کسیکه
صحیح بداند و این با مسئله چهارم فرق دارد **مسئله ششم** هرگاه در
نماز جماعت در کیفیت دخول در آن یا غیر آن حکم ماموین مختلف باشد مثل
اینکه بعضی از اهل صف تقلید کسی بکنند که میگوید تنها شدن کسانی که
پیش روی هستند کفایت میکند و نیت کردن کسیکه پشت سر ایشانست
از این باب نیت کردند و بعضی که عقب ایشانند رای مجتهد ایشان اینست

در اینجا مباشر شرایط علمیه مثل طهارت لباس و بدن و اما در شرایط واقعیه قوی عدم جواز اقتدا است ک

و موانع مثل مقدمات و افعال بر وجه بخواست علمیه و واقعیه و بین است اقتدا در صورت اختلاف در علمیه دون واقعیه و همچنین است مسائل عارضه که منفرد میشود در صورتیکه مفقود گردد در اثناء شرط واقعی یا موجود شود مانعی چنین ک

در صورتی که اختلاف منشا شود علم موکل از تقلید در اینجا موافق موکل نباشد ک

بلکه برای این صحیح است ک

این است که باید پیشتر تنها تکبیر بگویند و مهیا شدن تنها کافی نیست در اینصورت
ظاهر این است که دخول اینها در نماز کفایت میکند و اینکه کسانیکه عقب
ایشان هستند داخل شوند در نماز و از این مسئله مسئله دیگر حاصل میشود که بیان
فایده دارد و آن مسئله اینست که اگر معلوم شد بر ماموم که کسانیکه ما بین او و
امام هستند نیت کردند پیش از آنها که بر ایشان مقدم اند همین قدر که احتمال
داشته باشد که تقلید کسی را کرده اند که جایز میداند کفایت میکند در حکم
بصحت دخول ایشان در نماز اگر چه رای مجتهد ایشان جواز دخول آنها
نباشد **مسئله هفتم** هرگاه بحسب اجتهاد یا تقلید حکم بنجاست چیزی
شده و مجتهد دیگر یا مقلد او آنرا نجس نمیداند در صورت علم باینکه آن قائل بطهارت
مباشرت آن نموده اجتناب از ملاقات او لازم است **مسئله هشتم**
هرگاه نجس را تطهیر نمود بحسب اجتهاد یا تقلید و مجتهد دیگر این طریق را در تطهیر
آن کافی نمیداند در اینجا حکم بعدم لزوم ترتیب بعض احکام نجاست بر آن خالی از
وجه نیست مثال بجهت این دو مسئله اینکه هرگاه یکی از ایشان عرق جنب
از حرام را پاک میداند و در رخت او هست لازم نیست دیگری که آنرا نجس
میداند اجتناب از ملاقات آن هر چند برای آن صاحب رخت یا کسی و اما
هرگاه یکی از ایشان در تطهیر با آب کثیر مثلا تعدد را شرط میداند و یکی
نمیداند هرگاه تطهیر یک دفعه نموده لزوم ترتیب همه احکام نجاست بر آن
چندان مشخص نیست بلی در صورتی که در تصرف اینکس بیاید البته باید تمام
تطهیر آنرا بعمل بیاورد **مسئله نهم** هرگاه در حلال و حرام بودن طعامی
مثل عصیر خرما و کشمش جوش خورده مختلف باشند بلا شبهه اجتناب
قائل بحرمت از طعامیکه دیگری باین نحو طبخ نموده لازم است و همچنین اگر

بلکه باید ترتیب همه احکام نجاست داد و در این مثل مسئله سابقه ک

اگر در مسئله از مسائل تذکیه حیوانات مختلف باشند مثل اینکه هرگاه یکی
از ایشان شکار و کشته گلوله را مثل کشته تیر کمان حلال بداند با آن شروطی
که دارد و دیگری اطمینان شکار کرد بلاشبهه باعث حلیت بود بدیگری که حرام
میداند نمیشود و در اینجا مسئله مهمه هست که هرگاه طعامی که عصیر حرام مثلا
داشته باشد و شک داشته شود که آیا جوش خورده یا نه یا اینکه بداند که جوش
خورده و نمیداند ذهاب ثلثین شده یا نه و در دست کسی باشد که ذهاب
ثلثین را پاک بداند یا مسئله را هیچ نداند ظاهر اینست که همین قدر
که علم نداشته باشد بجوش خوردن و ذهاب ثلثین نشدن و هر دو احتمال
بدهد کفایت در پاکی آن میکند و احتمال نجاست ضرر ندارد و همچنین
هرگاه گوشت یا پوست از دست مسلمانی گرفته شود که حلیت را بطریقی
میداند که دیگری حلال نمیداند ولکن علم نداشته باشد که بهمان طریق بوده است
کفایت در طهارت و حلیت میکند ولکن این فی الجمله احتیاطی شاید داشته باشد
همچنانکه در صورت علم بجوش خوردن و شک در ذهاب ثلثین نیز فی الجمله
احتیاطی هست **مسئله دهم** هرگاه ولی میت با اجیر نمازهای او
در مسائل با میت مختلف باشند مناط حکم نماز گذار است و اما هرگاه
وصی با اجیر نماز در خصوص مسئله ترتیب نماز قضاء مختلف باشند که
اجیر ترتیب را شرط نداند و وصی شرط بداند لازم است بر وصی هرگاه در اجیر
گرفتن که ترتیب را با ایشان شرط نماید که نباد او دیگر زمان مشغول شوند
مقام چهارم از مقامات که در اول بلوغ ملاحظه آنها لازم است
ملاحظه اسباب غسل است که در ایام نابالغی حاصل شده اند بدانکه هرگاه
بجهت شخص در ایام طفولیت سببی از اسباب غسل حاصل شود حکم آن سبب

سبب و اثر مترتب است پس هرگاه در همان ایام نابالغی غسل آنرا کرده باشد
لازم است که حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتهاد یا تقلید کسی کرده که میگوید
غسل در آن وقت مجزیست دیگر تکلیفی در این خصوص ندارد مگر اینکه
احتیاطاً غسل نماید و اگر در آن اوقات غسل نکرده یا اینکه غسل کرده و حال
رجوع میکند بمجتهدی که آنرا مجزی نمیداند لازم است که بجهت نماز اولی خود
غسل را نماید و اگر تاخیر شد همه نمازهای او باطل اند و هرچند فراموش
کرده باشد و در اینجا چند مسئله است **مسئله اولی** اینکه هرگاه
در اول بلوغ همان سبب غسل برای او حاصل شود که سابقا حاصل شده
همینکه بجهت آن غسل کرده کفایت میکند اگرچه اولی را فراموش کرده
باشد و نیت آنرا نکرده باشد مثلا هرگاه پیش از بلوغ جنب شده و اول
بلوغ او نیز با احتلام بود همینکه این غسل را بطریق صحیح بجهت این جنابت
احتلامی بعمل آورد رفع آن اولی هم میشود اگرچه اصلا در نظر او نباشد
مسئله دوم هرگاه حصول جنابت در زمان عدم بلوغ شد
و از بلوغ قدری گذشت و جنب شد و غسل نمود همان نماز و روزه که ما بین اول
بلوغ و وقت غسل کرد باید اعاده کند **مسئله سوم** هرگاه در
اول بلوغ سبب دیگری برای غسل حاصل شود غیر از آنچه در ایام نابالغی
بوده و غسل کند بر نیت دوم و بیم آن سابق را در نظر نیاورده باشد که
در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب سابق مگر اینکه این غسل
اول بلوغ از جنابت باشد که نیت آن تنها کفایت میکند از اسباب دیگر
پس هرگاه سابقا جنب شده و بعد از بلوغ مس میت کرده و غسل بر نیت
ثانی کرده بجهت اول کفایت نمیکند و هرگاه اولا مس میت مثلا کرده

کرده و خاطر او نبوده و در اول بلوغ محتلم شد و غسل جنابت کرده کفایت
میکند از غسل مس میت و بنا بر اول اگر قدری بعد از بلوغ غسل جنابت کرد
همان نمازهای ما بین اول بلوغ و وقت غسل را اعاده کند مسئلهٔ چهارم
هرگاه قبل از بلوغ غسل کرده باشد لکن شرایط و احکام غسل را موافق
اجتهاد یا تقلید بجا آورده باشد بلا شبهه بی ثمر است و اما هرگاه غسل
نموده بطریق صحیح از بابت دانستن مسائل و جمیع شرایط پس قول باکتفاء
بآن غسل اگرچه خالی از وجهی نیست لکن احتیاط را باعادهٔ غسل در اول
بلوغ ترک ننماید مسئلهٔ پنجم هرگاه قائل شدیم که غسل
در ایام نابالغی مجزی نیست یا لازم است بر ولی نابالغ منع او از ماندن
در مساجد و مس کلمات قرآن و نحو اینها ظاهر عدم وجوب است مسئلهٔ
ششم هرگاه قائل شدیم که غسل نابالغ صحیح است ظاهر اینست که در صحت آن
اجتماع همه شروط ضرور نیست مثلاً غسل کردن نابالغ در خانهٔ غصبی یا
مشترک بدون اذن شرکاء باطل است اما هرگاه نابالغ در چنین خانه
غسل کرده باشد حکم بصحت غسل او خالی از قوت نیست مسئلهٔ هفتم
هرگاه شک کند که در ایام نابالغی سبب غسل از او بعمل آمده یا نه چیزی بر او
نیست و اما هرگاه یقین بداند و لکن شک کند که غسل کرده در آن زمان یا نه
در ایام بلوغ غسل بر او واجب است مقام پنجم از اموری که در اول
بلوغ ملاحظهٔ آنها لازم است بنظر آوردن اشتغال ذمه است بحقوق
مردم که در ایام نابالغی حاصل شده اند بدانکه تا هنوز اسباب شغل ذمه
بحقوق الناس دخلی ببلوغ و عدم بلوغ و دانستن و ندانستن و عمد و سهو
و اختیار و اضطرار و رضا و اکراه و غیر اینها ندارد مثلاً میشود که نابالغی

بلکه اکتفا اقوی است

نابالغی سهواً و جاهلاً و مضطراً و مکرهاً کاری بکند و لکن باعث اشتغال
ذمه بشود که در وقت بلوغ مؤاخذه بر آنها بشود و دانستن این مسائل بسیار
مهم است بسیاری از مردم از بابت عدم اهتمام بمسائل اشتغال ذمه امر ایشان
در قیامت ضایع میشود چون اسباب آن منحصر بظلم و غصب و خیانت و دزدی
نیست بلکه پارهٔ اسباب مخفیه هم دارد مثلاً شخص غفلةً پوست خربزه
در راه میاندازد که میشود که دیگری قدم بر آن گذارد و میافتد مثال دیگر در کوچه
راه میروی پای تو بی قصد در کفش کسی گذاشته میشود و پاره میشود بسبب
پا گذاشتن تو یا کفش تو پاره میشود بسبب قدم برداشتن او و در اینصورت
تفصیلی در حکم مسئله هست و مطالبه نکردن ایشان از هم دیگر باعث
رفع حکم نمیشود مثال دیگر سقائی یکپول سیاه مطالبه کند باو بگوئی
تا یکساعت دیگر پول را خورده کنم و بی رضا بود یکساعت دیگر بیا بدهم
او را بدهی باز هم حقی از او در ذمهٔ تو هست که چارهٔ آن ابراء ذمه است و
مسائل اینها بسیار است و در آخر رساله انشاء الله بیان میشوند لکن در اینمقام
چند مسئله بیان میشود که دخل باشتغال ذمهٔ نابالغ دارند و آن مسائل سه
قسمند قسم اول در آنچه دخل باموال دارد و در آن چهارده مسئله است
مسئلهٔ اولی هرگاه نابالغ چیزی را از مال مردم تلف نمود یا خورد
بدون اذن مالک یا دزدی از باغها و بخوان نمود پس هرگاه ممیز بوده است
لازم است بر او در اول بلوغ که از عهدهٔ آن برآید بنظر تو که اگر صاحب آنرا
میشناسد مثل یا قیمت آنرا باید باو یا وارث او برساند و هرگاه نمیشناسد
باید مثل یا قیمت آنرا به نیت صاحب تصدق نماید و احوط در تعیین ما فی
الذمه اینست که بحاکم شرع برسد که از او بر فقیر بنیت صاحب آن تصدق شود

یا جهلاً یا ... یا مکرهاً

بلکه خوف آنست که چارهٔ او ... است

شود و تفاوتی ندارد بحکم ما بین پدر و مادر و غیر ایشان نیست پس هرگاه
از پدر و مادر خود چیزی دزدیده باشد لازم است بایشان رسانید یا حلیت
طلبید و اگر از عالم در رفته باشند بقدر حصه خود از آن که نهاده نماید و باقی را
بدهد بورثه اگر داشته باشد و اگر میراثی نداشته اند و مدیون بوده اند لازم
است که بمقدار بصاحب طلب از ایشان برساند و هرگاه طفل ممیز نباشد
مثل یکساله یا دو ساله در تحقق ضمان نیست با او فی الجمله تاملی هست
مسئله دوم هرگاه طفل ممیز چیزی را بی اذن مالک آن برداشت و
از دست او تلف شد بی تفریط ظاهر در اینجا نیز حکم بضمان است
مسئله سوم هرگاه کسی چیزی از خود بدست نابالغ داد و از دست او
تلف شد ضمان بر نابالغ نیست مسئله چهارم هرگاه کسی چیز مال نابالغ را
بدست او داد و آن چیز از دست آن نابالغ تلف شد آن کس بالغ ضامن آن مال
است اگر چه از دست آن صاحب تلف شده است مسئله پنجم هرگاه از دست
نابالغ چیزی گرفت و بعد باو داد ضامن آن چیز است چه از نابالغی باشد و چه از
خود نابالغ است یا و پس داده است مثلاً نابالغی ریالی نشان بیهده بصراف
که این را ببین از او گرفت و باز باو داد صراف ضامن آن ریال است مسئله
ششم هرگاه ولی نابالغی بگوید بکسی که مال آن نابالغ نزد او است
که آن را بدست وی بده و آن را بدست وی داد باذن ولی باز هم ظاهر آن است که
ضامن باشد مسئله هفتم هرگاه چیز معینی از کسی نزد دیگری باشد
صاحب آن اذن بدهد که آن را بدست نابالغ بدهد و آن را باو داد از عهده آن
بیرون آمده است یعنی ضمانی بر او نیست و اگر از دست نابالغ تلف شد بر نابالغ
نیز ضمانی نیست مسئله هشتم هرگاه شخصی از دیگری طلبی داشته

باشد پس اگر در دست نابالغ تلف شد ضامن از کسی که از او گرفته ح

محل تامل است ک

داشته باشد صاحب طلب اذن بدهد که آن را بدست نابالغی بدهد برای او ببرد
هرگاه آن را بآن نابالغ داد که بصاحب برساند بری الذمه نمیشود و اگر تلف شد
ثانیا باید بدهد و بر نابالغ نیز ضمانی نیست مسئله نهم هرگاه کسی از کسی
پولی قرض بخواهد نابالغی را همراه او بفرستد که باو بدهد بیاورد پس هرگاه در راه
تلف شد از کیسه صاحب پول رفته و بدهکار آنکه خواهش قرض کرده نمی آید تا اینکه
بدست او برسد مسئله دهم هرگاه شخصی در ایام نابالغ بودن معامله
کرده است معاملات او محکوم ببطلانند کلامی که هست که آیا اشتغال ذمه برای
او حاصل شده است یا نه ظاهر این است که اگر معامله با بالغین بوده آنچه را
بدست او داده اند مشغول الذمه آنها نیست و لکن آنها مشغول الذمه بچیزی
هستند که از دست او گرفته اند مسئله یازدهم هرگاه دو نابالغ
با هم معامله کنند و آنچه را از همدیگر گرفته تلف نموده اگر معامله باذن
اولیای ایشان است اولیاء ضامن هستند و اگر بی اذن بوده هریکی از ایشان ضامن
آنچیز است که از دیگری گرفته و در ایام بلوغ از عهده آن باید برآید مسئله
دوازدهم هرگاه نابالغی قمار بازی کند مثل تخم بازی یا غیر آن و از این بابت
چیزی بدستش آمد و مشغول الذمه بآن میشود و هرگاه ولی مطلع شد بر ولی او
لازم است رد آن بصاحب و هرگاه صاحب آن معلوم نباشد حکم مجهول المالک
دارد و اگر ولی آن را نداد یا نداشت و در دست نابالغ تلف شد در اول بلوغ
واجب است که از عهده آن برآید و خود را بری الذمه کند مسئله سیزدهم
هرگاه پدر یا کسی دیگر که انفاق بر نابالغ کرده است اموال او حرام بوده اند
یا حرام داشته اند و حال که بالغ شده اینها یقین کرده و لکن یقین نمیدانند
که بخصوص عین حرام را بمصرف او رسانیده اند چیزی بر او نیست مسئله چهاردهم

مگر آنکه خود آن را او بگیرد باشد در قول ایشان را که تعیین نموده که بری الذمه میشود ک

چهاردهم هرگاه این یقین را کرد که پدر او مثلاً از مال حرام بمصرف خوردن یا پوشیدن او رسانیده تفصیل در این مسئله این است که در اینکه پدر ضامن است حرفی نیست کلامی که هست در اینست که بر طفل چیزی لازم میباید یا نه و تحقیق اینست که آنچه را با او در غیر ممیز بودن داده اند که بمصرف رسانده چیزی بر او نیست هرچند که خود اتلاف آنها نموده باشد و اما آنچه با او داده اند بمصرف رسانده در اوقاتی که ممیز بوده و تشخیص حلال از حرام نموده پس ضمان او اگرچه خالی از وجهی نیست خصوص در صورتیکه دانسته که این حرام است لکن اقوی عدم[٥١] ضمان است بلی اگر از مال الحرام که نزد پدر او مثلاً بوده لکن نه اینکه با او بدهد خود برداشته و اتلاف نموده عدم ضمان اگرچه وجهی دارد لکن اقوی ضمان است **قسم دوم** از مسائلی که دخلی باشتغال ذمه نابالغ دارند مسائل متعلقه بدیات است که بواسطه قتل و جرح یا عضوی جدا کردن یا زدن یا شکستن یا سیلی یا مشت زدن و نحو اینها و در این دوازده مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه نابالغ کسی را عمداً کشت یا شبه عمد یا خطا در هیچ این صور قصاص بر او نیست و دیه ثابت میشود بر اقوام پدری او مثل عموها و برادران و اولاد ایشان و اینها را عاقله میگویند و کیفیت تقسیم دیه بر اینها و قسط قرار دادن و تفرقه ما بین فقیر و غنی از اینها تفصیلی هست و در اینکه پدر و پسر با اینها باید باشند یا نه خلافی هست و هرگاه این عاقله را نباشد یا ممکن ایشان نباشد عاقله امام علیه السلام میباشد و مقام تفصیل این مسائل نیست چونکه کلام در چیزیست که بذمهٔ خود نابالغ ثابت میشود و اینها در مقام خود خواهند آمد ان شاء الله تعالی **مسئلهٔ دوم** آیا کفارهٔ قتل بر نابالغ ثابت میشود که در اول بلوغ بر او لازم شود یا نه و بر فرض ثبوت آیا بر عمد او کفارهٔ عمد ثابت میشود یا بر عمد

[٥١] محل اشکال است

یا بر عمد او کفارهٔ خطا ثابت میشود مسئله محل خلاف است توضیح مسئله اینست که هرگاه بالغ عمداً کسی را کشت علاوه بر قصاص کفارهٔ جمع بر او لازم است یعنی باید بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و هرگاه خطاً کشت کفارهٔ مخیره[٥٢] بر او لازم است و اما نابالغ آیا حکم او این نحو است که در اول بلوغ بر او لازم شوند یا در عمد او همان کفارهٔ مخیره است یا هیچ بر او نیست اخیر خالی از قوت نیست و احوط کفارهٔ مخیره است بعد از بلوغ و احوط از آن دادن کفارهٔ جمع است در عمد و مخیره در خطا مثل بالغ **مسئلهٔ سوم** هرگاه نابالغ قطع عضو کسی کرد یا زخمی زد که باعث شکستن استخوان شد یا ابطال منفعتی کرد مثل اینکه باعث کری یا کوری شد ظاهر این است که اینهم حکم اصل قتل را دارد در حمل دیهٔ آن بر عاقله **مسئلهٔ چهارم** هرگاه نابالغ زخمی بر سر کسی زد که در پردهٔ روی استخوان تاثیر کرد یا به استخوان رسید لکن تاثیر نکرد یا آنکه بگوشت قدری تاثیر کرد چه قلیل و چه کثیر یا اینکه پوست را تنها خراشید اقوی در اینها همه[٥٣] اینست که دیهٔ آنها ثابت میشود بر خود نابالغ پس در اولی که آنرا موضحه گویند پنج شتر و در دوم که سمحاق گویند چهار شتر و در سیم که بسیار در گوشت تاثیر کرده و آنرا متلاحمه گویند سه شتر و در چهارم که اندکی تاثیر کرده و آنرا دامیه گویند دو شتر و در پنجم که پوست را تنها خراشیده و آنرا خارصه گویند یک شتر **مسئلهٔ پنجم** هرگاه دو نابالغ یا بالغی و نابالغی با هم بگیرد دعوا کردند چه بنحو شوخی و بازی یا جد سر همدیگر را بیکی از این نحوها مجروح کرده اند ملاحظه تساوی در زخم و زیادتی یکی بر دیگری باید بشود **مسئلهٔ ششم** هرگاه یکی از این پنج قسم جراحت مذکوره در سر بر عضو دیگر کسی زدند

[٥٢] بلکه مرتبه علی المشهور

[٥٣] بلکه قدر لیکه موضحه است آنرا عاقله تحمل میکند و در باقی محل خلاف است و سایر مسائل مذکورهٔ متعلقه بدیات و تعیین مقدار دیهٔ جراحات و تشخیص محل آن محتاج بمراجعه است

زدند ملاحظهٔ دیهٔ آنجراحت بدیهٔ اصل عضو میشود نظیر ملاحظهٔ دیهٔ
جراحت بر سر بدیهٔ اصل سر مثلاً زخم خارصه در سر دیهٔ آن صد یک دیهٔ
سر است که یک شتر است و در انگشت صد یک دیهٔ انگشت است **مسئلهٔ هفتم**
هرگاه نابالغ بچوب یا سنگ یا دست بر صورت یا سر نابالغ دیگر و یا بالغی زده
باشد و لکن مجروح نشده باشد بلکه جای آن سرخ یا کبود یا سیاه شده
باشد بحیثیتی که قدری یا زیادتی بماند در سرخی یک اشرفی و نیم و در
کبودی سه اشرفی و در سیاهی شش اشرفی بر او ثابت میشود **مسئلهٔ هشتم**
هرگاه بر بدن یکی از اینها حاصل شود نه آنکه قدری بماند در سرخی سه ربع
اشرفی و در کبودی یک و نیم و در سیاهی سه اشرفی ثابت میشود و مجموع اینها
که گفتیم ثابت میشود بذمهٔ خود طفل ظاهراً **مسئلهٔ نهم** هرگاه نابالغ
جنایت رساند بر حملی که در شکم است که از آن جنین گویند ظاهر این است
که این نیز بر عاقلهٔ او حمل میشود هرچند عمداً باشد **مسئلهٔ دهم** هرگاه
جنایت او بر میت شد مثل اینکه قطع راس او نمود که در بالغ صد اشرفی دیه
او است ظاهر این است که بر طفل چیزی نیست حتی در صورت عمد **مسئلهٔ
یازدهم** هرگاه نابالغی مملوک کسی را از کنیز یا غلام کشت یا زخمی زد قیمت
یا تفاوت قیمت بذمهٔ او میماند و دخلی بعاقله ندارد **مسئلهٔ دوازدهم**
هرگاه طفل در حالت احرام کاری کرد که موجب کفاره است مثل صید حیوانات
در اینجا بر ذمهٔ ولی او ثابت میشود **مقام ششم** از اموری که در اول
بلوغ ملاحظهٔ آنها لازم است تحصیل مسائل معاملات یعنی شخصی که
در دائرهٔ تکلیف داخل شد باید در آنچه کسب معاش بآن میکند و آنچه معامله
و عقد از بیع و اجاره و نکاح و غیر اینها جاری میسازند بداند که موافق رضای

رضای خدا و نه خلاف هستند و دانستن اینها هرگاه بطریق یقین باشد مثل
بعض اقسام بیع و اکتساب تقلید نمیخواهد اگر صحت آنها بطریق یقین نباشد
لازم است اجتهاد یا تقلید و تصرف بدون دانستن حرام است شرعاً بلی تفاوتی
که هست ما بین این مسائل و مسائل عبادات اینست که در عبادات هرگاه با وجود
تشکیک عبادت کرد باطل است [۵۱] و اما اگر معامله بکند با تشکیک در صحت
و بعد ظاهر شد که صحیح است کفایت میکند تمام شد مقدمه **و اما مقاصد**
پس **مقصد اول** در عبادات است بدانکه عبادات بر چند قسم اند **قسم
اول** عبادات تکلیفیه که باید بقصد اختیار بجا بیاید و شرط صحت آنها
قصد قربت است و معنی او بیان خواهد شد و اصول این قسم از عبادات پنج
است صلوة و زکوة که خمس تابع او است و صوم که اعتکاف تابع او است و حج
که عمره تابع او است و جهاد که امر بمعروف و نهی از منکر تابع او است و غیر از اینها
قریب به پنجاه قسم عبادات [۵۲] خاصه در شریعت هست مثل مرابطه فی سبیل الله
و وفاء بنذر و عهد و یمین و طهارات ثلث یعنی وضو و غسل و تیمم و تلاوت
قرآن و ذکر و دعا کردن و زیارات نبی صلی الله علیه و آله و ائمهٔ طاهرین علیهم السلام
و گریه کردن در مصائب ایشان خصوص بر سید الشهداء ابی عبدالله علیه السلام
و شاد شدن بشادی ایشان و زیارت مؤمنین و عیادت ایشان و زیارت
قبور مؤمنین و ادخال سرور در قلب مؤمن و بجا آوردن احکامی که بجهة
اموات مقرر شده از شارع از واجب و مستحب و سلام کردن و جواب سلام
دادن و صلهٔ ارحام و سعی در حوائج مؤمنین و اخراج حقوق و احسان
بوالدین و اشتغال بعلوم دینیه و فتوی دادن و حکم کردن ما بین مردم از کسی
که اهلیت دارد و انتظار نماز قبل از دخول وقت و کتمان ناخوشی و فرستادن

۵۱ گذشت آنکه اقوی عدم بطلان عبادت است نیز در صورتیکه بر جا صحت بجا آورده شود با ظهور آن ک

۵۲ در عبادت بودن بعضی از این اقسام باینکه قصد قربت در آن شرط باشد نظر است اگرچه یقین واجب و مستحب میباشد ک

نشاندن غیظ و عفو از مردم و عتق و تدبیر مملوک و وقف و تحبیس و سبیل
خیر و صدقات باقسامها و تخلق باخلاق حمیده و اکتساب فضائل بجهة عبادت
قسم دوم مجموع مباحات که بقصد نیت میتوان آنها را عبادت قرار
داد مثلا در خوردن و خوابیدن میتوان نیت حصول قوت و رفع کسالت
بجهة عبادت نمود خود آنها هم عبادت میشوند قسم سیم چیزهائی چند
که عادات و عبادت محسوب شده اند مثل سحور خوردن در ماه مبارک رمضان
و مجامعت با حلال در بعض اوقات مثل شب اول ماه رمضان قسم چهارم
چیزهائی چند که شارع ثواب عبادت بر آنها مترتب فرموده هرچند بی قصد
یا بی اختیار شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارک رمضان و نفس زدن
مؤمن در آن لکن اصل عبادات تکلیفیه کارهائی چندند که باید بقصد
و اختیار بجا بیاید با نیت قربت که شرط صحت آنها است و معنی نیت قربت
که صحت عبادت مشروط باو است اینست که باید بجا آوردن آن عمل بجهة
اطاعت و سبب عمل آوردن و داعی آن بندگی خدا باشد و او باعث کردن
اینکار باشد یعنی باعث تحریکات و سکنات و افعال و اقوال مثل ترک
اکل و شرب در روزه باید محض فرمانبرداری خداوند باشد یعنی محرک شخص
و داعی او بر این چیزی که او را وادار داشته است در این عمل خاص و محرک قلب که اعضا را
تحریک نموده همان فرمانبرداری باشد در این عمل معین و نیت همین است
و معنی قربت این است و بکرور زبان دخل ندارد و گذرانیدن الفاظ نیت در دل
کلمه بکلمه دخل ندارد و اول عمل و اثناء آن تفاوت ندارد و واجب و
مستحب تفاوت ندارد همچنانکه در اذان و تعقیب نماز با دعا مستحب است بدون
تامل و تلفظ و گذرانیدن تفصیل در دل باینکه بگوید اذان میگویم قربة

و دعا بمحض اینکه شنیدند که اذان مستحب است با تعقیب نماز

قربة الی الله یا دعاء میخوانم قربة الی الله مشغول میشود بان عبادت هم چنین
است نماز و وضو و غسل و دیگر بزبان گفتن و تامل و وسواس در نیت و
این بدعت است در نیت یاد در گذرانیدن الفاظ بترتیب فکری هیچ مدخلیت در کار
نیست و همچنانکه شخص عزیزی که در مجلس داخل میشود بمحض نظر باو و از باب
اینکه مبنای برخواستن تعظیم او است فورا بر میخیزی و تعظیم او حاصل میشود
هرچند بزبان نگوئی و کلمه کلمه در دل نمیگذرانی که بر میخیزم برای این شخص
بقصد تعظیم او و برای اینکه خوشحال بشود هم چنین نماز و روزه و زکوة و غیرها
بمحض اینکه بسبب داشتن این عمل خاص بنحو خاص صادر شد کفایت میکند
حتی اینکه نیت وجوب یا ندب هم ضرور نیست هرگاه مکلف به یکی باشد و
همان نیت فرمان بردن کفایت میکند در اصل صحت ولی درجات مکلفین مختلف
میشود با اختلاف قصد ایشان در سبب فرمان بردن و مطیع شدن و این مقام چند
قسم اند اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهت که مستحق
عبادت و تعظیم است هم چنانکه مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام عرض میکرد
الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة
فعبدتک و اوسط ایشان عبادت بجهة شکر نعمتهای او و ادنای همه درجات
عبادت است بجهة طمع در بهشت و خوف از جهنم و بعضی این قسم را باطل میدانند
و تحقیق این است که اگر بندگی او را هیچ ملاحظه نکند همانا برای حور و قصور
بطریق معاوضه این کار را بکند مثل فعله و بنایان که منظور ایشان مزد است
و کاری بصاحب خانه ندارند و ابدا ملاحظه او را نمیکنند که کیست عبادت
باطل است و اگر بندگی او را ملاحظه میکند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعضی
نوکرهای حکام عبادت دارد اگر چه نازل الدرجه است و جوز افضل همه عبادات

عبادات و اهم آنها بعد از معرفة الله نماز است و ابتداء با اهم لازم است لهذا ابتدا
بنماز میشود **کتاب الصلوة** و در آن دوازده مقام است
مقام اول در حقیقت نماز دویم در صفات نماز سیم در حکم تارک الصلوة
چهارم در تعیین وقتی که سزاوار است اطفال را تعلیم دادن آن پنجم در مقدمات
نماز ششم در کیفیات نماز و تشخیص ارکان و افعال هفتم در مستحبات نماز
هشتم در احکام نمازهای مستحبه نهم در اقسام نماز غیر یومیه دهم در
منافیات و قواطع و موانع نماز یازدهم در توابع مثل شکیات و سهویات دوازدهم
در مسائل متفرقه متعلقه بنماز امید از لطف خداوند عالم اینست که اعانت
کند بر اتمام انشاء الله تعالی **مقام اول** در حقیقت نماز است بدانکه نماز
حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلف مختلف است و اول و اکمل
اقسام آن آنست که مشتمل باشد بر نیت و جمیع ارکان و افعال و شرایط و مستحبات
و آخر اقسام آن منتهی میشود بچشم برهم زدن عوض رکوع و سجود و بتکبیر عوض
یکرکعت **مقام دویم** در صفات نماز است بدانکه نماز در میان واجبات
ده صفت مخصوص دارد که قرآن مجید و احادیث صحیحه بر آنها دلالت دارند
صفت اولی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی نماز صحیح که مقبول
درگاه باشد البته مکلف را از معاصی و کار بد باز میدارد پس هرگاه شخص کثرت
معاصی و گناهان را از خود ملاحظه کند مشخص میشود که نماز او خالی از نقص
نیست دویم ان الصلوة معراج المؤمن پس در هر نماز صحیح البته باید ترقی
در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود سوم الصلوة عمود الدین پس
اهتمام در او باید زیاده بر اهتمام در همه امور دین باشد چهارم الصلوة ان
قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر آن

از طاعات هم قبول میشود و اگر رد شد غیر او هم رد میشود بدانکه معنی این احادیث
که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه اینست که اگر
نماز قبول نشد باقی اعمال باطلند که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی آنها
اینست که هرگاه نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگرچه
تکلیف باعاده آنها نباشد ثمرات آنها بر آنها مترتب نخواهد شد و شرط اجر
و ثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است بدانکه هرگاه شخص در مدتی از عمر خود
نمازهای او صحیح یا مقبول نباشند و بعد از آن سعی کند در تلافی و تدارک آنها
ظاهر این است که آنچه اعمال نامقبول در آن مدت بجا آورده بعد از قبول نماز
مقبول درگاه میشوند پنجم اول ما یحاسب به العبد الصلوة و اول ما ینظر فیه
من عمل ابن آدم الصلوة یعنی اول چیزیکه در نامه اعمال ملاحظه میشود نماز
است اگر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه شوند
ششم آنکه حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام
وصیت فرموده اند من استخف بالصلوة لا تناله شفاعتنا و اخرها یعنی هر کس
سبک بدارد نماز را شفاعت ما باو نمیرسد و از ما محسوب نیست بدانکه سبک
برداشتن نماز بر چند قسم است اول آنکه چیزی نداند و این باعث کفر است
دویم آنکه ترک کند سیم آنکه مسائل آن را درست نکند و در فکر صحت و بطلان
آن نباشد چهارم آنکه در بند وقت آن نباشد پنجم آنکه نماز قضاء بذمه او باشد
و در صدد بجا آوردن آنها نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا آنکه مدتی
از عمر او بگذرد و هنوز در ذمه او باشند و ظاهر این است که بر فرض قول بآنکه
قضاء موسع است وسعت آن باین مقدار نیست که بحد تهاون و سهل انگاری
برسد **مسئله** هرگاه شخص از عالم رفت و نمازهای او صحیح نبودند یا نماز

بلکه احوط

یا نماز نکرده یا نماز قضا نکرده و وصیت بآن ننموده داخل مستخف بالصلوة است و
اما هرگاه وصیت نموده باشد باعث این میشود که داخل آن عنوان نباشد حکم بآن
در نهایت اشکال است هفتم از قسمهای نماز اینکه هرگاه شخص بمیرد و نماز خود را درست
نکرده باشد بردین حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله نمیمیرد هم چنانکه حضرت
رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصی که نماز کرد و طمأنینه در رکوع و سجود را بعمل
نیاورد و فرمودند لئن مات هذا و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی اگر
این شخص بمیرد و نماز او باین طریق باشد بردین من نمیمیرد و مراد از این آنست که ایمان
او در وقت مردن سلب میشود یا آنکه عذاب او در وقت مردن عذاب کفار است
مسئله بدانکه نماز از میت تارک الصلوة بجا آوردن باعث دفع این
تاثیر نمیشود اگر چه باعث تخفیف بشود بعد از خدا آمدن هشتم آنکه در نماز جمع
شده است مجموع آنچه عبادات هست و همه مطلوبات خداوند عالم از افراد با عتقادات
و مکارم اخلاق و واجبات قلبیه و بدنیه و مالیه و مستحبات و این مقام جای
تفصیل آن نیست نهم آنکه یک نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است
از خانه که پر باشد از طلاء و آنرا در راه خدا تصدق کند دهم اینکه نمازهای
پنجگانه مثل نهرهای جاری هستند بجهة پاک کردن از گناهان هر نمازی کفاره گناهانی است
که ما بین آن نماز و نماز دیگر باشد **مقام پنجم** در حکم تارک نماز بدانکه
ترک نماز بر سه قسم است اول ترک بانکار یا استخفاف بر اصل مشروعیت آن
و این باعث کفر و نجاست و ارتداد است و حکم زن و مرد در آن مختلف است
هم چنانکه در احکام ارتداد گفته شد دوم ترک از روی معصیت با اعتقاد
بوجوب آن و اینرا بعضی حکم کفر در آن نیز جاری نموده اند و مشهور و اقوی
آنست که حکم بکفر و نجاست نمیشود اما بمحض اسم او را کافر میتوان گفت

گفت و لازم است بر هر کس امر بمعروف بگفتن او و اعراض نمودن و بدسلوکی
نمودن و زدن و حکم او تعزیر است تا سه مرتبه و در مرتبه چهارم قتل او لازم
است و بخصوص نسبت باهل خانه که این تکلیف شد است پس هرگاه زن نماز
نکند لازم است بر شوهر اینکه او را نصیحت نماید به مهربانی و اگر فائده نکرد لازم است
انواع بدسلوکی و بد رفتاری را با او نماید و زدن او واجب است که اگر مرتکب ترک
اینها گردد گناه کبیره در هر زمانی از اوقات ترک نموده است سوم اینکه نماز را
باطل بجا بیاورد و این قسم هرگاه قاصر باشد احکام گذشته بر او جاری نیستند
لکن ارشاد او لازم است و هرگاه بطلان نماز شرعا اجماعی علما نباشد میشود که
نماز قضا بر او یا ولی او ثابت نشود[۵] و هرگاه مقصر باشد احکام تارک بر او
جاری هستند قطعا و علاوه بر این معصیت تشریع را هم مرتکب شده پس حال او
از حال تارک الصلوة افضل بدتر خواهد بود **مقام چهارم** در
وقت عادت نمودن اطفال بنماز بدانکه اطفال قبل از بلوغ اگر چه بر ایشان
تکلیفی نیست از باب وجوب و حرمت لکن بر ولی ایشان نسبت بکارهای ایشان
بعضی چیزها لازم است در خصوص بعض معاصی و بعضی چیزها مستحب است
در خصوص عبادات و تفصیل کلام در تکلیف نسبت باطفال این است
که حکمی دارند نسبت بولی از باب محرمات و حکمی نسبت بواجبات و حکمی نسبت
بکارهای دنیوی نیز بابت خلاف آداب و قواعد اما محرمات پس آنها بر دو قسم
محرماتی که باعث ضرر مردم و فساد میشوند مثل دزدی و زنا و لواط
و شرب خمر و قذف و نحو اینها است و در اینها لازم است بر ولی ایشان منع
ایشان و از برای اطفال در شریعت تعزیری هست و محرماتی که ضرر و
فسادی ندارند مثل حریر پوشیدن و نحو آن و در اینها لزوم منع بر ولی مشخص

واگر فائده نکرد بچوب وتنکی ۴

۵ بانکه مؤمن مجتهدی که تکلیف او رجوع بآنست باشد و مجتهد مطابقه با رای مجتهدی کفایت نمیکند

متشخص نیست و لزوم منع از غیبت و غنا خالی از وجهی نیست و استماع آنها از او
حرام است قطعا و اما واجب نیست پس مستحب است بر ولی که عادت بدهد اطفال را
بنماز کردن با شرایط آن و احادیث نیست بتعیین سن طفل در وقت استحباب
تعلیم مختلف است بعض روایات شش ساله و بعضی هفت ساله و بعضی هشت
ساله وارد شده و روزه نیز تعلیم دادن اطفال قبل از بلوغ مستحب است در وقتی
که طاقت آن را داشته باشند و ضرری بر آن مترتب نشود و اما مستحب بودن تعلیم
دادن بر هر یک مستحب است و بعد آنکه بر اصل تعلیم دادن ثواب بجهت ولی عطا
میشود و اما بجهت خود اطفال آیا ثوابی هست بر این عبادات که بجا میاورند
پس عبادات ایشان شرعی هستند یا اینکه محض عادت و مشق نمودن است محل
خلافست و قول اول خالی از وجهی نیست[۱] مسئله آیا اطفال قبل از
بلوغ هرگاه ممیز باشند امور خیر بجهت ایشان مشروعیت دارد و صحت دارد و ثمر
دارد یا نه مسئله محل تامل است خصوصا نسبت بطفل که ده سال نداشته
باشد و حکم بمشروعیت مشکل است چه نیابت و چه هدیه مسئله هرگاه
طفل نابالغ سلام بکند پس اگر ممیز نیست جواب سلام او واجب نیست و هرگاه
ممیز است واجب است اگرچه اصل سلام کردن او مستحب شرعی نباشد
مسئله هرگاه طفل نابالغ جواب سلام داد آیا از دیگران ساقط میشود
اقوی عدم سقوط است[۲] اگرچه ممیز باشد و اما در خصوص کار فرمودن اطفال
نسبت بغیر واجبات و مستحبات پس هرگاه بقصد تادیب و ملاحظه مصلحت طفل
باشد جایز است و زدن ایشان باین قصد جایز است بنحوی که مضر ببدن نباشد
و اما هرگاه کار فرمودن و زدن بجهت مصلحت خود شخص و تشفی غیظ خود
باشد جایز نیست در اطفال یتیم قطعا و اما غیر ایشان از اطفال که پدر

[۱] که وجهی است ک
[۲] اقوی سقوط است ک

و مادر ندارند آیا استخدام پدر ایشان و مادر در اموری که مصلحت بجهت خود ایشان
ندارد جایز است یا نه طریقه مستمره مسلمین ظاهرا جایز نیست و اما
زدن ایشان بر ترک این امور حتی از پدر ایشان محل تامل است **مقام پنجم**
در مقدمات نماز است بدانکه بعد از حصول شرط صحت نماز از معرفت اصول
دین و دانستن[۱] مسائل واجبه لازم است قبل از دخول در نماز ملاحظه کردن
اموری چند که آنها را مقدمات نماز میگویند و آنها پنج اند اول طهارت از
حدث است بدانکه شارع اقدس قرار داده که بعض حالات که برای شخص آدمی
است صفت باطنیه پستی از برای او حاصل میشود که مانع است از نماز و امور
دیگر و اسم آن صفت خاصه حدث است و از برای وجود آن احکامی قرار داده است
و از برای برداشتن آن یا برداشتن حکم آن سه کار مقرر فرموده وضو و غسل
و تیمم و طهارت حدثیه اسم این سه میباشد لکن بعضی جاها آن صفت را وضو
تنها برمیدارد و بعضی جاها غسل تنها و بعض جاها وضو و غسل هر دو و اما
تیمم پس آن بدل یکی از غسل و وضو است و بیان این سه در سه مقصد
میشود **مقصد اول** در وضو است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
در حالات عارضه که باعث خطاب بوضو میشوند ابتداء و از این جهت آنها را
موجبات وضو گویند و اگر وضو داشته باشد و یکی از آن حالات عارض شود
وضو را میشکند آنها را نواقض گویند و آنها شش چیز است اول و دوم بیرون
آمدن بول و غایط چه قلیل و چه کثیر از مخرج اصلی معتاد یا غیر اصلی که معتاد
باشد یا اینکه از پایین معده[۲] باشد و کیفیت بیرون آمدن آن مثل معتاد باشد
چه خود آنها بیرون بیایند یا چیز دیگر بیرون بیاید که آلوده بیکی از آنها باشد
مثل هسته خرما یا ریگ که بیرون بیاید و با او غایط باشد و اما بیرون آمدن

[۱] گذشت که دانستن مسائل شرط صحت نیست اگرچه واجب است ک
[۲] بلکه از بالای آن نیز ک

آمدن هسته یا ریگ یا شیاف یا کرم بی آنکه آلوده بغایط باشد موجب حدث
و باعث نقض طهارت نمیشود و نجس هم نیست هر چند در باطن ملاقات نجس
نموده باشد مسئله بیرون آمدن آب مثانه که اصلاً تغیر نشده و چیزی با او
نباشد باعث نقض طهارت نمیشود و خودش هم پاک است و استنجاء هم ضرور ندارد
مسئله هرگاه بر سر نیشتر اماله چیزی از غایط بیرون بیاید نجس است و
اگر اطراف مخرج را آلوده کند شستن میخواهد اگرچه آب او آب استنجا محسوب نشود
اما در نقض نمودن طهارت تاملی هست مسئله هرگاه از مخرج بول خون
بیرون بیاید اگر بطریقی که گفته میشود بول و خون میباید خون را رد ناقض
هست و اگر خون نیست حقیقتاً تنها نه بدل بول است و نه با بول است ناقض نیست و مثل
این چرک و ریم که از مخرج بیرون بیاید مسئله خون بواسیر که از مخرج
بیاید ناقض طهارت نیست و نجس است و غساله او حکم آب استنجاء را در پاکی ندارد
و اما اسهال خون ممزوج با بلغم ناقض طهارت میباشد هرگاه بطریق
دفع شدن غایط باشد مسئله مذی آبیست بعد از تقبیل و ملاعبه
بسبب حرکت شهوت بیرون میاید و ودی آبیست سفید بعد از بول خارج
میشود و وذی آبیست بعد از انزال منی خارج میشود اینها همه پاکند
و ناقض طهارت نیستند مسئله ریحی که از موضع معتاد بیرون نیاید که از
معده حاصل شده باشد و اگر از حلقه بین الیتین باشد یا از قبل باشد ناقض
نیست و آنچه شیطان در خیال میاورد و علم بان حاصل نیست اعتبار ندارد
چهارم خواب که در عرف صدق خواب رفتن بشود در هر حالتی که باشد
هر چند در حال اداء رفتن باشد و علامت حصول آن افراد داده اند اینکه
گوش نشنود و اصل مناط اینست که در حالت خود طعم خواب را ادراک کند

بعید نیست نقض ک

۵۳ با عدم امتزاج بغایط نقض نیست در محل تامل بلکه منع است ک

کند و محض حرکت و پینکی و کسالت و چشم بهم آمدن و گردن کج شدن و دیدن
بعض چیزهای شبیه بخواب آمدن و نفس بلند کشیدن و حرف بیمعنی زدن دلیل
خواب نیستند هرگاه غلبه تامه بر حواس نشده باشد پس مناط زوال حواس است
نه اینکه آثار اینها زایل بشود بسبب مشغول بودن دل که در بیداری هم بسیار اتفاق
میشود پنجم هر چیزی که عقل را زایل کند مثل دیوانگی و مستی و بیهوشی و گاهی
میشود که شدت خوف و مرض و وجع و غم و فرح باین حد میرسد و اما مبهوت
بودن و خفیف شدن عقل و مدهوش شدن داخل نیستند ششم استحاضه
قلیله که باعث وضو تنها میشود برای هر نمازی و متوسطه که باعث میشود برای
چهار نماز و کثیره که باعث میشود برای چهار نماز و کثیره که باعث وضو تنها
میشود برای دو نمازی که در نماز قبل از آن غسل کرده باشد و تفصیل اینها
در اغسال بیان میشود انشاء الله اینها چیزهایی بودند که وضو را بعد از اینها
میخواهند **مطلب دویم** در بیان چیزهاییست که وضو را برای آنها
میخواهند و اصل وضو بنسبت آن چیزها بر چهار قسم است اول شرط صحت
با صفت وجوب مثل وضو بجهت نماز واجب دویم شرط صحت بدون صفت
وجوب مثل وضو بجهت نماز مستحب سوم شرط جواز مثل وضو بجهت مس
کتابت قرآن چهارم شرط کمال مثل وضو بجهت قرائت قرآن و در بیان اقسام وضو
چند فصل است **فصل اول** در بیان وضوی واجب بدانکه وضو واجب
میشود برای چند چیز اول بجهت نماز واجب چه یومیه و چه غیر آن و برای
نماز احتیاط و اجزای فراموش شده نماز پس هر که نماز واجب بر ذمه او
ثابت باشد چه بسبب دخول وقت نماز اداء و چه بسبب مشغول الذمه بودن بقضا
چه برای خود چه از بابت تحمل از پدر و مادر و چه از بابت اجیر شدن چه از بابت

از بابت نذر یا عهد یا قسم وضو بر او واجب است مادامیکه آن نماز در ذمه
او است و نیت با وسه مسئله مهم است اول اینکه باید اراده نماز واجب را داشته
باشد که قصد وجوب کند یا همینکه در ذمه او هست کافی است جمعی از علما غافل
شده اند باینکه همین قدر که نماز واجبی در ذمه باشد وضو بقصد وجوب
صحیح است هر چند اراده آن نماز را نداشته باشد یا ملتفت باین نباشد و
تحقیق[٥١] اینست که اگر در وضوئی که میسازد با اینکه اراده آن نماز را ندارد
ملاحظه کند که اگر بخواهد بکند صحیح باشد لکن بالفعل بنای اتیان ندارد
با اینکه قصد وجوب برای جا آوردن نماز دیگر کند که آن نماز بر او واجب
نبوده و اینرا که بر او واجب بوده غافل از آن بوده یا بنای اتیان نداشته وضو
مجزی نیست مثل اینکه کسیکه نماز قضاء میکرد زاو باشد بخیال صبح شدن
وضوی واجب گرفت بعد معلوم شد صبح نبوده و اما اگر نیت وجوب کرده
به بنای نماز ولی بی ملاحظه تحصیل حالت صحت نماز واجبی با آن وضو باطل است

مسئله دوم آیا میتواند شخص که وضو بر او واجب شده وضوء
مستحب بگیرد یا نه مثلا در وقت نماز اداء واجب یا در حالتیکه نماز قضاء
بذمه اش باشد میتواند وضوء بجهة قرائت قرآن یا غیر آن بگیرد یا نه بعضی
گفته اند هر گاه بگیرد باطل است و بعضی گفته اند صحیح است و تمام میشود مستحب
ولکن نماز واجب با آن نکند و بعضی گفته اند و تمام میشود بصفت مستحب و واجب
چونکه مقدمه نماز واجبم هست و نماز با آن صحیح است و احوط اینست که
اگر چنین وضوئی بگیرد قصد قربت مطلقه کند و اگر قصد استحباب کند
هم خوبست و در هر دو صورت تمام میشود واجب هر چند نیت استحباب[٥٢] کرده باشد

مسئله سیم آیا میتواند نیت واجب و مستحب هر دو بکند مثل اینکه وضو

٥١ بلکه تحقیق اینست وضوئیکه میسازد با اینکه اراده آن نماز را ندارد و اگر قصد وجوب وضو مینماید باکی ندارد و اگر قصد وجوب غائی دارد نیز صحیح است اگر قاصد تقرب باین وضو باشد علی ای حال اگر چه ملتفت نشد که وقت نماز رسید و داخل نشده و صحیح نیست اگر باید قصد را نداشته باشد ک

٥٢ لکن بشرط آنکه بر نگردد بقصد عدم مشروعیت ک

وضو بگیرد بجهة نماز و قرائت قرآن ظاهر اینست که عیب ندارد دویم
وضو بجهة طواف واجب که جزء حج یا عمره باشد هر چند حج و عمره مستحب باشند
سوم وضو بجهة مس کتابت قرآن هر گاه بر او واجب شده باشد که مس کلمات
قرآن کند از بابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قرآن مثل صحافی یا منفعت
آن بر او واجب شده باشد و بعضی ملحق کرده اند باین که اگر ورق قرآن در جای
نامناسبی باشد که بیرون آوردن آن واجب باشد لکن حق اینست که در اینصورت
باید بی وضو آنرا فوراً بر دارد بلکه در جواز وضو هم تاملی هست بنا بر آنکه
در جائی که مس کتابت قرآن فوراً واجب نشد بدون طهارت حرام است
چه مس واجب نباشد که وضو واجب باشد یا مس واجب باشد پس هر وقت میخواهد
مس بکند با طهارت باشد مگر در جای نامناسب که گفتیم اخراج آن فوراً لازم
است و در اینجا چند مطلب است اول در معنی مس است مراد از مس رسانیدن
جزء بدنست چه دست و چه صورت و چه غیر اینها چه آنرا بر کتابت بکشد یا
کتابت را بر آن و ناخن حکم باقی بدن را دارد لکن در موی تاملی هست اقوی اینست
که عیب ندارد و تفاوتی ما بین ظاهر و باطن نیست پس گذاشتن زبان یا باطن
لب قرآن و محو کلمه قرآن بزبان بی وضو حرام است **مطلب دویم** در
تحقیق آنچه مس آن حرام است بدانکه حروف قرآن که نوشته و خوانده میشوند
بی شبهه داخلند لکن در دخول مد و تشدید و اعراب تاملی هست در تشدید
احتیاطی هست و اما حروفی که نوشته میشوند و خوانده نمیشوند مثل الف
که در دوا و قالوا و امنوا رسم شده است و حروفی که خوانده میشوند اما در رسم
نوشته نمیشوند هر گاه نوشته شدند مثل واو داود اقوی اینست که عیب ندارد
اما در ثانی احتیاطی هست[٥٣] و تفاوتی نیست در نوشته قرآن ما بین خط

٥٣ احتیاط ترک نشود ک

خط صنعا وفي وخط عبراني وسرياني وخط فرنگي وخط متداول وخط مهجور
مثل خط كوفي وهواست نوشته وچه نوشته قلمی وچاپی وحروف مقطعه کنده
داشته باشد مثل مهر ثبت وبریده باکاغذ که فضای آن خوانده میشود یا شبکه که
مشبک باشد قرآن خوانده شود ودر این سه قسم این مسئله هست که آیا مس اطراف
آنها باید کرد یا فضاء مابین را احوط ملاحظه هر دو است **مطلب سیم**
در بیان آنچیزی که بر آن نوشته میشود قرآن بدانکه فرقی نیست مابین کاغذ
یا چوب یا دیوار یا زمین یا رخت بطریق چکن یا بخیه بسوزن یا بدن بطریق
کوبیدن یا نیل که در بدن ثابت میماند بلکه خود نوشتن بر بدن محدث اشکال دارد
وهمچنین دقه کوبیدن وبعد از نوشتن یا کوبیدن مس کردن غیر ومس
کردن خود او حرام است بلکه لازم میاید که همیشه متطهر باشد وعمداً
محدث نشود مگر در حالت اضطرار وولا لازم میاید که حرام باشد بر او که خود را
جنب بکند واز این بابت میگوییم که هرگاه بر بدن کسی دقه باشد که آیه قرآن
یا اسم الله باشد واجب است[٥٠] او را محو کند یعنی دو اطراف آن هم رنگ آن را
مثل آن با او متصل کند که صورت آیه محو شود ویا نوشتن با انگشت بی وضو
جایز است اما اگر از آن نوشتن اثر بماند دائما مثل بر کاغذ نوشتن یا قلیلی
میماند وزایل میشود مثل بر شیره بخت نوشتن فی الجمله احتیاط دارد
واما اگر زایل میشود فوراً مثل نوشتن بر آب عیبی ندارد واگر اثر او بخودی خود
ظاهر نمیشود مثل نوشتن با پیاز که بعد از گرفتن با آتش ظاهر میشود آیا
مس محدث او قبل از ظهور جایز است یا نه احوط اجتناب است **مطلب**
چهارم آنکه این حکم مختص مکلفین است وبر نابالغ تکلیفی نیست کلامی
که هست اینست که آیا بر نابالغ مثل معلم یا والدین واجب است که طفل را منع

٥٠ در وجوب تامل است اگرچه احوط است ک

منع کنند مس از کلمات قرآن یا نه اقوی اینست که واجب نیست واگر بنا بر منع
شد هرگاه وضو بگیرند هم مشکل است ارتفاع حدث[٥١] ایشان **مسئله** هرگاه
کلمه مشترک مابین قرآن وغیر آن باشد مثل قال ومثل یا ایها الناس مدار قصد
کاتب است اگر معلوم نباشد تکلیفی نیست **مسئله** بسم الله الرحمن الرحیم
که جائی نوشته شود چون مختص قرآنست یعنی آیه از آیات او است مس او
حرام است ودیگر قصد کاتب نمیخواهد بنا بر این هرگاه کسی او را بی قصد سوره
نوشته باشد[٥٢] مس او حرام است اگر چه از هیچ سوره حساب نشود چهارم از
وضوهای واجب شمرده اند وضوئی را که بنذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد
اگر مراد ایشان اینست که نذر وضو بجهت یکی از چیزها شده که وضو بجهت آنها
خواسته اند بکند خوبست واگر مراد نذر خود وضو است نه برای چیزی حتی
حالت با طهارت بودن در آن تامل هست[٥٣] **فصل دویم** در بیان
وضوهای مستحبه وبیان اینکه باکدام یک میتوان داخل نماز واجب شد وآنها
سه نوع اند یکنوع مستحب است در حال بی وضو داشتن وآنها هیجده قسم اند
ویک نوع مستحب است با وجود وضو داشتن وآنها دوازده قسم اند ویکنوع
محض صورت وضو هستند یعنی باعث استباحه عبادات نیستند وآنها هشت
قسم اند این مجموع وضوهای مستحبه قریب بچهل قسم اند اما **نوع اول** پس اول
آنها وضو بجهت نماز مستحب است که اصل وضو مستحب است اگر چه نماز بی وضو
باطل وحرام است دویم وضو بجهت طواف مستحب سیم وضو بجهت مهیا شدن[٥٤] از برای
نماز واجب یعنی نزدیک داخل شدن وقت وضو میگیرد بقصد اینکه در
اول وقت نماز میسر نخواهد شد ظاهر اینست که اگر قبل از وقت وضو
بگیرد بجهت مهیا بودن از برای اینکه اول اوقات امکان نماز بکند هر چند اول

٥١ اگرچه ارتفاع است ک

٥٢ با قصد قرائت وبدون قصد قرائت حرمت اگر معلوم نیست اگر چه احوط است ک

٥٣ اقوی صحت نذر است ک

٥٤ در استحباب وضوی مهیا تامل است احوط آنست که باحتمال مطلوبیت بجای آورد ک

اول وقت شود باز وضوء تهیأ حساب میشود چهارم وضوء بجهة اصل داخل
شدن در مسجد هرچند اراده نماز نداشته باشد و اما هرگاه بخواهد عبور
از مسجد نماید در استحباب وضو بجهة آن تأمل هست پنجم وضو بجهة دخول
در مشاهد مشرفه علی الاقوی ششم وضو بجهة طلب حوائج بدعا و یا بمقدمات
وسعی و توجه بسوی کارها هفتم وضو بجهة هر یک از اعمال حج و اعمال عمره
مگر طواف و نماز طواف که وضوی آنها واجب است هرچند که حج و عمره مستحب
باشند چونکه طواف و نماز که در حج و عمره مستحب اند واجب میباشند هشتم
بجهة زیارت قبور نهم بجهة نماز میت دهم بجهة قرآن نوشتن یا حمل آن
یا مس حواشی آن یازدهم بجهة با طهارت بودن که اینحالت مطلوب شارع
و هرچند که اراده نمازی یا چیز دیگر از آنها که طهارت میخواهند نداشته
باشد دوازدهم وضو بجهة زفاف که بجهة هر دو زن و مرد مستحب است
سیزدهم وضوی مسافر که از سفر برگشته و میخواهد داخل خانه بشود چهاردهم
وضوء بجهة حکم بین الناس از اهل آن پانزدهم وضو بجهة سجده شکر
و سجده تلاوت شانزدهم بجهة دعا و بجهة زیارت از دور هفدهم
بجهة مقاربت با زوجه خود که حامله باشد هیجدهم وضو بجهة خوابیدن
وحکم این هیجده قسم[۵] این است که میتواند با اینها نماز واجب بعمل آوردن
لکن در اینجا دقیقه ایست که ملاحظه آن لازم است و آن این است که این
وضوها را در وقت بجا آورد باید حقیقة نیت ثمرات اینها را بکند و
بعد از صحت اینها نماز با اینها صحیح است پس هرگاه بسبب اینکه زحمت او میشود
در وقت نماز وضو گرفتن و از این جهت قبل از وقت وضو بجهة با طهارت
بودن میگیرد که وقت نماز از زحمت وضو فارغ باشد صحت آن[۵] مشکل است و اما

[۵] چون بسیاری از این وضوها دلیل معتبری بر استحباب نیست احوط آنست که آنها را برجاء بجا آورند ک

[۵] اشکالی ندارد و اگر دفع زحمت حقیقة داعی آن شود در تحصیل طهارت ک

و اما هرگاه حقیقة میخواهد با طهارت باشد قبل از وقت وضو بجهة این گرفت
در وقت نماز با او بکند عیب ندارد اگرچه نیت او هم این باشد که بعد از دخول
وقت نماز با آن بکند بلکه بعضی از اساتید علما فرموده اند که این نیت بکند
احوط است **مسئله** هرگاه از این وضوها بعمل آورد لکن آن کاری که این
وضوها بجهة آن بود عمل نیامد باز هم نماز واجب میتوان با آن کرد یا نه مثلاً
هرگاه وضو گرفت بقصد نماز مستحب یا قرآن خواندن و نماز مستحب نکرد یا
قرآن نخواند میتواند نماز واجب با آن بکند ظاهر این است که همینکه بقصد
آنها وضو گرفت کفایت میکند هرچند که آنها عمل نیاید و بعضی از مشایخ
عصر تأملی در این فرموده اند و بعضی از علما در هفدهم و هیجدهم تأملی
دارند چونکه بقصد ایجاد حدث آن وضو را میگیرد و اقوی در هر دو جواز نماز
است با آنها **نوع دوم** وضوهای مستحبه هستند که با وجود آنکه وضو
بجهة نماز دارد مستحب است که بجهة نماز ثانیاً وضو بگیرد و آنها دوازده
قسم اند اول وضوء تجدیدی یعنی هرگاه وضو دارد و مقداری از زمان گذشت
یا یک نماز کرد مستحب است تجدید ثانیاً و در تجدید وضوء ثالثاً و رابعاً تأملی
هست دوم وضو احتیاطی یعنی هرگاه احتمال خللی یا مظنه حدث باشد
مستحب است بقصد احتیاط ثانیاً وضو بگیرد سوم وضو بعد از خروج مذی
چهارم بعد از خروج ودی پنجم اینکه هرگاه بعد از وضو دروغی گفت
وضو دیگر بگیرد مستحب است ششم اینکه بعد از وضو ظلم کرد وضوی
دیگر مستحب است هفتم اینکه بعد از وضو شعر باطل بسیار بخواند هشتم اینکه
قی بکند نهم اینکه رعاف عارض او بشود دهم اینکه مس عورت خود یا غیر
نماید محرم باشد یا نامحرم زن یا مرد یازدهم اینکه استنجا را فراموش نمود

نمود و وضو ساخت وضو صحیح است لکن بعد از استنجاء وضوی دیگر مستحب است
دوازدهم هرگاه دندان خلال کرد و خون آمد اعادهٔ وضو مستحب است و
بدانکه اصل دخول در نماز با این دوازده قسم شبهه ندارد و از این بابت
که اینها وضو بعد از وضو صحیح ندیدن بسبب همان وضو اول داخل نماز می شود
لکن کلامی که در اینها هست اینست که هرگاه وضوئی بنیت یکی از اینها مامور
بجا آورد بعد معلوم شد که وضو اول نداشته مثلا بقصد تجدید وضو
ساخت بعد معلوم شد که وضو نداشته یا بقصد تکمیل بعد از خروج مذی
یا رعاف مثلا وضو ساخت بعد معلوم شد که وضو اول نداشته اما این وضو
با وجود آنکه قصد دفع حدث در آن نشده میتوان با آن نماز کرد یا نه مسئله محل اشکال است
لکن در یک قسم از اینها که وضو احتیاطی باشد اشکالی در نظر نیست در جواز
دخول در نماز هر چند یقین بشود که وضو اول نداشته و در باقی اقوی
نیز جواز است و احوط این است که بعد از محدث شدن وضو بگیرد وجوبا بجهة
نماز یا اینکه وضوی بگیرد بقصد احتیاط و قربت مطلقه که قصد وجوب و ندب
نکند **نوع سیم** وضوهائی هستند که برای محدث بحدث اکبر مستحب است و اما صلاحیت
بجهت دفع حدث ندارند و اینها هشت قسم اند اول وضو جنب بجهت خوابیدن
دویم وضو جنب بجهت اکل یا شرب سیم وضو جنبی که بخواهد غسل میت
بدهد چهارم وضو جنب بجماعت هرگاه بخواهد تکرار بکند پنجم وضوء
جنب یا محتلم هرگاه بخواهد با حلال خود مقاربت کند ششم وضو غاسل
میت که غسل مس نکرده بخواهد مقاربت کند هفتم وضو حائض در وقت
هر نماز بجهت ذکر خدا بقدر نماز هشتم وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده
هرگاه بخواهد میت را تکفین کند یا بخواهد در قبر بگذارد و اینهم صورت وضو

احوط آنست که وضو را در این موارد رجاء بجا آورد یا آنکه بعنوان تجدید باشد
ک

اگر قاصد این وضو باشد علی الاحوط
ک

وضوء اند و ثمر نداشتن اینها برای رفع حدث نماز و غیر آن معلوم است کلامی
که هست در اینست که اگر با این عنوان وضو گرفت بعد معلوم شد که نبود مثل
اینکه با این خیال که هنوز غسل جنابت نکرده وضو گرفت بجهة اکل و شرب
بعد معلوم شد که غسل جنابت کرده بود و بعد از او هم محدث شده آیا این
وضو ثمری بجهة دفع حدث دارد یا نه هر چند ثمر داشتن خالی از وجه نیست
لکن احتیاط شدید در اکتفاء نکردن است **مسئله** هرگاه بر کسی چند
وضو از وضوهای واجبه باشد مثل اینکه مس کتابت قرآن بر او واجب شده در
وقت نماز واجب طواف هم بر او واجب شده باید اکتفاء بیک وضو کند چه
نیت همه را کرده باشد یا نیت یکی از آنها را و تعدد وضو جایز نیست **مسئله**
هرگاه قصد دارد چند کار از کارهائیکه وضو بجهة آنها مستحب است
مثل اینکه میخواهد قرآن بخواند و مسجد برود و مهیاء بجهة نماز واجب قبل
از وقت بشود و زیارت قبور بکند پس هرگاه یک وضو بنیت همهٔ اینها
بجا بیاورد کفایت میکند و حصول اجر و ثواب همه و هرگاه یکی را نیت کرده
وضوی دیگر بجهة غیر او گرفتن ما دامی که آن اولی شکسته نشده مشکل است **مسئله**
هرگاه از آن چیزهائیکه وضو از آنها و بعد از آنها مستحب است متعدد بعمل آمد مثل
آنکه بعد از وضو قی رعاف و مذی و خلال کردن همه از برای او اتفاق شد
ظاهر این است که یک وضو برای همه کافیست و اگر یک وضو برای یکی گرفت
برای یکی دیگر میشود وضوی دیگر بگیرد لکن احوط ترکست و اما اگر یکی از اینها
حاصل شد و وضوی برای آن گرفت بعد دیگری حاصل شد وضوی دیگر بجهة
او میتواند بگیرد پس ممکن است دوازده وضو عقب هم بگیرد علاوه بر وضو اول
بگیرد **مسئله** هرگاه چیزهائیکه صورت وضو برای آنها مستحب است جمع شده

بعید نیست اکتفا نمودن بهر صد در صورتیکه قاصد اینهم وضو باشد علی الاحتمال الغالب بر خیال کرده که محدث بحدث اکبر است
ک

اقوی آنست که میشود
ک

شده اند برای هر یک یک وضو بگیرد و کفایت[۵] یک وضو برای همه محل تامل است
مسئله هر گاه اراده دارد بجا آوردن چیزی از آن چیزها که وضو برای
آنها واجب است و چیزی از آنها که وضو از برای او مستحب است یک وضو بنیت
همه میتوان بجا آورد اما اگر بجهت واجبها یا مستحبها بجا بیاورد برای
دیگری ثانیا بجا آوردن محل اشکال است[۶] **فصل سیم** در بیان کیفیت وضو
و افعال اصلیه و واجبه آنست بعد از آنکه نیت یکی از وضوها را بطریقی که گفته شد
نمود واجب اول وضو شستن رو است و کیفیت او اینست که آنرا از رستنگاه موی
سر بزند و بشوید بحسب طول از حد محل روییدن موی سر تا زنخ دیگر موی ریش
که از زنخ بپایین است شستن آن لازم نیست اما بحسب عرض بین مابین
انگشت بزرگ و انگشت میانه را بقدری که ممکن است جدا نمودن و تمام مدار
همان رستنگاه تا زنخ کشیده شود هر چه مابین سر این دو انگشت احاطه نمود
واجب است شستن آن هر چه از سرهای آن دو انگشت خارج ماند شستن آن لازم
نیست پس هر قدر از شقیقه و از موئی که از آخر شقیقه میروید تا آخر نرمه
گوش و از آنچه در اطراف روی میروید داخل این حد شد شستن آن واجب است
و آنچه بیرون ماند واجب نیست پس آن دو سفیدی که در دو طرف پیش سر است
در دو جانب پیشانی و موئیکه از آنها از صورت خارجند شستن آنها واجب نیست
و لازم است در شستن روی چند ملاحظه و دقت بشود اول اینکه از این
حد که گفته شد اندکی زیادتر بشوید که یقین بشستن مقدار واجب حاصل
شود دویم ملاحظه نماید که همیشه ابتدا بالاتر است اول شسته شود تا
آخر صورت جزء پایین تر پیش از بالاتر شسته نشود لکن جوز از اول
تا آخر ملاحظه این نحو حقیقت مشکل است چونکه دست را که بر صورت

[۵] کفایت بعید نیست ک

[۶] بلکه اقوی آنستکه جائز نباشد مگر آنکه تجدیدا بجا آورد ک

که بر صورت کشید تمام بالای صورت شسته نمیشود قدری از پایین قبل از
بالا البته شسته میشود لکن میگوییم که در بالا و پایین ملاحظه هر جزئی
نسبت بمقابل خود بشود که پایین پیشتر از مقابل خود از بالا شسته نشود و اگر
یک سمت تمام از بالا بپایین شسته و سمت دیگر مانده پس پایین سمت اول قبل
از بالای سمت ثانی شسته شده این عیب ندارد و در صورت این ملاحظه دست
کشیدن در وقت شستن خوب ظاهر میشود ملاحظه سیم آنکه سر موئی از بشره
رو و ظاهر موی ابرو و مژگان و ریش و شارب نشسته نماند و ملاحظه بر
داشتن مانع از رسیدن آب ببشره کند مثل قی چشم و آب بینی خشک شده و
بادکه روی ظاهر لب حاصل میشود و اثری[۵] که از وسمه و خطاط زنها عمل میآید
و چرمی که از قهوه خوردن و سرمه کشیدن بلبها حاصل میشود هر چند که شک
کند که اینها مانع اند یا نه باز واجب است رفع آنها و همچنین باید دقت کند
در گوشهای چشم که در وقت دست کشیدن دست نرسیدن بآنها زود میشود
باید بخصوص آب را بآنها برساند و همچنین محل بهم آمدن لبها که از ظاهر محسوب
است و اطراف سوراخهای بینی که از ظاهرند باید بخصوص دست بر آنها بمالد که
شسته شوند ملاحظه چهارم در واقع موهای صورت است حکم آنها بدانکه موی
که در صورت روییده شده بر چهار نوع است اول اینکه در همان مکان
که در آن روییده احاطه نموده و او را مستور نموده که در نظر ابتدائی بشره
صورت پیدا نیست مثل ابروها غالبا و موی ریش که انبوه باشد و این قسم هم
ظاهر مو را باید شست و بکوی که زیر آنست از بشره که مستور است شستن
نمیخواهد بلکه شستن آن هم مجزی نیست دویم آنکه در آن محل روییده موی
که نگاه میکنی بشره پیدا است مثل بعض ریشها که نازک میباشند بنحویکه

[۵] اگر جسمیت داشته باشد نه صرف رنگ ک

بنحویکه پوست دست در وقت نگاه باز پیدا است و اینجا اگر موها بسیار از هم
دور باشند شستن اصل بشره واجب است و اگر بطریقی است که صدق احاطه
مو میشود اقوی اکتفا بشستن موی و احوط شستن موی و بشره است سیم آنکه
موئی که از جای دیگر روئیده بلند شده باشد و جای دیگر را پوشانده مثل
شارب بلند که بر اطراف دهن بسبب بلندی افتاده باشد و آنرا ستر کند و
مثل موی زیر لب که بسبب بلندی بالای زنخ را پوشند در اینها اگر آن موی
مستقر باشد که همیشه آن موضع را پوشیده دارد شستن خود آن کافیست
و اگر گاهی میپوشاند و گاهی جدا میشود شستن زیر آن لازم است و
احوط در هر دو قسم شستن هر دو است چهارم آنکه در میان ریش جائی باشد
خالی از مو بسبب دملی یا سوختگی لکن پیدا نباشد بسبب بلندی مویهای دور
او در اینجا هم اقوی اکتفا بشستن موی محیط و احتیاط شدید در اینجا
در شستن هر دو است مسئله در تفصیل حکم شارب در وضو بدانکه
موی شارب اگر بشره از آن نمایان است باید بشره را بشوید و اگر بقدری بلند شده
که همان بشره را پوشیده همین ظاهر موی را بشوید و اگر بسیار بلند شده
که از حد عرض صورت گذشته شستن آن مقدار که گذشته لازم نیست و اگر
بلند شده و آویخته است در عرض صورت اما اگر کشیده شود میگذرد در پس
دو مسئله آن شش ملاحظه است اول نسبت بآن مقدار که اگر کشیده شود
از عرض صورت میگذرد ظاهر نیست که شستن آن لازم است دویم ظاهر
آن از سمت بالا و شستن آن بلاشبهه لازم است سیم ظاهر از سمت پایین و
که بر صورت گذاشته شده اینهم ظاهر لزوم شستن است چهارم موی وسط
آن بی شبهه شستن نمیخواهد بلکه بشره که بسبب آویخته شدن شارب بر آن

مله لزوم شستن معلوم نیست اگر چه احوط است ک

بر آن مستور است شستن آن لازم نیست ششم موی ظاهر محاسن که شارب بر آن
آویخته ظاهراً شستن آن لازم است واجب دویم شستن دست راست است بعد
از آن دست چپ و حد شستن از مرفق است تا سر انگشتان و مرفق محل جمع شدن
بازو و ساعد است یعنی آخر استخوان بازو و باید اول شستن قرار دهد
که بالاصاله شسته شود و احاطه کند شستن همه عضو را تا سر انگشتان بقسمی
که بقدر سر موئی نشسته نماند و باید ازاله مانع و مشکوک المانعیت کند
و باید آب بر موی دست برساند و احوط شستن موی و بشره است در اینجا
چند ملاحظه باید نمود اول آنکه ابتدا باعلی بشود تا آخر شستن یعنی
جزء پایین قبل از بالا شسته نشود هر جزء نسبت بمقابل خود و اما جزء
پایین که بعد از بالا مقابل خود شسته هنوز بالاتری که مقابل او نیست
شسته نشده باشد عیب ندارد و البته همین که دست را بکشی بجهت شستن از
بالا بپایین چنین خواهد شد ملاحظه دویم آنکه بسیاری از عوام دست را
میشویند تا بند دست چونکه از بند دست تا پایین شسته شده در وقت شستن
هر دو دست تر میباشد و این غلط است چرا که شسته شدن سابق در وضو اعتبار
ندارد باید بعد از شستن بالا شسته شود ملاحظه سیم آنکه بند انگشتان
بسبب چروک داشتن و بهم آمدن پوست بالای آنها دست که منکشف نمیشود این
چروکها را این قسم آب تازه و شستن وضوئی فرا نمیگیرد پس باید قدری انگشتان
جنبانید یا زیاده تخلیل کرد و همچنین سر خود انگشتان هم باید بشستن تازه بعد
از همه دست آب برساند ملاحظه چهارم چرک زیر ناخن چند قسم است اول
آنکه بعد از گرفتن ناخن میماند این بی شبهه برداشتن آن واجب و با بودن
آن وضو باطل است دویم آنکه ناخن زیاده از متعارف غالب مردم بلند شده

مله احوط اینست که بشوید بشره و ظاهر شارب را هم بالاحتیاط نه بقصد جزئیت و همچنین است حال شارب با ظاهر ک

شده و چرک درون زیر آنها باشد خود آن ناخن را بقدری که از حد دست بیرون آید
نشده یقیناً باید شست و امّا آنقدری که از حدّ دست گذشته میتوان از کف
که لازم نیست لکن اظهر لزوم است و امّا چرک زیر آنها تا بحدّی که ظاهر است و
بچشم دیده میشود برداشتن واجبست که زیر آن شسته شود سیّم آنکه ناخن از
متعارف بلند تر نشده لکن چرکی در زیر آن متّصل بآن هست و بشره خالی
ظاهر نیست که ازالهٔ آن لازم نیست چهارم آنکه چرک زیر آن ناخن متعارف
حایل بشره زیر آنست و اینجا احتیاط شدید ازالهٔ آنست هرگاه در ابتداء
نگاه دیده میشود بلکه لزوم آن خالی از وجه نیست واجب پنجم مسح پیش سر است
و مراد از مسح کشیدن دست است بر آن برطوبتی که دارد بطریقی که تأثیر
در محل نماید و کفایت میکند مسمّی دراز یعنی گفته بشود که مسح نمود سر را
و افضل و احوط آنست که طول سه انگشت بر عرض سر گذاشته شود و
بقدر یک انگشت پایین بکشد که بسه انگشت محل سه انگشت از عرض و طول
مسح شده باشد و در جا او ورون این افضل که مستحب است قصد وجوب باید
نمود و در اینمقام چند وقت ملاحظه باید بشود اوّل اینکه در این مسح باید
سر را مرو بر قرار باشد و دست کشیده شود پس اگر دست را گذاشت و سر را حرکت
داد مثل بسیاری از عوام وضو باطل است چونکه سر دست را مسح نموده و اگر
هر دو حرکت کنند باز هم صحت مسح مشکل است دوّم آنکه اگر تری ریش سر
بسبب شستن روی یا بسبب دیگر باقی باشد اگر قلیل است که رطوبت دست بر آن
غالب میشود و او در دست تأثیر نمیکند عیب ندارد و اگر رطوبت زیاد است و اشکال
بهم میرسد یکی عدم تأثیر مسح یکی مسح بآب تازه پس باید آنرا خشک کند یا کم نماید
بعد مسح بکشد سیّم اینکه هرگاه بر دست در وقت مسح بآن آب زیاد باشد بطریقی

بلکه اقوی است
در صورتیکه تنها
بماند ابتدا ظاهر
بشره است بقدریکه
اگر چرک نباشد باید
آنرا شست
ک

بطریقی که از آنکه بر ممسوح میکشد از دست جاری میشود مثل شستن در اینجا چون
قصد نماید مسح را کفایت میکند هرچند شستن عمل آمده باشد لکن احوط
آنست که دست را آنقدر بدهد که زیادتی آن آب برود و تری باقی بماند که بآن
مسح نماید چهارم آنکه پیش سر اگر موی ندارد بر آن مسح بکند و اگر دارد و بر بشره
مسح کند هم مجزی نیست و اگر موی دارد و بخواهد بر موی مسح کند پس آن بر چهار
قسم میشود باشد اوّل اینکه موئی است که در همان محل روییده و بلند نشده
لکن بشره را پوشانیده مسح بر آن موی جایز است دوّم آنکه موئی است که از بالا
روییده و بر پیش سر افتاده مسح بر آن جایز نیست بی شبهه سیّم آنکه در اینجا
روییده و بلند شده بحدّی که از حدّ سر میگذرد و بر آن مقداری که گذشته است
از حدّ سر مسح کند اینهم مجزی نیست چهارم آنکه حدّ آن مو از سر میگذرد لکن
بر آن مقداری که از حدّ سر نگذشته است مسح میکند و این نیز کفایت میکند
مسئله در این مسح تفاوت نمیکند از بالا به پایین یا بعکس و اوّل احوط
است و تفاوت نمیکند که بطریق استقامت یا کج باشد و تفاوت نمیکند که
مسح بطول سر باشد یا بعرض آن و احوط همین طریق متعارفست واجب ششم
مسح روی هر دو پا است از سر انگشتان تا کعب بحسب طول و مراد از کعب برآمدگی
که از همه دو پا بلند تر است و بعضی گفته اند آن گودیست که بالاتر از این
برآمدگی است و مفصل یعنی آنجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل
باصل قدم میشود و مراعات این قول احوط است و باید خود کعب هم مسح
بشود و امّا در عرض همین قدر لازم است که خط متصلی از سر انگشتان تا کعب
مسح شود لکن احوط اینست که تمام پشت پا بتمام کف دست مسح شود تا مفصل
ساق و باید همان ملاحظات که در مسح سر کردند در اینجا هم بشود پس باید پا برقرار

برقرار باشد نه اینکه دست را بر پا گذارد و پا را حرکت دهد و باید آب بر پا غالب
بر آب دست نباشد لکن در اینجا اگر موی بر پا باشد هرگاه موی نازک متفرق باشد
همین طور مسح کند و اگر انبوه و زیاد باشند که ساتر قدری از روی پا باشند در
اینجا اگر ممکن باشد ازاله آنها واجب است ازاله زیرا که تحلیل غیر ممکن یا مشکل است
و اگر ازاله ممکن نیست بر آنها مسح کند و قول بجواز مسح بر آن مطلقا خالی
از وجه نیست لکن خلاف احتیاط است البته احتیاط بازاله آن موتر میشود
مسئله مسح پای راست بدست راست و پای چپ بدست چپ افضل
است و لازم نیست و هر دو را بیکدفعه هم مسح میتوان نمود اینها اصل افعال واجبه
وضوء اند و در نیات و در این افعال چهارده شرط هست که در سیزده شرط از آنها
غسل با وضو شریکست و چهاردهم تنها مختص وضو است اول مصاحبت همه
این افعال با نیت باین معنی که از اول عمل تا آخر در ذهن او مرکوز باشد که
چه میکند و برای چه میکند و حقیقة همین است اسم حقیقیه نیت است
و دو چیز آنرا بر هم میزند اول غفلت بالکلیه که بالمره از خزانه ذهن محو شود
که چه میکند بنحویکه اگر از او بپرسند فعة ملتفت باین نشود و متفرع میشود
بر اینمسئله که هرگاه کسی در نماز بینکی یا چیزی عارض شد بنحویکه از التفات
بداعی غفلت کرد لکن گوشش او میشود یا چشم و تنها می بیند در اینجا میگویم
وضوی او بهم نخورد لکن فعلی که در آنحالت بجا آمده یا قرائتی که خوانده
از نماز محسوب نمیشود و باید اعاده آنها بکند و گاهی از این باب نماز باطل
میشود دویم آنکه نیت خلاف کند یعنی نیت قطع یا نیت قاطع نماید و اثنا
و در اینحالت هر جزئی که بعمل آورد باطل است لکن هرگاه رجوع کرد بنیت
و هنوز موالات بهم نخورده اقوی در وضو و غسل اینست که عیب ندارد هر چند

هر چند نماز و روزه در این مسئله حکم دیگر دارند دویم از شروط خلوص
نیت است یعنی باید چیزی غیر از قربت با و منضم نشود تفصیل کلام اینست که منضم
کردن چیزی با قصد قربت بر چند قسم میشود اول آنکه در محل رویه مردم قصد
ریاء و در محل سماع قصد سمعه نماید هر چند بالتبع باشد در این صورت عبادت
باطل است هرگاه ریاء دخیل در اصل عمل حقیقة باشد چه از اول و چه در اثناء
و لکن هرگاه بخیال او بگذرد لکن در اصل ابدا باعث عمل نبوده عیب ندارد
همچنانکه اگر در اصل او محرک بوده و قربت و خلوص را در دل بگذراند
اصلا ثمری ندارد و عمل باطل است **مسئله** هرگاه بداند که قصد قربت
و ریاء هر دو در خیال او هستند در عملی که بآن مشغول است و لکن شک
میکند که آیا حقیقة داعی و محرک او در اینعمل قربت بوده یا ریاء و کدام
یک اصلی و کدام یک بالتبع بوده صحت اینعمل مشکل است بلی هرگاه عملی
کرد و بعد از آن در او اینشک را نمود آنعمل را حمل بر صحت نماید **مسئله** هرگاه
شخصی مشغول عبادتست و از اطلاع مردم بر او در حال آن عبادت خوشحالی
بجهت او حاصل میشود عیبی ندارد هرگاه آنعمل را از اول بجهت آن اطلاع
بعمل نیاورده دویم آنکه قصد امر مباحی منضم بقربت بشود مثل آنکه
در هوای گرم باب سرد وضو یا غسل بجا آورد و قصد خنک شدن را هم
دارد و حکم در این اینست که اگر مقصود اصلی عبادت و این بالتبع ملاحظه
نموده عیب ندارد و اما اگر عکس باشد باطل است یقینا و همچنین اگر این
و او هر دو در هم رفته باعث شده اند نیز باطل است سیم آنکه قصد امر راجحی
دیگر کند مثل آنکه در تکبیر نماز قصد اعلام کند هرگاه قصد امتثال امر
نماز کند عیب ندارد سیم از شروط مباح بودن آبست بسبب ملکیت آن یا اذن

ط۵ اگر چه هر یک اگر تنها باشد باعث و داعی میشد علی الأحوط ک

یا اذن مالک هر او بصریح نباشد داخل یا باجه یا زارع هر چند که مالک اذن
نداده و این قسم سوم در نهرهای مملوکه است که آب آنها از رودخانها یا چشمه
وقنات باشد که بدون اذن مالک خوردن و وضو و غسل از آنها جایز است
باذن مالک الملک حقیقی هر چند تا آنکه نهرها داخل باغ شد لکن از برای خود
بردن و زرع با آنها آب دادن بدون اذن مالک حرام است **مسئله** هرگاه
نهر را غاصبی غصب نموده ظاهر این است که همان حکم برای غیر غاصب قرار است
اما برای او و اتباع او که معین در غصب بوده اند جایز نیست و بدانکه
مباح بودن از جمله شروط علمیه است یعنی اگر میداند که آب مباح نیست و
وضوء یا غسل بعمل آورد باطل است و اگر نداند مثل آنکه باین خیال که از
خودش میباشد یا از مباحات علم برضا او دارد و وضو گرفت بعد معلوم
شد از کسی بوده که راضی نبوده عیبی ندارد هر چند مثل آن بذمه او بیاید
مسئله هرگاه در اثناء وضو معلوم شد که آب مباح نبوده است
تتمه آنرا با آب مباح بجا بیاورد صحیح است **مسئله** هرگاه دست و رو را
با آب غصبی نداند شست بعد معلوم او شد که غصب است با مسح آن
تری دست میتواند بکند بنا بر اقوی جواز است و احوط اعاده است[۲]
هرگاه با آب غصبی وضو باطل گرفت و بعد میخواهد وضوی صحیح بگیرد لازم
است که آن آب را بخشکاند بعد وضو بگیرد و میشود گفت باید بگذارد
تا خود بخود بخشکد و قول بجواز وضوی ثانی و هر چند که اعضا از وضوی
اول خشک نشده باشد نیز خالی از وجه[۳] نیست **مسئله** هرگاه جاهل
مسئله وضو یا غسل با آب غیر مباح بجا بیاورد باطل است هرگاه تقصیر در تحصیل
مسئله نموده و اما جاهل غیر مقصر پس قول بصحت وضوی او خالی از قوه نیست

۱ه که کابر است امثال انهار بغار نیست بدون اذن ک

۲ه این احتیاط ترک نشود ک

۳ه غیر وجیه است ک

نیست **مسئله** هرگاه میداند که این آب غصب است لکن در وقت
وضو فراموش کرد و با آن وضو گرفت صحت محل اشکال است خصوصا هرگاه این
فراموشی از بابت بی باکی باشد که اغلب غاصبین در وقت تصرفات غالبا غافلند
از غصبیت **مسئله** هرگاه دو ظرف آب در نزد او باشد که میداند یکی
از آنها مباح است و یکی غصبی لازم است اجتناب از هر دو و اگر آب منحصر
بآن دو باشد تیمم بکند مگر در صورتی که شارع اذن بدهد که تشخیص مال
خود کند بقرعه[۱] یا بخواندن دعا آنجا باید تعیین نماید و طهارت بجا آورد
چهارم مطلق بودن آب است پس با آب مضاف مثل گلاب و عرق طهارت جایز
نیست و اگر آب و گلاب ممزوج شدند پس گلاب در آب مستهلک شده و همان اسم
آب را بر او میگویند وضو با آن عیبی ندارد هر چند بوی گلاب داشته باشد بلکه
میتوان گفت که اگر در جائی آب بقدر کفایت وضو یافت نشد لکن قلیلی آب
دارد که اگر قلیلی گلاب بر او اضافه نماید باز او را آب میگویند و کفایت وضو
میکند واجب است که چنین کند بلی اگر اسم گلاب غالب شد طهارت با او جایز نیست
و اگر نه او را آب گویند و نه گلاب باز هم جایز نیست و اگر گلاب ضایع شده باشد
که بوی و طعم آن بالمره رفته باشد با آن طهارت با وجایز نیست **مسئله**
هرگاه آبی در ظرفی ببیند نمیداند آب است یا عرق بید مثلا استعمال آن در طهارات
جایز نیست **مسئله** گاهی آب مطلق در حال استعمال مضاف میشود مثل آنکه
دست و رو حنای زیاد داشته باشد یا چرک بسیار داشته باشد که در وقت
شستن خصوصا در آخر عضو که قلیلی میماند و باید اجرای آن باقی را بشوید مضاف
میشود باید ملاحظه این را نمود لکن قسمی نشود که باعث وسواس بشود چونکه
گاهی فی الجمله تغییری میشود که بحد اضافه نمیرسد و عیبی ندارد **مسئله** هرگاه

۱ه تعیین بقرعه مشکل است ک

مسئله هرگاه در صورت ممزوج شدن شک بکند که کدام غالب است باز هم جایز نیست ح

هرگاه دو آب باشد یکی مطلق و یکی مضاف و مشتبه بشوند و آبی غیر از آنها نباشد لازم است که وضو بگیرد و این مثل مشتبه بمغصوب نیست که آنجا گفتیم حکم تیمم است و اگر یکی از این دو آب ریخته شد بیکی بگو وضو بگیرد و تیمم نیز بکند **مسئله** شبنم داخل آب مطلق است مگر در بعض اقسام که طعمی پیدا میکند مثل شبنم نخود که خصوصیتی بجهة تغیر طعم در آن حاصل میشود و عرق آب مطلق هم آب مطلق است پنجم آنکه مکانی که در آن وضو میگیرد یا غسل میکند مباح باشد یعنی در آن فضائی که شستن روی و دستها در آن میشود غصبی نباشد و اما مکان استقرار پا در وقت مسح مثل اینکه کفش غصبی در پایش باشد یا فرش غصبی و پا را در آن کفش گذاشته مسح کند بعضی گفته اند که عیب ندارد لکن احوط این است که ملاحظه این هم بشود که پایش در وقت مسح در کفش نباشد و اگر از اول وضو آنرا بیرون آورد احوط است **مسئله** محبوس در مکان مغصوب وضو نماز او در آن مکان صحیح است و اجرتش هم بذمه او نمی آید **مسئله** حمام غصبی غسل در آن باطل است و اگر چه از بابت اجرت ندادن بحمامی یا عدم رضای او برفتن این شخص باشد **مسئله** حمام یا خانه که زمین یا عین گچ و آجر یا آهک آن غصبی باشد بطلان وضو و غسل در آن معلوم است و اما هرگاه عین اینها همه مباح باشند و فعلا اجرت نداده باشند مکان غصبی نمیشود و اجرت عمله در ذمه صاحب است **مسئله** هرگاه اعیان گچ و آجر و آهک را خریده لکن پول آن حرام داده اما اصل خانه و حمام غصبی میشوند یا نه میگوئیم که اگر معامله بعین پول شده و بایع نمیدانست که خواست معامله باطل و مکان و بنیان همه در حکم مغصوب بند و اگر بذمه

اگر موجب عدم صدق ابتدائی رزان ک

این احتیاط ترک نشود ک

اگر بطوری بجا آورده که تصرف زائدی بر آنچه لازم بودن در آن مکان است نکند و الا مشکل بلکه ممنوع ک

در صورتی که وضو و غسل در آن تصرف زائد از عین مغصوبه یا سبب تصرف در آن نباشد ک

بلکه فضولیست صحت آن محتاج باجازه است ک

بذمه فروخته و نمیدانست که پول حرام خواهد داد حلیت محل اشکال است و اما اگر بایع میدانست که پول حرام میدهد و بذمه معامله شد مبیع ملک مشتری شده و حلال است بلکه اگر بعین نیز معامله کرده احتمال حلیت هست لکن مشکل است ششم آنکه ظرفی که از آن آب استعمال میکند مباح باشد پس هرگاه آب مباح مثلا در آفتابه باشد که علم نداشته باشد که صاحب آفتابه راضی بتصرف جایز نیست دست در آفتابه بجهة وضو گرفتن بآن و نه خالی کردن آن در ظرف دیگر و اگر آب منحصر باشد باید تیمم بگیرد بلی اگر معصیت نمود و آبرا در ظرف دیگر خالی کرد آنوقت تکلیف او بوضو میشود و اگر صاحب آفتابه بدون اذن صاحب آب آبرا در آفتابه گذاشت در آنوقت صاحب آب مأذون از او میتواند که بدون رضای او تصرف در آفتابه بخالی کردن آب آن او نماید و توضیح مسئله این است که وضو گرفتن با آب مباح که در ظرف غصبی است بر چند قسم تصور میشود اول آنکه در وقت اراده وضو آنرا خالی کند در ظرف دیگر و وضو بگیرد و این اشکال ندارد و هر چند آن خالی کردن هم معصیت باشد دوم آنکه بآن ظرف آب بر اعضا جاری کند و این باطل است بی شبهه چونکه اصل استعمال تصرف است سیم آنکه دست در آن ظرف برده آب بردارد و بشوید چهارم آنکه با آن ظرف آب را در کف دست بریزد و بشوید ظاهر نیست کردار این دو قسم نیز باطل است چونکه عین تصرف اند و تفاوتی در بطلان در اینها ما بین اینکه آب منحصر باشد یا نباشد نیست پنجم و ششم و هفتم همین سه صورتند لکن در حالتی که قصد او خالی کردن آن بجهت رد بصاحبش باشد در این سه صورت صحت خالی از قوت نیست هفتم از شروط آنکه ظرفی که بآن وضو میگیرد طلا یا نقره یا طلا و نقره نباشد که تصرف در آن و نگاه داشتن آن حرام است و همان

اگر قصد غسل در آن بهمان جا دیگر تأخیر نماید اگر او را معتقد قرار بدهد و بعد غسل نماید مدت کشیدن صحیح است و از اینجا معلوم شد حال مسئله سیم و چهارم و آنکه تصرف در غصب مقدمه است نه خود شستن که جزء وضو است پس با عدم انحصار بطلان وجهی ندارد

این فصل موجب تفاوت و تغییر نمیشود اگر غصب بودن نشود اختیار آن بوده است ک

و همان هفت صورت آن مسئله اباحه در این مسئله می‌آید لکن در سه صورت
اخیر باید قصد او خالی کردن و شکستن آنها باشد هشتم آنکه محلی که آب در آن
ریخته میشود مباح باشد پس هرگاه وضو بگیرد بنحویکه آب وضو در حین شستن
ریخته شود در ظرف غصبی یا زمین غصبی جمعی از علماء حکم ببطلان نموده‌اند
بلکه بعضی از محققین حکم کرده‌اند باینکه اگر آب غسل مثلاً جاری شود در جائی که
بعد از طی مسافتی بزمین غصبی برسد غسل باطل است لکن در این شرط تاملی
هست اگرچه احتیاط در این مطلوبست نهم آنکه محل شستن و مسح در حین
شستن و مسح پاک باشد پس هرگاه محل یکی از آنها نجس باشد در حال شستن
یا مسح بی‌شبهه آن وضو و آن غسل باطلست اما هرگاه او را قبل از شروع در عمل
پاک نمود بی‌اشکالست و هم چنین هرگاه در بین عمل او را تطهیر نمود نیز خوبست
لکن در غسل بعضی قائل‌اند که باید قبل از شروع پاک نماید اما هرگاه بخواهد که
بیک جاری کردن آب هم تطهیر نماید و هم عمل وضو بجا بیاورد مثل آنکه دست نجس را
در حوض بزند که هم پاک شود و هم آب وضو یا غسل حساب شود محل اشکالست
اقوی آنست که اگر قصد کند که شستن وضوئی یا غسلی در آن بعد از فرو
بردن حاصل شود عیبی ندارد **مسئله** هرگاه بعد از شستن عضو نجاست
عارض او شود در اثناء عمل عیبی ندارد و بعد از وضو بجهت نماز او را تطهیر
کند **مسئله** هرگاه از محل وضو یا غسل خون می‌آید و منقطع نمیشود
همینکه در آب کثیر فرو برد و دست مالید که مادامی منقطع بشود و
سطح آب بر او جاری شود کفایت میکند دهم آنکه در محل شستن و مسح حائل
نباشد که مانع تاثیر آب غسل یا رطوبت مسح بشود هر چند بقدر نقطهٔ باشد
و رنگ و چربی که نازک باشند حائل نیستند لکن هرگاه غلیظ شدند حائل

بنا بر آنکه شرط است
در وضوئیکه وضو
گرفتن سبب و علت
ریختن و جاری شدن
آب باشد در محل
غصبی و اگر علت
نباشد شرط نیست
ک

میشوند و اگر شک شود در چیزی که بر بدن هست که آیا حائل است یا نه
واجبست ازالهٔ آن **مسئله** هرگاه حائل بطریقی است که آب بزیر آن میرسد
نه بطریق جریان آیا لازم است برداشتن آن یا همان رسیدن آب کافی است
ظاهر ثانی است لکن احتیاط کردن ببرداشتن آن بهتر است **مسئله**
اگر شک دارد که بر بدن حائلی هست یا نه اقوی اینست که تفحص لازم نیست
لکن مرحوم شیخ استاد اعلی الله مقامه حکم میفرمود بوجوب تفحص و ملاحظه
خصوصاً هرگاه شک منشئی بر باشد و احتیاط شدید همین است یازدهم
اینکه آب مستعمل در رفع خبث نشده باشد هرچند پاک باشد و مستعمل در
رفع حدث اکبر نباشد بنابر احوط و اما مستعمل در وضو و در اغسال مندوبه
عیبی ندارد و مراد از مستعمل در غسل و وضو آبی است که بر بدن جاری شود بقصد
غسل پس آبی که در وقت غسل قبل از اجرا بان طرف و از این طرف ریخته میشود
با آنکه ببدن میرسد لکن قصد او اجرای آب غسل است بدست زدن آب داخل مستعمل
در حدث نیست و اشکال ندارد و آبی که دست میان آن زده و آب برداشته داخل
مستعمل نیست دوازدهم ترتیب مابین اعضا بنحویکه مقرر است پس اگر در وضو
یا غسل ترتیبی تقدیم موخر نمود یا دو عضو با هم شست باطل است کلامیکه
هست در این است که هرگاه مثلاً دست راست و چپ را با هم بشست بطور فرو
بردن یا اینکه دست چپ را اول شست و بعد راست را یا شستن دست مخیر است
باین معنی که هرگاه ثانیاً دست چپ را بشوید وضو صحیح است یا نه اقوی صحت است
لکن در صورت مخصوصه که هرگاه بعد از شستن روی اول چپ را شست
بعد راست را احوط اینست که ثانیاً هم دست راست را بشوید بعد چپ را و بدانکه
در وضو ترتیب مابین مسح دو پا واجب نیست پس هر دو پا را با هم میتوان مسح

از احتیاط
ترک نشود در صورتی
که شک منشئی بر
و منشاء عقلائی
داشته باشد
ک

خصوصیتی
ندارد اگر چه
و احوط در همه
صورت اعاده
شستن هر دو
جزء است
ک

مسح کنند بلکه تقدیم پای چپ بر راست هم عیب ندارد لکن احتیاط شدید در ترتیب
است ششم مباشرت افعال یعنی بخودی خود اصل واجبات را بجا بیاورد
پس هرگاه با تمکن خود کسی دیگر رو یا دستهای او را بشوید یا مسح بر سر یا پای
او بکشند هر چند با دست خودش باشد باطل است و اما مقدمات پس آنها پس چند
قسم اند اول مقدمات بعیده مثل آب آوردن و حاضر نمودن و گرم کردن
بخوان اگر این قسم را کسی دیگر بجا بیاورد اصلاً اشکال ندارد دوم مقدمات
قریبه مثل آب در دست ریختن یعنی کسی در دست او آب بریزد و خود شستن را بعمل
بیاورد و این باعث بطلان وضو نیست لکن مکروه است سیم آنکه کسی بر دست
و روی او بریزد و خود بقصد شستن آنرا استعمال نماید این قسم ظاهراً عیب ندارد
لکن خالی از اشکال نیست چهارم آنکه آب از جائی ریخته میشود مثل شیر پیچ و
ناودان و دست را زیر آن بگیرد بقصد شسته شدن بهمین ریخته شدن این هم عیب
ندارد پنجم کسی آب بریزد از آفتابه مثلاً نه بقصد شستن عضو متوضی لکن او
خود دست را زیر آن میگیرد بقصد شسته شدن بهمین ریختن این هم ظاهراً
عیب ندارد چهاردهم از آن مختص وضوست موالات و موالات سه معنی دارد
معنی اول آنکه ما بین افعال این قدر فاصله طولانی قرار ندهد که صورت
آن محو بشود بطوریکه بگویند مشغول آن عمل نیست و این معنی در وضو لازم است[۵۱]
حتی آنکه اگر در جزء آخر رطوبتی در همه اعضای سابقه نماند ضرر ندارد معنی
دوم آنکه از فعلی که فارغ شد بلا فاصله مشغول فعلی که بعد از آنست
بشود احتیاط این است که موالات باین معنی هم[۵۲] مراعات بشود معنی سیم
آنکه ملاحظه اثری از آثار بشود که خشک شدن سابق نباشد یکی از سه طریق
یا آنکه وقتیکه مشغول عضو غیر از اول شد همه اعضای سابقه بر آن با رطوبت

۵۱ لزوم معلوم نیست در وضو بلکه رطوبتی در بعض اجزای سابقه باقی باشد اگرچه احوط است ک

۵۲ مراعات آن لازم نیست چنانکه اگر مراعات نشود موالات بطریق اخری لازم نیست علی الاقوی ک

با رطوبت باشد یا آنکه همه از خشک نشده باشد که اگر قدری از آن خشک
بشود عیب ندارد یا آنکه سابق آن عضو یکه مشغول بآن میشود باید خشک
نشود و اقوی لزوم موالات باین معنی است بطریق دوم پس در وقت شروع
بعضو بعدی همینکه در اعضای سابقه آن رطوبتی باشد کفایت میکند اگرچه
تا این تمام بشود از خشک بشود **مسئله** آیا ماندن رطوبت در موی
ریش تری بجهت موالات ثمر دارد یا نه تحقیق این است که آن تری یا در ظاهر موی
حد صورت است یا در باطن موی حد صورت یا موی در پایین تر از حد صورت
است در قسم اول اشکالی نیست که قطعاً ثمر در موالات میکند و در دوم
ظاهراً اشکالی[۵۱] نیست در سوم اقوی[۵۲] اینست که هم ثمر دارد زیرا که شستن
آن در وضو مستحب است پس آن آب وضوء میباشد **مسئله** آیا ماندن
تری در غاسل کفایت میکند یعنی هرگاه در کف دست که بآن شسته تری
از آن مانده لکن شسته شدها همه خشک شده باشند کفایت میکند یا نه
قول بکفایت خالی از قوت[۵۳] نیست لکن خلاف احتیاط است و بدانکه بعضی از
اعاظم علماء عصر بعد از آنکه معنی موالات را باین نحو نموده فرموده است
که این تقدیر نیست و ماندن تری حسی تا خشک شدن حسی دخلی ندارد
پس هرگاه تأخیر انداخت بحدیکه در تابستان معتدل خشک میشد لکن
خشک نشد موالات بهم خورده و اگر اعضا را با دستمال خشک نمود یا بسبب
شدت افراط حرارت در هوا یا در بدن خشک شد که اگر گرمای معتدل بود
نمیشد ضرر ندارد **تتمه کلام** بدانکه دو قسم از وضو هست که بدون
آب ریختن حاصل میشوند اول وضوی ارتماسی و برای آن چند کیفیت است
کیفیت اول آنکه صورت را از رستنگاه موی فرو در آب برده و بزنخ ختم کند

۵۱ در غیر مورد که باید تخلیل کند اشکال است ک

۵۲ اقوی نیست محل تأمل است بلکه منع آن است ک

۵۳ بلکه خالی از قوت نیست ک

کند یا آنکه در آب کنارد به نیت وضو و در بیرون آوردن قصد شستن او نماید
بهمان ترتیب که از رستنگاه اول بیرون آورد و ختم تا زنخ کند و بعد از آن
دست راست را در آب فرو برد و در بیرون آوردن قصد شستن کند و ابتدا
از مرفق و ختم بسر انگشتان و دست چپ را هم باینطور بود و اینجا مسح بدست راست
و چپ هر دو بی اشکالست کیفیت دوم اینکه دستها را بفرو بردن بشوید که
بمحض فرو بردن بیرون آورد و در اینجا هم ظاهر اینست که مسح بدستها عیب ندارد
ولکن اگر دست راست که شست بیرون آوردن آن طول کشید بعد که دست
چپ را شست فوراً بیرون آورد با دست چپ همه مسحها را بکند چونکه دست
راست را بسبب طول آب تازه فرا گرفته کیفیت سیم اینست که در آب جاری
فرو برود و قرار بدهد که در هر جریان از آب عضوی شسته شود و فوراً بیرون
بیاید و مسح بهر یک از دستها که کند عیب ندارد کیفیت چهارم اینکه زیاد
از ناودان یا باران شدید که بر همه بدن او ریخته شود و در هر حالت قصد عضوی
کند در اینجا بدست چپ همه مسحها را کند کیفیت پنجم اینست که در آب ایستاده
فرو رفته بحرکت روی از رستنگاه موی قصد شستن رو کند و بحرکت دستها
از مرفق قصد دستها و بلا مکث بیرون آید کیفیت ششم اینکه در آب ایستاده
بدون تحریک در هر آنی قصد شستن عضوی کند بترتیب و زود بیرون
آید و مسح کند و در این قسم تأمل هست بلکه در مطلق شسته شدن در آب
از بابت تجدید در مسح احتیاطی هست هر چند عضو را از آب بیرون بیاید
قسم دیگر اینکه شخص از آب بیرون بیاید در حالتی که همه قطرات آب بر بدن
او باشد قصد وضو کند و دست بر صورت بمالد با آن قطرات بشوید
و همچنین دستها را و بعد مسح کند یا اینکه باران بدن او را گرفته و قطرات

مشکلات ٥ چونکه دست را باز برمیدارد و همچنین استعمال در سایر کیفیات

و قطرات تنها بر بدن او باقی مانده قصد وضو نموده بطریق استعمال وضو
بگیرد بنحوی که صدق شستن بشود تمهید کلام بدانکه این چهارده شرط که برای
وضو گفته شد شرطیت آنها در حال تمکن است و اما در صورت عدم تمکن
پس حکم شارع در آنها مختلف است در بعض آنها بمحض ممکن نشدن حکم بتیمم
فرموده و در بعضی از آنها وضو را بقسم دیگر مقرر نموده اما شرایطی که بمحض عدم
تمکن حکم بتیمم فرموده اطلاق و طهارت و اباحه آب است و اباحه ظرف و
مصب و استعمال نشدن در رفع حدث اکبر و باقی شرایط را در صورت عدم
امکان آنها وضوهائی چند مقرر فرموده که اسم آنها وضوء اضطراری است
و وضوء اضطراری هشت قسم است وضوء جبیره و وضوء اقتصار و وضوء تقیه و وضوء
ناقص العضو و وضوء تولیه کلیه و وضوء تولیه بعضیه و وضوء دائم الحدث و وضوء
غیر ممکن الموالات و بیان اینها در هفت فصل است **فصل اول** در
بیان وضوء جبیره و وضوء اقتصار بدانکه وضوء جبیره اسم وضوئیست که بسبب
علتی در محل وضو بر حائل مسح میشود و وضوء اقتصار اسم وضوئیست که بعض
مواضع وضو را ترک میکند و اکتفا بما اطراف آن میکند و هر یک جائی دارند
تفصیل بیان آنها اینست که ممکن نشدن شستن یا مسح محل وضو یا از بابت ضرر
اصل استعمال آبست ببدن یا اینکه در محل خاص از آن مانع هست و آن مانع
یا جبیره است یعنی تخته بسته بر شکسته و از جا بدر رفته است یا دوائی که بر دمل
و زخم گذاشته اند یا دستمال است که بر آن بسته یا چیزی بدن علق چسبیده
و رفع نمیشود یا زخم مکشوف است یا وجع یا ورم یا رمد چشم است یا بسبب نجاست
و عدم امکان تطهیر شستن آن ممکن نیست و هر یک از تخته یا دستمال یا چیزی
عارضی یا بعض عضو وضو را گرفته یا تمام عضو را از حد خود نه بشرط

بیشتر یا سرایت کرده از جزو علیل بجزو سالم نفهمد معاف یا زیاده از متعارف
وضرر حاصل از استعمال آب یا مختص محل شستن است یا محل مسح و چون احکام
اینها تفاوت دارد لهذا در ضمن چند مسئله بیان میشوند **مسئلهٔ اولی**
هرگاه اصل استعمال آب مضر است پس حکم تیمم است و جبیره در کار نیست هر چند
ممکن باشد **مسئلهٔ دویم** بدانکه هرگاه موضع شستن شکسته یا از جا
رفته باشد و بسته باشد تخته یا مانند آن بسته جبیره است پس هرگاه بی ضرر ممکن
باشد که آب بخود عضو برسد بریختن بسیار یا بگذاردن آن در آب لازم است
که چنین کند لکن اگر رسیدن آب بان بطور نو اجزاء نباشد تفاوت نیست ما بین
امکان وا نمودن آن و عدم امکان و اگر بعض رسیدن آب باشد اگر چه احوط
اینست که در این صورت اگر ممکن است اولی واکند اکتفاء ببعض رسیدن نکند بلکه
واکند لکن اقوی اکتفاء است و اینکه واکردن ضرور نیست و اما رسیدن رطوبت
خالی بودن از تری ندارد و حکم آن مثل صورتیست که هیچ ممکن نباشد مسئلهٔ سیم
هرگاه در محل مسح جبیره باشد اگر واکردن مشقت ندارد لازم است که واکند اگر
دارد لکن آب رسیدن بان ممکن است یا آب رسانیدن عوض مسح میشود یا باید
مسح بر آن حایل نمود ظاهر ثانی و احوط جمع است **مسئلهٔ سیم** هرگاه وا
نمودن جبیره و آب رسانیدن بزیر آن ممکن نباشد اینجا جای وضوی جبیره است یقیناً
چه بسبب ضرر آب باشد یا ضرر خود واکردن یا مشقت واکردن یا از جهت
نجاست محل و ضرر داشتن تطهیر و کیفیت وضوی جبیره اینست که بعد از
آنکه موضع سالم را شسته و بمحل جبیره رسید آب تازه بر دست بریخته و بان آب ‌ — یا بهمان اینکه داشته نباشد ک
مسح کند بر همه ظاهر جبیره بی تدقیق بلکه همان قدر که دست را اول کشیدن
با و میرسد کافیست و رسانیدن بما بین جو بها و دیمانهای فاصله اگر

اگر چه ظاهر باشد ضرور نیست و در این مسح نمودن بآب بر ملاحظه کردن
که اما این شستن جبیره است یا مسح او استضرور نیست همین قدر قصد کند فرمان
بردار بر این کیفیت خاصه کافی است و تفاوتی نیست در این حکم ما بین نجس بودن
زیر جبیره و پاک بودن آن بلکه همین قدر که ظاهر جبیره پاک است کفایت میکند
مسئله هرگاه ظاهر جبیره نجس باشد و تغییر و تطهیر آن ممکن نباشد گذاشتن
چیزی بر آن ممکن نباشد در اینجا اکتفاء میکند بشستن اطراف آن و نسبت
بجبیره و موضع آن ساقط است و این معنی وضوی اقتصاریست و احوط جمع است ‌ — این احتیاط ترک نشود ک
ما بین این و تیمم **مسئلهٔ احتیاطیه** بدانکه در صورتیکه مسح بر بشره ممکن
باشد و جبیره هم باشد در وضو جمع ما بین چهار احتیاط پیدا میشود با این طریق
که اول واکند و مسح کند بعد از آن بگذارد و بالای جبیره مسح کند و قصد
وضوی اقتصاری هم نماید بشستن اطراف و تیمم بدل وضو هم بجا بیاورد **دویم**
در صورت نجاست ظاهر جبیره هرگاه ممکن است که چیز طاهری بر سر جبیره
بگذارد لازم است که چنین کند و مسح کند بر آن و احتیاط جمع نیز هست ‌ — این احتیاط ترک نشود ک
مسئله بدانکه تری جبیره از آب وضو محسوبست و بر این مطلب دو فرع متفرع
میشود **فرع اول** اینکه جبیره بر کف دست باشد مسح بتری آن جایز است **فرع
دویم** اگر همه اعضای وضو خشک بشوند و تری جبیره برقرار باشد موالات
برقرار است بجهة عضو بعد از آنها **مسئلهٔ چهارم** هرگاه زخمی باشد
که دوائی بر آن گذاشته و برداشتن آن ممکن نباشد یا دستمال بر آن بسته
باشد تکلیف بوضوء جبیره است بطریقی که گفته شد و احوط جمع است ما بین
آن و تیمم **مسئلهٔ پنجم** هرگاه محل شکسته یا زخم مکشوف باشد و آب
بجهة آن ضرر داشته باشد چیزی بر آن بگذارد و عمل جبیره کند و احوط

واحوط جمع است ما بین این و تیمم و حکم بوضوء اقتصار نیز خالی از وجه نیست
مسئله ششم محلی که وجع دارد یا ورم دارد و آب با ین مضر است حکم
دوا و وضوء اقتصار است و احوط تیمم است با آن مسئله هفتم هرگاه جبیره
یا دواء یا دستمال از محل صحیح گرفته باشند اگر بقدر متعارف است عیبی ندارد
و اگر زیاده است و ممکن است که وا کند چنین کند و اگر ممکن نیست علاوه
بر وضوء جبیره تیمم کند احتیاطا مسئله هشتم چیزی که بی علتی
در بدن چسبیده و زایل نمیشود اگر بطریقی شد که دیگر جزء بدن محسوب
میشود مثل موضع اصلی است و شستن میخواهد و وضوء جبیره در اینجا نیست
و اگر باین طریق نشده و قابل زوال است لکن بالفعل مانع است عمل جبیره نماید
یا تیمم احتیاطا مسئله نهم بدانکه در هر جائی که محل علیل را آب
مضر است و اطراف را میتوان شست لکن خوف سیلان آب بر موضع علیل
هست تدبیر بجهة شستن اطراف و سیلان نکردن اینست که با وصله
کرباس آب برداشته بر موضع صحیح بکشد بطریقی که باب خارج از او اقل غسل
حاصل بشود و بر زخم نرسد و میشود که دست را هم تر نموده کم کم بر آن موضع
بکشد تا جریان حاصل شود مسئله دهم مادامیکه خوف دارد از برداشتن
جبیره از باب شک جایز است گذاشتن آن تا اطمینان بهم برسد و اگر بعد از
برداشتن معلوم شد که از سابق برء خوب بوده است اعاده اعمال لازم نیست
مسئله یازدهم هرگاه بر ماسح جبیره باشد یا بر ممسوح بهمان تری
جبیره که بر ماسح است مسح کند محل مسح را یا جبیره که بر او هست مسئله
دوازدهم محل فصد داخل جروح است که گاهی حکم جبیره بر بنیه یا دستمالی
که بر او گذاشته میشود جاری میشود مسئله سیزدهم هرگاه ظاهر جبیره

بلکه از قوه ک

این احتیاط ترک نشود ک

بلکه لازم است ک

جبیره مغصوب باشد دست کشیدن بر آن جایز نیست و گذاشتن چیزی بر آن
دلیل ندارد و در صورت امکان تبدیل آن لازم است و لکن هرگاه تبدیل مضر
باشد ببدن میتوان گفت با وجود معصیت در ابتداء گذاشتن حال که ضرر
جانی دارد برداشتن آن لازم نیست و رد عوض آن بمالک هم لازم است لکن
باز هم نمیتوان گفت که جایز است مسح بر آن و هر چند که بدل آنرا داده باشد
مگر آنکه برضاء مالک آنرا بوجود منتقل کند و این دادن مبدل باعث انتقال
حقیقی عین نیست بناء علی ذلک حکم در مسئله تیمم است و احوط آنست که
وضوء اقتصار هم عمل نماید مسئله چهاردهم هرگاه باطن جبیره
مغصوب باشد و ظاهر آن مباح ظاهر جواز مسح بر جبیره است مسئله
پانزدهم چشم درد هرگاه اصل استعمال آب مضر باشد تیمم باید کرد
و هرگاه همان آب رسیدن بخود چشم تنها مضر است بعد از شستن بالای چشم
چیزی بر چشم گذارده بنحو جبیره بر آن مسح کند یا بر همان دستمال و کهنه که بر آن
است مسح کند بعد ما بین آنرا بشوید و بعد از اتمام وضوء تیمم هم بجا آورد
مسئله شانزدهم بعض اوقات خون جراحت با دوائیکه بر آن بریزند
آمیخته شده جوش میخورد و سخت میشود بر ظاهر بدن میماند پس هرگاه ممکن
است ازاله آن بحمام یا آب گرم واجب است چنین کند و هرگاه ضرر دارد یا مشقت
و باعث زخم شدن بدن میشود ازاله آن لازم نیست چون قطعه آن هم ممکن
نیست باید چیزی بر آن گذارده و مسح بر آن نماید و تیمم نیز بجا بیاورد
مسئله هفدهم هرگاه گشودن جبیره یا برداشتن دواء و کهنه زخم
و آب رسانیدن بآن ممکن باشد و ضرری نداشته باشد لکن وقت وسعت نداشته
باشد آیا مسح بر جبیره کافیست اقوی اینست که تمکن ندارد و باید تیمم نمود مسئله

۵۱ این احتیاط ترک نشود ک

۵۲ بشرط آنکه بطوری باشد که مسح بر آن تصرف در باطن نباشد ک

۵۳ بلکه احوط جمع بین آن و تیمم است ک

مسئلهٔ هیجدهم هر جا که گفتیم چیزی بر جزء علیل بگذارد و بر آن
مسح کند باید اول اطراف سالم آن را بشوید که اگر آن چیزی که میگذارد زیاده از
موضع علت فرا گیرد بی شستن نماند و اما اگر جبیره گذاشته باشد و بقدر
متعارف از موضع سالم گرفته حکم آن حکم موضع زخم است اما هرگاه بر خلاف
متعارف گرفته احوط جمع است ما بین عمل جبیره و تیمم مسئلهٔ نوزدهم
هرگاه جبیره همه یک عضو وضو را فرا گرفته باشد حکم همانست که مذکور شد
و اما اگر همه یک عضو را فرا گرفته احوط جمع است ما بین جبیره و تیمم و اگر در یک
عضو دو جا جبیره دارد صحیح ما بین آنها را بشوید و بر هر دو مسح کند مسئلهٔ
بیستم گاهی بسبب علتی مسح بر چکمه و موزه باید نمود و این داخل جبیره
نیست و مثل وضوء تقیه است که گفته خواهد شد فصل دوم در
وضوء تقیه است هرگاه شخص در بلاد مخالفان و محل سطوت ایشان باشد
میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان از همه باب حتی شستن پا و مسح بر موزه
و وضو بان نحو صحیح و مجزیست کلامی که هست در اینمقام این است که مخالفین
قائلند باینکه اگر پا برهنه است باید شست و مسح بر آن جایز نیست و اگر در موزه
و چکمه است مسح بر چکمه جایز است اما مسح بر خود پا جایز نیست حال که
تقیه بهر دو عمل میباید کدام مقدم است اقوی[51] این است که شستن پا مقدم
است بر مسح بر چکمه و موزه مسئلهٔ هرگاه شخص در موضع تقیه است
لکن میتواند بجای دیگر برود که وضو اصلی را بگیرد ظاهر[52] نیست که لزوم دارد
و در همان موضع وضوء تقیه بگیرد صحیح است مسئلهٔ هرگاه مخالفین
میدانند که اینشخص از شیعه است و چنین نباشد که اینعمل باعث خباثت ایشان
در موافقت بشود ظاهر این است که باز مجزی باشد[53] لکن چون در آن تاملی

[51] در صورتی که بتواند دست را بمالد و مقصد مسح نماید الا احوط جمع بین هر دو است ک

[53] اگر بر ترک موافقت خوف ضرر داشته باشد والا مجزی نخواهد بود ک

تاملی هست احوط این است که بعد از آن عمل اعاده یا قضا در حالت امکان
نماید فصل سیم در وضوء ناقص العضو است بدانکه هرگاه عضوی از اعضا
وضو در عمق یا عرض آن نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را دارد
و هر چند بریده یکی از آن مانده باشد و حکم جبیره آن هم حکم اصلی علیل است
و اما هرگاه از اعضا طولاً چیزی بریده باشد هر قدر از آن که هست میشویند
و اگر دست از مرفق بریده اند سر مرفق را هم باید بشویند و مستحب است شستن
بازو و اگر از قدم چیزی بریده مسح کند بر باقی مانده از آن و بر کعب و اگر از
کعب بالاتر بریده مسح بر قدمه ساقط و وجوب وضو بر قرار است و جای تیمم نیست
و اگر کعب تنها مانده احوط و اقوی[51] مسح آنست مسئلهٔ هرگاه عضو جدا
شده باشد و هنوز در محل خود آویخته باشد ظاهر حکم آن بر قرار است
و اگر افتاده باشد و دفن نشده و قبل از افتادن او محدث شد بحدث اکبر یا اصغر
دیگر حکم آن ساقط است و بعضی گفته اند که اگر افتاده و متصل آن باشد حکم
آن برقرار است و ظاهراً وجهی ندارد مسئلهٔ هرگاه پوست از محل وضو
برخاسته و بر محل دیگر افتاده اقوی لزوم شستن است یا جبیره آن هرگاه
در یک جا عضو جدا شده عضو دیگر را وصل نموده باشد و گرفته باشد آیا
حکم وجوب غسل یا مسح عضو میکند یا نه بعضی از مشایخ ما حکم میفرمودند
باینکه همین قدر که اسم عضو او بر آن گفته شد حکم آن حکم عضو اصلی است
و حقیر در حکم مسئله تامل[52] دارم مسئلهٔ هرگاه پوست از مرفق جدا
شده و تا بالای مرفق رفته در آنجا آویخته مانده شستن جای آن لازم است
نه خود آن و اگر در همان پایین مرفق آویخته مانده است شستن خود آن
و جای آن لازم است اگر از بالای مرفق خراشیده و در پایین مرفق آویخته

[51] اقوائیت محل تامل است ک

[52] بعید نیست الحاق آن باصلی در حکم ک

آویخته مانده ظاهر لزوم شستن است **فصل چهارم** در وضوء
تولیه کلیه هرگاه شخص قدرت ندارد بر اینکه افعال وضو را خود بنفسه بجا
بیاورد لازم است که کسی او را وضو بدهد باین طور که خود او نیت بکند
که طهارت بعمل میاورم یا اینکه اثر طهارت را حاصل میکنم قربة الی الله
و بعضی گفته اند که نیت بکند که وضو داده میشوم قربة الی الله و این
مشکل است و حق اینست که تعیین نایب و تمکین او از شستن و مسح کردن با اعضای
خود شخص است پس میشود مثل متعارف نیت کند که وضو میگیرم قربة
الی الله بعد از آن نایب روی و دستهای او را بشوید بدست و باید سر خودش
بعد از آن مسح کند بکف خود آن شخص یا بکف نایب[٥٥] بهمان تری که در دست نایب است
یا بتری که در دست منوب عنه است هرگاه شستن بدست او باشد **فصل پنجم**
در وضوء تولیه بعضیه است یعنی هرگاه شخص قدرت بر بعض افعال دارد
و بر بعض ندارد در آن بعض که قدرت ندارد نایب بگیرد و در اینجا مسئله
هست که هرگاه اینقدر را که میتواند میشود در اول بجا بیاورد و میشود
در آخر یا ابتداء بمقدور کند و وقتی که عاجز شد نایب او را وضو بدهد
یا میشود اول افعال را نایب بجا بیاورد و بعد بقدر مقدور در آخر خود
بجا بیاورد اقوی[٥٦] اول است **فصل ششم** در وضوء دائم الحدث بدانکه هرگاه
شخص را ناخوشی عارض شده که حدث متوالی عارض او میشود مثل سلس البول
و مبطون و غالب النوم و مانند اینها پس حالت او بچند قسم متصور میشود
اول اینکه یک وقتی برای او هست که سالم از حدث میشود و وضو و اقل
واجب نماز در آن حاصل میشود پس اگر اول وقت است تاخیر نماز از آن
جایز نیست و اگر آخر وقت است انتظار لازم است و اگر همان اقل واجب

[٥٥] بلکه متعین است که بدست خود منوب عنه مسح کند تا امکان ک

[٥٦] بلکه اقوی با قطع تجربه است ک

واجب را تنها متمکن است رخصت در بجا آوردن مستحبات ندارد حتی یک تکبیر
مستحب هم نباید بگوید و اگر مستحبی بجا آورد نماز او باطل است[٥٧] **مسئله**
هرگاه آن وقت فرصت در اول وقت بود و نکرد معصیت کرده بعد از آن نماز را
بنحو متعارف بجا بیاورد و هرگاه آن وقت فرصت در آخر وقت است در اول بنابر
تکلیف اضطراری بجا آورد ظاهر بطلان است **مسئله دویم** فرصت بقدر
طهارت و اقل نمازهای اضطراری دارد مثل اقل نمازهای اضطراری حال مطارده
و نماز غریق که اکتفاء میشود در آن بایماء و گاهی بعوض هر رکعتی یک تسبیح
همچنانکه در باب صلوات اضطراریه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس
در اینجا میگوئیم انتظار فرصت لازم است که طهارت را بعمل بیاورد با آن نماز
اضطراری لکن احوط بعد از آن[٥٨] نماز دیگر است بنحوی که خواهد بیان شد سیم
آنکه فرصت بقدر طهارت و قدری از نماز باشد و بطریقی باید که باز هم بعد
فرصت قدری دیگر نماز بدهد در اینجا انتظار آن وقت لازم و بعد از طهارت
و قدری از نماز همینکه حدث آمد بنشیند در همان اثناء نماز وضو بگیرد و
و نماز را تمام کند خصوصا در ناخوشی اسهال که بیقین این طریقه متعین است
چهارم آنکه حدث متوالی میاید و این فترات را ندارد در اینجا اگر چه بعضی گفته اند
که این بول اگر بناخوشی سلس آید مثلا داخل حدث نیست و مثل صحیح وضو و نماز
بجا بیاورد لکن اقوی اینست که باید برای هر یک نماز یک وضو بگیرد
پس بجهت نافله ظهر و نماز ظهر پنج وضو و بجهت نافله عصر و نماز عصر پنج
وضو و همچنین هر نمازی از واجب و مستحب و اما اجزای فراموش شده نماز
که بعد بجا میاورد و سجود سهو اینها وضو مستقل نمیخواهد و اما مثل نماز
احتیاط که فی الجمله تابع است پس اقوی در آنهم کفایت وضوی نماز اصلی است

[٥٧] محل تامل است احوط آنست که نماز را تمام کند و اعاده نماز نماید ک

[٥٨] یا قبل از آن ک

برای او واگرچه احوط[۵۱] وضوء جدید است واین فاصله مضر نیست وبدانکه از
جمله اقسام دائم الحدث مستحاضه قلیله است وحکم آن بلا شبهه همین است
که برای هر نمازی وضوئی بگیرد فرقی که مابین آن وباقی اقسام است اینست که
در مستحاضه عقب هر نمازی تغییر پنبه وتطهیر ضرور است لکن در مثل سلس
البول لازم نیست گذاشتن خریطه یعنی چیزی که منع تعدّی کند مثل کیسه که
در ان پنبه بگذارد ودیگر تغییر یا تطهیر آن برای هر نمازی لازم نیست اگرچه
احوط است **فصل هفتم** در وضوء متعذر الموالات است یعنی هرگاه
بسبب شدت حرارت هوا یا بدن موالات بمعنی[۵۲] ستم حاصل نشده اگر با ستینا
میتوان تحصیل کرد احوط استینافست والا ساقط است وخشک شدن همه
اعضاء در حین شروع بعضو دویم یا بعضو بعد ضرر ندارد واما بجهت مسح باید وضو
هرگاه تری اندکی بماند نه در دست و نه در اعضاء وضو که از انها بردارد
احوط مسح است بدست خشک بعد مسح با آب تازه بعد از ان تیمم است واما
هرگاه از بابت اینکه آب کم بدست میاید وجمع نمیشود موالات بمعنی اول
حاصل نمیشود مثلا اینکه در عرض دو ساعت مثلا آب بدست میاید هر
نیم ساعت بجهت عضوی یا از بابت دیگر ممکن نمیشود مگر اینکه هر نیم ساعت
عضوی بشوید در اینجا احوط بعد از این وضوء تیمم است **خاتمه کلام**
در بیان مشترکات وضوات اضطراریه است وانها چند امرند اول هرگاه عذری
که باعث این وضوها بوده رفع شد آیا حکم وضو باقی است وحاجت نقض نیست
یا لازم است وضوء اصلی بجهت اعمال مشروطه بوضوء تفصیل کلام این است
که رفع عذر یا در اثناء وضوء است یا بعد از فراغ از ان قبل از ان عمل که
وضوء برای او بود یا در اثناء ان عمل است یا بعد از عمل بجهت اعمال دیگر پس

[۵۱] بلکه احوط خواندن ان نماز است بهمین وضوء واعاده نمودن بوضوء دیگر ک

[۵۲] گذشت که موالات باین معنی متعین نیست وانکه کفایت میکند موالات بمعنای دویم است پس با تعذر ان بمعنای ستم متعذر الموالات نمیشود مگر در صورت تعذر ان بمعنای دویم نیز (ک) مد ظله



پس در اینجا چند مسئله است **مسئله اول** انکه در اثناء وضوء
که مکلف از ان بنحو جبیره یا تقیه عمل آمده رفع عذر شد یا تمام وضوء بنحو
اصلی کفایت میکند یا اینکه باید از سر گرفت وضوء اصلی را اگرچه قول ثانی
از وجه نیست لکن اقوی واحوط ثانیست **مسئله دویم** بعد از فراغ
از وضوء رفع عذر بشود وهنوز مشغول نماز نشده در اینجا صحت وضوء خالی
از قوت نیست لکن اقوی واحوط اعاده است **مسئله سیم** انکه در
اثناء نماز[۵۳] رفع عذر شد یا اینکه بعد از نماز شد یا برای نمازهای دیگر
کفایت میکند یا نه اقوی کفایت وعدم[۵۴] لزوم اعاده است در بعض اقسام وضوء
که وضوء تقیه ووضوء جبیره ووضوء اقطع ووضوء ناقص الاعضاء است واما
وضوء دائم الحدث هرگاه رفع عذر شد اکتفا بان نمیشود حتی اینکه اگر در
اثناء عمل هم بداند که رفع عذر شده باید از سر بگیرد ودر وضوء تولیه تامل
هست احتیاط شدید در اعاده است **امر دویم** در این وضوات اضطراریه
فرقی مابین واجب ومستحب نیست پس همه وضوات مستحبه با همه اقسام اضطراریه
میتوان بجا آورد حتی اینکه وضوء تجدید بنحو تقیه هم خوبست **امر سیم**
هرگاه بداند که مکلف که از وقت گذشت عذری حاصل میشود که باید وضوء
اضطراری بگیرد آیا واجب است تعجیل در وقت در وضوء اختیاری یا نه قول
اول بلزوم تعجیل خالی از قوت نیست **امر چهارم** آیا واجب است تاخیر
هرگاه بداند که در آخر وقت رفع عذر میشود یا مظنه داشته باشد حکم
بوجوب خالی از وجه نیست لکن اقوی عدم[۵۵] است واحوط تاخیر است **امر
پنجم** هرگاه احتمال زوال عذر بدهد یا شک داشته باشد آیا واجب است انتظار یا جایز است
تعجیل وبدار اقوی ثانی است واحوط[۵۶] انتظار است **در بیان شکیات وسهویات**

[۵۳] احوط در این صورت اعاده وضوء ونماز است ک

[۵۴] است اگرچه احوط ک

[۵۵] بلکه اقوی وجوب تاخیر است ک

[۵۶] بلکه اقوی ک

وضو است بدانکه سهو از وضو مبطل عمل مشروط باو است در افعال وضو مبطل
او نمیباشد مطلقا مگر آنکه بخاطرش بیاید در حالتیکه موالات برقرار باشد
و مبطل دیگر عمل نیامده باشد که آنوقت بر میگردد آنچه را سهو کرده با مابعد آن
بجا میآورد و اما شک در وضو یا شک در خود آنست یا در اثنا آن یا بعد از
فراغ از آن پس اینها سه موضع اند که باید بیان بشوند **موضع اول** در شک
در وضو داشتن است پس هرگاه این شک در حالتی است که یقین داشته است
بوضو سابقا والان شک کرده که آن وضو باقی مانده یا نه اینجا اینشک اعتبار
ندارد و حکم ببقاء طهارت میشود و هرگاه در حالتی است که یقین داشته است
بحدث و شک دارد که وضو گرفته یا نه در اینجا حکم ببقاء حدث میشود و لازم
است وضو بگیرد و هرگاه یقین بهردو دارد و نمیداند کدام مقدم بوده
و کدام موخر باز هم حکم بحدث میشود **مسئله دقیقه** هرگاه با اینحال
شک در دو صورت اخیره بی وضو نماز کرد عمدا نماز باطل است و اگر غفلت
کرد از اینکه اینشک را کرده و نماز کرد باز هم باطل است و اگر نماز کرد
و بعد از نماز یقین کرد که قبل از نماز محدث بوده و لکن شک دارد که طهارت
بجهت این نماز عمل آورده یا نه نماز او محکوم بصحت است لکن نمیگوییم
وضو دارد بلکه باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد **موضع دویم**
در شک در افعال وضو است در حال وضو ساختن حکم کلی این است
مادامیکه فارغ از وضو نشده در هرچه شک بکند واجب است که برگردد و
آنرا بجا بیاورد حتی اینکه در وقت مسح پای چپ اگر شک کرد که نیت
کرده یا نه یا جزء مخصوصی از رو را شسته یا نه لازم است برگشتن و همچنین
اگر در اثناء شک بکند در شرطی از شرایط وضو لازم است ملاحظه و تحصیل

و تحصیل علم بثبوت آن شرط **موضع سیم** در شک در افعال و شرایط وضو است
بعد از فراغ از وضوء و معنی فراغ از وضو اینست که خود را مشغول بکار
دیگر یا در جای دیگر ببیند یا فاصله زیاد بشود پس در این مقام هرگاه شک کند
که آیا فلان جزء را بجا آورده ام یا نه اعتنائی باین شک نیست و وضو تمام است
لکن اگر این شک در مسح پای چپ باشد و هنوز در جای خود نشسته است و طول
زیاد نکشیده احوط اعاده است و اما هرگاه شک کند بعد از فراغ در شرطی
از شروط حکم بصحت وضو میشود لکن حکم نمیشود که آن شرط بعمل آمده و متفرع
است بر این مسئله عجیبه و آن این است که هرگاه ظرف آب یا دست یا عضو دیگر
نجس بوده و بعد از فراغ از وضو ملتفت شد (شک نموده که) که آیا در وقت وضو تطهیر نموده
بوده یا نه میگوییم وضو صحیح است لکن آن ظرف و دست و اعضاء وضو که آب با آنها
رسیده همه نجس اند باید بجهت نماز تطهیر بشوند **مقصد دویم** در غسل
است بدانکه اصل غسل شستن تمام ظاهر بدن است بملاحظه امر خداوند عالم
که معنی نیت قربت است و امر خداوند باین بر دو نوع است واجبی و استحبابی
و امر وجوبی باز پنج سبب دارد که باعث امر اند و هریک از این اسباب که موجود
شد غسل آن سبب برای کارها چند مطلوب میشود هریک بامر خاصی مثلا
هرگاه جنب شد امر بغسل جنابت میشود از برای نماز علیحده و از برای طواف
علیحده و هکذا و استحبابی نیز در مقامات خاصه است لهذا لازم است اول
معرفت اسباب خاصه که موجب غسل اند و غایاتی که غسل را بجهت آنها
میخواهند تا آنکه در وقت غسل ملاحظه بشود که فرمان بردار کدام
امر میشود که عبادت بعمل بیاید پس در اینجا چند فصل است **فصل اول**
در بیان اسباب و حالاتیست که باعث وجوب غسل میشوند و آنها پنج سبب اند

سبب اول جنابت است و آن حالتی است که عارض شخص میشود و شارع آنرا مانع
قرار داده از عبادات و اعمال خاصه و آن حالت بیکی از دو چیز حاصل میشود
اول بانزال منی و آن چیز است معروف و اگر محل اشتباه شد بعلامات چند
شناخته میشود از جهندگی و خروج بشهوت و حصول سستی و انکسار
شهوت بعد از آن و گاهی ببوی شناخته میشود که بویش مثل بوی شکوفه
خرما یا خمیر مایه باشد و بعد از معلوم شدن خروج آن باعث جنابت است در
هر حالی خواب و بیداری و اختیار و اضطرار چه مرد باشد و چه زن و چون
از زن نیز منی خارج میشود لکن همه علامات سابقه را ندارد و بیرون
آمدن منی مرد از فرج زن باعث جنابت نمیشود دوم دخول مقدار
حشفه در قبل زن یا دبر مطلقا و تفاوتی نیست در حصول جنابت مابین آنکه
انزال بشود یا نشود فاعل یا مفعول با نعوظ و بدون آن لذت حاصل شود
یا نشود باختیار یا بی اختیار با شعور یا با غفلت و تفاوتی مابین کبیر و صغیر
نیست حتی اینکه اگر مقدار حشفه طفل صغیر را داخل نمود هر دو جنب میشوند
بلکه بعضی نسبت بفرج حیوان و میت هم گفته اند که علاوه بر معصیت و حرمت
و حد و تعزیر جنابت حاصل میشود بمحض دخول حشفه هرچند انزال
نشود بلی اگر خنثی ادخال نمود در زن مطلقا یا پسر یا مرد یا خنثی جنابت
حاصل نمیشود برای هیچ کدام و همچنین اگر مرد ادخال نمود در قبل خنثی
سبب سوم مس میت است یعنی رسیدن عضوی از اعضاء چه سست و چه
وجه صورت بر عضوی از اعضاء میت انسانی که روح از او مفارقت نموده
و بدن او تمام سرد شده باشد و هنوز او را غسل شرعی نداده باشند
پس برسید عضوی از اعضاء شخص باو یا داخل در آن کرد غسل بر آن شخص واج

له بالاجماع
اوصاف ثلاثه جهندگی
و خروج بشهوة
و حصول سستی بجنب
آنکه در حال صحت
قطع حاصل میشود
بانکه منی است و
باعدم حصول
قطع احتیاط واجب
است که بالتمام ملحوظ
منی شود نیز چنانکه
در حال مرض معلوم
آن میشود اگر جهندگی
نداشته باشد
و با وجود یکی از اوصاف
احتیاط میکند
بجمع بین غسل و وضو
ک

له
از زن و بکر
بلکه حیوان علی
الاحوط
ک

واجب میشود و فرقی نیست در مس عضو مابین اینکه آن عضو که بهم رسیده اند
هر دو از اعضاء ظاهره باشند یا باطنه یا مختلف و مابین اینکه روح دار باشند
یا بی روح حتی ناخن با ناخن بلی مس موی میت یا مس کردن او بموی باعث
غسل نمیشود و اگر عضوی از زنده بریده شد و مشتمل بر استخوان باشد مس او
مثل مس میت است هرچند سرد نشده باشد مسئله اگر خود شخص عضو
بریده شده خود را مس نمود نیز غسل بر او واجب است مسئله سقط
اگر چهار ماه بر او گذشته مس او غسل دارد و اگر از چهار ماه کمتر است
مس او باعث غسل نیست هرچند نجس است مسئله اگر طفل مرده متولد
شد آیا بر مادر او غسل مس لازم میشود یا نه اقوی اینست که لازم نیست هرچند
احوط غسل است مسئله وصله گوشت خالی که از آدم زنده بریده
میشود نجس است لکن بمس او غسل لازم نمیشود و اما استخوان خالی احتیاطا
شد باید در غسل بمس او توقف است و هم چنین اگر از میت باشد پس استخوانها که در مقابر
بیرون می افتند اگر معلوم نباشد که از میت غسل داده اند غسل بمس آنها
لازم است و بعید نیست که در مقابر مسلمین حمل بر غسل داده شود
مسئله اگر گفتیم استخوان خالی غسل دارد دندان افتاده این حکم را ندارد
و مس آن غسلی نمیخواهد مسئله بدانکه مس میت گاهی غسل و شستن
هر دو میخواهد و گاهی نه غسل و نه شستن و گاهی غسل نه شستن و گاهی
شستن نه غسل پس هرگاه میت سرد شده را با رطوبت مس کرد بجای هر دو واجب است
و هرگاه قبل از سرد شدن بخشکی مس کرد هیچ کدام نمیخواهد و هرگاه بعد از
سرد شدن بخشکی مس کرد غسل میخواهد نه شستن و هرگاه قبل از سرد شدن
برطوبت مس کرد شستن میخواهد نه غسل و بعضی از علماء حکم فرموده اند بانکه

له
در صورتی
که صدق نکند که
مس میت کرده
مثل آنکه ببر موی
بلندی یا موی بلندی را
مس نماید اما
موهای کوتاه محل
تامل است احوط
آنست که باعث
غسل میشود
ک

له
محل تامل است
ک

باینکه در مسّ میّت با وجود خشک بودن هم باعث وجوب شستن میشود واقوی
خلاف این است **مسئله** مسّ شهید غسل نمیخواهد وخود شهید هم غسل
نمیخواهد وهمچنین کسیکه بحکم حق باید کشته شود بعد از کشته شدن غسل
میّت نمیخواهد ومسّ کردن عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل از کشته شدن
غسل میّت بکند وتکفین بشود **سبب سیّم** حیض است در حالت انقطاع
او وآن خونی است که بحسب طبیعت خداوند عالم در زنها خلق نموده از
جهة حکمتهای بسیار که یکی حفظ ولد در رحم ویکی غذاء او شدن ویکی
تبدل بشیر بعد از تولد واوقات مقرّرهٔ از برای خروج آن قرار داده وعلامتها
برای آن تشخیصا خاصهٔ معین فرموده که در باب علیحده بیان میشود انشاء الله
تعالی **سبب چهارم** نفاس است در حالت انقطاع آن وآن خونیست
که در حین تولد یا بعد از آن بیرون میاید وشارع هم بجهة تشخیص آن حدود
قرار داده است **سبب پنجم** استحاضهٔ متوسطه وکثیره در حالت در
حالت باقی بودن آن خون واستمرار آن یقیناً وبرای انقطاع آن بنا بر بعض
اقوال وتفصیل اینها بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل دوم**
مذکور شد که این پنج سبب که باعث غسل میشوند از چند بابت مرتبط
از برای هر یک هست بعضی واجبی وبعضی مستحبی پس باید تشخیص آنها بشود
که مکلف در وقت غسل بداند که کدام امر را فرمان میبرد تا اطاعت
حاصل شود وتوضیح اقسام اینها در چند مطلب بیان میشود انشاء الله تعالی
مطلب اول در غسل جنابت ودر بیان اقسام وانواع امرهائیکه از شارع بآن
شده وکیفیت نیت هر یک ووقت هر یک وآنها چند امرند **اول** امر بغسل
جنابت بجهة خود رفع آن حالت با قطع نظر از چیزی که بعد از آن بعمل بیاورد

مشکل است خصوص شهید است ک

بیاورد واین امر موافق مشهور بنحو استحباب است یعنی غسل جنابت مستحب نفسی است
وبعضی گفته اند که بنحو وجوب است وکیفیت نیت آن این است که غسل میکنم
بجهت رفع این حالت قربةً الی الله یعنی بجهة آنکه خدا از رفع این حالت از من خوشنود
است دیگر ملاحظهٔ اینکه واجب است یا مستحب است ضرور نیست ووقت غسل
باین نیت تعیین ندارد در همهٔ اوقات این نیت را میشود کرد چه قبل از وقت
نماز واجب چه بعد از آن چه در وقت مرکب از هردو وچه حالت شک در
وقت چه در شبهای ماه مبارک رمضان چه غیر آنها چه نماز قضا بر ذمه باشد
چه نباشد چه بنای نماز داشته باشد چه نداشته باشد وبعد از آنکه غسل
باین نیت شد آنچه موقوف بر آن هم صحیح اند با این غسل از نماز وروزه
وطواف ودخول مسجد وغیر اینها **دوم** امر بغسل جنابت بجهت نماز واجب
وکیفیت نیت آن این است که غسل میکنم بجهة رفع جنابت برای بجا آوردن
نماز قربةً الی الله وقصد قربت تنها نیز کافی است که در آن ملاحظه کند فرمان
برداری آن امر را که بغسل جنابت شده است بجهت نماز ووقت این نیت
در نماز ادا وقضا مختلف است پس وقت آن بعد از دخول وقت نماز است
در نماز ادائی ومیشود آنرا از برای نماز ادائی بجا آورد قبل از دخول وقت
قریب بآن بقصد تهیؤ لکن در نیت آن در اینوقت باید ملاحظهٔ امر مستحب باشد
پس نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهة مهیا شدن از برای نماز واجب
ندباً قربةً الی الله وقربت تنها هم کافیست که ملاحظهٔ معنای آن که فرمان برداری
این امر مخصوص است نماید **مسئله** هرگاه شک داشته باشد که وقت
داخل شده یا نه بقصد وجوب از برای نماز میتواند وضو بگیرد یا غسل کند و
آیا بقصد تهیؤ میتواند ظاهر جواز است ولی احوط ملاحظهٔ قسم اول است که گفته شد

مشکل است مگر اینکه تهیؤ بجهة نماز در وقت داعی بشود که امر مستحب نفسی را بجا بیاورد وبراین تقدیر قبل از وقت هم میتواند بجا آورد ک

گذشت اشکال در قصد تهیؤ ک

گفته شد مسئله هرگاه در حین شروع بغسل یا وضو میداند که وقت
داخل نشده ولکن در اثنای آن خواهد شد داخل نیت مهیا شدن و نیت وجوب
هر دو محل اشکال است و احوط نیت با طهارت بودن است مسئله هرگاه
بر ذمه شخص نماز قضا باشد در همه اوقات بقصد وجوب میتواند غسل
یا وضو بجا بیاورد هرگاه اراده نماز قضا دارد و همچنین هرگاه احتمال
بدهد که شاید نماز قضا بکنم و اما اگر بنا ندارد که نماز قضا کند و وقت
نماز ادا هم نشده بعضی گفته اند که باز هم به نیت وجوب میتواند و بعضی
گفته اند بنیت وجوب نمیتواند و نیت استحباب هم اشکال دارد لکن اقوی
اینست که بقصد رفع حدث و با طهارت بودن قربة الی الله وضو بگیرد یا غسل بکند ط
عیبی ندارد و بعد از آن با آن نماز میتواند کرد مسئله هرگاه بخیال
آنکه وقت نشده غسل یا وضو را بقصد با طهارت بودن بعمل آورد و بعد
مشخص شد که وقت نماز واجب بوده عیبی ندارد له مسئله هرگاه
بخیال نزدیک بودن وقت وضو بقصد تهیؤ گرفت بعد معلوم شد که وقت نبوده
ظاهر اینست که عیبی ندارد مسئله هرگاه بخیال اینکه وقت نماز داخل
شده بقصد وجوب غسل یا وضو بجا آورده بعد معلوم شد که وقت نبوده
پس هرگاه نماز قضا بر ذمه او بوده غسل و وضوی او صحیح است اگر چه قصد نماز
قضا نداشته است و بقصد نماز ادائی که وقت آن نشده بود بجا آورده عه
باشد و اما هرگاه نماز قضا بذمه او نباشد و بقصد وجوب بعمل آورده برای
نمازی که بعد معلوم شد که وقت آن نماز نبوده احوط اعاده است سیم امر بغسل
جنابت بجهت روزه واجب هرگاه آن جنابت در شب حاصل باشد و وقت
وسعت غسل را داشته باشد و کیفیت نیت این قسم قصد وجوب است بجهت صحت

له اگر تهیؤ داعی شده باشد که وضو بگیرد مستحب نفسی است بجا آورد چنانچه گذشت (منه)

عه اگر قاصد وضو باشد علی کل حال اگر چه نماز قضا بر ذمه آن نباشد و اما اگر قاصد نیت مکرر در اینحال مشکل است صحت آن (ک)

صحت صوم پس هرگاه قریب بطلوع فجر است اشکالی نیست و هرگاه در اوقات دیگر
شب باشد اقوی نیز صحت نیت وجوب است هر چند اول شب باشد و هرگاه نماز قضا
بذمه او باشد که بجهت آن غسل کند بقصد وجوب نیز بی اشکال است و هرگاه بنیت
رفع حدث جنابت قربة الی الله غسل کند بی ملاحظه روزه روزه او صحیح است
چهارم امر بغسل جنابت در شب بجهت روزه مستحب و وقت این نیت در همه
شب است و کیفیت آن قصد استحباب است بجهت روزه قربة الی الله لکن این
کیفیت نیت کردن بنا بر این است که بقاء بر جنابت عمدا مبطل روزه مستحب
باشد و اما هرگاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه مستحب نیست
و اینکه شرط بودن غسل مختص روزه واجب است پس قصد استحباب بجهت
روزه نمیتوان کرد بلکه نیت آن یکی از دو قسم باید کرد یا بقصد با طهارت
بودن و رفع جنابت قربة الی الله یا بقصد روزه احتیاطا قربة الی الله و اول
اسلم است پنجم امر بغسل جنابت بجهت طواف خانه کعبه پس اگر جزء
حج یا عمره است چه مستحب باشد و چه واجب باشد قصد وجوب میکند در غسل
بجهت آن و اگر طواف مستحب باشد قصد استحباب میکند بجهت آن ششم امر بغسل
جنابت بجهت مباح شدن چیزهائیکه حرام اند در حالت جنابت مثل مس کتابت
قرآن و اسم الله و دخول مساجد مگر بجهت مرور در غیر مسجدین شریفین و
مکث در مطلق مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و قرائت سورهائیکه سجده
واجب در آنها هست پس اگر یکی از آنها واجب شد غسل را بجهت آن
بقصد وجوب میکند و اگر واجب نشد پس قصد استحباب در بعض آنها که یقینا
مستحب اند میکند و اما بعض آنها مثل گذاشتن چیزی در مسجد یا مس کتابت
قرآن پس چون در اصل استحباب آنها تاملی هست قصد استحباب در غسل بجهت

بجهت آنها مشکل است هفتم امر بغسل جنابت بجهت رفع کراهت چیزهائی
در حالت جنابت مکروهند مثل چیز خوردن و خوابیدن و نحو آنها و این غسل
مستحب است قصد استحباب در آن باید نمود هشتم امر بغسل جنابت بجهت
هر امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز سنت و طواف مستحب
یا کمال آن مشروط باشد مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر اینها از آنچه
در وضو گذشت مطلب دویم در غسل حیض و نفاس است و بیان آنکه
از چند بابت امر شده که لازم است در وقت نیت ملاحظه یکی از آنها
نماید اول امر بآن بجهت محض رفع این حالت است که منظور بجا آوردن نماز
یا غیر آن باشد و امر باین بطریق استحباب است هر گاه وقت نماز نباشد و
زن بخواهد غسل حیض کند و نماز قضا بر او نباشد یا نخواهد بکند در
غسل حیض قصد استحباب نماید بجهت رفع این حالت قربة الی الله بلی کلامی
که هست در این است که آیا این قسم غسل احتیاج بوضو دارد یا اینکه وضو
بجهت نماز است در وقت نماز پس غسل را حال بجا میآورد و در وقت نماز
وضوئی بجهت آن بعمل میآورد و بنا بر اینکه وضو بخواهد کیفیت نیت آن
بجه بخواست احوط اینست که وضو قبل از آن بگیرد بقصد قربت زیرا
ثابت که قبل از هر غسل وضو مطلوبست دویم بجهت نماز واجب سیم بجهت
طواف واجب چهارم بجهت صوم واجب پنجم بجهت مس کتاب قرآن ششم
بجهت دخول مسجد هفتم بجهت خواندن سور عزائم یعنی این سوره که واجب
شده غسل حیض و نفاس بجهت اینها واجب میشود مطلب سیم در غسل
استحاضه است امر بآن از یک بابت شده که همان بجهت نماز است بتفصیلی
که بیان خواهد شد بلکه هر چه موقوف علیه نماز است موقوف است بر غسل

۱ دفع کراهت چیزیکه مکروهها واقع میشود در حال جنابت موجب امر استحبابی بغسل نمیشود پس نمیتوان قصد استحباب از آن بجهت این نمود مگر در اینجا اینکه بالخصوص امر استحبابی بجهت دفع شده باشد اگر چه میتواند باعث شود بر قصد استحباب نفسی خود غسل ک

۲ مباح شدن غیر صلوات یومیه از سایر صلوات واجبه و مندوبه و غیر نماز از آنچه توقف بطهارت دارد بغسل غیر نمازی در غیر وقت نماز خالی از وجه بلکه از قوت نیست (ک) مدظله

نماز و آنچه مباح میشود بغسل نمازی مباح میشود مطلب چهارم
در غسل مس میت است امر وجوبی بآن بجهت نماز واجب و طواف واجب
معلوم است لکن بجهت مس کتاب قرآن تأمل هست و بجهت دخول مسجد
و قرائت عزائم ظاهر این است که واجب نمیشود و بجهت روزه هم واجب نمیشود
قطعاً مطلب پنجم در غسلهائیست که مستحب اند و آنها چهار نوع اند
زمانیه و مکانیه و فعلیه قبل و فعلیه بعد یعنی بعضی بجهت زمان مخصوصند
بعضی بجهت مکان مخصوص اند بعضی بجهت کاریست که بعد از آن بکند بعضی
بجهت کاریست که بعد از آن بکند بعضی بجهت کاریست که قبل از آن شده است
و مجموع اقسام این چهار نوع چهل و هفت غسل اند اما زمانیه غسل جمعه
است و بسیار تأکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و غسل عید
و وقت آن از طلوع صبح است و وقتیکه مشغول نماز عید بشود ظاهراً تا آخر
روز هم میتوان کرد و غسل شب عید فطر و غسل عرفه و غسل ترویه
که هشتم ذی الحجه است و غسل عید غدیر و روز مباهله که بیست و چهارم است
و غسل عید مولود و دحو الارض که بیست و پنجم ذیقعده است و روز مبعث
که بیست و هفتم رجب است و شب نیمه آن و روز نوروز و شب نیمه شعبان و
شبهای طاق ماه رمضان و همه شبهای دهه آخر آن و روزها چند حکم مشترک
دارند یکی آنکه همین که جا آمد حدث رافع حکم آن نیست و یکی آنکه در
مطلق آن زمان خوبست لکن اول آن بهتر است و همچنین تا جزء آخر آن هم
مستحب است لکن شب بیست و سیم ماه رمضان بالخصوص دو غسل وارد یکی
اول شب و یکی آخر شب و بجهت غسل جمعه چند خصوصیت هست اول
آنکه تقدیم آن بر وقتش مشروع است پس هرگاه بترسد که در روز جمعه آب را

۱ بلکه اصل وجوبش معلوم است و اما وجوبش بجهت نماز و طواف خالی از اشکال نیست اگر چه احوط است و همچنین بجهت مس قرآن ک

۲ علی الاحوط بجا آورد ک

۳ چون استحباب بعضی از این اغسال محل تأمل و محتاج بمراجعه است احوط آنست که آنها را برجاء بجا آورد ک

از او فوت شود پنج شنبه میتواند غسل جمعه بکند بنیت تقدیم و بعضی شب
جمعه را ملحق کرده اند و اگر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز جمعه میسر
شد اعاده مستحب است و اگر بعد از میسر شدن نکرد قضا هم مستحب میشود و لکن با
عدم تیسر ادا قضا ندارد و دو قسم است که قضا آن مستحب است بعد از ظهر جمعه تا
مغرب روز شنبه و روز شنبه بهتر از شب است بلکه در مشروعیت قضا در شب
شنبه تاملی هست لکن در روز آن تاملی نیست تتمه آنکه هرچه در وقت ادا آن
بظهر نزدیکتر است افضل است و بعید نیست که در وقت قضا نیز چنین باشد
واما مکانیه غسل دخول حرم مکه دخول مکه دخول مسجد الحرام دخول
حرم مدینه دخول مدینه دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله دخول مشاهد
شریفه و بعضی گفته اند دخول هر مکان شریفی و این غسلها باید قبل از دخول
باشند و اما فعلیه که غسل پیش از فعل باید بجا آید و غسل احرام است
غسل طواف غسل وقوف بعرفات غسل وقوف مشعر غسل هدی در منی غسل
حلق در منی غسل زیارت پیغمبر ص و ائمه صلوات الله علیهم غسل برداشتن تربت
سید الشهدا علیه السلام از محل خود غسل مباهله با کسی که ادعاء باطل میکند و
بجهت آن کیفیت مخصوصه هست غسل عمل استدعاء انتقام از ظالم و کیفیت آن
این است که بعد از غسل در زیر آسمان دو رکعت نماز میکند بعد از نماز دست
بدعا بر میدارد و عرض میکند اللهم انّ فلان بن فلان قد ظلمنی و لیس لی
احدٌ اصول به علیه غیرک فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة الساعة
بالاسم الذی اذا سألک به المضطر اجبته فکشفت ما به من ضر و مکنت
له فی الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک فاسئلک ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة غسل عمل استفتاح که

له در روز جمعه بعد از ظهر احوط آنستکه بقصد قربت مطلقه بجا آورد نه اداء یا قضا ک

که مشهور است بعمل ام داود بجهت گشایش کارها مشکله و کیفیت آن در
زاد المعاد در اعمال ماه رجب مسطور است غسل توجه بسفر غسل توبه
بسفر زیارت سید الشهدا علیه السلام غسل زیارت حضرت علیه السلام از دور غسل
استسقاء بکیفیت خاصه غسل استخاره بنحو خاص که در محل خود مسطور است
و این اغسال را مسائل چند هست **مسئله اولی** وقت [illegible]
اغسال مکانیه و اغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل از آن فعل است
بمقداری که صدق بکند بجهت آن غسل نموده و ظاهر این است که هرگاه غسل در
اول روز بشود و آن عمل آخر روز کافی باشد و همچنین در شب غسل اول
شب و عمل آخر آن بلکه غسل شب برای روز آن یا بعکس هم خوب است
مسئله دویم هرگاه مابین غسل و عملی که غسل برای آنست خواب برود
عیب ندارد و غسل منتقض نمیشود **مسئله سیم** هرگاه در بین اینها حدث اصغر
دیگر حاصل شد عدم نقض بآن خالی از وجه نیست لکن اعاده غسل مستحب است
چهارم اغسالی که بعد از بعض افعال مستحب اند و اینها چهار غسل اند
بعد از حصول سبب هر وقت بکند خوب است غسل توبه که بعد از توبه
بلا فاصله غسل کند غسل کشتن وزغ که چلپاسه باشد غسل من مسّ میت
غسل زاده غسل نگاه کردن بدار کشیده بعد از سه روز **فصل سیم**
در کیفیت غسل است بدانکه غسل شستن کل بشره و ظاهر بدن است
که باید آب بجمیع بدن برسد حتی بیخ موهای سر و ابرو و هر جا که موی دارد و پیچ
گوش و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چینها که در بدن آدمهای چاق میباشند
و آنچه دیده میشود از گوش و پیچیدگی آن و زیر ناخن ولکن بواطن را مثل
میان بینی و دهن و چشم لازم نیست شستن و همچنین سوراخ اصل گوش

له اولی انتقاض است ک

ه اقوی انتقاض است ک

ه انمقداریکه داخل در ظاهر است از آن ک

کوش و بینی که بجهت حلقه و گوشواره میکنند اگر چیزی در آنها هست باید حرکت بدهد تا آب بسوراخ برسد و اگر در آنها چیزی نیست پس اگر سوراخ بهم آمده است که اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون آن واجب نیست و اگر نمایانست باید بشوید و باید دانست که شستن زیر موها باید باشد که بعد از نیت بان برسد چون بعضی مسامحه میکنند از این بابت که قبل از غسل که در حوض اند زیر موها تر شده است خیال میکنند که این کفایت میکند و حال آنکه باید علم برساند که بعد از نیت آب تازه بر عضو اول و بعد از عضو اول آب تازه بر دوم و بعد از عضو دوم آب سیم جاری شده و بزیر موها هریک باید در محل خود بترتیب برسد و بدانکه غسل را دو کیفیت هست و هریک از این دو کیفیت را حقیقتی هست و چند طریقه بود و اینجا چند مقصد هست **مقصد اول** بدانکه حقیقت غسل ترتیبی شسته شدن مجموع بدنست بنحو ترتیب که ابتدا بسر و گردن شود بعد از آن بجانب راست و بعد از آن بجانب چپ پس اول آن اول شروع است بشستن از سر و گردن هر جزء که ابتدا بآن نمود اگر چه پایین آن باشد و آخر آن شستن چیزی است که بشستن آن جانب چپ تمام میشود اگر چه بالای آن باشد **مقصد دوم** در طریقهای غسل ترتیبی است و آنها بسیاراند **طریقه اول** آنکه با ظرف آب بریزد بنحویکه جاری بر عضو شود بی دست مالیدن **دوم** آنکه آب بریزد و دست مالد **سیم** آنکه با دست خود آبرا بر بدن بمالد مثل روغن مالیدن لکن بطریقی که اقل شستن حاصل بشود **چهارم** آنکه فرو برود در آب اولا سر و گردن را و ثانیا جانب راست را و ثالثا جانب چپ را **پنجم** آنکه سه مرتبه همه بدن را در آب فرو برد هر مرتبه بقصد شستن عضوی

رسیدن آب بانچه از داخل ظاهر است کفایت میکند

احوط آن است گردن را با دو طرف نیز بشوید

ششم آنکه بعضی از اعضا را تماما بیرون بشوید و بعضی را در آب فرو برد **هفتم** آنکه یک عضو را بعض آنرا بیرون بشوید و بعض آنرا در آب فرو برد **هشتم** آنکه در زیر آب نیت غسل ترتیبی کند که حرکت بدهد سر را در زیر آب بقصد شستن آن بعد از آن جانب راست را حرکت داده بعد جانب چپ را **نهم** آنکه در زیر آب جاری که آب میکند بی آنکه خود حرکت کند درک کند شستن سه طبقه از آب قصد سه عضو نماید **دهم** آنکه در بیرون آوردن هریک از سه عضو از آب بترتیب قصد شستن او کند **یازدهم** آنکه در فرو رفتن قصد یک عضو و در آب قصد یک عضو و در بیرون آمدن قصد آن یکی اخیری **دوازدهم** آنکه سر و گردن را بیرون آب بشوید و برای جانب راست فرو رود و بقصد جانب چپ بیرون آید **سیزدهم** آنکه بر بدن از قطرات مجتمع باشد در وقتی که از آب بیرون آمده بعد در بیرون نیت غسل استعمال آن قطرات بطریق ترتیب نماید بنحویکه اقل شستن حاصل شود **چهاردهم** مرکب از این کیفیت با کیفیات سابقه **مقصد سیم** در حقیقت غسل ارتماسی است و در آن چند قول است **اول** آنکه عبارتست از فعلی که فرو بردن همه بدنست در آب بعد از نیت پس اول غسل اول شروع است در فرو بردن هر عضو که بعد از نیت اول در آب داخل شود و آخر آن شسته شدن جزء آخر است بعد از فرو رفتن و بنا بر این باید نیت مقارن شروع بفرو رفتن باشد **دوم** آنکه عبارتست از صفتی که حاصل شدن شسته شدن همه اعضا است دفعة که حاصل میشود بعد از فرو رفتن در آب و تخلیل انچه بآن نمیرسد و در یک زمان حاصل میشود پس اول و آخر ندارد و فرو رفتن از مقدمات آنست و نیت باید مقارن آن صفت حاصله دفعة الحصول باشد

همین اقوی است احوط آنست که قصد کند در حال فرو رفتن آنچه را که واقعا غسل است

باشد سیم آنکه عبارتست از انفعالی که پنهان شدن بدن در زیر آب یا
فعلی که پنهان نمودن بدنست در زیر آب رسانیدن آب بر جمیع بشره پس اول آن اول
پنهان شدن و آخر آن آخر رسانیدن آبست و آن حالت بجائی که نرسیده باشد
و ثمرات هر یک از این سه قول بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله تعالی
مقصد چهارم در طریق غسل ارتماسی است و آن بچند کیفیت میشود
اول آنکه همه بدن بیرون باشد و خود را در آب بیندازد دیگر هر جزء از بدن
که اول ملاقات آب نماید تفاوت نمیکند و در این قسم اشکالی نیست دویم
آنکه در میان آب باشد تا زانو یا بالاتر و فرو رود دفعةً در آب و این هم عیبی
ندارد ولکن بعضی از آن احتیاط کرده اند خصوصاً هرگاه آب تا سینه یا گردن
باشد سیم آنکه در میان آب باشد و کم کم در آب فرو برود که در عرف گفته
نشود که یک مرتبه در آب فرو رفت و در این قسم موافق بعض اقوال در تحقق
ارتماس اشکال هست چهارم آنکه در زیر آب نیت غسل ارتماسی کند بهمان
باقی ماندن در آن پنجم آنکه در زیر آب نیت غسل کند بحرکت دادن
بدن بقصد ارتماس ششم آنکه در زیر آب نیت غسل کند با اختلاف طبقات
آب که بر او جاری میشوند و سطوح آن مختلف میشوند و ظاهر صحت این سه قسم
کلامیکه هست در اینست که آیا میشود در زیر آب که ماندن او طول بکشد چند
غسل نیت کند که هر لحظه ماندن برای یک غسل باشد محل اشکالست در
صورتیکه بمحض ماندن باشد لکن هرگاه با اختلاف طبقات آب بشود یا بحرکت
و چه بحرکت باشد خالی از وجه نباشد هفتم آنکه در زیر آب نیت غسل
کند به بیرون آمدن یعنی نفر اگرفتن آب بدن را در وقت بیرون آمدن هشتم
آنکه قصد ارتماس کند در زیر نهری که از بلندی ریخته میشود یا میزاب بزرگی

بزرگی که جاری باشد یا بار از شدت یا ریختن ظرف بزرگی بنحویکه یک مرتبه
آب همه بدن او را احاطه کند و در صحت این دو قسم تأمل هست **مقصد پنجم و ششم**
در احکام غسل ارتماسی و ترتیبی است و آنها بر دو قسم اند مشترکه و مختصه
بهر یک و در ضمن چند مطلب بیان میشوند **مطلب اول** بدانکه شرط
نیست در غسل ترتیبی آنکه هر عضوی یا هر جزئی از عضو که شسته شده بحالت
و شرایط خود باقی باشد تا آخر پس هرگاه عضوی را شست و بعد از آن نجس شد
یا حائلی در او پیدا شد یا خشک نمود از مبطلات و لاشبهه عیب ندارد و اما
غسل ارتماسی پس میتوان گفت که لازم است در او اینکه در وقتیکه جزء
اخیر در آن در زیر آب شسته میشود باید مجموع اجزاء دیگر هم بر همان
حالت باقی باشند از طهارت و عدم حائل و بیرون نیامدن آنها از آب پس اگر
در حین تخلیل موی یا مثلاً خون از دماغ بیرون بیاید یا اینکه در حین سعی
در رسانیدن آب بزیر موها صورت در حالتیکه در زیر آبست پای او بر زمین
گذاشته شود که زمین مانع از اتصال آب باز باشد یا آنکه بعد از شسته شدن
آن گل آلوده شود یا آنکه بعد از فرو رفتن در حین اشتغال برسانیدن آب
بعض جاهای بدن آب قدری از بدن او را بیرون ببیند از ده همه محل اشکال میشوند
پس از چند بابت در غسل ارتماسی حاصل میشود اول از بابت نجس
نشدن هیچیک از اعضاء سابقه مادامیکه مشغولست بلاحق دویم
حایل نیامدن بر سابقه مادامیکه مشغولست حتی متصل بزمین بودن
و گل آلوده شدن قبل از اتمام سیم بیرون نیامدن اجزاء سابقه از آب
تا تمام فراغ باین نحو که اگر جزئی بیرون آمده بکرشتن انجه سابق
برانست بی ثمر میشود لکن تحقیق اینست که همینکه شخص نیت غسل را

علی الاحوط
اگر چه اقوی عدم
لزوم است مگر در
بیرون نیامدن آنها
از آب
ک

غسل را نمود و در آب فرو رفت بطریقی که پنهان بشود و در حال پنهان
بودن قدری از اعضا را خود بخود آب فرا بگیرد و قدری را در زیر آب تخلیل
کند کفایت میکند بسه شرط اول اینکه در یک وقتی همه بدن پنهان بشود
پس اگر قدری از بدن که داخل آب شود قدری دیگر بیرون بیاید کافی نیست
بلی بعد از پنهان شدن همه اگر حین شروع بتخلیل عضوی از آب بالا بیاید و
باعث از سر گرفتن نمیشود دویم اینکه بعد از پنهان شدن یک آنی پای او — از سر گیرد علی الاحوط ک
متصل بزمین نباشد و اگر بعد از این متصل شود که هنوز مشغول تخلیل
است عیبی ندارد سیم اینکه در وقت فرو رفتن پای او در گل نباشد
یا اینکه در گل فرو رود و قبل از پنهان شدن همه بدن و لکن هر گاه پنهان — علی الاحوط ک
شدن حاصل شد در آب بعد پای او گل آلوده شد عیبی ندارد اگر چه هنوز
مشغول بتخلیل و رسانیدن آب ببعض اعضا باشد **مطلب دویم** بدان
که هر یک از غسل ترتیبی و ارتماسی باعتبار آبها بر پنج قسم اند چونکه
غسل یا با آب قلیل است یا در آب کر یا در آب جاری یا با آب باران یا در چاه
و از برای هر یک از این پنج قسم حکم خاصی هست پس در اینجا چند صورت
هست صورت اولی غسل ارتماسی در آب قلیل و آن در صورت پاک بودن بدن
و حصول شرایط ارتماس عیبی ندارد لکن ثانیا با آن غسل نمودن محل اشکال
است صورت دویم غسل ترتیبی با آب قلیل و این هم حرفی در آن نیست و مقدار
آن بقدریست که اقل شستن با آن حاصل شود هر چند بطریق روغن
مالیدن باشد صورت سیم غسل ارتماسی در چاه و در این چند قول است بطلان
غسل و نجاست آب و صحت غسل با نجاست آب چاه تنها و صحت غسل با نجس
شدن آب چاه و همه بدن بعد از غسل و صحت غسل با واجب بودن کشیدن — علی الاحوط ک

کشیدن هفت دلو و این قول خالی از قوت نیست صورت چهارم غسل
ترتیبی در چاه و قول بصحت آن و لزوم کشیدن هفت دلو بعد از آن خالی از وجه — علی الاحوط ک
نیست لکن بعضی در آن احتمال داده اند که بشستن جزء اول آب چاه نجس میشود و
طهارت آن بکشیدن هفت دلو است و اما غسل در یک کر و زیاده از آن یا
جاری پس اختلاف احکام آنها در صورت نجس بودن بدن قبل از غسل یا نجس شدن
آنست در حین غسل و تحقیق آن در مسئله سیم است **مطلب سیم** هر گاه
بدن نجس باشد و قبل از شروع در اصل غسل آنرا تطهیر نمود شبهه در آن
نیست و اوفق باحتیاط است و هر گاه در اثنای غسل نجس شد پس اگر از اعضائیست
که آب غسل بر آنها جاری شده و بعد از آن نجس شده ظاهر آنست که اشکالی
در آن نیست هر چند که نجس بماند تا بعد از غسل و اگر از اعضائیست که
هنوز شسته نشده و آنرا قبل از شروع در تمام غسل تطهیر نمود نیز
اشکالی ندارد و هر چند که در اثنای غسل است کلامیکه هست در چند
مسئله دیگر است **مسئله اولی** هر گاه عضوی نجس باشد قبل از
شروع در غسل و آنرا تطهیر نکرده و شروع در غسل نمود تا وقت شستن
آن در غسل آنرا تطهیر کرده بعد اجرای آب غسل بر آن نموده ظاهر اینست
که عیبی ندارد و لکن بعضی قائل شده اند بلزوم تطهیر قبل از شروع در
غسل پس تطهیر کف پای چپ را مثلا قبل از شستن سر لازم میدانند
مسئله دویم هر گاه غسل ارتماسی نماید با نجاست عضوی
از بدن پس اگر در آب قلیل است غسل باطل و آب و بدن هر دو نجس میشوند
و اگر در آبیست که یک کر است لکن بطریقی است که فرو رفتن در آن باعث
ریخته شدن از اطراف آنست پس هر گاه رسیدن آن عضو با آب بعد از ریخته

ریخته شده است حکم آن در بطلان و نجاست آب و بدن مثل سابق است
و اگر مقارن نباشد صحتش محل اشکال است و اما اگر اول ان عضو بآب میرسد
و بعد از فرو رفتن باقی اعضا ریخته میشود حکم آن مثل کر است که از او چیزی
ریخته نشده باشد **مسئله سیم** هرگاه غسل ارتماسی کند در واید بزرگی
یا در کری که بر فراز خود است یا در آب جاری و آن عضو برسد بآب قبل از پنهان شدن
جمیع بدن و نیت غسل را حین پنهان شدن نماید اشکالی ندارد و اگر در شستن
آن نجاست یکمرتبه کافی باشد و عین آن زایل شده باشد و همچنین هرگاه بجوابد
دو مرتبه و از آن حرکت دهد در آب کر یا در جاری بقسمی که دو سطح از آب بر او بگذرد
مسئله چهارم هرگاه بدن نجس باشد بنجاستی که عین آن زایل شده
و یکمرتبه شستن در تطهیر آن کافی باشد و غسل کند در آب کثیر یا جاری
که قصد غسل در اول فرو رفتن باشد مثلاً و بهمان یک شستن شدن
که مطهر است قصد شستن غسلی نیز نماید اقوی کفایت است **مسئله پنجم**
هرگاه تطهیر محل نجاستی که عین آن رفته باشد بدو مرتبه شستن باشد در آب
کثیر یا جاری غسل کند و در شستن اولی قصد غسل نماید صحت غسل
خالی از قوه نیست پس غسل او صحیح و بدن هنوز نجس است و یکمرتبه دیگر
تطهیر احتیاج دارد و احتیاط سبیل نجات است **مطلب چهارم** در مسائل
وقت نیت و کیفیت آن و احکام نیت در غسل ترتیبی و ارتماسی است و در آن چند
مسئله است **مسئله اولی** بدانکه وقت نیت غسل وقت شروع در شستن
جزء اول است و جزء اول در غسل ترتیبی و ارتماسی مختلف است جزء اول ترتیبی
اول جزئیست که از سر کردن شروع بآن میکند و جزء اول ارتماسی اول جزئیست
که با نیت در آب فرو میبرد یا اول جزئی که در آب فرو میبرد در وقت انداختن

انداختن خود در آب و اول پنهان شدن است بنا بر قول دیگر که نیت باید قریب
بآن باشد قبل از آن و اول رسیدن آب است بهمه اعضا بعد از پنهان شدن که بعد
از آن قریب برسد بهمه اعضا باید نیت کند **مسئله دویم** بدانکه
اگر نیت قدری پیشتر باشد و مستمر باشد تا اول عمل عیبی ندارد باین معنی که
بعد از تشخیص قبل عمل هرگاه بزمان طولانی قبل از آن عزم نموده که آنرا امتثالاً
بجا بیاورد و مشغول بمقدمات آن شد و در حین بجا آوردن بطریقی غافل
نشده باشد که اگر بپرسند چه میکنی محتاج بتأمل نباشد بلکه بداند که
چه میخواهد بکند و در نظر او باشد همین کفایت میکند پس در اول شروع
در فرو رفتن که نیت کند و برقرار باشد تا آخر تخلیل در زیر آب کفایت میکند
اگرچه غسل در آن تخلیل آخر بعمل بیاید لکن افضل تشخیص اول و اما بد نمود
باشد **مسئله سیم** هرگاه از خانه بقصد غسل بیرون آمد که بحمام
برود و همان قصد در نظر او مانده که در حین شروع در غسل برقرار باشد
بطریقی که گفته شد غسل او صحیح است اگرچه التفات تفصیلی نداشته باشد
و اما اگر در حمام غفلتی از برای او حاصل شد که در وقت شروع بطریقی باشد
که از خاطر او رفته و با این غفلت غسل حاصل شد باطل است **مسئله
چهارم** بدانکه تعیین نیت ترتیب یا ارتماس لازم نیست پس هرگاه نیت
غسل جنابت مثلاً نموده یا غفلت از ترتیب یا ارتماس و یکی از اینها را
بعمل آورد کافی است بلکه میگوئیم هرگاه نیت را مردد کرد ما بین ترتیب و
ارتماس هم عیب ندارد بلکه میگوئیم هرگاه نیت ترتیب نمود و قصد آنرا
داشت بعد ارتماس نمود یا بعکس هم عیب ندارد و هرگاه از نیت اصل غسل
غافل نشده باشد لکن در اینجا مسئله دیگر هست که هرگاه یکی را اگر دو قصد

تشخیص اول عملا لازم نیست ک

بشرط آنکه بقصد واقع شود ک

قدری از بدن هم شسته شده باشد میتواند باقی را بقصد یکی دیگر تمام کند یا
مثلاً هرگاه بنیت ترتیب سر و گردن را فرو برده بعد از غسل آنها قرار دید تمام
داده بطریق ارتماس یا اینکه بنیت ارتماس در آب فرو رفت هنوز تمام نشده
قرار داد که سر که شسته شده از باب ترتیب باشد و بعد جانب راست را بشوید
و بعد جانب چپ را تحقیق کلام این است که اگر بقصد ارتماس فرو رفته و هنوز
تمام بدن او پوشیده نشده یا اینکه تخلیل تمام ننموده عدول بترتیب ثمره
ندارد و آن شسته شدن داخل غسل نبوده و مثل این است که مدتی قبل از نیت
شسته شود پس بنای ترتیب را که گذاشت باید از سر بگیرد و اما اگر بقصد ترتیب
فرو رفته عدول بارتماس نمودن صحیح است و آنقدر که شسته شده مجزی
خواهد بود **مسئله پنجم** هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل معلوم
شد که جزئی مانده که آب بآن نرسیده از باب حایل یا غفلت و نحو آن پس
حکم آن در ترتیب این است که اگر در جانب چپ است همان را میشوید هر چند
مدتی طول کشیده باشد و اگر در جانب راست یا سر بوده آن را میشوید و آنچه
بعد از او بوده باید اعاده کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط اینکه تخلل
حدثی در این بین نشده باشد و اما ارتماس پس اگر بعد از بیرون آمدن
از آب و طول کشیدن است غسل باطل است و اگر طول نکشیده باشد لکن
از آب بیرون آمده نیز اقوی بطلان است و اگر هنوز از آب تمام بیرون نیامده باشد
بلکه بمحض اینکه مقداری از بدن را بیرون آورد معلوم شد که جزئی مانده
پس شستن آن فوراً بیرون آب ظاهر این است که کفایت نکند و اما هرگاه فوراً
در آب فرو رفته و همان را شست آیا کفایت میکند یا اینکه باید غسل را از سر
بگیرد هر چند اول خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اعاده غسل است

مبنا بر اینکه غسل ارتماسی دفعی الحصول باشد و اما بنا بر اینکه تدریجی الحصول است اجزاء شسته شده سر اگر قصد آن نموده باشد بعد از عدول مجزی است ک

اجزاء با بنا بر تدریجی بودن ارتماسی است لکن احوط عدم اجزاء است در این مسئله و مسئله سابقه (ک) مد ظله

قوله این احتیاط نشود ک

غسل است **مطلب ششم** بدانکه در غسل ترتیبی موالات شرط نیست قطعاً
نه ما بین اعضا و نه ما بین اجزاء اعضا نه موالات بمعنی پی در پی و نه بمعنی
خشک نشدن سابقه هیچکدام ضرر ندارد و نیت فاصله که ماحی صورت باشد در
آن عیب ندارد پس هرگاه سر را بشوید یا قدری از آن را و بعد خود را بپوشد
و برود مشغول کاری بشود و بعد از مدتی مثلاً باقی را بشوید یکمرتبه یا بهمین
طریق تدریجاً عیب ندارد و شاید در بعض صور که سلب اسم شود احتیاط
باشد و اما در غسل ارتماسی یا موالات بمعنی اول شرط است یا نه محل کلام
است پس اگر اصل فرو رفتن با تامل و تأنی باشد مثل اینکه پای خود را در آب
بگذارد و بقدر ربع ساعت مثلاً بتدریج در آب پنهان شود یا اینکه بعد از
پنهان شدن تخلیل نکند و قدر زیادی تامل کند خالی از احتیاط نیست لکن
اشکال در دوم بیشتر است **مطلب هفتم** بدانکه در غسل ترتیبی دفع
حایل از هر جزئی در وقت شستن آن لازم است نه قبل از آن و اما غسل
ارتماسی پس احوط در آن این است که حائل خارجی که بر بدن است قبل از پنهان
شدن بلکه قبل از شروع در فرو رفتن رفع شود پس هرگاه لنگ مثلاً
بطریقی بسته باشد که مانع باشد سست نمودن یا برداشتن آن قبل از فرو
رفتن احوط است و همچنین انگشتر که حایل باشد یا نحو آن و اما رفع حایل
بدنی که محتاج بتخلیل است پس البته در زیر آب حاصل میشود **مطلب
هشتم** بدانکه مکلف مخیر است ما بین این دو طریق مگر در چند موضع
که معین میشود یکی از آنها بتفصیلی که بیان میشود اول در صورت تنگی وقت
آنچیزیکه غسل بجهة او مطلوب است مثل نماز یا روزه که معین است ارتماس
هرگاه ترتیب را بعمل آورد صحت آن محل اشکال است و همچنین در اغسال مندوبه

اقوی صحت است اگرچه معصیت نموده بترک ارتماسی ک

ممدوحه که وقت آنها تنگ شده باشد و تیمّم بجهت صائم بصوم واجب الّا تمام مثل ماه رمضان و قضاء آن بعد از ظهر و قضاء آن در صورت نزدیک شدن ماه رمضان دیگر و نذر معیّن و مانند اینها که در اینها لازم است غسل ترتیبی[۵۱] بعمل آورد و اگر ارتماسی نمود حرامست و غسل و روزه[۵۲] او هر دو باطلند ششم در صورتیکه آب در موضعی باشد که فرو رفتن در آن باعث اینست که یک جزء از بدن گل آلوده بشود پیش از آنکه تمام اجزاء را آب فرا گیرد که غسل ارتماسی در اینصورت صحیح نیست و لازمست[۵۳] که ترتیبی بعمل آورد چهارم اینکه آب در موضعی باشد که هرگاه در آن فرو برود یقین بپوشیدن آب همه بدن را بجهت او حاصل نشود که ارتماس در اینصورت نیز صحیح نیست پنجم هرگاه کسی جبیره داشته باشد که آب رسیدن بزیر آن مضر باشد غسل ارتماسی او صحیح نخواهد بود و ترتیبی لازم است تا اینکه بر جبیره مسح کند باب ششم هرگاه آب کمتر از کر باشد و بدن او نجس باشد معیّن است غسل ترتیبی و امّا هرگاه بدن پاک باشد عیب ندارد که در آب کمتر از کر ارتماسی کند لکن بعد از آنکه یک غسل در او کرد غسل دیگر کردن در آن محلّ احتیاط است و سابقاً مذکور شد **فصل سیّم** در شرایط غسل است و تفصیل آنها همان شرایط وضو است مگر موالات که هیچیک از این سه معنی که در وضو گفته شد در غسل ترتیبی لازم نیست چنانکه بیان شد و امّا در غسل ارتماسی پس همه آن سه معنی و علاوه بر آنها نیز معتبر است **مسئله** ظاهر اینست که در غسل استحاضه موالات شرط[۵۴] است و در ضیق وقت در همه اغسال موالات واجب میشود **فصل چهارم** در مسائل چند متعلقه بغسل و شکیات و سهویات آن **مسئله اولی** سبب جنابت که مذکور شد انزال منی یا ادخال حشفه است و هر یک باعث وجوب غسل میشود که علم بآن حاصل شود بر مظنه بانزال یا دخول باعث وجوب غسل نمیشود و اگر در خواب بیند که انزال

[۵۱] علی الاحوط ک

[۵۲] بطلان روزه محل تأمل است ک

[۵۳] وجهی ندارد در صورتیکه بعضی از آن تطهیر کند و در مابقی ارتماس نماید ک

[۵۴] شرط نیست بلکه احوط است در خصوص صورتیکه خون در اثناء غسل منقطع شود ک

انزال شده و بیدار که شد اثری ندید حکمی ندارد و اگر رطوبتی دید که علم بمنی بودن آن ندارد و علامات منی را هم ندارد آنهم اعتبار ندارد **مسئله دویم** هرگاه بانزال جنب شد و بول نکرده غسل کرد و بعد آب مشتبهی از او بیرون آمد در اینجا حکم میشود باینکه او جنب است هر چند علم نداشته باشد باینکه آن آب مشتبه منی بود و غسل سابق او بجهت حالا اثری ندارد بلکه باید ثانیاً غسل کند و امّا اگر جنابت او بسبب احتلام بوده بی انزال و بول نکرده غسل کرد و بعد رطوبت مشتبهی بیرون آمد حکمی ندارد و همان غسل کافیست **مسئله سیم** هرگاه بعد از انزال بول نکرد غسل کرد و بعد بول کرد آیا محض بول کردن باعث حکم بجنابت ثانیاً میشود بعضی حکم بآن فرموده اند از این بابت که اجزائی از منی که در قصبه ذکر مانده با بول بیرون میآید و لهذا میگویند که اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست اختیاراً در روز بول بکند چون این داخل در تعمّد جنابت است لکن در اصل جنابت بمحض خروج بول[۵۵] تأمل هست و این غیر از آب مشتبه است که سابقاً حکم شد که خروج آن حکم جنابت دارد **مسئله چهارم** هرگاه بعد از انزال بول کرد و بعد از آن آب مشتبهی بیرون آمد باعث غسل نیست و امّا هرگاه بول نمی آید آیا استبراء از بول ثمره بول کردن دارد یا اینکه حکم بول نکردن باقی است تا خروج بول نیاید اگر چه قول[۵۶] خالی از قوت نیست لکن احوط ثانی است و حاصل این مسائل اینکه بعد از انزال اگر هم بول و هم استبراء بول کرد و غسل کرد آب مشتبه که بعد از غسل بیاید نه غسل میخواهد نه وضو و نه شستن و اگر بول کرد و استبراء بول نکرد و غسل کرد و آب مشتبه بیرون آمد وضو میخواهد و شستن و اگر نه بول و نه استبراء کرد و غسل کرد تا چیزی بیرون نیامده غسل صحیح و نماز بآن صحیح و اگر بیرون آمد حکم بجنابت ثانیاً میشود و شستن هم میخواهد و اگر بول نیامد و استبراء

[۵۵] با قطع بخروج اجزاء منی با آن حصول جنابت نیست در صورتیکه اجزاء منی قطعاً خارج شوند و در غیر اینصورت نباید تأملی نمود در عدم جنابت ک

[۵۶] فرقی ندارد ک

واستبراء کرده و آب مشتبه مدّا قوی آنست که مثل اول است **مسئلهٔ چهارم** هرگاه
رطوبتی دید ابتداءً مشتبه ما بین سه چیز منی و بول و یکی از ودی و مذی و وذی
چیزی بر او لازم نیست و اگر مشتبه ما بین منی و بول باشد واجب است بر او هم غسل
و هم وضو اگر چه اکتفا بوضو تنها خالی از وجه نیست **مسئلهٔ پنجم**
هرگاه در اثناء غسلهای واجب همان سببی که باعث غسل شده باز اتفاق افتاد
بی شبهه آن غسل باطل است و اگر حدث دیگر اتفاق شد مثل اینکه در اثنای غسل
حیض یا استحاضهٔ متوسطه اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در اثناء اینها جنابت
اتفاق شد باطل میشود و اگر در اثناء غسل جنابت اینها واقع شدند از این باب بطلان
آن معلوم نیست و امّا اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغر واقع شد اگر چه قول
باینکه باطل نمیشود و اینکه بعد از تمام لازم است که وضو بگیرد بجههٔ اینچیزها
که وضو میخواهند خالی از قوّه نیست لکن احوط با حتیاط شدید اینست که اتمام
کند بعد اعادهٔ غسل کند و بعد از نقض آن بحدث اصغر وضو بگیرد و بدون
نقض اگر وضو بگیرد احتیاطا هم خوبست و اگر در اثنای غسلهای مستحبه حدث
اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان آنها نیست **مسئلهٔ ششم**
هرگاه چند غسل واجب بذمّهٔ او ثابت شده باشد امتثال بچند طریق متصور
میشود اوّل اینکه به نیّت علیحده برای هر یک غسلی علیحده بجا بیاورد لکن
در این صورت باید غسل جنابت را آخر قرار بدهد و وضو قبل از هر غسلی
از آن اغسال که مقدّم اند بر آن بگیرد بقصد فرمان برداری امر بوضو قبل
غسل طریق دوّم اینکه در وقت نیّت هر یک را علیحده نیّت نموده و بتفصیل
ملاحظه نماید و لکن یک غسل بجههٔ همه بجا بیاورد و این را تداخل اغسال
میگویند و اقوی صحت اینست و اگر غسل جنابت با آنها باشد وضو نمیخواهد و اما

٥١ گذشت آنکه اقوی نیست ک

٥٢ اگر چه غیر واجب است ک

٥٣ علی الاحوط ک

٥٤ باطل میشود علی الاقوی در غیر بول و مذی و در بول و مذی علی الاولی ک

٥٥ اتمام نمیخواهد کفایت میکند اعادهٔ آن بقصد آنکه ان تمام غسل است یا آنکه باز اتمام غسل میشود ک

٥٦ اعتبار وضو قبل از هر غسلی وجهی ندارد مگر با تخلل حدث اصغر و اینکه ظاهر است که اعتبار وضو با غیر غسل جنابت از اغسال بجههٔ رفع حدث اصغر است نه بجههٔ تاثیر غسل در رفع حدث معنوی و بناء بر این وضو نمیخواهد در اینصورت چونکه فرض اینست که غسل جنابت خواهد کرد ک

و امّا اگر غسلهای دیگر باشند بی جنابت وضو میخواهد بی شبهه اما در صورت
تداخل یک وضو هم کافیست یا اینکه تداخل در همان غسل است و وضوها باید
بعدد غسلها باشند ظاهر اوّل است طریق سیّم اینکه یک غسل کند به نیّت رفع
حدث هر چند بتفصیل ملاحظه ننماید طریق چهارم اینکه یک غسل کند بنیّت
مباح بودن نماز و ظاهر اینست که این دو طریق هم باعث سقوط همه میشوند
و وضو هم ضرور نیست هرگاه جنابتی با آنها باشد طریق پنجم اینکه نیّت قربت
کند بی تعیین یکی از آنها و بی تفصیل و بی ملاحظهٔ رفع و اباحه در صحت این تامّل
هست طریق ششم اینکه نیّت جنابت کند تنها اقوی اینست که صحیح است
و باعث سقوط باقی دیگر هم میشود طریق هفتم اینکه نیّت یکی دیگر غیر از
جنابت کند و در این دو اشکال هست یکی از باب صحت خود این غسل که آیا
تاثیر در رفع آن منوی میکند یا نه و یکی در اینکه باعث سقوط باقی میشود
یا نه و چون در اوّل تامّل هست پس در دوّیم بطریق اولی محل اشکال و تامّل است
طریق هشتم جمع ما بین جمع و متفرق بجا آوردن یعنی بعضی را باهم و بعضی را
علیحده و حکم این از سابق معلوم میشود **مسئلهٔ هفتم** هرگاه خطاب
چند غسل مستحب باو متوجّه شود مثل اینکه یکروز روز جمعه و عرفه و نوروز
باشد و بنای زیارت و دخول مشهد شریف داشته باشد و توبه هم نموده
و همچنین در اینجا هم چند طریق متصور است اوّل بجا آوردن غسلی
از برای هر یک علیحده و این بی اشکال است دوّیم یک غسل بنیّت همه مفصلا این
هم خوبست و اگر نیّت کند آنچه بر او مستحب است هر چند بتفصیل هم نداند
کفایت آن بعید نیست سیّم یک غسل بقصد قربت بی تعیین یکی از آنها و
این بتری ندارد چهارم قصد یکی یا دو تا معین این هم بی ثمر است پنجم قصد

٥١ علی الاحوط ک

٥٢ این اشکال اختصاص باین طریق ندارد بلکه در طریق اول نیز جاریست لکن اقوی صحت این غسل و تاثیر آن در منوی است ک

قصد یکی از دو تا معین این برای هر چه تعیین کرده خوبست و برای باقی نمیرند
حتی اینکه اگر آن یکی غسل جمعه باشد **مسئله ششم** هرگاه چند غسل که بر او
جمع شده بعضی واجب و بعضی مستحب باشند در این هم چند قسم تصور میشود
اول بجهة هر یک علیحده بجا آورد و دور نیست که محل تامل نیست دوم یکغسل نیت
همه مفصلا و بسیاری از علما در اینمقام تامل دارند لکن اقوی اینست که
صحیح است و کافی از همه میشود سیم اینکه قصد جنابت تنها کند و در صحت
آن کلامی نیست لکن کفایت آن از غسل جمعه هم چنانکه بعضی گفته اند
مشکل است چهارم آنکه قصد جمعه تنها کند ظاهر اینست که خود غسل جمعه
صحیح است هرچند جنابت مقرر باشد و رفع آن بغسل جمعه نمیشود همچنانکه بعضی
گفته اند تتمه در بیان بعض اقسام مخصوصه غسل است و در آن سه قسم از اغسال
بیان میشود اول قسم مخصوصی از غسل واجب هست که محض صورت غسل است
و صحت حقیقی ندارد و آن غسل حیضی است که زن یهودیه یا نصرانیه حائض
بعد از حیض بالزام شوهرش که مسلم است میکند و خود زن اعتقاد باو
ندارد و مثل اینست غسل حیض کردن زنی که از مخالفان شیعه باشد هرگاه
قائل شویم که غسل ایشان باطلست و تفصیل و بیان این مطلب اینست که تمام
علماء خلاف در اینکه تزویج زن یهودیه یا نصرانیه جایز است یا نه و اقوی
اینست که بعقد انقطاع جایز است بلکه قول بجواز تزویج مطلقا خالی
از قوت نیست پس هرگاه مسلم زن یهودیه یا نصرانیه گرفت یا کنیزی که
یهودیه یا نصرانیه است دارد چون از حیض پاک شد و خونش قطع شد
و قائل شدیم که تا غسل حیض نکند مقاربت حلال نمیشود کار مشکل
میشود از این بابت که غسل حیض از عبادات است پس از کافر صحیح نیست خصوصا

اقوی کفایت آنست

خصوصا بعد از آنکه اعتقاد بان نداشته باشد و همچنین زن مخالف شیعه بنا
بر اینکه غسلش را باطل بدانیم پس بنا بر این بغسل پاک نمیشود و با وجود این مقاربتش
جایز نیست لکن در اینجا میگوئیم که این زن یا کنیز را الزام میکنند بصورت غسل حیض
بطریق زنهای مسلمه آنوقت مقاربت او حلال میشود هرچند غسلش صحیح نباشد
و این غسلی است صوری که حقیقتی ندارد و بلی اشکال دیگر لازم می‌آید بنسبه
بزنهای مسلمان که غسل حیض را بطریق صحیح نمیدانند بجهة آنکه مسائل
آنرا نمیدانند پس با غسلی که میکنند پاک نمیشوند و غسل الزامی که در حق
زنهای کافره گفتیم بحال ایشان ثمر ندارد پس امر شوهر ایشان در مقاربت
ایشان بعد از حیض بسیار صعب و مشکل است لکن چیزیکه کار را آسان میکند
حمل بصحت است هرگاه شک داشته باشیم که میدانند یا نه بلی هرگاه یقین داشته
باشیم که مسائل غسل را نمیدانند کار بسیار مشکل میشود زیرا که دیگر
حمل بصحت نمیشود کرد و لکن از جای دیگر کار آسان میشود که میگوئیم که بمحض
پاک شدن از حیض وطی حلال میشود هرچند غسل نکند بنا بر این هر وقت
شوهرش دانست که از حیض پاک شده مقاربت از برایش جایز است و قول زن
هم در اینکه از حیض پاک شده امر مسموع است بلی اشکال در خصوص زنی
است که مستمرة الدم باشد و تشخیص نمودن او خون حیض را از خون دیگر
موقوف بر دانستن مسائل و علامات شرعیه باشد و هرگاه مسائل را نمیداند
اعتمادی بر قول او نیست پس جواز وطی در اوقات استمرار خون بسیار مشکل است
هرچند حیض او در هر ماه یکمرتبه بیشتر نمیشود قسم دوم و سیم دو غسلهائیست
که باید شخص بغیر خودش بدهد و آن در دو موضع است غسل تولد و غسل اموات
اما اول پس بدانکه مستحب است که بعد از تولد مولود او را بعد از شستن غسل بدهند

بلکه میشود مگر آنکه قطع کند که با اطلاع غسل را بجا آورده

بدهند که نیت کنند غسل میدهم این مولود را بدعا قربة الی الله وچون بعضی
از علماء قائل بوجوب شده اند قصد قربت احوط است بعد از نیت او را غسل
ترتیبی بدهند وکفن و نماز بر او خالی از فوت نیست اما حکم مختص همان
نفاس و ولادت است در همه انوثیها انسب خوبست تا دو سه روز تا هفت روز
اینحکم باقی است قوی احتمال و بیم است غسل مولود با ولی است یا باذن ولی
وظاهرا از زمان وهم اکتفاء میشود در صورت نبودن بد واما غسل اموات
بدانکه از جملهٔ واجبات غسل دادن میت است کلام در اینست که چه میتی را باید
غسل داد و کی باید غسل بدهند و بچه طریق باید غسل بدهند و بیان
این در ضمن چند امر میشود امر اول بدانکه واجب است غسل دادن هر میتی که
اظهار شهادتین نموده وعلم نداشته باشی که او خلاف آنها را اعتقاد دارد
چه شیعه چه سنی چه اثنی عشری از شیعه و چه غیر اثنا عشری وهمچنین اطفال
ایشان که تابع ایشانند وهمچنین اطفال ایشان که تابع ایشانند وهمچنین
حکم سقط از ایشان که چهار ماهه باشد هم غسل میخواهد وهم کفن میخو
متعارف لکن از چهار ماه کمتر غسل ندارد وکفن متعارف نمیخواهد بلکه در
پارچه پیچیده میشود ودفن میشود بدانکه چهار صنف از کسانیکه شهادتین
میگویند از اینحکم وجوب تغسیل خارجند نواصب که با اهل بیت اظهار عداوت
دارند وخوارج که تبرا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگویند وغلاة که بخدائی آن
حضرت قائلند ومجسمه که خدا را جسم میدانند باینمعنی که اصل تدین اینها
باز است نه کسانیکه تابع دین حقند واز نادانی چنین تخیل میکنند
بلکه تغسیل اینها واجب است مسئلهٔ چیزیکه از میت جدا شد قبل از
غسل دادن آن میت یا یک قطعه است یا چند قطعه پس اگر یک قطعه است

۵۲ احوط آنست که اگر تاخیر شود از زمان ولادت برخلاف آن در شود ک
۵۳ علی الاحوط ک

نیست پس اگر سینه دار است یا خود سینه است یا بعض سینه است که دل در میان
آنست واجب است غسل دادن و کفن کردن او یا بهمان دو وصله یا سه وصله و
حنوط و نماز و دفن کردن واگر از قطعه بعض سینه است که دل در او نیست
یا عضوی دیگر است که دخلی بسینه ندارد پس اگر استخوان دارد همان غسل دادن
واجب است تنها یا پیچیدن در یک پارچه و دفن کردن وهمچنین اگر استخوان
خالیست اما غیر از دندان و نماز برین دو قسم موافق احتیاط است واگر
چند قطعه است از یک میت اینها را جمع نموده بترتیبی که در غسل میت مقرر است
اینها را غسل دهند واز چند میت هر یک حکم خود دارد مسئلهٔ
قطعهٔ استخوان دار که از آدم زنده جدا شود غسل دادن آن واجب است
و پیچیدن در خرقه و دفن مطلقا وهمچنین استخوان خالی غیر از دندان واما
قطعهٔ گوشت که از میت یا زنده جدا شود همین قدر در کهنه می پیچند و دفن
میکنند امر دویم در بیان تعیین غاسل بدانکه غسل دهنده باید بالغ عاقل باشد
وعارف بمسائل غسل باشد ومماثل میت باشد در ذکورت وانوثیت پس هر گاه مردی
در جائی بمیرد که غیر از زن اجنبیه نباشد یا زنی در جائی بمیرد که غیر از مرد اجنبی
نباشد غسل او ساقط است بی غسل او را کفن کرده و نماز گذارده دفن کنند
وتفاوتی در اینحکم ما بین بالغ و نا بالغ نیست پس دختری که از سه سال بالا
تر است مرد اجنبی نمیتواند او را غسل بدهد و پسر که از سه سال بالاتر است زن اجنبیه
او را غسل نمیتواند بدهد وتفاوتی در این نیست ما بین اینکه بی نگاه و بی لمس غسل
بدهد یا با آنها برهنه یا از روی پیراهن و لباس مجرد و سه ساله و کمتر اینحکم لازم
نیست پس از برای هر یک از مرد و زن جایز است غسل دادن سه ساله و کمتر
چه دختر و چه پسر اگر چه مراعات مماثلت در این دو هم ما دام الامکان احوط است

۵۱ دو وصله در صورتیکه از محل لنگ چیزی باقی نباشد و سه وصله در صورتیکه چیزی باقی ماند و هم چنین حنوط در صورتیکه از مواضع آن چیزی باشد ک
۵۳ وجوب غسل وغیر آن احوط است ک
۵۴ علی الاحوط ک
۵۵ معرفت مسائل غسل شرط صحت آن نیست بلکه باید غسل صحیح داده شود ک

احوط است و باید دانست که استثناء شده است از لزوم مماثلت و منع از مخالفت سه موضع اول زن و شوهر که جایز است هر یک دیگری را غسل بدهد در حالت اختیار و تفاوتی نمی‌باشد ما بین عقد دائم و منقطع نیست بلکه مطلقه بطلاق رجعی نیز چنان است لکن احوط این است که همین که در حال اضطرار در اینموضع چنین کنند دوم مالک میتواند کنیز خود را غسل بدهد و اما کنیز پس ظاهر این است که جایز است آقای خود را غسل بدهد اگر چه بمجرد موت از ملکیت او بیرون میرود سیم محرم میتواند محرم خود را غسل دهد پس برادر و خواهر و خواهر برادر خود را میتواند غسل بدهد لکن از شرطی است و کیفیتی شرط آن این است که مماثل پیدا نشود و کیفیت آن اینست که باید از روی پیراهن و لباس آب بریزد و بدن او را برهنه نکند بهمین طریق که آب بخت و غسل داده هم بدن میت پاک میشود و هم آن لباس بجهت فشار دادن هم پاک میشود و احکم لنگ و فوطه است که در وقت غسل باید بر عورت میت باشد نسبت بهر غسل دهنده **مسئله** مشکله در خنثی که مشکل است امر غسل مشکل میشود چونکه مرد بودن و زن بودن او مشخص نیست اقوی آنست که اگر کنیزی دارد کنیز او غسل بدهد و اگر ندارد یکی از محارم او او را غسل بدهد و اگر ندارد و بقرعه تعیین شود که مرد است یا زن و احوط اینست که یک غسل مرد او را بدهد و یک غسل زن **مسئله** هر گاه عضوی از میتی باشد که غسل دادن او واجب است و معلوم نباشد زن است یا مرد یکی از ایشان غسل بدهد خوب است و احوط غسل از هر یک است تتمه کلام در صورتیکه مماثل میت حاضر باشد لکن مخالف مذهب باشد مثل اینکه زنی در بیابانی فوت شد که زن مسلمه نیست لکن نصرانیه هست صورت غسل باید عمل نماید باین نحو که آن زن نصرانیه را میگویند که غسل بکند بعد از آن امر میکنند او را بغسل دادن و

ه اگر ترجیح و معقوده و مبعضه و مکاتبه نباشد ک

ه مشکل است و احتیاط بترک غسل در حال اختیار و بغسل دادن بعد از نظر و لمس در حال اضطرار ترک نشود ک

ه مشکل است و همچنین در لنگ و فوطه ک

ه تعیین بقرعه محل تامل است بلکه منع وجوب غسل مطلقا حتی بر محارم معلوم نیست اگر چه احوط آنستکه یک غسل مرد بدهد و یک غسل زن در محارم و اجانب چنانکه احوط در اجانب اجتناب از لمس و نظر است ک

نیت و اعمال را او باید میدهند که صورت آنها را بعمل بیاورد و احوط آنست که مسلمان نیت کند و آن زن نصرانیه غسل بدهد و اگر ممکن است که باب و میت نرساند بهتر است باین نحو که آب را دیگری بریزد و او میت را بگرداند و اگر نشود همین صورت در اینمقام کافیست هر چند بدست زن او هم نجس بشود امر سیم در کیفیت این غسل است واجب است که قبل از شروع در غسل اول میت را از نجاسات عارضه تطهیر کنند تماما که همان نجاست موت تنها بماند بعد از آن نیت غسل دادن میت نماید باین نحو که هر سه غسل را یک عمل قرار داده بنیت مجموع سه غسل بدهد که غسل میدهم این میت را باب سدر و کافور و آب خالص وجوبا قربة الی الله و بعد از آن نیت خصوص غسل باب سدر نماید و آبی که قدری سدر در آن داخل نموده باشد که اسم آب سدر بر او گفته شود و از اطلاق بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی و بعد از آن نیت خصوص غسل باب کافور نماید و آبی که قدری کافور در آن مالیده باشد بقدری که آب کافور او را بگویند و از اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد و بعد از آن نیت غسل باب خالص نموده و باب مطلق خالص از سدر و کافور بلکه خالص از کل و غیر آن باشد بترتیب غسل بدهد بمجرد شستن جزء اخر جانب چپ همه بدن میت پاک میشود و بعد از آن اگر کسی مس او نموده غسل مس میت بر او واجب نمیشود **مسئله** هرگاه کسی در حال احرام بمیرد غسل کافور از او ساقط نیست و همان دو غسل سدر و آب خالص کافیست و احوط سه غسل است باین معنی که یک غسل دیگر باب خالص بدهد بعوض کافور **مسئله** در غسل میت که یک نفر آب بریزد و دیگران بحال یکنفر میگردانند با نیت یا کدام یک

ه علی الاحوط و اقوی کفایه تطهیر هر عضوی پیش از شروع در آنست ک

ه اعتبار دو نیت با اکتفا بیک نیت از برای مجموع بنابر اخطار است و اما بنابر داعی معلوم است که آنچه معتبر است آنستکه هر سه غسل بداعی اول بجا آورده شود ک

ه خلوص از غیر سدر و کافور با اطلاق آب شرط نیست ک

ه این احتیاط ترک نشود ک

ملک باشد بکند تحقیق اینست که هر کدام که قصد جاری نمودن آب میکند
او غاسل است و باید نیت کند پس اگر کسی که آب را میریزد اگر باین قصد است که
گردانندهٔ میت از او آب فرا گرفته و باز گرداندن اجزاء کند غاسل گرداننده است
و اگر قصد او بر ریختن اجزاء است و گرداننده محل او را برای او مهیا میکند غاسل
ریزنده است و اگر هر دو قصد اجزاء دارند هر دو غاسل اند و هر دو باید
نیت کنند **مسئله** بدانکه شرط صحت غسل میت قصد قربت است پس
اگر غاسل بی قصد قربت غسل بدهد غسل باطل است و اجرت گرفتن بر غسل
حرام است پس کار غسل دادن غسالها که کسب ایشان غسل اموات است بسیار
مشکل میشود و حکم در این مثل عبادات اجیریست چون اجیر عبادات بقصد
نیابت عمل را میکند و اجرت بر نیابت از اموات حلال است و عقد اجاره آن
مشروع است و قصد قربت در همین نماز کردن با اجرت گرفتن منافات ندارد
زیرا که اجرت را بجهت نایب شدن گرفته لکن غسل دادن بر خودش واجب میشود
نایب از کسی نمیشود تا اجرت برای نایب شدن بگیرد و لهذا حرام است اجماعا
و از این اشکال لازم می آید که اکثر اموات در این زمان بی غسل باشند چون
غسل را غسالها بنیت اجرت میدهند نه بنیت قربت و چون عبادت
بی نیت قربت فعل باطل و عبثی میشود و چون غسل باطل شد نماز هم
بر او باطل میشود بلی هرگاه غسل دادن بهمان کیفیت مخصوصه بقصد اطاعت
خداوند بجا آورد نه بجهت اجرت غسل صحیح میشود لکن آنچه در مقابل میگیرد
اجرت حرام است و بودن داعی بجا آوردن او اجرت گرفتن منافات با قصد فرمان
برداری ندارد بعد از آنکه بنای او نشود و اگر اجرت را در مقابل آب یا بدن
یا اجرت مغسل یا امر مباحی که عبادت و مقدمهٔ آن نباشد قرار بدهد اشکال

مانند گفتیم اجرت گرفتن را عوض آن کردن و عقد بر اسباب غسل بدهد قربت ک

اشکال بالمره دفع میشود **مسئله** در غسل میت اذن ولی شرط است مثل
نماز پس اگر غسالی بدون رضای اولیای غسل بدهد باطل است **مسئله**
هرگاه ولی مجبور نمود کسی را بر غسل دادن غسل صحیح است اگر با وجوب آن نیت
قربت بکند و حرمت این اجبار هم معلوم نیست اگر چه بر خود جبر کننده هم واجب
باشد **امر چهارم** در صورت عدم تمکن است از این کیفیت که گفته شد یا از جهة
اینکه آب نیست ابدا یا اینکه آب هست و غسل است تنها یا آب یکغسل آب هست و سدر
و کافور هر دو نیست یا یکی نیست و هر کدام را حکمی است در ضمن مسائلی
بیان میشود **مسئله اولی** هرگاه آب نباشد یا استعمال آن شرعا
ممکن نباشد در اینجا حکم بتیمم است و کیفیت تیمم میت این است که نیت کند
تیمم میدهم این میت را قربة الی الله و خود شخص زند باطن کفهای دست
خود را بر خاک زند و پیشانی و ظاهر کفهای میت را مسح کند یک ضرب
برای پیشانی یکی برای کفها و بهمان نحو که خود تیمم میکند ملاحظه شرایط
بکند **مسئله دویم** هرگاه آب را نمیشود استعمال کرد از این بابت که
باعث پاشیده شدن بدن میت میشود مثل سوخته در اینجا هم باید او را تیمم
داد **مسئله سیم** اما اینکه تیمم بدل هر سه غسل میشود یا سه تیمم
بدل سه غسل بترتیب باید باشد محل خلاف است و اقوی این است که علاوه
بر سه تیمم تیمم چهارمی هم او را بدهد بر نیت بدلیه از مجموع مقدم بر آن
سه یا موخر **مسئله چهارم** هرگاه آب یک غسل هست یا لازم است
گذاشتن آن برای غسل با آب خالص یا اینکه با آن غسل سدر بدهد و بعد دو
تیمم بدهد عوض کافور و خالص اقوی اینست که غسل سدر با آن بدهد و
دو تیمم عوض آن دو غسل دیگر را بدهد و اگر آب بقدر دو غسل هست

۵۱ حقی ندارد که بتواند اجبار نماید پس اجبار بغیر حق حرام است ک

۵۲ چنانکه مشهور معروفست لکن احوط است که جمع شود بین این و دستهای خود میت را بر خاک زنند اگر ممکن باشد ک

۵۳ باید مراعات احتیاط کند در کیفیت ضرب در باب تیمم میت باید بشود ک

۵۴ احوط تیمم است و حاجت تیمم چهارم نیست اگر قصد کند بآن سه تیمم آنچه بر آن هست ک

۵۵ اقوی است آن محل تامل است لکن بعید نیست که کیفیت مذکوره مبرء ذمه بوده باشد ک

هست غسل سدر و کافور باز بدهد و یک تیمم عوض غسل باب خالص قرار دهد **مسئلهٔ پنجم** اگر آب هست و سدر و کافور نیست یا هست اما از غسل باب خالص کافی نیست یا سه غسل باب خالص باید داد و دو تا عوض دو غسل سدر و کافور و یکی بجای خودش اقوی اول و احوط ثانیست و احوط از این دو تیمم عوض دو غسل دادنست **مسئلهٔ ششم** هرگاه آب بقدر کفایت یک غسل هست و سدر بقدر کفایت یکعضو و کافور بقدر یک عضو یعنی از دو تا بقدری هست که بقدر یکعضو از آب را سدر و آب کافور میکنند و اینجا میتوان گفت که یک غسل بدهد با سطر نو که سر را با آب سدر و جانب راست را با آب کافور و چپ را با آب خالص و احتمالات دیگر هم در مسئله هست اقوی از همه صرف آبست در غسل با آب خالص و اینکه وجود قلیل این دو مثل عدم است پس عوض دو غسل دو تیمم داده و غسل با آب خالص دهد **مسئلهٔ هفتم** هرگاه کافور تنها هست براءت غسل عوض سدر نماید و عوض کافور و قراح تیمم بدهد یا اینکه تیمم بدهد عوض آب سدر و غسل کافور را با آب کافور دهد و تیمم دیگر عوض آب خالص دهد اقوی دوم است **مسئلهٔ هشتم** بدانکه در هر جا گفتیم غسل با آب خالص عوض سدر و کافور میشود اگر قبل از دفن عمل آمدند باید اعادهٔ غسل شود و هم چنین تیمم در صورت آب نبودن **مسئلهٔ نهم** میتی که بسبب عدم تمکن از غسل تام غسل ناقص بدلی باو داده شد چه غسل با آب خالص عوض سدر و کافور و چه تیمم ظاهر نیست که هر کس او را مس نمود غسل از او ساقط نمیشود اگرچه سقوط غسل از کسی که مس میتی کرده که او را باید غسل بسدر یا کافور یا با آب خالص غسل داده باشند خالی از قوة نیست ام

له این احتیاط ترک نشود ک

۲له یعنی علاوه دو غسل ک

۳له احوط است که چهار تیمم داده شود دو تا قبل از غسل دو تا بعد از غسل ک

۴له اقوی بودن آن محل تامل است اگرچه خوب است ک

له بلکه عدم سقوط خالی از قوت نیست ک

امر پنجم در شرایط این غسل است و آن چهار است اول مباح بودن و چیزهاست اول مکان غسل دادن دوم محل گذاشتن میت مثل تخته که میت را بر آن میگذارند سیم محل غسل دهنده چهارم فضائی که جسم میت در او است پنجم آب ششم سدر هفتم کافور هشتم ظرف آب در ریختن نهم مصب آب دهم مجرای آب غساله **مسئله** هرگاه بعد از غسل مشخص شد که یکی از اینها یا بیشتر مباح نبوده است غسل صحیح است و ضامن اجرت یا مثل یا قیمت است هرگاه میت در مکان غصبی باشد و نگذارند که او را بیرون ببرند غسل دادن او در آنجا یا تیمم دادن او خالی از وجه نیست **شرط دوم** پاک بودن آبست و اگر بعد از غسل نجاست او معلوم شود غسل باطل است **شرط سیم** پاک بودن بدن میت است از همه نجاسات خارجیه که باید بطریق تطهیر شرعی از آنها پاک شود هر چند نجاست موت بماند تا وقت شروع در غسل نماید و باید همه بدن قبل از شروع در غسل تطهیر شود اگرچه در غسل احیا این شرط نیست و کافیست پاک کردن هر عضوی قبل از شروع در آن **شرط چهارم** ازاله نمودن مانع است از رسیدن آب به بشرهٔ بدن میت و تخلیل موهای سر و ریش و ابرو و غیر اینها و اگر شک کند در چیزی که حائل هست یا نه دفع آن لازم است **مسئله** بودن جامه و لباس در بدن حائل حساب نمیشود چه پاک باشد و چه نجس همین که آب از آن نفوذ میکند و به بدن میرسد کافی است در همه غسلها نسبت بعورت حکم این است و در بعض غسلها نسبت بهمه بدن و بعضی گفته اند که افضل در همه غسلهای اموات در همه حالات اینست که آب را بر روی پیرهن بریزند و بدن را مکشوف نکنند و بعضی میگویند که اجراء آب بر اصل بدن افضل است مگر در جائی که لابد باشد

له در صورتی که غسل دادن تصرف در آن محل شود ک

۲له در صورتی که قصد غسل همان ریختن آب از آن نماید ک

۳له در صورتی که علت و سبب رفتن آب در آن بوده باشد و هم چنین است حال مجرای غساله ک

۴له غیر واجب است ک

۵له گذشت حکم مسئله ک

باشد از سر مثل عورت یا بخصوص وارد شده باشد مثل غسل مرد محرم
زن را یا زن مرد را که محرم او باشد و در همه صور فقط دیدن در اینجا ضرر ندارد
نیست مسئله وضو دادن در غسل میت لازم نیست بلکه مستحب است
و بهتر آنست که پیش از غسل باشد بنیت قربت مسئله میت اگر
جنب از دنیا رفته باشد یا حائض باشد یا غسل واجب دیگر بر او باشد همه
از او ساقط اند و ضرور نیست که غیر از غسل میت غسل جنابت یا حیض
باو بدهند یا قصد آنها بکنند بلکه مشروع هم نیست مسئله یا غسل
ارتماسی در غسل میت جایز است یا نه بعضی از علما حکم بجواز فرموده اند
بطریق که در آب کر یا جاری قدری سدر و کافور بریزد که صدق آب سدر کند
و لکن مضاف نشود و میت را در آن غسل ارتماس بدهند و لکن در این حکم
تامل و اشکال هست بلکه اقوی اینست که ارتماس در غسل میت جاری
نیست و احوط هم همین است بلی ارتماس در عضو در هر یک از اغسال در
آب کثیر یا جاری خوبست بلکه بهتر است **خاتمه** و در آن دو مطلب است

مطلب اول بدانکه نوعی هست از غسل میت که در حال حیات بعمل
می آید و آن برای کسیست که از باب قصاص باید بقتل شود یا از باب حد
شرعی پس هرگاه بنا قتل یکی از این دو باب شد و امام یا نایب او امر میکند
بغسل کردن او با آب سدر و بعد از آن با آب کافور و بعد از آن با آب خالص و
بعد از آن حنوط کند و دو وصله از کفن را میپوشد و وصله سیم که لفافه
است میماند تا بعد از قتل بر او بپوشانند و بعد از آن بر او نماز میکنند
دیگر شستن خون بدن نمیخواهد و غسل هم نمیخواهد و اگر فاصله بین
غسل و قتل شد و در این بین محدث شد باطل نمیشود و باید که موت او

حکم این مسئله گذشت

اولی و احوط است برجاء وضو داده شود

در غیر رجم از حدود اشکال است

او باین سبب باشد پس اگر در این باب بخود فوت شد یا بسبب دیگر
کشته شد غسل میت میخواهد و بدانکه نیت این غسل با مر کردن امام علیه السلام
یا نایب امام است که حکم بقتل او کرده است یعنی امر و نیت است پس اگر خود
نیت نکند و کاره باشد یا ابداً قصد نکند عیب ندارد بلکه اگر بدون امر خود
نیت کند و غسل کند صحت محل اشکال است **مطلب دویم** کسیکه در
میدان جهاد کشته شد یعنی روح همانجا از او مفارقت نمود یا مجروح
آورده جان داد در بیرون میدان و هنوز حرب برقرار باشد غسل نمیخواهد
و کفن هم نمیخواهد بلکه در همان رختهای خود با خون پیچیده میشود و
بر او نماز کرده و دفن میشود همچنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شهدا
احد فرموده زملوهم بدمائهم بلی مثل شهدا اگر بدن را کفن لازم بود چونکه
لباس بر ایشان نگذاشتند که در آن مزمل شوند فزملوهم بدمائهم
و مراد از جهاد اینست که در رکاب امام یا نایب خاص او کشته شود و ملحق
است باو هر کس که در حفظ بیضه اسلام کشته شود هر چند که در غیبت
امام علیه السلام باشد و نایب خاص هم نباشد و بدانکه بسیاری از اموات
هست که در شریعت شهید بر ایشان اطلاق شده لکن این حکم را ندارند
بلکه هم غسل و هم کفن بر ایشان واجب است از جمله مطعون و مبطون
و زیر عمارت مانده و غرق شده و زن در وقت ولادت مرده و کسیکه بجهت
اهل و مال خود و دفع از ایشان کشته شد بر اینها هم شهید گفته شد
لکن در این مسئله حکم شهید را ندارند همین قدر در این ثواب و مرتبه شهدا
ملحق میشوند **مقصد پنجم** در تیمم است و آن طهارتیست اضطراریه
نایب غسل و وضو هر دو میشود در مواضع مخصوصه امر با تیمم

مشکلات

محل تاملات

تا در حق ایشان اطلاق شهید شده

در بیان اسباب تیمم

امر بآنها است و باید بدل بودن در آن ملاحظه بشود و در آن چند مطلب است

مطلب اول بدانکه اصل باعث امر به تیمم یکچیز است که عدم امکان استعمال آبست لکن هشت سبب برای عدم امکان هست اول یافت نشدن آب و معنی آن این است که در امکان که میخواهد وضو بگیرد آبی که مباح باشد وجود نداشته باشد پس اگر علم دارد باینکه بدست او نخواهد آمد لازم است تیمم و اگر احتمال بدهد که آب در اطراف باشد لازم است در صحرای هموار مقدار دو تیر پرتاب تفحص کند از چهار جانب یعنی این مقدار را بطریق دایره تفحص کند و در صحرای سنگلاخ مقدار یک تیر پرتاب بجو مسطور پس بالاتر از آن را بمحض احتمال تفحص لازم نیست اما با یقین لازم است تحصیل آب کند مادامیکه وقت تنگ نشده باشد **مسئله** اگر تیمم کرد بی تفحص باطل است **مسئله** اگر کسی را فرستاد که تفحص کند و علم از قول او حاصل نشد تکلیف ساقط نیست **مسئله** اگر عمدا تأخیر کرد تا وقت تمام شد معصیت کرده و تیمم صحیح و احوط اعاده آن نماز است که با این تیمم بجا آمده دوم ضرر داشتن استعمال آبست بطریق یقین بمزاج شخص بجهة شدن ناخوشی یا حدوث ناخوشی یا زیادتی یا طول او و ضرر رسیدن بجهة الم شدید که حاصل میشود وقت استعمال هر چند از عاقبت آن ایمن باشد نیز داخل است و حکم در او تیمم است لکن باید الم بنحوی باشد که عادةً متحمل آن نتوان شد یعنی صعوبت داشته باشد و از جمله ضرر است ترکیدن دست بسبب استعمال آب سرد و از آن جمله است هم زبر شدن و خشونتی که بالای بشره ظاهر میشود و آن بدنما میکند و اما ضرر داشتن بعضو خاص که جبیره دارد بالفعل یا میتوان جبیره را بر او قرار داد پس حکم در او

اگر چه تیر عالی باشد

در احکام تیمم است

در او وضو یا غسل جبیره است مثلا درد چشم بر دو نوع است گاه میشود که اصل استعمال آب در درد و ماده او را زیاد میکند یا باعث طول او میشود اینجا حکم تیمم است و گاه هست که رسیدن آب بخود عضو چشم مضر است نه باقی صورت و آب زدن بر او کم کم بطریق روغن مالیدن ضرر ندارد در اینجا محل جبیره است باین نحو که از رستنگاه مو گرفته کم کم بشوید تا بچشم و وصله بر بالای چشم گذاشته بالای آن مسح کند و از پایین چشم باز شروع کرده بشستن نماید و شاید احوط در اینصورت علاوه بر این کیفیت تیمم هم باشد **مسئله** هرگاه بر خود قرار بدهد که متحمل این ضرر میشوم و وضو میگیرم ظاهر بطلان است حتی در تحمل زبر شدن دست بلی بعضی گفته اند که اگر متحمل وجع و الم شد و وضو یا غسل نمود صحیح است و در آن تاملی هست **مسئله** هرگاه در جایی که آب نیست یا اینکه علم دارد بضرر آب خود را عمدا جنب نمود اقوی اینست که معصیت نکرده و تیمم او صحیح و عباداتی که با آن تیمم بجا میاورد اعاده ندارد لکن احوط اعاده آنها است بعد از تمکن از آب و تطهیر با آن و سیم از اسباب تیمم خوف تحصیل آبست بسبب قطاع طریق و دزد یا جانور موذی پس وجوب تحصیل آن لازم نیست چه خوف بر جان باشد یا عرض یا مال و ظاهر اینست که تفاوتی نیست ما بین اینکه مال بسیار باشد یا کم حتی اینکه میشود که در قیمت آب وضو مکلف بدادن صد تومان بشود و لکن بسبب اینکه اگر برود بجهة آب کالاء او را میبرند تکلیف ساقط میشود **مسئله** هرگاه خوف از تنهائی باشد هر چند از بابت واهمه و جبن زیاد باشد باز هم ساقط است **مسئله** در صورت خوف هرگاه رفت و آب آورد وضو بر او واجب میشود

این احتیاط ترک نشود

میشود چهارم عدم تمکن از قیمت آبست یعنی هرگاه شخص بی آب بحسب حال خود
قدرت بر دادن قیمت آب ندارد تیمم بر او لازم است و اگر متحمل ضرر شده و
خرید باید آنرا استعمال کند و معلوم نیست که معصیت باشد پنجم احتیاج
بآبست بجهة خوف هلاک از تشنگی از بابت نفس خود یا دیگران خواه احتیاج فعلی
باشد و چه بداند که بعد از این محتاج میشود پس هرگاه آب دارد و الآن
احتیاج باو ندارد لکن میداند که بعد از ساعتی دیگر بجهة نفس خود محتاج
باو خواهد شد لازمست نگاه داشتن آن و انتقال بتیمم کردن و همچنین
هرگاه مظنه داشته باشد باین اما اگر شک دارد که آیا بعد از این متمکن از
آب خواهد شد یا نه در جواز صرف آب الآن بجهة وضو اشکالست اقوی اینست
که تا مظنه بتمکن حاصل نشود و خوف هلاک حاصل است صرف آب در طهارت
جایز نیست و بدانکه فرقی نیست در خوف هلاک ما بین آنکه خوف هلاک
خود داشته باشد یا متعلق خود یا نفس محترمه دیگر که باو دخل ندارد مثل
آنکه در میان قافله هست و میداند که هرگاه این آبرا مصرف طهارت رساند
یکی از اهل قافله هلاک خواهد شد از تشنگی هر چند که دخلی و ربطی باو
نداشته باشد و احتیاجی باو اصلا نداشته باشد و هرگاه کافری در معرض
تلف باشد پس هرگاه تلف او مضر بحال است مثل آنکه تنها در قافله باشد
یا دلیل یا سرکرده باز هم لازمست دادن آب باو و تیمم گرفتن و هرگاه تلف
او مضر نباشد پس اگر از اهل ذمه است باز هم دادن آب باو جایز است و اگر
حربی باشد پس اگر رفیق سفر انصاحب آبست باز هم جواز آب دادن باو
و تیمم گرفتن خالی از وجه نیست مسئله هرگاه آب بجهة حیوان ضرور
باشد که اگر آنرا بمصرف وضو یا غسل رساند حیوان تلف میشود پس

۵۲ فرقی نیست بین اهل ذمه و حربی در اینکه جواز تیمم مشروطست بانکه هلاک او مضر بحال او باشد والا باید آب صرف در وضو شود ک

پس اگر تلف شدن حیوان باعث ضرر و ماندن در راه است بلا شبهه باید آنرا
باو داد و اگر باعث ضرری نیست و لکن مال صاحب آبست باز لازمست که آبرا
باو بدهد و اگر حیوان از کسی دیگر است بعضی گفته اند که آبرا مصرف طهارت
رساند هر چند آن حیوان تلف شود لکن ظاهر اقوی اینست که باید آن آبرا
بآن حیوان بدهد اگر چه بصاحبش بفروشد مسئله هرگاه ممکن باشد که
بآب وضو یا غسل نماید و آنرا جمع کند بجهة خوردن لازمست که چنین کند
مسئله هرگاه آب نجس برای خوردن هست جایز نیست که آب پاک را مصرف
غسل یا وضو رساند بلکه تیمم میکند و آب پاک را برای خوردن نگاه میدارد
مسئله هرگاه در مقام بی آبی بدون اذن صاحبش یا غایب بودن
مالک آن آبی که لابدی بمصرف رسانید یا بدهد او مثل آن آب است یا قیمت
آن را در آن مکان زیرا که مقتضای قاعده اولست لکن ثانی خالی از وجه نیست ششم
احتیاج بآبست بجهة ازاله نجاست یعنی هرگاه آب بقدر کفایت
تطهیر از نجاست و وضو یا غسل که واجب شده نباشد آبرا بمصرف تطهیر رساند
و عوض وضو و غسل تیمم بکند و اما اگر آب بقدر تطهیر تمام متنجس
نیست بلکه بقدر تطهیر بعض است یا وضو تنها یا غسل که کفایت تطهیر بعض
و وضو یا تطهیر بعض و غسل نمیکند ظاهر اینست که وضو یا غسل مقدم است بر تطهیر
بعض اما اگر بقدر تطهیر بدنست لکن کفایت تطهیر رخت نمیکند بعید نیست
تقدیم آن بر وضو یا غسل هفتم آنکه در استعمال آب خوف ضرر بر جان یا مال خود
یا ضایع شدن عضو یا زخم شدن آن یا طول کشیدن زخم یا زیاد شدن آن یا ناسور
شدن زخم آنکه اگر بسبب سرما خوف ترکیدن دست و زبر شدن آن یا خوف طول
کشیدن ماندن ترک یا زبری باشد در همه اینها تیمم باید گرفت و در هر یک از

۵۱ اگر آن حیوان محترم النفس باشد ک

۵۳ شرب رساند یا مثل آن و الا در مصرف طهارت رساند جایز نیست ک

۵۴ ضعیف است مگر آنکه در وقت با امکان اداء مالک قیمت نداشته باشد ک

۵۵ احوط آنست که اول آبرا صرف نماید در تطهیر بعد تیمم نماید ک

از آنها همینکه خوف حاصل شد هر چند از قول کافری باشد کفایت میکند
مسئله هرگاه در محل خوف استعمال آب عمداً خود را جنب کرد باز هم
تیمم مجزی است و اعادهٔ نماز ضرور نیست هشتم آنکه وقت وسعت وضو
یا غسل نداشته باشد برای همان نماز که وقت آن تنگ شده تیمم بکیرد و دیگر
این تیمم بکار نماز دیگر که وقت او تنگ نیست نمی آید در صورت بقاء و تمکن
از آب و اما اگر عدم تمکن حادث شد بعید نیست که مجزی باشد مسئله
هرگاه امر دایر شود ما بین ادراک تمام نماز با تیمم و ادراک یک رکعت
از آخر وقت با وضو اقوی در نظر اختیار اولست مسئله هرگاه عمداً
تاخیر انداخت تا وقت تنگ شد معصیت نموده و تیمم لازم است و
نماز با آن صحیح است و احوط قضاء آنست بعد از تمکن از آب مطلب دوم
بدانکه در سه موضع در شریعت تیمم مجوز شده با وجود امکان استعمال
آب اول در نماز میت که جایز است با وجود آب و عدم خوف فوت فضیلت
نماز میت با طهارت اینکه تیمم بکیرد و نماز با تیمم بکند بجهت ادراک
آن فضیلت هم چنانکه جایز است این در صورت عدم وجود آب یا خوف
فوت فضیلت دوم بجهة خوابیدن بر طهارت همچنانکه در صورت
عدم تمکن از آب مستحب است در صورت تمکن از آن نیز مستحب است بلکه
با تمکن از خاک تیمم بر رخت خواب که اندک غباری داشته باشد هم مستحب
لکن این در وقتی است که در رخت خواب که رفت بخواطرش آمد یا بنای او
شد که با تیمم باشد و اما هرگاه قبل از ارادهٔ خواب بخواطرش بوده و عمداً
ترک کرد که در وقت خواب بر رخت خواب تیمم بکیرد در آن تامل هست
سیم هرگاه کسی در احد مسجدین خوابید و محتلم شد بعضی گفته اند که با وجود

اقوی بودن آن محل تامل است اگرچه هرگاه وضو یا غسل کند فرض با اتساع وقت نماز او صحیح است
ک

مه
وجائز تیمم نماید
ک

با وجود امکان غسل و طول نداشتن آن زیاده از تیمم باز هم باید تیمم
بکیرد برای خروج و بعد بیرون غسل کند و این حکم خالی از شبهه نیست
مطلب سیم در بیان اینست که در این جاها که آب هست و لکن بسبب های
دیگر تیمم لازم است هرگاه مخالفت نموده وضو یا غسل بجا آورد در بعض
صورتها باطل است و در بعضی صحیح است پس در صورتیکه واجب است بر او
صرف آب در چیز دیگر مثل حفظ نفس محترمه و غسل نجاست هرگاه مخالفت
کرد و استعمال آب در وضو و غسل نمود باطل است و در صورتیکه شارع
از باب تخفیف و مراعات تجویز تیمم کرده مثل اینکه لازم نکرده قیمت
زیاد از برای آب بدهد یا تحمل درک رفتن بجهة آب آوردن یا متحمل منت
بجهة تحصیل آن بشود و شخص تحمل این ضرر را نموده آب را بقیمت زیاد
گرفت یا متحمل این درک و منت شده در اینجا وضو و غسل صحیح است و همچنین
هرگاه از استعمال وجع اعضا حاصل میشد ضرر ندید و متحمل شد لکن احتیاط
شدید در این صورت ترک وضو و غسل است و اعمال تیمم و اگر بسبب تنگی وقت
تکلیف او تیمم شد و مخالفت نموده وضو گرفت یا غسل کرده پس اگر بجهة
عبادتی بوده که وقت او تنگ شده باطل است و اگر وضو یا غسل را بنیت
بجهة ثمرهٔ دیگر گرفت صحت خالی از وجه نیست و احتیاط بهتر است مطلب
چهارم در بیان آنچه با آن تیمم میشود و از ده مرتبه هست مترتب که تا
ما بعدی آن ممکن است عمل بما بعد آن جایز نیست اول خاک که مطلق باشد
یعنی عرفاً خاک با آن گفته شود بی احتیاج بقید چه سفید باشد و چه سرخ
و چه زرد و خالص باشد یعنی ممزوج نباشد بچیز دیگر یعنی که از خلوص
بیرون رفته باشد پس اجزاء قلیلهٔ غیر آن که مضمحل باشد عیب ندارد دوم

مه
اقوی
وجوب غسل است
در صورتیکه زیاد
نباشد فعل آن غسل
نمودن از زمان تیمم
و غسل موجب طول
نباشد
که
اقوی عدم
بطلانست بقصد
قربت
ک

مه
با ضرر بودن
استعمال آب غسل و وضو
صحیح نیست
ک

مه
بین خاک
و زمین ترتیب نیست
علی الاقوی
و احوط است
ک

دوم تیمم مطلقاً بهر چه زمین باشد از رمل و سنگ و کلوخ و گل پخته و خشت
خام و زمین گچ قبل از پختن و بخواهد تیمم در صورت عدم خاک و زمین
غباری که بسبب زدن بر چیز غبار دار جمع بشود و روی آن بگیرد بعد دست
بر آن بزند و اگر از باد جمع شد که خاک صدق کند داخل قسم اول میشود
مسئله هرگاه دست بر مغصوب زد غبار آن جمع شد بر چیز دیگر
و بآن غبار تیمم کرد فی الظاهر صحت است چهارم سفال و آجر و آهک و گچ
پخته پنجم چیزی که غبار دارد از خاک بنحوی که بزدن دست بر او غبار
آن بدست بر خورد هر چند جمع نشود که بعد از جمع شدن باو بزند مثل نمد
و قالی و لحاف و جل حیوان و نمد زین و یال اسب و همین قدر که بزدن دستها
غباری از آن بلند میشود کفایت میکند ششم غبار گچ و آهک و خاک آجر
و بخواهد هفتم گل تر که از خاک بوده باین طریق که دست را بآن بزند بعد
از آن تکاند که اثری از آن بماند هشتم گچ تر و آهک که هنوز بسته نشده
نهم مرکب از اینها در وقتیکه هر یک بقدر تمام هر دو کف نباشد پس
هر قدر از قسم سابق هر یک ممکن نشود تمام آن را از قسم بعد از آن قرار
بدهد و این مرکب اقسامی دارد که واضح اند دهم برف و یخ بنا بر قول
بعضی لکن اقوی اینست که اگر ممکن است آنها را بر بدن بمالد بطریق مسح
و وضو بگیرد باین نحو هر چند اقل غسل حاصل نشود و بعد اگر نباشد حصول
آن بر همه مقدم است و بعد از آن تیمم بآن نماید و احوط بعد از اینها
هم قضاء نماز است **مطلب پنجم** در بیان کیفیت تیمم در حالت
امکان و صورت آن این است که باطن کف هر دو دست را چه متصل
بهم و چه منفصل از هم با هم بخاک میزند بعد آنها را برمیدارد اندکی

اقوی ترتیب کل است بر غبار بلکه جایز بودن تیمم است باین چیزها در حال اختیار و در حال اضطرار تیمم مینماید نماز میکند و اعاده یا قضا مینماید ک

مشکل است تیمم بغبار غیر زمین ک

از چیزها بلکه جایز است تیمم بآنها ک

بلکه احوط است ک

اندکی تکان میدهد که اگر از خاک بر آن حایل باشد بیفتد بعد از آن
آنها را بهم یکمرتبه متصل میکند باینطریق که از سمت انگشت کوچک هر دو کف را
بهم متصل کند و بهمین طریق که بهم متصل اند بنشینه باطن هر دو کف گذاشته
شوند بر قدری بالاتر از رستنگاه موی سر بهمان حالت مسح بکشد آنها را از بالا
به پایین تا ابروها و بالای بینی بنحویکه همه پیشانی و آنچه از جبینین فرا
گرفته مسح بشود و بعضی از علما فرموده اند که احتیاطا بر گردانند دستها را
که بهمه آنها مسح بشود و بعضی فرموده اند که مقابل خط فاصله میان دو کف
دست چون بی مسح میماند بعد از آن دستها را این طرف نموده و آنرا مسح کند
و این احتیاطات چندان تأکیدی ندارند همان مسح بنحویکه گفته شد کافی است
بعد از آن مسح کند همه طول پشت ظاهر کف دست راست را از بند دست که
مچ باشد تا سر انگشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ بعد از آن مسح کند
تمام طول ظاهر کف دست چپ را بتمام عرض دست راست و در این مسحها
چند ملاحظه باید بشود اول آنکه در وقت مسح کفهای دست مسح کننده را
خوب بخواباند متصل کند بر ممسوح که سر موئی از محل ممسوح بی مسح نماند
دوم آنکه آن مسح شده بر قرار باشد و مسح کننده او بکشد و اگر هر دو را
حرکت دهد محل اشکال است سیم خود سر انگشتان و ما بین انگشتان و حاشیه
بیرون ابهام و حاشیه بیرون انگشت کوچک داخل در ظاهر در مسح تیمم نیستند
و همچنین ما بین چروک بند انگشتان از ظاهر نیست که رسیدن ماسح
بآنها ضرور نیست چهارم لازم است آنکه ماسح را از بند دست بالاتر بگذارد
و احوط این است که یکمرتبه کشیده شود و اگر قدری مسح نمود دست برداشت
یا تأمل کرد بعد آنرا باتمام رساند هم عیب ندارد اگر فوراً باشد پنجم آنکه

اولی مسح ابرو است بلکه نماسود ک

آنکه حایلی بر ممسوح نباشد پس انگشتر را باید بیرون آورد بلکه ماسح هم باید
بی حایل باشد و اهم مسائل در این مقام اینست که آیا یک ضربت یعنی یکمرتبه
دستها را بر خاک زدن برای مسح روی و دستها کافیست یا یکضربت دیگر بجهة
دستها علیحده ضرور است بعضی قایلند بکفایت یکی مطلقا و بعضی قایلند
بلزوم دو ضربت مطلقا و بعضی در بدل وضو یکی را کافی و در بدل غسل
دو تا را لازم میدانند و این قول خالی از قوة نیست لکن احوط در هر دو
قسم اینست که یک ضربت که زد فورا مسح روی و دستها نماید بعد یکضربت
بجهة مسح دستها ثانیا بعمل آورد و نهایت احتیاط اینست که بعد از دو ضربت
دستها را تنها بر زمین بزند برای مسح دست چپ تنها و بدانکه لازم است
در تیمم مباشرت افعال و موالات یعنی فاصله ما بین افعال آن نشود هر چند
بدل غسل باشد و ترتیب بنحویکه گفته شد **مسئله** اگر شک
در افعال تیمم شد مادامیکه مشغولست بان لازمست عود **مطلب ششم**
در اقسام تیمم اضطراریست بدانکه این کیفیتی که بیان شد صورت تیمم است در
حالت امکانست و هرگاه ممکن نباشد بچند قسم دیگر میتوان تیمم نمود که
آنها را تیمم اضطراری میگویند که اگر تیمم اختیاری نشد آنها لازم اند
و اگر آنها هم نشد آن شخص فاقد طهورین میشود پس حاصل حالات متصوره
نسبت بطهارت شخص پنج است اول تکلیف بوضو یا غسل اختیاری
دوم بعد از آن تکلیف بوضو یا غسل اضطراری سیم بعد از آن تکلیف
به تیمم اختیاری چهارم بعد از این تکلیف به تیمم اضطراری پنجم بعد
از عدم امکان همه فاقد الطهورین که اداء نماز از او ساقط است و
قضاء آن و لکن احوط اداء است در حالت بی طهارتی و قضاء است

له بلکه قولی کفایت یکی مطلقا خالی از قوة نیست ک

له بلکه نهایت احتیاط آنستکه بعد از این دو ضربت پیش از مسح چپ بزند ک

است بعد از تمکن از احد الطهورین و مقصود الان بیان تیمم اضطراریست
و آن پنج قسم است اول تیمم تولیه و آن نسبت بعجز خود شخص است از افعال تیمم
پس دیگری را متولی قرار میدهد باین نحو که خود نیت کند و آن شخص دستهای
همین شخص را که تیمم تکلیف او است میدارد و بر زمین میزند و با آنها مسح
پیشانی و دستهای او را میکند و اگر ممکن نشود متولی دستهای خود را بر زمین بزند
بهمان قسم که بر خود شخص لازم بود و روی و دستهای آن شخص مکلف به تیمم را
مسح کند و لازم است تحصیل متولی هر چند با اجرت باشد و هر چند با اجرت
زیاد باشد مگر زیادتی که باعث ضرر کلی بحال او باشد دوم تیمم تقیه است
و از تقیه بکیفیتیست هر گاه شرط تقیه بعمل آمد لازم است تیمم کردن بنحویکه
مخالفین تیمم میکنند و صحیح است لکن باید در جائی که حکم نزد آنها زیادتر
مسح بوده است در نیت همان زیاد را خطره قدر واجب کند پس در مسح صورت
نیت بهمان مسح پیشانی باشد سیم اضطرار نسبت بانچه با او تیمم گرفته
میشود بعد از ترتیب آنها که سابقا گفته شد هر گاه آنچه بر او دست را میزند
وسعت همه کف دست را ندارد مکرر میکند زدن دست را تا اینکه همه کف
بر او زده شود و هر گاه ممکن نباشد هر قدر از کف که میرسد کفایت میکند
اگر چه قدری از او بماند که بر نخورد و هر گاه بغیر از خاک مغصوب خاکی دیگر نباشد
تیمم ساقط است لکن هر گاه شخص محبوس باشد در مکان غصبی تیمم بر چیز
آن مکان جایز است چهارم اضطرار نسبت بماسح هر گاه قدری از کف بریده باشد
به تتمه آن مسح کند و هر گاه یک کف او تمام بریده باشد بهمان یکی مسح روی
کند و بذراع از دست کف بریده مسح ظاهر کف این دست نماید و احتیاطا
ظاهر کف را بر زمین بمالد و احتیاطا نایب گرفته و از نایب باطن کف خود مسح

له جایز نیست مگر آنکه مأذون در تیمم نمودن باشد از مالک ک

مسح ظاهر همین کف موجود از هم نماید و اگر زخمی یا شکستگی در کف باشد که نتوان
بان مسح نمود چیزی بران ببندد و بان مسح کند و اگر بر زمین زدن ممکن نباشد
بر زمین بگذارد و اگر زدن بباطن کف ممکن نباشد ظاهر کف را بر زمین میزند
و بظاهر کف مسح میکند و اگر باطن نجس باشد و ازاله نتوان نمود بهمان طریق
مسح میکند پنجم اضطرار نسبت بممسوح پس هرگاه چیزی از ان قطع شده باشد
اکتفاء بمسح انچه باقی مانده میشود و اگر جبیره بران باشد بر جبیره مسح کند و اگر
بر ماسح و ممسوح هر دو جبیره باشد جبیره بر جبیره مسح کند و باید بر جبیره حکم اصل را
جاری کند در ابتدا باعلی و غیر آن ششم اضطرار نسبت بشرایط در مقامی که
ساقط میشوند بتفصیلی که در محل خود گفته شده و بعد از عدم تمکن از آب
و از تیمم است طهارت اضطرار و پس شخص فاقد الطهورین میشود و حکم آن بیان
شد **مطلب هفتم** در مسائل متعلقه بتیمم است **مسئله** تیمم پیش
از دخول وقت جایز نیست هر چند به نیت مهیا شدن یا بر طهارت بودن باشد
و اما هرگاه تیمم گرفت در اخر وقت بجهة نمازی و هنوز نقض نشده و وقت نماز
دیگر داخل شد ظاهر اینست که بان تیمم میتواند نماز در اول وقت بکند[1]
مسئله هرگاه وقت نماز شد آیا میتواند در اول وقت بتیمم نماز
کند مطلقا یا لازمست تاخیر تا آخر وقت مطلقا یا اینکه تفصیلی هست که اگر
امید رفع عذر هست لازمست تاخیر تا اخر وقت و اگر امید نیست جایز است
تقدیم قول اول خالی از قوة نیست و احوط ثانی است و اقوی ثالث است
مسئله هرگاه نماز قضا بذمه شخص باشد میتواند[2] نماز قضا را با تیمم بکند
در همان حالی که یکی از اسباب تیمم هست هر چند یقین داشته باشد که اگر
تامل بکند تا وقت دیگر عذر رفع میشود حتی اینکه اگر بداند تا ساعت دیگر

[1] بشرط یأس از زوال عذر تا اخر وقت ک

[2] با امید رفع عذر مشکلات مبادرت بقضاء و غیره مطلقا ک

رفع میشود انتظار لازم نیست هر چند احوط است در صورت وسعت وقت
قضا **مسئله** نمازی که نذر مطلق نموده همین حکم را دارد **مسئله**
نماز اجیر با وجود تیمم در وسعت وقت خالی از احتیاط نیست و اقوی صحت[1] است
مسئله نماز مستحبی مطلقا با وجود سبب تیمم جایز است و انتظار در رفع عذر
ضرور نیست **مسئله** تیمم در محل خود جانشین وضو و غسل میشود
بجهة هر چیزی که مباح میکند از وضو یا غسل حتی دخول مسجد برای جنب
و حایض **مسئله** تیمم بدل از غسل جنابت بجای اصغر هم میشود و اما
بعد از آن هر وقت باید تیمم بدل از غسل جنابت کند تا متمکن از غسل شود یا اینکه
همان تیمم اول بدل آنست بعد از ان وضو میگیرد یا تیمم بدل از وضو
تا اینکه متمکن از غسل شود اقوی اول است[2] و احوط اینست که بعد از ان
تیمم اول که تازه تیمم بدل از غسل میکند وضوئی هم بگیرد یا تیمم بدل
از وضو **مسئله** در جائیکه هم غسل ضرور است و هم وضو مثل حدث
حیض و مس میت دو تیمم باید بعمل بیاورد و احوط اینست که اول[3] یک تیمم بجهة
رفع حکم آن حدث بجا بیاورد و بعد دو تیمم بدل وضو و غسل را و اگر آب
برای یکی باشد غسل را مقدم بدارد و اگر بقدر وضو باشد وضوئی بگیرد
و تیممی بدل غسل و احوط در اینصورت تیمم دیگر است نیز بدل وضو یا
غسلی که بجا آورده است و وجه این احتیاط بتامل ظاهر میشود **مسئله**
تیمم بمحض متمکن شدن از آب باطل میشود اگر داخل نماز نشده و هرگاه داخل
نماز شده و هنوز رکوع نرفته است نماز را بهم بزند و وضو بگیرد و هرگاه بعد
از رکوع است نماز را تمام کند **مسئله** نماز مستحبی باطل میشود بتمکن
آب در هر جا که باشد **مسئله** تیمم بدل غسل میت هم میشود اگر آب

[1] مشکلات مثل قضاء ک

[2] مشکلات و احتیاط حاصل میشود به تیمم واحد بما فی الذمه در صورت عدم تمکن از وضو ک

[3] این احتیاط وجهی ندارد و تمام احتیاط حاصل میشود که قصد کند به تیمم اول انچه بر اوست اولا و بثانی انچه بر اوست ثانیا ک

آب نباشد لکن تا دفن نشده است اگر ممکن است باید غسل داد هر چند تیمم
او را کرده باشد و احوط بلکه اقوی لزوم اعاده نماز است مسئله
بر نیت بدلیت هر غسلی از اغسال میت یک تیمم بجا آوردن و بعد از آن
عوض مجموع یکی که چهار تیمم بشود احوط است مسئله هرگاه چند
سبب برای غسل حاصل شد ظاهر این است که تداخل در تیمم مثل خود اغسال
مجری نیست و احوط تعدد است با تأخیر تیمم بدل از غسل جنابت و وضو هر غسلی
قبل از تیمم آن بجا آوردن هرگاه آب وضو ممکن است نهایت احتیاط است
مقصد دوم از مقدمات نماز طهارت از خبث است یعنی پاک نمودن
بدن و لباس از نجاسات و باید دانست اولاً که نجاسات چه چیزند و ثانیاً
که بچه طریق نجس میکنند و ثالثاً احکام آنها در شریعت چه چیز است و
رابعاً تطهیر از آنها بچه طریق است و خامساً که تنجس و تطهیر بچه ثابت میشود
و هر یک از این مطالب علیحده بیان میشود **مطلب اول** در بیان نجاسات
بدانکه ده چیزند که شارع مقدس آنها را نجس قرار داده است یعنی اجتناب
از آنها را در بعض مقامات خاصه که بیان میشوند مقرر فرموده اول و دوم
بول و عذره از انسان و هر حیوان حرام گوشت که بسبب بریدن رگ او
خون بقوت و جستن بیرون میاید پس حیوانات حلال گوشت و هم حیوان
حرام گوشت که خون جهنده ندارند بول و فضله ایشان پاک است و تفاوتی
نیست در حکم مابین طیور و غیر آنها و ما بین بری و بحری و ما بین آنچه
بالذات گوشت او حرام است یا بالعرض حرام شده باشد مثل جلال و حیوان
حلال گوشتی که انسان او را وطی نموده باشد که گوشت او و گوشت نسل
او حرام میشود و نجاست آنها بعد از خروج است پس اگر در محل خود که هستند

۵۱ حاجت بچهار تیمم نیست کفایت میکند اینکه یک تیمم از آن سه تیمم عما فی الذمه بجا آورد ک
۵۲ این احتیاط ترک نشود ک
۵۳ در نجاست بول و فضله طیور حرام گوشت اشکال است ک

هستند چیزی که بآنها برخورد برطوبت و بیرون آید بی آنکه بعین نجاست آلوده
باشد پاک است پس هسته و دنبه که بیرون آید و ملوث نباشد پاک است و سر شیشه
اماله هر چند که در باطن بنجاست برخورده باشد لکن خال آلوده نباشد پاک است
سیم خون از هر حیوانیکه رگ جهنده دارد و هر چند حلال گوشت باشد و استثنا
میشود از این حکم خونیکه میان گوشت و میان دلها باشد و خونیکه در شکم حیوان میماند
بعد از تذکیه و بیرون رفتن خونی که بیرون آمدن آن متعارف است همینکه بقدر معتاد
خون از حیوان بیرون آمد بعد از ذبح آنچه میماند پاک است و خون پاک بعضی از افراد آن حلال است
مثل خون لای گوشت و بعضی از آن حرام است اگر چه پاک باشد مسئله
خون حیوانات تذکیه شده بغیر ذبح مثل شکار شده بتیر یا سگ شکاری
نیز پاک است مگر آن خونیکه از موضع تیر یا گرفتن سگ باشد بلکه میتوان گفت
همه خون بوده میان شکم که بند کشیده ما در حلال شده هم پاک است مسئله خون
میان شکم حیوان اگر علم هست که بسبب نفس کشیدن از خون کردن کشیده یا بسبب
بلندی جای سر از خون کردن یا سر هم نجس است و باقی خون را هم نجس میکند و اگر
بدانیم خون مانده میان شکم است پاک است و اگر شک بشود در خون میان شکم
که آیا بعد از خون تذکیه مانده یا از خون تذکیه و از آن داخل شده بسبب نفس
کشیدن و نحو آن اقوی این است که حکم بنجاست ملاقی آن نمیشود اما حکم بطهارت
آن خون هم مشکل است مسئله خون که میان شیر پیدا میشود وقت
دوشیدن نجس است مسئله خون میان تخم مرغ اگر خون علقه است
یعنی مبدأ جوجه است نجس است و اگر و لکن خون است که علقه نیست حکم بنجاست
آن مشکل است و احوط اجتناب است چهارم منی از هر حیوانی که خون
جهنده دارد پنجم میته هر حیوان که خون جهنده دارد اگر چه حلال گوشت باشد

۵۴ اقوی حکم بطهارت آن است ک
۵۵ این احتیاط ترک نشود ک

باشد و مراد از میته حیوانیست که بی تذکیه شرعیه روح از او رفته باشد یا اینکه هنوز
داخل او نشده پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است چه انسان و چه حیوان
و چه جوجه طیور که هنوز روح در ان ندمیده است لکن آنچه حیوة در ان
حلول کرده بمردن نجس میشود پس اجزائی که حیوة و حس ندارند از میته مثل
شاخ و استخوان و دندان و منقار و سم و چنگال و ناخن و پشم و مو و کرک
اینها همه پاکند و تخم مرغ مرده که در میان شکم اوست هرگاه پوست بالای آن
سخت شده باشد پاکست و حلالست و شیردان بره و بزغاله مرده با پنیر مایه که
در انست پاکست لکن ظاهر تخم و شیردان که با رطوبت ملاقات میته کرده
باید تطهیر شود و بعضی از علماء اعلام حکم فرموده اند بطهارت شیری که از پستان
میته بیرون آید و احوط خلاف این است و بدانکه در حکم میته است هر جزئی
که از زنده جدا شود از اجزائی که حیوة در انها حلول کرده مگر بعض اجزای
ریزه از پوست بدن انسان که از دمل و زخم و ثالول و گاهی از لبها و گاهی
بسبب خارانیدن بدن و گاهی بسبب کندن موجود میشوند اینها پاکند و نافه
مشک که از آهوی زنده جدا میشود پاکست لکن خالی از اشکال نیست اما از
دست مسلمان که گرفته شود بی اشکالست و بدانکه در شریعت هر حیوانی
که روح از او برود بی تذکیه میته است و کل اقسام میته حرام میباشد
لکن نجس از او آن حیوانیست که خون جهنده داشته باشد پس میته ماهی حرام است لکن
نجس نیست و تذکیه در شریعت نسبت بحیواناتی که قابل تذکیه اند هشت قسم است
اول تذکیه بصید کردن سگ شکاری دوم تذکیه بصید کردن با
آهن و معنی تذکیه بصید آنست که حیوان وحشی هرگاه شکار شود بکیفیتی
که بیاید حلال میشود که دیگر محتاج بسر بریدن نباشد سیم تذکیه بعقر

بلکه اقوی

بعقر چهارم تذکیه بذبح پنجم تذکیه بنحر ششم تذکیه بالتبع هفتم تذکیه به بیرون
آوردن هشتم تذکیه باخذ و بجهة هر یک از این هشت قسم کیفیتی است اما
اول پس هرگاه سگ را تعلیم بدهد مسلم یا کافر باین نحو که هرگاه صاحبش او را
بفرستد برود و اگر اشاره کند برای برگشتن برگردد و عادت بخوردن
از آن شکار نداشته باشد و چنین سگی را مسلمی بقصد شکار روانه کند وقت
روانه کردن اسم خدا را ببرد و سگ برود و آن حیوان را بگیرد و صاحب آن
بزودی متعارف بر سر او برسد و مرده باشد بزخم سگ یا نمرده لکن استقرار در
حیوة او نباشد و بعد فورا بمیرد یا استقرار داشته باشد لکن بقدر زمان
تذکیه فرصت نشده بمیرد آن حیوان حلالست بی سر بریدن او ضرور نیست
مسئلة هرگاه حیوان بر قرار بود و زمان هم وسعت داشته است لکن بسبب آنکه
در جائی افتاده بود بدست آوردن او طولی کشید تا اینکه مرد ظاهر
این است که حلالست مسئلة هرگاه بسبب کارد همراه نبودن طول
کشید تا اینکه حیوان مرد حلیت آن محل اشکالست و قول بحرمة خالی از قوت نیست
مسئلة هرگاه زیاده از متعارف طول داد در رفتن بر سر صید تا آنکه کلب
او را گرفته و وقتیکه رفت مرده بود حلیت آن محل اشکالست مسئلة
هرگاه سگ معلم خود بخود بقصد شکار رفت بی اطلاع صاحبش و صید را
گرفت و کشت حرام است و هرگاه در اثناء رفتن او را دید و منع کرد او را از
رفتن پس ایستاد بعد او را روانه کرد و اسم خدا را برد صید او حلال میشود
و اگر او را در اثناء رفتن تحریص کرد پس تندتر رفت و صاحب آن قصد کرده
نیز حلال میشود و لکن خالی از احتیاط نیست و اگر بصدا کردن با و تعبیری
بحال او بهم نرسید و همچنانکه میرفت رفت کشته او حلال نیست مسئلة قصد

محل اشکال

قصد صید که شرط است یا معنی او اینست که همینکه قصد کرد که سگ را بفرستد
بجهة شکار کافیست هرچند شکار برا بچشم ندیده باشد یا اینکه باید ببیند
و قصد یکی معین کند یا قصد یکی از چند آهو که دیده است مثلا هم کفایت
میکند قسم اول محل اشکال است و قسم دوم بی شبهه است حلیتش و در قسم سوم اظهر
کفایت است قسم دوم از تذکیه بصید اینست که حیوان وحشی شکار
کند یا به تیر کمان یا با آلات آهن مثل شمشیر و نیزه و حربه و قمه و غیر اینها از آنچه حیوان را
زخم کند بشرط آنکه در وقت انداختن یا زدن حربه اسم خدا را ببرد قسم سیم
از اقسام تذکیه تذکیه که بعقر است و آن زخم زدن غیر وحشی است
در غیر مذبح او و ممکن نباشد و بیان آن اینست که بعض حیوانات که از اصل وحشی
نیستند گاهی میشود که حلال میشوند بهمین طریق که بعد از تسمیه هر جای
از او زخم بزنند حکم تذکیه بر آن جاریست دیگر نه احتیاج بگلو بریدن و نه
استقبال قبله است و این در مثل گوسفند و گاو و شتر و گاو میش در چند حالت
میشود یکی آنکه در گودالی بیفتد که نتوان زنده بیرون آورد یا در چاهی بیفتد
و دیگر آنکه هرگاه یاغی شد که بدست نیاید و اما اگر در میان رود خانه باشد
یا در میان گل باشد که خوف تلف آن باشد اجراء حکم هم بر آن بعید نیست قسم چهارم
تذکیه بذبح است در جمیع حیوانات قابل تذکیه و کلام در شرط ذابح و آلت
ذبح و کیفیت ذبح و شروط و احکام است پس در اینجا چهار مطلب است مطلب
اوّل در شروط ذابح شرط است در او اسلام پس ذبیحهٔ کافر حرام است هرچند
ذبح را بقاعدهٔ اسلام بجا بیاورد و فرقی در کافرها بین بت پرست و هندو
و اهل کتاب و غیر ایشان نیست و مرتد هم کافر است و همچنین حرامست ذبیحهٔ خوارج
و نواصب لکن ذبیحه سایر مخالفان مذهب خلاف نیست و نابالغ از اولاد مسلمین در حکم

آهو کفایت نمودن علم بوجود شکار و فرستادن سگ است اگرچه ندیده باشد ک

در حکم مسلم است هرگاه ممیز باشد و تفاوتی نیست ما بین ذبیحهٔ مرد و زن و خنثی و
غلام و کنیز و بینا و نابینا و کامل و سفیه و جنب و حائض بعد از تحقق اسلام
مطلب دوم در آلت ذبح شرط آن اینست که از آهن باشد پس ذبح بکارد
مس و برنج و طلا و نقره مجزی نیست مگر در صورت اضطرار که آلت آهنی حاضر
نباشد و خوف این باشد که حیوان از دست برود که در آنحال بهر چیز برنده حتی
بر تیشه و سنگ تیز و نی کفایت میکند مسئله اما در صورت لابدیه
با دندان و ناخن هم میتوان ذبح کرد یا نه محل اشکال است مطلب سیم در
کیفیت ذبح است و در آن هفت شرط است اول آنکه چهار رگ از گلوی حیوان
بریده شود حلقوم که محل نفس است و مری که محل فرو رفتن آب و علف است
و ودجان که دو رگ کنده در دو طرف آنهاست دوم آنکه این چهار باید از طرف پیش
بریده شوند پس اگر از قفا بریده شدند حلال نمیشود سیم باید بریده شوند
از طول نه بطول و بعرض نه از عرض و اگر محرف بریده شود بنحوی که از طول نه از عرض
بریده شده عیب ندارد چهارم باید بموالات قطع شود پس اگر اندک اندک
ببرد و قبل از اتمام الحیوان بمیرد حرام است بی شبهه و اگر چه او در حین اتمام
غیر مستقر شود که عیب ندارد پنجم باید محل بریدن زیر حلقوم متصل بسر باشد
پس اگر از پایین گردن متصل بسینه ببرد محل اشکال است اگرچه چهار رگ را
ببرد ششم آنکه تمام سر را جدا نکند پس هرگاه عمدا تمام سر را جدا نمود بعضی
گفته اند حیوان حرام است و بعضی گفته اند آن فعل حرام است لکن اگر بی اختیار
بسبب تیزی کارد سر جدا شد عیب ندارد هفتم اینکه تمام چهار رگ قطع شوند
پس اگر پوست ما نزکی از یکی از آنها بماند حلال نمیشود مسئله حکایت
مهره که در لسان مردم مشهور است که باید نظر بسر بماند در شریعت وارد

وارد نشده لکن اهل خبره شهادت میدهند که تا آن دو طرف سر نماند چهار رگ
بریده نمیشوند بلکه جدا میشوند پس از این باب ملاحظه آن لازم است و اگر
قدری از آن دو سر بماند شاید کافی باشد لکن خالی از اشکال نیست **مطلب
چهارم** در شروط ذبح اول اینست که باید ذبیحه رو بقبله باشد یعنی گلوی
او و شکم و مقادیم بدن او رو بقبله باشد و اما لازم است که ذابح رو بقبله باشد
یا نه احوط اینست اگر چه اظهر عدم لزوم است دویم آنکه در وقت ذبح یعنی
مقارن شروع ببریدن اسم خداوند عالم را بزبان جاری نماید بگفتن بسم الله
یا الله اکبر یا الله تنها و اما ذکر صفات خدا مثل خالق و رازق و واجب یا اسم فارسی
او را پس اکتفاء بآن مشکل است **مسئله** این دو شرط که گفته شد برای
ذبح در صورت تذکر و علم است پس هر گاه فراموش نمود توجیه بقبله را عیب
ندارد و همچنین اگر طرف قبله مشتبه باشد ساقط میشود و اگر فراموش نمود
اسم خدا را نیز عیب ندارد و ذبیحه حلال است و مستحب است که وقتیکه خاطرش آمد
بعد از ذبح بگوید بسم الله علی اوله و آخره **مطلب پنجم** در شروط ذبیحه
و آنها پنج شرط اند اول اینکه قبل از ذبح حیوة مستقره داشته باشد و معنی آن
اینست که قدری از روح او بیرون نرفته باشد مثل محتضر اگر چه مردنی باشد
در همان ساعت بسبب شدت زخم یا صدمه دیگر دویم آنکه بعد از ذبح خون
معتدل بیاید یعنی خون بجستن روان شود نه بسنگینی و قطره قطره مثل
خون میت و روان شدن خون هر حیوانی بنسبت حال او است سیم آنکه
بعد از ذبح حرکتی داشته باشد هر چند بجنبانیدن دست یا پا یا دم باشد چهارم
آنکه مردن او باین جهت نباشد پس اگر بعد از سر بریدن در آب افتاد و یا بجهت
مردن محل اشکال است و همچنین هر گاه شکم او را پاره نمودند و بجهة هر دو بمیرد

بمیرد پنجم آنکه روح از بدن او بیرون رود پس اگر عضوی از او جدا نمودند بعد از ذبح و
قبل از خروج روح حکم بحلیت آن مشکل است **قسم پنجم** در تذکیه
نحر است و آن در شتر است تنها و کیفیت آن زدن حربه یا کارد است در گودی
گلوی او با همه شرایط که در ذبح گفته شد و اگر شتر را ذبح کنند حلال نمیشود
قسم ششم تذکیه بتبعیت است و آن در بچه حیوانست که در شکم او باشد
در وقت تذکیه آن و تفصیل کلام در این مقام این است که بچه حیوان یا خلقت
او تمام نشده یعنی هنوز موی و کرک آن تمام بهم نرسانیده یا خلقت او و روئیدن
موی و کرک آن تمام شده پس اگر خلقت او تمام نشده بتمامه و یا موی او حرام
است چه از زنده جدا شود چه از مرده چه از کشته تذکیه شده و اگر خلقت او
تمام است یا زنده جدا میشود از زنده یا از مرده یا از کشته یا مرده جدا میشود
از زنده یا از مرده یا از کشته پس اگر زنده جدا شد از زنده یا از مرده یا از کشته
و زمان حیوة او بقدر تذکیه او باشد بی تذکیه حلال نمیشود و اگر مرده
جدا شد از مرده یا از زنده حرام است بی اشکال و اگر مرده جدا شد از کشته تذکیه
شده حلال است بتبعیت مادر او و احتیاج بتذکیه دیگر ندارد و اگر زنده
باشد و زمان وسعت تذکیه او نداشت و فورا مرد قول بحلیت آن وجهی دارد
لکن احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب است و بدانکه آن بچه که تمام الخلقه جدا
شد از تذکیه شده اگر معلوم باشد که از اصل در شکم روح در او ندمیده
بود حلیت او بی اشکال است و اگر یقین شد که روح داشته است و مرده است
باز هم اقوی حلیت او است و لکن بعضی از علما قائل بعدم حلیت این قسم شده اند
قسم هفتم تذکیه ماهی است بگرفتن یا نگاه داشتن در آنچه بجهة
شکار آن قرار داده بشرط آنکه در آب نمیرد پس اگر ماهی را بدست گرفت یا بدام

وبچه از غزال

یا بدام صیاد و چیزی که بجهت نگاه داشتن از فرار او نهاده افتاده هر چند آن شخص
که دام را قرار داده حاضر نباشد کفایت میکند و امّا اگر خود ماهی در آب مرده
یا بیرون افتاده و مرده حرام است مسئله هرگاه کافری از آب بیرون بیاورد
حلالست بشرط آنکه مسلم او را نگاه کرده باشد که زنده او را از آب بیرون آورده
مسئله هرگاه ماهی خود را از آب بیرون انداخت در جائی که بجهت شکار
او را قرار نداده است و شخصی بان نگاه کرد تا مرد محل اشکالست و اگر بسر آن
رفت و آنرا اخذ نمود و گذاشت تا مرد حلالست بی شبهه مسئله اگر ماهی
بعد از گرفتن در آب بمیرد هر چند میان دام باشد حرام است مسئله ماهی
که در اصل حلالست هرگاه مرد بی صید پاک است حرام و ماهی که از اصل حرام
است هم پاک است روغن آنها پاک است لکن جریان جمیع احکام تذکیه در این
ماهی حرام هر چند مثل ماهی حلال صید شود مشکل است و پاکی او ملازمه
با مذکّی بودن ندارد و ثمرهٔ این مسئله در بعض احکام خاصه بمیته غیر از نجاست
ظاهر میشود مسئله اگر ماهی را گرفت و یک وصلهٔ از او برید و باقی او
در آب رفت آن وصله حلالست و امّا اگر او را بحالت که در آبست یک وصله
از او جدا نمود و باقی او رفت حلال نمیشود مسئله اگر معلوم شد که
قدری ماهی مرده در محل مقرر برای صید هم داخل شده و مشتبه شده احوط اجتناب
از همه مسئله اگر در شکم ماهی ماهی دیگر پیدا شد پس اگر معلوم شد
که در وقت بیرون آوردن از آب زنده بوده بعد مرده حلالست و اگر محل اشتباه
باشد احوط اجتنابست مسئله حیوانات دریا همه حرام گوشتند مگر
ماهی فلس دار و طیور آن و با همه این حیوانات حرام گوشت قابل تذکیه
هستند بجهت پوست و استخوان و بعض اعضای آنها با اینکه هر چیز که شبیه او

این شرط نیست در کفایت بلکه بیرون آوردن کافر و مردن آن در خارج آب در تذکیه کافیست باید علم بهم رساند که چنین شد و بقول کافر اکتفا نمی کند ک

او از صحرائی قابل تذکیه است مثل گاو و اسب آن هم قابل است و هر چیز که شبیه او
قابل نیست او هم قابل نیست و اگر قائل شدیم که قابلند با کیفیت تذکیه در آنچه خون
جهنده دارد ذبح است و آنچه ندارد اخراج از آب مثل ماهی حلال یا همه با خرج
تذکیه میشوند و احتیاج بذبح ندارند یا همه محتاج بذبح اند مسئله محل اشکالست
بعضی قائل شده اند که مطلق حیوان دریا که خون جهنده دارد قابل تذکیه است
حتی مثل سگ دریائی و خوک دریائی و در سگ دریائی بخصوص تذکیه وارد
شده و چون جریان تذکیه در آنجا بخصوص دلیل خاص ندارد و دلیل عام
مشکل است لهذا در حکم تامل هست مگر بعض حیوانات مخصوصه که تذکیه آنها
وارد شده است قسم ششم تذکیهٔ ملخ که بمحض گرفتن حلال میشود هر چند که
بعد بمیرد یا هنوز زنده باشد و اگر در صحرای آتش گرفته ملخ افتاد و پخته شد
حلال نمیشود مگر آنکه آتش را بقصد شکار و اخذ آنها قرار داده باشد و هرگا
و هرگاه ملخ قبل از اخذ بمیرد حرام است و اگر مرده قبل از اخذ با مرده بعد از
اخذ مخلوط شد باید از همه اجتناب نمود ششم و هفتم سگ و خوک بری است
که مجموع آنها حتی موهای آنها نجس عینی است و امّا سگ و خوک بحری پاک
هشتم خمر است یعنی هر مایع که مست میکند از هر چیز که باشد نجس است و امّا
جامد یعنی خشک مثل بنگ و بخوران نجس نیست و بدانکه چند چیز است که ملحق
میشوند بخمر در حرمت و نجاست هر چند که مست کننده نباشند بعضی از آنها بنا بر
احتیاط و بحسب فتوی یعنی اول آب انگور که بفشار دادن آن بیرون آمده همین که جوش
باتش یا بگرمی هوا یا بماندن یعنی بهم خورده بنحوی که بالای آن بپائین رفت
هر چند مست نکند و همچنین هرگاه انگور در آب جوش خورد طعم آن در آب
تاثیر نمود بعد از جوش خوردن در اینصورت بمحض جوش خوردن حرام میشود

بطوریکه آلت اصطیاد آنها گردد ک

یا تاثیر نمود تا اینکه غلیان کند بنا بر احتیاط طعم آن در آب

میشود قطعاً و نجس میشود بنابر قول مشهور و حلال و پاک کردن آن موقوف است
بر اینکه دو ثلث او برود بعد از جوش آمدن هرچند رفتن هر دو ثلث بجهت
جوش نباشد پس هرگاه قبل از جوش بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث آن برود
ثمر ندارد یعنی باز اگر جوش آمد حرام و نجس میشود و هرگاه بعد از آمدن جوش
خوردن بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث او برود پاک میشود و دیگر بعد هرچه
جوش بخورد عیب ندارد مسئله هرگاه دو سه دانه انگور در میان دیگ
بزرگی که آب یا دوا در او باشد و جوش بخورند لکن صدمه آب انگور و عصیر
بر آن نشود عیب ندارد اما اگر یک قطره آب انگور جوش خورده در آن افتاد
نجس میشود البته دوم آبی که انگور یا مویز یا خرما در آن گذاشته شود و قدری
بماند که بهم بخورد و کف بالا بیاورد حرام و نجس میشود هرچند هنوز مسکر
نشده باشد سوم فقاع که از آب جو بعمل میاورند و هرچند که مسکر نه
او ظاهر نباشد حرام و نجس است چهارم آب مویز یا کشمش هرگاه جوش بخورد
و دو ثلث او کم نشده باشد بعضی از علماء حرام میدانند و بعضی علاوه
بر این هم نجس میدانند و اقوی طهارت است لکن احتیاط شدید دارد و هرگاه
مویز یا کشمش از ابتداء داخل آب مضاف باشد مثل شیره انار و دانه یا عسل جوش بخورد
احتیاط آن کمتر است مسئله کشمش هرگاه میان روغن سرخ نموده بعد
در میان طعام یا کله پاچه یا پلو بگذارند که بسبب سرخ شدن آب او جدا شود
که جوش بخورد دیگر اشکال ندارد و اگر شک داشته باشد نیز بی اشکال است
مسئله کشمش که میان پلو میکنند عیبی ندارد هرچند سرخ کرده
نباشد و اما سرخ نکرده در کله و کله پاچه که آب او از جدا میشود و جوش
بخورد خالی از احتیاط نیست بجهت آب خرما و شیره معه خرما هرگاه جوش

بلکه نجس نمیشود بنابر اقوی ک

نجس نمیشود و همچنین است حکم مسئله بعد ک

جوش بیاید و دو ثلث او نرود بعضی قائل بحرمت آن شده اند و قول بنجاست هم
هست لکن اقوی حلیت و طهارت است و همان وجوهی که در مویز گفته شد
که باعث قلت اشکال است در این هم میاید مسئله نهم از نجاسات کافر است یعنی کسی
که مذهب او انکار وجود صانع یا نبوت پیغمبر یا معاد باشد نماید بدل و زبان یا بزبان
تنها و اما کسانیکه مذهب ایشان بحسب ظاهر اسلام است پس چند صنف از
ایشان محکوم بنجاست است اول مرتدین که بعضی ارتداد از اصول
اسلام نجس میشوند اگرچه توبه بر پاک نشوند و بعض مقامات و از
جمله ارتداد داشت انکار ضروری دین مثل انکار وجوب نماز و حرام بودن
ظلم و غیره و نحو اینها دوم مجسمه یعنی کسانیکه مذهب ایشان این
است که خدا جسم است نه مثل اجسام و قول بنجاست ایشان خالی از قوه
نیست لکن در مثل بسیاری از عوام در زمانها که بحسب تصور خود خداوند
عالم را جسمی بزرگ خیال میکنند و در آسمان اما بعد از تنبیه ایشان باینکه
جسمیت و مکان برای خدا جایز نمیشود این اعتقاد از ایشان میرود حکم
بنجاست ایشان مثل مجسمه بطریق اولی مشکل است سوم قائلین بوحدت وجود
با وحدت موجود که از طوایف صوفیه اند هرگاه معلوم شد که حقیقة قائل
بحلول و اتحاد و عینیت خالق و مخلوقند حکم بنجاست ایشان میشود و اگر
بعض تأویلات بجهت این تعبیرات و کلمات میکنند حکم بنجاست ایشان نمیشود
چهارم مجبره یعنی کسانیکه معتقدند باینکه مردم در افعال خود مجبورند
و اینکه خداوند ایشان را بر این فعل مجبور نموده است که مستلزم این است که ثواب
و عقاب باطل شود حکم بطهارت ایشان مشکل نیست پنجم خوارج یعنی کسانی که
متدین هستند ببغض و دشمنی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه

حلیت محل تأمل است ک

[illegible] باشد

علیه السلام و اینها نجس اند و هم چنین بلی قسم از نواصب که بخصوص عداوت با ین
حضرت دارند هر چند متدین بان نباشند ششم غلاة که قائل بخدائی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام هستند و اینها داخل اقسام کفارند و نجس اند و اما هر گاه
معتقد نباشند بخداوندی او لکن بگویند که تفویض خلق کردن و روزی دادن
با نحضرت نموده باعث کفر نمیشود اگر چه اعتقاد بان محل اشکالست هفتم منافقین
یعنی کسانیکه بدانیم قلبا اعتقاد ندارند بشهادتین ولکن بحسب ظاهر اینها را مسلم گویند
و حرفی از ایشان که دلالت بر بی اعتقادی ایشان باشد از ایشان بروز نکرده باشد
بعضی قائل شده اند بنجاست ایشان بجهة انکه شهادتین وقتی دلیل اسلام اند
که شک داشته باشیم قلب موافق است یا نه اما با علم بمخالفت دل با زبان دلیل نیستند
و بعضی قائلند بطهارت بمحض اظهار و عدم اظهار خلاف بزبان هر چند ظاهر بود
خلاف در دل باشد و این قول خالی از قوت نیست و سیره و طریقه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و صحابه کبار را این بوده که از منافقین اجتناب نمیکردند
و در ملاقات با رطوبت با ایشان تطهیر نمیکردند هشتم از نجاسات عرق
جنب از حرام است یعنی هر گاه کسی جنب شد بزنا یا لواط چه فاعل و چه مفعول و عرق
کرد در وقت جنابت یا بعد از آن مادامی که غسل نکرده هر چند جنابت طول
بکشد و هر چند تکلیفا و تیمم باشد و تیمم هم بجا آورده باشد آن عرق تازه
که عمل میاید نجس است و اگر پیش از جنابت عرق کرده و مخلوط شد بعرق جنابت
باز نجس میشود و ظاهر این است که جنابت حاصله از وطی زوجه در حیض و نفاس
و در ایام روزه واجب معین و در حالت احرام همین حکم دارد و جنابت از استمنا
نیز همین حکم دارد و بعضی احتمال داده اند که نا بالغ اگر با و وطی حرام شد عرق او
نجس است تا بعد از بلوغ غسل کند مسئله عرق جنب از حرام در حال غسل

۵۱ نجاست این
محل اشکال است اگر
چه باید از آن اجتناب
کرد در نماز
ک

غسل هم نجس است مادامیکه از غسل فارغ نشده مسئله هر گاه میخواهد
غسل کند بدن او از عرق خالی نمیشود خود را در آب کثیر برای تطهیر فرو برد و فورا
غسل ارتماسی بکند یا غسل ترتیبی در میان آب کثیر کند مسئله هر گاه بهیچ وجه
ممکن نشود که از عرق سالم بماند که غسل نماید تیمم بدل از غسل نماید و احوط
این است که غسل کند بهمان کیفیت و تطهیر بدن نموده اگر ممکن باشد بعد
تیمم بدل از غسل نماید تا ممکن شود که بی عرق غسل کند مسئله اگر بعد
از جنابت از حرام غسل نکرده جنب از حلال شد و عرق کرد باز هم نجس است
مسئله اگر بعد از جنابت از حلال غسل نکرده جنب از حرام شد و عرق
از هر دو حاصل شد هم نجس است و اگر مستند بجنابت حلال شد پاک است و
مشکوک فیه هم پاک است مطلب دوم در کیفیت نجس شدن چیزها است
هر گاه عین نجس بچیزی برخورد در حالتیکه هر دو خشک باشد یا اندک رطوبتی
در آنها باشد که جزئی از آن سرایت نکند نجس نمیشود لکن در میت بخصوصه
احتیاطی هست که هر گاه در حالت خشکی نیز قبل از غسل ملاقات چیزی
نمود حکم بنجاست آن چیز بشود لکن اگر قبل از تطهیر بچیزی ملاقات نمود
با رطوبت آن چیز نجس نمیشود و احتیاطی ندارد و هر گاه عین نجس بچیزی
برخورد با رطوبت سرایت کننده در یکی از آنها یا هر دو آن چیز متنجس
میشود و بعد از آن با آن متنجس هر چیز برخورد برطوبت مسریه هم متنجس
میشود و تفاوتی نیست در این حکم ما بین اینکه از عین نجاست چیزی با آن
متصل باشد یا نبود و در اینجا چند مسئله هست اول هر گاه از برای تطهیر
متنجسی طریق خاصی از شرع رسیده باشد و چیز دیگر ملاقات او کرده
متنجس او شد بطریقی که از عین نجاست با او چیزی نباشد باید در تطهیر ثانی

۵۲
عبارت که
مغشوش است باید
مراد این باشد که
عرق از جنابت حلال
و حرام اگر مخلوط
شود هر دو نجس
میشود و اگر از بعد
از جنابت از حرام
است پاکست چنانکه
عرقیکه مشکوک فیه
که از پیش یا از بعد
جنابت از حرام است
پاکست
ک

۵۳
احتیاط در
ملاقی باید فراغت
کرد در ملاقی
نیز ک

ثانی مثل اول نظر بقید خاصه را باید مراعات کرد یا مطلق شستن کافیست مثلاً
نجس شدن ظرف بولوغ سگ تطهیر مخصوصی از شارع دارد پس هرگاه
ظرف دیگر با ظرف برخورد و نجس شد تطهیر آن مثل تطهیر این ظرف اول است
یا مثل غالب چیزها و همچنین اگر بول چیزی نجس شد و از آن چیز دیگر نجس
شد حکم آن دو دفعه شستن است یا یکدفعه کافیست احوط باحتیاط شدید
اولست لکن دویم خالی از قوة نیست مسئله دویم اگر نجاست دیگر
بمتنجس برخورد ثانیا نجس نمیشود و یا حکم نجاست ثانی جاری میشود یا نه
مثلاً چیزی بخون نجس بود که یکمرتبه شستن در او کافیست بعد بول باو
رسید نمیتوان گفت که این نجس باز نجس شده لکن حکم دو مرتبه شستن
دراو میاید یا نه یا ظرفی آب نجس داشت بعد سگ از آن خورد حکم باینکه
این ظرف ثانیا نجس شده مشکل است لکن حکم ولوغ که احتیاج بخاک مالیدن
باشد دراو میاید بعید نیست که در مثال اول حکم جاری نشود و در مثال
دویم جاری بشود و احوط ضه در هر دو جریانست مسئله سیم اگر نجاست
ملاقات چیزی کرد و شک داشته باشی که رطوبتی داشت یا نه یا اینکه
رطوبت موثر بوده یا نه حکم بنجاست نمی شود و اگر رطوبت موثره داشته
و شک دارد که باقی مانده یا نه باز هم حکم بنجاست ملاقی نمیشود ضه و در اینجا
مسئله مهمه هست که هرگاه مگس از روی نجاست با رطوبت برخیزد و فوراً
بر بدن یا رخت بنشیند و چیزی از عین نجاست معلوم نباشد پاکست ضه و هم
چنین اگر از روی بول برخواست و بر بدن نشست و عین بول بر بدن معلوم نباشد
باز هم پاکست هر چند مگس بول الوده باشد در وقت نشستن بر بدن مسئله
چهارم بدانکه نجس یا متنجس بهر چه برخورد همان جا را نجس میکند و

ضه این احتیاط ترک نشود ک

ضه احوط حکم بنجاست است ک

ضه احوط نجاست است در هر دو مگر با قطع بعدم تاثیر بدن برطوبت آن ک

وسرایت نمیکند بچیزی که باو متصل بود قبل از نجس شدن هر چند که رطوبت
موثره باو متصل باشد پس اگر بعد از نجس شدن چیزی باز متصل کنی با رطوبت
نجس میشود اما متصل سابق نجس نمیشود چه با او در یک سطح باشد و چه بالا
و پائین باشد چه بالا نجس شود و چه پائین هیچکدام سرایت ندارند مگر در سه
موضع اول آب قلیل که اگر نجاستی باو رسید نجس میشود و آنچه باو متصل است
و مساوی است با آن موضع و آنچه پائین تر از او است و اما آنچه بالا تر است با جریان
نجس نمیشود قطعاً پس هرگاه با آفتابه آب بر نجاست ریخته شود آنچه بالا
از موضع ملاقات با وجود اتصال پاکست مسئله هرگاه آفتابه که در
آن سوراخی باشد بر زمین نجس گذاشته شود که از آن سوراخ آب سرایت
کند یا همان موضع و مساوی آن نجس است یا آفتابه کلا نجس میشود محل
تامل است ضه مسئله هرگاه زمینی را باران گرفته یا زیر آب بوده و از آب
بیرون آمده و در گودیها از آب متفرق مانده و همه روی هم یک گو نیستند
بهر کدام که نجاست رسید باعث نجاست دیگری نمیشود اگر چه کل مابین همه
تر و متصل بهم باشد بلکه میتوان گفت که اگر ما بین اینها فی الجمله آب باشد که بهم
وصل باشند لکن یک آب گفته نشوند ضه باز هم نجاست یکی باعث نجاست
باقی نیست اگر چه در سطح مساوی باشند دویم آب مضاف که بمجرد ملاقات یک
موضع آن بنجاست همه او نجس میشود و این در مساوی و پائین تر معلوم است
کلامی که هست این است که آیا بالای آن هم نجس میشود یا نه مثلاً هرگاه از گلاب
پاش گلاب بدست کافر بنحویکه متصل شد یا در زمین نجس آب
برنج را ریخت بنحویکه متصل باشد بعضی قائل شده اند که آن آب بالا
و گلاب میان گلاب پاش هم نجس میشوند و احوط ملاحظه این قول است

ضه خصوص همان موضع نجس میشود با جریان و تمام آن نجس میگردد بدون آن ک

ضه بشرط آنکه آنچه بان اتصال است عرفا آب محسوب گردد ک

لکن اقوی اینست که همان جزء ملاقی تنها نجس میشود و بالای آن پاک است
ششم مایعات نائبه یعنی چیزهائیکه بسیار رقیق باشند مثل روغن بید
و روغن گرم شده و شیرهٔ روان و نحو اینها که بنجاست یک جزو از اینها
باعث نجاست کل است همان مسئله که در باب مضاف مذکور شده و اینجا هم
جاریست و احتیاط هم باید مراعات بشود و در غیر این سه موضع در هر جا
که نجاست برخورد مختص همان موضع است و دیگر آنچه متصل است بان
حتی برطوبت مسریه نجس نمیشود پس روغن و شیرهٔ سخت و خربزه
و خیار و مغز هندوانه اگر بجزء از اینها نجاست ملاقات نمود در غیر آن جزء
سرایت نمیکند اگرچه هرگاه بان جزء نجس چیزی از خارج متصل بکنی مثل
این اتصال آنچیز نجس میشود و ظاهر اینست که گل نشا و نازک نیز چنین
است پس هرگاه سگ از راه برود در زمینی که گل باشد همان جای پای او تنها
نجس میشود و ظاهر این است که همین قدر که آنچیز بطریقی است که اگر
از او بردارند اثری ظاهر بماند اگرچه فوراً بهم بیاید کافی است در نجس نشدن
غیر موضع ملاقات و همچنین هرگاه اتصال از ضعیف باشد مثل دست
که قطرات عرق بر آن باشد و همه متصل باشند باقی بنجاست سرایت نمیکند و
هرگاه در چیزی شک بشود که از کدام قبیل است حکم بنجاست نمیشود
مطلب سیم در احکام نجاسات و متنجسات است و آنها چند حکم اند
اول اینکه باید بدن و لباس در حال نماز متنجس نباشد چه نماز واجب
و چه مستحب از اول تکبیرة الاحرام تا سلامی که از نماز بیرون میرود بلکه
بجهة مقدمات نماز و سلام بعد از خروج و تعقیبات شرط نیست و نماز احتیاط
و اجزاء فراموش شده که بعد از نماز قضا میشوند حکم نماز دارند اما

در کیفیت تطهیر متنجسات

 اما سجدهٔ سهو پس مشروط بودن او باین معلوم نیست **مسئله** اگر گرد
و غبار نجس یا خاک نجس بر بدن و لباس بوده باشد بی آنکه رطوبت متنجسه در آنها باشد
حکم نجس را دارد یا نه اقوی اینست که عیب ندارد **مسئله** بالای فرش
نجس نماز کردن عیب ندارد اگر نجاست او مسریه نباشد و آیا لحاف یا دواج
نجسی که بر روی مریض یا غیر او است در وقتی که نماز میخوانند میکنند در حکم لباس
او است محل تأمل است **دویم** در طواف چه واجب و چه مندوب ازالهٔ
نجاسات از رخت و بدن لازم است **سیم** واجب است ازالهٔ نجاست از زمین
مسجد و دیوار او هرگاه نجس شده باشد و ظاهر اینست که فرش آن در هر جا که
فرش کرده باشد حکم آنرا دارد و اگر عین نجاست خشک باشد و سرایت
بمسجد نکرده لکن بر زمین و دیوار آن گذاشته باشد از رفع آن لازم است
و آن متنجس خشک را داخل مسجد کند مثل اینکه عبا او نجس است و داخل مسجد
شود بی سرایت بمسجد اقوی این است که عیب ندارد و احوط اجتناب است
مسئله آیا آن سمت دیوار مسجد که در کوچه است حکم این سمت را که در
مسجد است دارد و پس اگر نجاست بان برخورد ازاله آن لازم است یا نه محل تأمل است
و احتیاط اولی است **مسئله** وجوب ازالهٔ نجاست از مسجد فوری است
پس اگر وقت نماز موسع است اول باید ازالهٔ نجاست کرد و اگر وقت نماز تنگ است
نماز را مقدم بدارد **مسئله** هرگاه در وسعت وقت نماز نجاستی در
مسجد دید و آنرا ازاله نکرد و مشغول نماز شد معصیت کرده است و آیا نماز
او باطل است یا نه اگرچه قول بصحت خالی از قوت نیست لکن احتیاط در اعاده
و قضا بسیار شدید است **مسئله** هرگاه بعد از نماز معلوم او شد
که مسجد نجس بوده نماز او عیب ندارد و هرگاه در اثناء نماز معلوم شد

اگرچه خوف باشد

در صورتی که رحبه مسجد باشد

شد نماز را تمام کند مسئله هرگاه در مسجد نجاست باشد و قدرت
بر ازالهٔ آن ندارد نماز او صحیح است مسئله هرگاه ازالهٔ نجاست از مسجد
نکرد نماز او در سعهٔ وقت اشکال [۵۱] دارد چه در اینجا و چه در جای دیگر چهارم — اگرچه اقوی صحت است [۵۱]
لازم است پاک نمودن محل سجود یعنی جای پیشانی تنها پس اگر مواضع ایستادن و رکوع
و باقی مواضع سجود نجس باشد بنجاست غیر مسریه عیب ندارد و اگر زمین مهری
که پیشانی بر آنست نجس باشد هم عیب ندارد و اگر قدری از محل پیشانی نجس
باشد بنجاست غیر مسریه لکن بقدر مسمای سجود پاک باشد هم عیب ندارد لکن خالی
از احتیاط نیست پنجم واجبست ازالهٔ نجاست از قرآن هرچند
در حواشی و جلد آن باشد و بعضی در قولو و تیمچهٔ او هم گفته‌اند مادامیکه قرآن
در آن نباشد و اگر تطهیر ممکن نیست محو آن کلمات نمایند در آب جاری یا کر و اگر
نجاست خشک بود و گرد آن باشد رفع آن [۵۲] واجبست و قرآن را بدست کافر دادن — اگر موجب هتک باشد [۵۲]
حرام است و ظاهر اینست که کتب ادعیه و احادیث این حکم را دارد و در کتب
فقهیه جریان حکم بعید نیست و در هر کتابی که آیهٔ قرآن یا اسم خدا باشد
جریان این حکم محل تأمل است ششم لازم است ازالهٔ نجاست از ضرایح
معظمه و مشاهد مشرفه بنحویکه در مسجد گفته شد و همچنین آنچه را از
آنها بجهت تبرک برداشته‌اند مثل تربت سید الشهدا علیه‌السلام و وصلهائی که
از جامهٔ کعبه میآورند و اما مثل کوزه و لولهنی که از کربلا میآورند
در بلاد دیگر و از اول بقصد تبرک برنداشته‌اند پس در حرمت نجس کردن
آنها و لزوم ازالهٔ نجاست از آنها تأملی هست هفتم حرام است خوردن
و آشامیدن آنچه نجس شده است مادامیکه نجس است اگرچه قابل تطهیر باشد
و جایز نیست که آنرا بدهند بکسی که نمیداند و آیا جایز است که باطفال بدهند

بدهند محل اشکال است اما اگر غذائی از اصل پاک باشد و طفل در وقت
خوردن آن بمباشرت دست و دهان خود آنرا نجس کند لزوم منع او از آن معلوم
نیست و اگر از آن نجس شده چیزی بماند ثانیا باو بدهند خالی از احتیاط نیست
و اما انتفاع دیگر بنجاسات پس آنچه طریقه بآن جاریست مثل کود دادن
زمینها عیب ندارد و اما مثل رنگ نمودن بخون محل اشکال است و اما معامله
با آنها پس حرام است و حکم متنجسات که قابل تطهیر نیستند نیز همین است مگر روغن
متنجس که معاملهٔ او بجهت سوختن جایز است و احوط آنست که در زیر آسمان
بسوزانند و اما انتفاع دیگر بمتنجس مثل آنکه با حنای نجس خضاب کند ظاهرا
عیب ندارد و بدانکه بعض نجاسات معفوند یعنی بعض احکام آنها را شارع
مقدس در موضع خاصی عفو فرموده هرچند نجاست آنها برقرار باشد و
این عفو مختص چند چیز است اول خون زخمها و دملها مادامیکه خوب
نشده‌اند و خون از آنها جاری میشود که در نماز معفواند و شستن بدن و
لباسی که بآنها آلوده شده چه متصل بآنها یا نزدیک آنها باشد لازم نیست
و داخل شدن مسجد با آن لباس جایز است هرچند با نجاست دیگر جایز نباشد
مسئله خون بواسیر و نواسیر داخل در حکم عفو هستند هرچند اصل
دانهٔ بواسیر در باطن [۵۳] و خون آن بظاهر سرایت کند مسئله عرقی که — اینصورت مشکل است [۵۳]
بآن خون نجس شود در اطراف آن هم معفو است دوم خون کمتر
از درهم که بمقدار گودی کف دست باشد معفو است مگر خون نجس العین
و خون حیض و نفاس و استحاضه و اگر شک نمود که خون از آنها است یا نه ظاهر
عفو است سیم هرگاه زنی لباس او منحصر باشد باینچه در بدن دارد و
بیرون آوردن آنها برای او مشقت دارد و تربیت پسری میکند بشیر دادن

دادن یا متوجه شدن در هر دو صورت یکمرتبه بشوید کافیست دیگر هم
رخت او نجس بشود بول آن طفل عیبی ندارد و آن نجاست معفو است و
بعضی معفوات دیگر هست که در لباس مصلی بیان خواهند شد انشاء الله تعالی

مطلب چهارم در کیفیت تطهیر آنچه نجس شده است بدانکه عمده مطهرات
آبست که همه چیز را تطهیر میکند اما مطهرات دیگر هر کدام چیز مخصوصی را
پاک میکنند و در بیان آنها چند مقام است **مقام اول** در شروط آبی
که بآن تطهیر میشود و آن چند چیز است اول پاک بودن آنست دوم مطلق
بودن آنست پس باب مضاف تطهیر حاصل نمیشود و همچنین آبی که از اول
مشتبه ما بین مطلق و مضاف بوده و اما آبی که اول مطلق بوده بعد نمیدانی
که باطلاق مانده یا مضاف شده تطهیر با آن جایز است و اما هرگاه آب مضاف
و مطلق بهمدیگر مشتبه شدند بقسمی که تعیین هیچیک معلوم نیست
پس هیچیک از آنها مطهر نیست شرعاً لکن اگر بهر دو تطهیر کرد یکی بعد
یکی آن متنجس پاک میشود **مسئله** آبی که بوقت ریختن مطلق است
و بمجرد رسیدن بنجس مضاف میشود پاک نمیکند **مسئله** هرگاه آب بمجرد
ریختن مضاف نشد بلکه بعد از فرو گذشتن مضاف شده هر قدر قبل از
مضاف شدن شسته شده پاک است و هر قدر که بعد از اضافه شسته شد نجس است
مسئله هرگاه آب در وقت فشردن مضاف بیرون آید جزء آخر آن شیء
که آب از او جدا میشود نجس است یقیناً و اما با الاتر از آن که شک داریم در
اینکه آب قبل از مضاف شدن باو رسیده یا بعد میتوان گفت که آن پاک شده
لکن اقوی حکم بنجاست است تا علم برسد که آب در وقت جاری شدن بر آن مطلق
بوده سیما آنکه متغیر بنجاست نشود یعنی رنگ یا طعم یا بوی نجاست نگیرد

بلکه اقوی طهارتست تا علم برسد که آب در وقت جریان مضاف بوده ک

نگیرد پس هرگاه آب غساله که جدا میشود متغیر باشد اصلاً تاثیر در طهارت
نمیکند و تا متغیر بیرون میاید طهارت یا حاصل نمیشود و در این دو شرط
تفاوتی ما بین قلیل و کثیر نیست پس هرگاه چیزی که خون بسیار دارد در
آب جاری گذاشته و آب اطراف او مضاف یا متغیر شد برنگ خون پاک نمیشود تا
آنکه آن آب رنگ دار برود و آب غیر متغیر و غیر مضاف باو برسد **مسئله**
اگر بدانیم که این آب غساله متغیر شده بعد از اصل شستن متغیر شده و بیرون
آمده اما حکم بطهارت میشود چنانچه در آب مضاف گفتیم بنا بر اقوی
اینست که همین که آب متغیر بنجاست بیرون آمد چه بحد اضافه برسد یا نه
از شستنهای تطهیر حساب نمیشود همچنان که مرحوم شیخ استاد حجة الاسلام
اعلی الله مقامه صریح میفرمودند پس تفاوت نیست ما بین اینکه تغییر در
اول ملاقات شده باشد یا بعد باشد در این باشد در همه اینها این غسله
تاثیر در طهارت ندارد و حسابی نیست **چهارم** اینکه آب بعد از ازاله عین
نجاست وارد شود پس آبی که با ازاله عین نجاست میشود مطهر نیست و
از غسلات تطهیر حساب نمیشود بلکه شستنی که پاک میکند چه یکی باشد
یا دو یا بیشتر باید بعد از ازاله عین باشد و اینقول جمعی از علما است و
بعضی دیگر قائلند بآنکه شستن برای ازاله هم محسوب از غسلاتست پس در آنچه
یکشستن بخواهد اگر بهمان یکی ازاله هم بشود خوبست و آنچه دو غسله بخواهد
اگر بهر دو ازاله شود خوبست و بعضی میگویند در آنچه دو تا بخواهد یک
غسله ازاله شود و بعد از آن یک دیگر کافی است **فائده** بعد از آنکه
قرار شد که غسل ازاله هم مؤثر در تطهیر باشد پس اگر در آب غساله اجزاء
محسوسه پیدا شود عیبی ندارد و از غسلات حساب است و همچنین در استنجا

لکن قبل از انفصال از محل مغسول ک

اگرچه باشد در آن بمقدار دو تا بعد از ازاله بوده باشد ک

پنجم بعضی گفته‌اند که باید آب مطهر استعمال در تطهیر متنجس دیگر
نشده باشد پس آب غساله را با وجود حکم بطهارتش نمیتوان در تطهیر
متنجس دیگر استعمال کرد و همچنین نقسم از آب استنجا که پاکست دیگر پاک
کننده نیست و این قول خالی از قوت نیست ششم اینکه آب اگر قلیل باشد
وارد بشود بر نجاست اگر چه لزوم این معلوم نیست لکن مقتضای احتیاط
شدید است هفتم اینکه قدری از ان آب جدا بشود یعنی آن مقدار
رسیدن بمتنجس و یا در تر باشد تا چیزی از او جدا بشود و کلیت این حکم معلوم
نیست و تفصیل آن در کیفیت تطهیرات خاصه بیان خواهد شد ان شاء الله
تعالی و بعد از جمع شدن این شروط دو آب دیگر شرطی ندارد و اباحه آب و مکان
و ظرف و دست هیچکدام شرط نیست پس با وجود غصبیت اینها تطهیر حاصل
میشود هر چند معصیت کرده باشد مقام دویم در کیفیت تطهیرات
گفتیم آب هر چیزی را تطهیر میکند لکن تطهیر هر چیزی بکیفیت مخصوصی است
پس تطهیر آب نجس با کیفیات مخصوص دارد و تطهیر آب مضاف و مایعات
و آب یخ شده و برف کیفیات دیگر دارد و تطهیر جسم صلب و بدن را کیفیتی
است و تطهیر لباس را کیفیتی است و تطهیر میوه و امثال خربزه و هندوانه را
کیفیتی و تطهیر حبوب را کیفیتی و تطهیر گوشت را کیفیتی و تطهیر ظروف را
کیفیتی و تطهیر حوض و دیوار را کیفیتی و تطهیر خمیر و نان و تطهیر زمین
و گل را کیفیتی و تطهیر آرد و خاک را کیفیتی و همچنین غیر اینها و خود اینها
هم در کیفیت مختلفند و همچنین کیفیت هر یک نسبت با آب تفاوت دارد
پس تطهیر با آب قلیل را کیفیتی است و با آب جاری یا کثیر یا باران یا آب چاه و چشمه
کیفیتی دیگر است و تفصیل اینها هر یک بیان میشود بعون الله کیفیت

بلکه میتوان استعمال کرد و ظاهر آنست که این قول بنا بر نجاست غساله است ک
۵۲ این احتیاط ترک نشود ک

کیفیت تطهیر آب نجس بدانکه نجس شدن آب اگر بسبب تغیر بنجاست است که در آن
تفاوتی ما بین انواع آبها نیست پس هرگاه جاری است مثل رودخانها و نهرها
که قدری از آنها متغیر بشود یا متصل بجاری است بمجرد زایل شدن تغیر پاک میشود
و هرگاه چشمه ایستاده است باید که بعد از زوال تغیر قدری از آب بیرون برود
که عوض او از ماده بجوشد و طهارت با آن حاصل میشود و هرگاه چاه باشد باید
از آن کشید تا اینکه بسبب کشیدن تغیر آن برطرف شود و هرگاه آب ایستاده
کثیر باشد که قدری از ان متغیر شده و قدری متغیر نشده و او مقدار کر متصل هم
باشد آنرا حرکت داده که تغییر آن قدر را نجس را بطریق موج زدن یا مزج بر
دارد اگر خود بخود رفته باشد و اگر همه تغییر را برنداشت هر قدر را برداشته
پاک میشود آنوقت از پاک شده تازه مثل کر غیر متغیر میشود که اگر مزج شد
با متغیر باقی و تغیر او را برداشت او را پاک میکند و هرگاه همه آن آب کثیر
متغیر شده باشد باید آنرا در کر و یخت تا اگر آبی بر آن ریخت یا باید جاری با آن
متصل شود که ممزوج یا متموج شود بر ان یا باید باران بر ان ریزد چند
از سوراخ ناودانی بیاید و حال امدن باران و کیفیت تطهیر آب چاه و آب حمام
تفصیلی دارد که در باب میاه گفته میشود ان شاء الله تعالی کیفیت تطهیر
آب یخ شده باشد بدانکه آب که پاک بوده و بسته شده تفاوتی در حکم ما
بین قلیل و کثیر و جاری و غیر اینها از او نیست که بمجرد ملاقات نجاست همان
موضع ملاقی تنها نجس میشود و کیفیت تطهیر آن بعد از ازاله عین نجاست
برداشتن آن میشود و با آب قلیل میشود که آب را بر آن بریزند که از آن بگذرد
و با آب کثیر هم میشود که ملاقی آن بشود و باران هم میشود اما هرگاه آب شد
بعد از نجس شدن پس اگر ماده دارد پاک میشود و اگر قلیل بوده پاک نمی شود

نمیشود مگر بطهارت آب قلیل و اگر یک کر تمام بوده یخ زیاده و همه آن آب
شده همه آن نجس است هر چند که بقدر کر است و اگر زیاده از یک کر بوده و آب
شده موضعی از آن پس اگر موضع آب شده همان موضعی است که نجس بوده و بعد
کم کم باقی آب شده همه آن نجس است اگر چه هزار کر باشد و اگر از غیر آن
موضع اول بقدر یک کر آب شد بعد آن موضع نجس آب شد و ممزوج بآن شد
همه آن پاکست و اگر همان یخ زیاده از کر را آب شده دید و ندانست که چه قسم
آب شده حکم بنجاست آب نمیکنیم لکن تطهیر چیزی در آن با شکال است اما
اشکال ندارد ك
تطهیر با آن آب جایز است و فی الحقیقه اصل مسئله محل تامل است و احتیاط
شدید در اجتناب از همه آبست و اگر آب نجس شد و یخ شد در اینجا همه
آن نجس است بلا شبهه و لکن سطح ظاهر آن پاک میشود بآب قلیل یا بآن در نهر
و بملاقات جاری و کثیر و لکن باطن آن پاک نمیشود مگر اینکه آب شود و بمطهر
آب تطهیر شود کیفیت تطهیر آب مضاف مثل گلاب نجس شده یا سرکه نجس شد
آنست که از او در آب مطلق کثیر بریزند پاک میشود هر گاه آب سالم بماند از
اضافه و تغییر و اگر تغییر شد بصفت نجاستی که در او است همه آن نجس میشود
تغییر ضرر ندارد با استهلاک مضاف در مطلق ك
و اگر بسبب غلبه مضاف آب کر قبل از استهلاک مضاف خود مضاف شد همه نجس
میشوند و اگر استهلاک نمودن و مضاف شدن دفعة باهم شد حکم بطهارت
خالی از وجه نیست لکن محل اشکال است کیفیت تطهیر مایعات مثل شیره و
روغن متنجس و نحو اینها بعضی از علماء فرموده اند که روغن نجس را اگر
داغ نمائی و در آب کثیر بریزی پاک میشود پس اگر از بالای آب گرفته شود
پاکست و بعضی نیز در شیره نجس هم گفته اند و در حصول تطهیر باین
نوع تامل هست بلکه اینها پاک نمیشوند کیفیت تطهیر مخرج بول اینست

در کیفیت تطهیر متنجسات

اینست که آب را دو دفعه بر آنچه بر حشفه میماند از بول یا رطوبت بر آن بریزند
پاک میشود بآن هر چند یکمرتبه باشد و گاهی بقدر دو قطره کفایت میکند
و گاهی بیشتر لازمست و احوط دو مرتبه است بلی بمقدار دو آب غساله بول یا کمتر
این احتیاط ترک نشود ك
و اگر آب غلیظی بیرون آمده قبل از بول کردن یا بعد از بول کردن و ازاله
آن موقوف بر دست مالیدن باشد لازم است و اگر علم ندارد و محض ضرور
گذاشتن که ترک نشود ك
نیست و در صورت علم احتیاط در دو مرتبه شستن شدید است و اگر بول
خشک شده باشد همین جریان آب بر آن محل کافیست کیفیت تطهیر آنچه
ببول انسان نجس شده این است که دو مرتبه آب بر آن جاری بشود چه موی نجس
آب و قطع آن باشد و چه بگذاشتن چیزی که مانع از وصول آب باو باشد
بعد او را بر دارد و یا ماندن او در آب بقدر زمان دو دفعه شستن کافی است
با نظاهر است که در جاری اختلاف جریان و در کثیر تحریک و اختلاف
سطوح کفایت میکند و احوط تعدد حقیقی است اگر قائل شدیم که در جاری
بلکه اقوی اگر تعدد بخواهد ك
و کثیر هم تعدد ضرور است لکن این محض احتیاط است کیفیت تطهیر مخرج
غایط اگر بطریق غیر بیرون آمده که اصلا باطراف ظاهر نرسیده شستن نخواهد
اگر چه محدث شده و از خارج نجس میباشد و در صورت رسیدن بظاهر اطراف آن
گاهی بهمان دایره و سبد بی تعدی و گاهی فی الجمله تعدی کرده و گاهی تعدی زیاد
فاحش نموده در صورت اولی مخیر است ما بین مالیدن مخرج به سنگ و شستن
باب و همچنان که آب پاک میکند سه سنگ که مخرج زایل میشد مسح مینماید هم
پاک میکند بعد از آنکه عین یا نجاست ازاله شد هر چند که اثری از آن بماند
که محسوس نشود پس بعد از استعمال سه سنگ نماز جایز است و اگر لباس بر طرف
شستن ندارد مادامیکه تعدی خارج از متعارف نباشد ك
با آن ملاقات کرد نجس نمیشود و در صورت دوم شستن با آب متعین است لکن

لکن از آب مستعمل پاک است و بهر جا برخورد نجس نمیکند و در صورت سیم
هم آب متعین است و آب آن آب غساله حنا میشود که طهارت آن محل اشکال است
کیفیت تطهیر لباس که بفشردن آب غساله آن بیرون میآید بسه قسم است اول
با آب قلیل که بر آن ریخته شود بعد از ازاله عین همین که آب بر آن ریخته
شد بحدی که فی الجمله خود بخود از او جدا شود و بقیه که در او ماند
بفشردن بیرون بیاید کفایت میکند و فشار دادن بطریق متعارف
کافیست و بقوت زیاد ضرور نیست و اگر دو مرتبه شستن میخواهد بعد
از فشار مرتبه دیگر آب بر آن بریزد و احوط فشار دادن ثانیست لکن
لزوم آن معلوم نیست بلکه دو شستن که ما بین اینها یک فشار دادن شد
کافیست دوم با آب قلیل باین طریق که میان ظرف لباس را بگذارد و آب بر آن
بریزد و بشوید تا ازاله عین شود و بفشرد و غساله را بریزد پس مرتبه دیگر
جامه را در ظرف گذاشته و بشوید و بفشرد و غساله را بریزد پاک میشود
و دست شوینده و ظرف هم پاک میشوند لکن احتیاط[۱] این است که بعد از شستن
اول و فشردن دست خود را بجائی دیگر از جامه یا ظرف و پشت ظرف نگذارد
سیم با آب کثیر و ظاهر این است که در جاری همین که عین نجاست زایل شد و آب
بآن رسید بی فشار پاک است لکن احوط فشار دادن است و فشار در میان آب هم
خوبست و حکم کر حکم جاریست لکن احتیاط[۲] شدید در آن بفشار دادن است و
تعدد غسلات کیفیت تطهیر لباسی که بنجس مثل خون رنگ شده این است
که با آب و لا شسته شود تا بحدی که آب رنگ دار از او جدا نشود پس مادامی
که آب متغیر از او جدا میشود یا اجزاء ریزه از آن نجس در آن هست پاک نمیشود
و بعد از موقوف شدن دو بقلیل و کثیر هر دو پاک میشود کیفیت تطهیر

[۱] مراعات این احتیاط در گذاشتن دست در جاهائی که متعارفست که دست یا نجا گذاشتن حال تطهیر لازم نیست

[۲] احتیاط بتعدد غسلات در نجاست بولی در کر ترک نشود

تطهیر لباس که بمتنجس رنگ شده مثل نیل نجس اقوی اینست که هم بکثیر پاک میشود
و هم بقلیل اما کیفیت تطهیر آن بقلیل باین طریق است که آب بر او میریزند
تا آب مطلق غیر متغیر بنجاست و متنجس از او در بیاید نوبت پاک است و اندک
تغییر که بسبب رنگ جدا است ضرر نرسد عیب ندارد کیفیت تطهیر لباس رنگ دار
که نجس بشود و در وقت شستن رنگ پس بدهد این است که شسته شود
بنحوی که آب در وقت شستن مضاف بیرون نیاید و اگر فی الجمله تغییر داشته باشد
عیب ندارد کیفیت تطهیر خمیر نجس شده بعضی گفته اند بنان پختن پاک میشود
و حکم باین مشکل است لکن هرگاه آن را نان کردند و بطوری خشک شود
که در میان آب کثیر گذاشتند آب باعماق او برسد پاک میشود کیفیت
تطهیر تنور نجس این است که ظرفی آب بر همه آن جاری کنند سه مرتبه پاک
میشود و غساله که در گودی تنور میریزد اگر بخواهند که آن هم پاک بشود
باید هر چه در او هست از آب غساله و خاک تر بیرون بیاورند بقسمی که تنور
بر بخورد و الا همان ته تنور نجس است و تنور پاک شده و عیب ندارد کیفیت
تطهیر نان نجس شده اگر همان ظاهر نان نجس شده باشد چه نرم باشد چه
خشک بمحض رسیدن آب کثیر باو یا ریختن آب قلیل باو پاک میشود و اگر
نجاست بمغز او تاثیر کرده برسیدن آب بمغز او پاک میشود چه کثیر باشد
و چه قلیل بشرط جریان قلیل بر او کیفیت تطهیر گوشت خام اگر ظاهر آن
نجس شده با آب ریختن بر آن پاک میشود هر چند چربی داشته باشد کیفیت
تطهیر گوشت پخته شده در آب نجس همین قدر که آب بر او بریزند پاک
میشود مگر اینکه علم داشته باشد که آب نجس در اعماق او سرایت کرده که
اکتفا بآن قدر محل اشکال است[۱] کیفیت تطهیر طلا و نقره و باقی فلزات هرگاه

[۱] بلکه پاک نمیشود

هرگاه دروقتیکه آب شده نجس شوند وطریق تطهیر آن این است که همین که آب را بر آنها
جاری نمود ظاهر آنها پاک میشود چه هنوز آب باشند وچه بسته شده باشند
واما باطن آنها پاک نمیشود واگر بعد از بسته شدن آب کنند وتطهیر کنند باز
همان ظاهر خالی او پاک میشود وباطن او پاک نمیشود مسئله
طلا ونقره ومس که کفار میسازند هرگاه علم نداشته باشی که برطوبت ملاقات
آنها نموده پاک کند واگر علم داری که ظاهر آنها نجس است بمحض آب ریختن
بر آنها پاک میشوند واگر بدانند که ظاهر وباطن هردو نجس شده اند ظاهر بآب
ریختن بر او پاک میشود وباطن قابل پاک شدن نیست لکن هرگاه با شخص در
نماز باشند عیب ندارد پس نماز کردن با انگشتر وزیوری که باطن آن نجس باشد
باطل نیست مسئله بعد از آنکه گفته شد که نقره وطلای آب شده که نجس
شد ظاهر او تنها پاک میشود نه باطنش پس هرگاه باستعمال علم رساند که ظاهر او
سائیده شد وسطح دیگر از آن ظاهر شده آن سطح دیگر نجس است یا نه ظاهر
اینست که حکم بنجاست آن نمیشود بسبب آنکه وقت نجس شدن بعض سطوح
آن نجس میشود والآن معلوم نیست که این همان سطح نجس است وحکم شبهه
محصوره دراینجا جاری نیست کیفیت تطهیر فرش از نمد وقالی وگلیم ونالین و
لحاف ونحو آنها اگر روی ظاهر آنها نجس شده آب که بر آن بریزند وآب میگذرد و
و در بیرون ریخته شود کفایت میکند اگرچه قدری از غساله هم جذب نشود و
هرچه از آن بیرون برود بقوت نمودن کافیست اگر ظاهر وباطن هردو نجس
شده در کثیر بگذارند که آب خوب در او نفوذ کند پاک میشود واگر آب قلیل
بر آن بریزند تا از جانب دیگر بیرون بیاید واندک قوتی بدهند تا بیابد کنند
پاک میشود وهرگاه چیز سنگینی بر او بگذارند تا قدری آب از آن بیرون آید

منه
دراینصورت طهارت ظاهر آن مشکل است مگر بنا بر عدم نجاست تمام مایع از فلزات بمجرد ملاقات
ک

منه
این بنا بر عدم نجاست تمام مایع از فلزات است بمجرد ملاقات واما بر نجاست تمام چنانکه خالی از قوت نیست حکم بنجاست سطح ظاهر شده میشود
ک

آید عوض فشردن او بس است یا میشود کیفیت تطهیر حبوب مثل گندم وجو
وبرنج ونخود ونحو آنها هرگاه ظاهر آنها نجس شده بمحض آب ریختن بر آنها که
بظاهر آنها برسد پاک میشوند وهرگاه شک دارد که نجاست بباطن رسیده یا نه
نیز همان قدر کافیست واگر علم دارد که بباطن رسیده اگر آب مطلق بباطن آن
میرسد در آب کثیر بگذارد پاک میشود والا لازم است که بخشکانند بعد در آب
کثیر بگذارند تا آب بباطن آن برخورد کیفیت تطهیر آب وخاک وامثال آن وآن
در آب جاری وکر میشود هرگاه علم برسد برسیدن آب بهمه اجزای آن وازاله
شدن نجاست از آن ولکن بآب قلیل تطهیر نمیشود کیفیت تطهیر زمین پس اگر
فرش باشد یا آجر یا سنگ یا تخته یا آنکه بسیار صلب باشد بقسمی که هرگاه آب
بر آن بریزی آب جدا میشود وبکناری جمع میشود آن موضع که آب بر آن جاری
شده پاک است هرچند آن موضع که آب جمع شده نجس باشد واما اگر زمین سست
باشد بعض احادیث دلالت دارد بر اینکه ریختن آب بر او که غالب وتمام هم
باشد او را پاک میکند هرچند فرو برود وقول بآن خالی از قوت نیست
هرچند احوط خلاف آنست کیفیت تطهیر دیوار نجس همین نحو است که در
زمین گفته شد لکن آفتاب مطهر هردو میشود بنحویکه گفته خواهد شد
کیفیت تطهیر گل تر اگر باران یا آب جاری یا کر بر آن وارد شد ظاهر او پاک
میشود وهرگاه آن آب یا بقاء بر اطلاق باعماق آن رسید هم پاک میشود
والا همان ظاهر تنها پاکست کیفیت تطهیر گل خشک هرگاه ظاهر آن نجس
شده باب کثیر ظاهر میشود وآب قلیل هرگاه بر آن جاری شد ظاهر اینست که
همه ظاهر او را پاک میکند لکن اشکال در باطن اوست هرگاه آب غساله در او
سرایت کرد کیفیت تطهیر گل تر کفش یا آفتابه ولولهئین چسبیده اما نه کفش

منه
با آنکه آب باشد نه بمجرد خشکیدن در آب وجذب رطوبت
ک

کفش پس هرگاه راه رفتن باز و اندک گل متنجسی که در ته آن باشد و چنان نباشد
که راه رفتن بکفش صدق نکند آن اجزاء گل متنجس پاک میشوند و اما ترافتابه
و لولهین که گل دارند اگر از اصابت حجر پاک گذاشت بنحوی که یقین شد که
آب باعماق آن گل رسیده پاکست و الا ظاهرش و کل پاک میشود و شاید که باب
قلیل که بر آن بریزی هم روی او پاک بشود کیفیت تطهیر خمره که شراب داشته هرگاه
بکمرتبه شراب در آن سرکه شد پاک میشود حتی از نجاستی که از شراب بجای مانده بود
داشته و اما کیفیت تطهیر هر ظرفی که در او شراب بوده بعضی از علما گفته اند
که ظرف شراب هرگاه چوب یا کدو باشد دیگر پاک نمیشود لکن ظاهر اینست
که بسه مرتبه شستن پاک میشود هر چه باشد و احوط هفت مرتبه است
و اما اگر مدتی شراب در آن مانده که در او نفوذ کرده تطهیر اعماق آن موقوف
است باینکه اینقدر در آب کثیر بماند تا در اعماق آن نفوذ کند کیفیت تطهیر
ظرفی که بمردن موش در آن نجس شده اینست که هفت مرتبه شسته شود احتیاطاً
کیفیت تطهیر ظرفی که خوک از آب خورده یا آن بر خورده اینست
که هفت مرتبه شسته شود بعد از خاک مالیدن کیفیت تطهیر ظرفی که بولوغ
سگ نجس شده یعنی بزبان خود آب یا مایع دیگر از آن خورده اینست که خاک
خشک در آن گذاشته و آن را بخاک مالیده بعد از آن خاک را بریزد و دو مرتبه
با آب بشوید و اگر مالیدن بسبب تنگی سر ظرف ممکن نباشد خاک را در آن گذاشته
و حرکت داده که بر آن برخورد و احتیاطاً خاک با آب ممزوج نمود که باجزاء
آن برسد و اگر بهیچ طریق رسیدن خاک ممکن نشود مثل بعضی از جاهای
لوله کتلی و آفتابه تطهیر آن مشکل است و بحالت نجاست میماند مگر
آنکه پاشیده و وا کرده و خاک بمالد مسئلهٔ لیسیدن سگ ظرف را حکم

مشکلات

ولوغ دارد مسئلهٔ هرگاه آب ولوغ بظرف دیگر برخورد تا آب
دیگر و آن ظرف گذاشته شد قبل از تطهیر و آن آب بظرف دیگر برخورد اینحکم را
ندارد لکن احوط اجراء آنست مسئلهٔ آنچه بدهان سگ نجس شود از غیر ظرف
اینحکم را ندارد مسئلهٔ جریان اینحکم در مثل مطاره و دلو و خیک آب محل
تامل است مسئلهٔ اگر عضوی از اعضاء سگ غیر از زبان او بظرف برخورد
اینحکم ندارد مسئلهٔ تکرر ولوغ باعث تکرار غسل نمیشود همان کیفیت
مذکور یکمرتبه کافیست کیفیت تطهیر آنچه نجس شده ببول پسر شیرخواره
که غذا نخورده است اینست که آب بر آن ریخته شود یکدفعه و فشار دادن و آب غساله
جدا شدن و از نو آب بر آن آوردن و تعدد ضرور نیست چنانچه در کیفیت تطهیر
بول انسان غیر او نجس شده گفته شد مقاله دویم در باقی مطهرات
خاصه است غیر از آب که گفتیم مطهر عام است و آنها بیست چیزند که هر یک در
مقام مخصوص مطهرند اول آفتاب و آن مطهر زمین و دیوارها و درها
و درختان و میوها و گیاهها و آنچه مثل اینها است از چیزهائیکه نقل مکان
نمیشوند یا نشده اند بشرطیکه بعد از آنکه عین نجاست از آنجا زایل شده و
آفتاب بر آن تابیده بقدری که رطوبت آن نجاست با آفتاب خشک شود پاک میشود
و اگر خشکانیدن باعانت باد و هوا باشد هم خوبست اگر گفته شود که با آفتاب
خشک شده بلکه مراد از خشک نمودن آفتاب زمین و دیوار را خشکی
حقیقی است و اما درختان و گیاهها پس زوال رطوبت محسوسه نجس از آنها
کافیست اگر چه برای نمو و طراوت خود برقرار باشد مسئلهٔ هرگاه زمین
یا دیوار خشک شده بغیر آفتاب قدری آب بر آن بپاشند تا آفتاب آنرا خشک
کند پاک میشود مسئلهٔ هرگاه ظاهر و باطن دیوار یا زمین نجس باشد

در مطهر بودن آفتاب غیر زمین و بام و دیوارها اشکالست

باشد آفتاب که بر ظاهر تابیده و باطن را هم خشک نموده هر دو پاک میشوند
و اگر باطن آن تنها نجس است و آفتاب بر ظاهر تابید و باطن را خشک نموده
طهارت محل تأمل است مسئله ۸ دیگ و سنگ افتاده در صحرا یا بر حال
خود افتاده است آفتاب مطهر آنست و اگر آنرا برداشتند و نجس شد با آفتاب
پاک نمیشود و برگ درخت و میوه هم بهمین طریق است مسئله ۹ زمین
اصلی را آجر فرش کرده و سنگ فرش کرده و ساروج یا گچ یا قیر مالیده همه
در اینحکم مساوی اند مسئله ۱۰ حصیر و بوریا را ملحق بزمین دانسته اینحکم نموده اند
و در آن تأمل هست مسئله ۱۱ هرگاه شک شود که خشک شدن از آفتاب
یا غیر آن حکم بناپاکی نمیشود مسئله ۱۲ باید عین آفتاب آنرا خشک کند نه
حرارت آن تنها پس خشک شدن بحرارت و نتابیدن بر او بسبب حایل از ابر و غیره
آن کافی نیست دوم از مطهرات زمین است و آن پاک میکند زیر پا و
کفش و چکمه و نعلین و نحو اینها را از آنچه با آن راه میروند چه ز چرم باشد
و چه از چوب و چه از ریسمان لکن جوراب که راه رفتن با آن متعارف نیست
اینحکم را ندارد و نیز عصا و سر آن و کف دستها از برای کسیکه با اینها راه رود
اینحکم را ندارد مسئله ۱۳ حواشی قدم که متصل اند بباطن آن در صورت
گرفتن آنها بزمین بعضی حکم بطهارت آنها نموده اند و باید دانست که حد
تطهیر زمین پای نجس شده و اینست که عین محسوس نجاست را ببرد و اگر
اجزاء قلیله که بچشم نیاید بماند عیب ندارد بلکه آن اجزا هرگاه از زمین
باشند پاک میشوند و همین قدر که عین رفت رطوبت آن بماند هم عیب ندارد
کلامی که هست اینست که آیا باید زمین خشک باشد یا اینکه اگر فی الجمله رطوبت
داشته باشد عیب ندارد یا اینکه هر قدر تر باشد باز پاک میکند احوط اولست و ثانی

له این احتیاط ترک نشود ک

و ثانی خالی از قوت نیست و ثالث خالی از وجه نیست و لاحرج عظیم لازم میآید
در وقت باران و گل راه رفتن که چقدر باید زمین پاک باشد پس اگر نجس باشد
مطهر نیست اگرچه بهمان راه رفتن نجس نشود مسئله ۱ هرگاه رطوبت
نجس از ته کفش در اعماق او تأثیر نمود بعد از زوال عین از ته آن و خشک
شدن براه رفتن همان ظاهر او پاک میشود و بعضی حکم بطهارت اعماق او هم
نموده اند و این محل تأمل است مسئله ۲ مالیدن ته کفش بر زمین یا ته پا
بی راه رفتن مطهر آنها است مسئله ۳ هرگاه در وقت نماز ته پاها نجس
باشد و آب نباشد واجبست قدری راه برود یا بر زمین بمالد تا پاک شود و
نماز کند و اگر آب هست مخیر است ما بین شستن با آب و مسح سیم از مطهرات
استحاله است و این مطهر خصوصیتی دارد که در مطهرات دیگر نیست و آن اینست
که اعیان نجسه را پاک میکند و معنی استحاله تبدیل شدن حقیقت نجس است
بحقیقت دیگر و آن بر چند قسم است اول اینکه خود بخود استحاله شود مثل
نجاسات که در مزرعه خاک میشوند و خمر که خود بخود سرکه شود و میته
یا نجاست که کرم یا حیوان دیگر و نطفه که حیوان شود و آب نجس و بول
و فضله که حیوان حلال گوشت بخورد و عرق یا لعاب یا بول یا فضله او
بشوند و سگ در نمکزار بیفتد و نمک شود مسئله ۱ نجس هرگاه
بسته شود یخ شود یا نمک شد پاک نمیشود بجهة اینکه محض بسته شدن
استحاله نیست دوم اینکه بواسطه مؤثری تبدیل شود مثل اینکه نجس
یا متنجس با تش خاکستر یا دود شود و اما زغال شدن و سفال شدن و آجر
شدن گل نجس باعث طهارت نمیشود مسئله ۲ آیا بخار بول یا آب
نجس پاک است یا نه ظاهر اینست که بخاری که از بول برمیخیزد در زمستان و بخاری

بلکه احوط ک

و بخار بلکه ببقیه تمام بالا میرود و بعد تقاطر میکنند هر دو پاک کند و اما مثل
گلاب گل نجس یا عرق اشیاء نجس پس ظاهرا نجاست آنها است بجهة آنکه حقیقة
دیگر نمیشوند بلکه بسبب شدت حرارت او خود اجزاء آنهم متصاعد میشود با
تلطیف و اکتساب بعض صفات سیم آنکه بعمل مستحیل شود مثل آنکه بتحریک
قوی و نحو آن شراب را سرکه نماید و اما آرد و کردن کننده نجس و خمیر کردن
آرد نجس باعث تطهیر آنها نمیشود بجهة آنکه این در اول محض تفرق اجزاء
است و در ثانی محض جمع کردن آنها نه استحاله است چهارم آنکه بجهة امتزاج
استحاله شود مثل آنکه در شراب سرکه بریزند بنحویکه او را منقلب بسرکه نماید
لکن اگر قطره از شراب و خمر بزرگی از سرکه افتاده همه آن نجس میشود اگرچه
مستهلک شود چهارم از مطهرات سنگ و کهنه مستعمل در استنجاء بدل
آب که مطهر مخرج غایط است در وقتیکه تعدی زیاد نکرده بتفصیلی که بیان شد
پنجم از مطهرات اسلام است و آن مطهر کافر اصلی و مرتد ملی و مرتد
مطلقا و همچنین است مرد مرتد فطری بنا بر اینکه توبه او مقبول میشود
و مراد از اسلام که مطهر است تلفظ است بشهادتین که بجز با اتمام شهادة
رسول الله بدن پاک میشود هرچند کفر او بانکار ضروریات دین یا سب با
فعل باشد و هرچند با اظهار شهادتین علم هم نرسد بموافقت دل با زبان
هرگاه علم داشته باشیم بعدم موافقت یا ثمره طهارت ظاهر بر آن مترتب
میشود یا نه اگرچه سابقا در باب مافوق گفته شد که حکم بطهارت خالی
از قوت نیست لکن در طهارت مرتد فطری بمحض اظهار شهادتین با علم
بعدم اعتقاد تامل است بلکه قول بعدم ثمره خالی از قوة نیست ششم
از مطهرات تابع بودن در اسلام است و اطفال کفار که نجس اند پس هرگاه

مشکلات ک

هرگاه پدر یا مادر یا جد ایشان مسلمان شد آن طفل پاک میشود بتبعیت
و همچنین هرگاه مسلمی آن نابالغ را اسیر نمود بی پدر و مادر که پاک میشود به
تبعیت اسیر کننده هفتم تبدیل نسبت است و آن در عرق کافر و بدن
و توابع بدن او است که در حال کفر نجس بوده اند بعد از اسلام پاک میشوند
بسبب اینکه الآن نسبت بمسلم داده میشود هشتم انفصال است و آن در اجزاء
است و شستن با آب قلیل بنا بر اینکه نجس میشود لکن همین که جدا شد آنچه
که بحسب متعارف جدا میشود یا شرفت بجدا شدن تتمه آن که در ظرف
میماند پاک میشود و دیگر محتاج بتامل نباید و تکان دادن نیست نهم زوال عین
است و آن مطهر دو چیز است اول جسد حیوانات پس هرگاه بدن حیوانی نجس
شد بزوال عین آن پاک میشود و احتیاج بتطهیر با آب ندارد چه خود نجس بوده
یا بدست ملاقات نجاستی یا غیر آن پس دهان گربه مثلا بخون آلوده باشد یا جای
که مجروح باشد بمحض آنکه عین خون رفت پاک گشت و با زوال رطوبت عین
هم شرط است ظاهرا و لیست اما زوال رنگ بعد از زوال عین پس آن
محل تامل است احوط دفع رنگ است که برداشتن آن سهل باشد هرچند در
شستن با آب بقاء رنگ عیب ندارد در مسئله مرغ که بخون دفن آب نجس
منقار او تر شود احوط اینست که ملاحظه خشک شدن او بشود دوم
بواطن انسان یعنی مواضعی از بدن که در وقت نظر بشخص مرئی نباشد پس
هرگاه بنجاستی یا متنجسی با آنها رسید بمحض زوال عین از آنها پاک میشوند
بنابراین هرگاه میان دهن خون آلوده شد و بعد از خون او فرو برد یا بیرون
انداخت دهن پاک گشت بی شستن با آب لکن ظاهر لب اگر خونی شد بی آب پاک
نمیشود و مناط در باطن دهان محل انطباق لبها است پس بیرون آن از ظاهر

ظاهر و میان آن از باطن است و اگر در میان دندانها چیزی باشد و نجس باشد برای
عین آن پاک نمیشود دهم تبعیت یعنی بعضی متنجسات پاک میشوند بسبب
پاک شدن چیز دیگر و آن در چند موضع است موضع اول بچاه که نجس شد
و تطهیر شد آنچه را نجس بآن رسیده از دلو و ریسمان و محل ریسمان و کناره
و دیوار چاه همه بالتبع پاک میشوند دست بکش و رختهای او که نجس بآب چاه
شده اند همه پاک میشوند موضع دویم هرگاه غساله میت تمام شد و بدن او
پاک شد بدن غسل دهنده و رختهای او و ظروف غسل و تخته و فوطه که بر میت
انداخته همه پاک میشوند موضع سیم هرگاه عصیر نجس شد بجوش و بذهاب
ثلثین پاک شد بدن شیره پز و رختهای او و دیگ و دیگدان و آلات طبخ که از آن
عصیر نجس بآنها رسیده همه پاک میشوند بالتبع مسئله هرگاه این شخص
که مشغول بطبخ است بدن و لباس او بعصیر خورده قبل از اتمام عمل نماز کند
ظاهر اینست که وجوب تطهیر آنها نماز او صحیح است مسئله هرگاه آنشخص طباخ
از طبخ دست بر داشت قبل از ذهاب ثلثین و کسی دیگر آنرا جوش داد تا ذهاب
شد رخت اولی پاک نمیشود و بعضی گفته اند که عصیر بهر جا بر خورد بعد
از خشکی پاک میشود بجهة آنکه دو ثلث لا محاله کم میشود بخشکی موضع چهارم
آنچه بجهة سرکه گذاشته میشود از مویز و خرما و مخوان بعضی میگویند اول
شراب میشود بعد سرکه میشود و این حرف اگر چه مستحضر نیست لکن بسبب
خوردن و کف کردن که از آنش میگویند نجس میشود بعد از آنکه ترش شد
پاک میشود و پاک میشود ظرف آن ظاهر و باطن آن و چیزی که در آن بسته است
یا گذاشته است چون ریزه مویز و خرما که غالبا با آنها هست همه بالتبع
پاک میشوند موضع پنجم آلات تطهیر در ازاله نجاست چه دست و چه غیر آن که

پاک شدن غیر از دست غسل دهنده و تخته و مثل آن از نجس میت را غسل نمیدهند اشکال است

بنا بر نجاست نماز او صحیح نیست پیش از ذهاب ثلثین بدون تطهیر

نجس نمیشود علی الاقوی

که آب غساله با آنها رسیده بتبعیت پاک میشوند یازدهم انتقال مثل
اینکه خون حیوانیکه خون آن نجس است جزء حیوانی شود که خون آن پاکست
مثل پشه که جذب خون انسان کند پس هرگاه فوراً آنرا بکشند همان خون که جذب
نموده بیرون بیاید پاکست و اما زالو پس خونیکه جذب میکند پاک نمیشود
بسبب آنکه چنین نیست که در بدن او مستقر شود و جزء او باشد پس او مثل
شیشه حجام است دوازدهم نقص یعنی کم شدن متنجس و آن در مثل
عصیر است که برفتن دو ثلث پاک میشود و مراد از رفتن دو ثلث نیست که بجوش
دو ثلث بحسب وزن یا مساحت از او کم شود و اگر در بعضی اطراف دیگ انعقاد
کم شده و در طرف دیگر نشده ثمر ندارد و اگر در آفتاب گذاشتند بعد از جوش
دو ثلث او رفت هم کافیست و اگر بسبب هوا کم شد محل اشکالست اگر چه بعضی
گفته اند کفایت میکند بنابر این اگر عصیر نجس ریخته بر خورد و خشک شد پاک
میشود چون دو ثلث او بهوا میرود مسئله هرگاه عصیر غلیظ باشد هر قدر
آب در او بگذارند و جوش دهند تا دو ثلث برود کفایت میکند مسئله
هرگاه عصیر نکوبیده خرما را در آفتاب بگذارند یا با آتش هموار تا دو ثلث آن برود
بی جوش ثمر ندارد و هر وقت که جوش خورد باز نجس میشود سیزدهم
غایب شدن و آن مطهر است در انسان باینمعنی که هرگاه معلوم شد که بدن یا
لباس یا ظرف یا فرش کسی نجس شده و آن شخص از نظر تو غایب شد زمانی
که احتمال تطهیر باشد حکم بطهارت آنها میشود دیگر ضرور نیست جویا شدن
و تفحص نمودن ولکن احتیاط شدید در اینست که دو شرط در این ملاحظه شود
یکی آنکه آنشخص بداند که آنچیز او نجس است و دیگر آنکه بعد از آن خودش
استعمال او بکند مثلا استعمال طاهر چهاردهم استبراء و آن مطهر فضله

بشرط آنکه صدق کند عرفا خون پشه است

کفایت آن در تطهیر بنا بر قول بنجاست و حلیت محل اشکال است

این احتیاط ترک نشود

فضلهٔ حیوان حلال است یعنی حیوان حلال گوشت که غالب خوراک او نجاست شد
نجس میشوند فضلات او و همین که استبراء شد فضلات او و بعد از استبراء پاک
میشوند و معنی استبراء اینست که او را آنقدر نگاه بدارند که ترک خوردن نجاست کند
بحدی که از اسم نجاست خوار بیرون برود و احوط اینست که مدت مخصوص منصوص
در هر حیوان نگاه بدارند و این مدت بدین تفصیل است شتر چهل روز گاو بیست روز
گوسفند ده روز مرغابی هفت روز مرغ خانگی سه روز یا پنج روز احتیاطا
یازدهم بیرون آمدن خون است بعد از ذبح بقدر متعارف پس باقی ماندهٔ خون
در شکم و دل و جگر او پاک میشود شانزدهم استعمال است پیش از
نجس شدن که مانع نجس شدن است با وجود مقتضی آن و آن نسبت بکسی است که
بامر امام غسل کند قبل از موت چنانکه سابقا گذشت هفدهم
زوال تغیر است از آب نجس در چاه و کر بتفصیلی که خواهد آمد هیجدهم خشکیدن
آب چاهیکه نجس شده پس باطن آن که جوشیده احتیاج بتطهیر ندارد نوزدهم
کم کردن از آب چاه بتفصیلی که خواهد آمد بیستم تیمم دادن میت بنابر قول
بعضی **مطلب چهارم** در بیان آنچه ثابت میشود باو نجس شدن و پاک شدن
و در آن دو مقصد است **مقصد اول** بدانکه غیر از اعیان نجاسات
که گفته شد هر چیز در شریعت محکوم بطهارت است تا اینکه بطریق علم و یقین
مشخص شود که نجس شده است و مراد از علم شخصی است که معین باشد این شیء
خاص نجس شده و اما اگر در نوع آن چیز علم باشد لکن در خصوص این فرد
مخصوص احتمالی برود محکوم است بطهارت مثلا نوع قند روسی یا جوهرهائیکه
که از بلاد کفر میآورند معلوم است که بمباشرت کفار و عمل میآید لکن
در این قند خاص یا این شیشه جوهر مخصوص اگر احتمال بدهی که شاید طریقی

در شمردن این از مطهرات مسامحه است و همچنین [illegible] خالی از [illegible] بر این ک

طریقی شده که دست کافر برطوبت آن برنخورده پاک است و اگر در این بخصوص هم
یقین داشته باشی البته هم نجس است و در اینجا چند مسئله هست اول هرگاه
مظنه حاصل بشود بنجاست چیزی پس اعتباری باو نیست هر چند مظنه قوی باشد
مثل روغن و ماست و پنیر اهل صحرا و ایلیات که اجتناب از نجاسات ندارند بحسب حکم
شارع همه پاکند بلکه احتیاط در اظهار اجتناب شرعی هم ندارد بلکه گاهی احتیاط
مکروه میشود هرگاه بوسواس بکشاند بلکه گاهی احتیاط حرام است هرگاه بحد
وسواس برسد بلکه میگوئیم که وسواسی اگر یقین بنجاست کرد از بابت مرض
وسواس اعتبار ندارد و بدانکه تفاوتی نیست در حکم بطهارت ما بین اینکه
شک داشته باشد باینکه این چیز خاص نجس شده یا اینکه این چیز از نجاسات
است یا نه مثلا چیزی در جائی ببینی ندانی بول است یا آب یا سرگین میبینی نمیدانی
فضلهٔ انسانست یا غیر اینها همه محکوم بطهارتند بلی کلامی هست در خون که هرگاه
خونی در جائی باشد ندانی خون نجس است یا خون پاک مثل خون پشه و مانند
آن و حکم آن سابقا گفته شد **مسئلهٔ دویم** هرگاه یقین حاصل شد که
نجاست بیکی از چند چیز رسیده و نداند که بکدام رسیده اگر آن چیزها حد و
حصر ندارند همه محکوم بطهارتند و اگر محدود و محصورند همه حکم نجس خود شخص
دارند مثل اینکه بداند که نجسی از نجس رسیده یا بعبا او یا پیراهن او در اینجا
اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که موشی در رمضان بیکی از دو ظرف
شیره یا روغن افتاده و نداند کدام است اجتناب نیز از هر دو لازم است لکن اگر
چیزی بیکی از آنها برخورد نجس نمیشود و اگر این دو چیز از دو نفر باشد مثل
اینکه قطرهٔ نجسی افتاده و یقین باشد که یا بعبای خودش برخورده یا رفیقش هر یک
میگوید عبای من پاک است در او میتواند نماز کند و نظر این مسئله است هرگاه

بشرط آنکه چیز هر یک از اینها محل ابتلاء دیگری نباشد والا اجتناب لازم است از هر دو بر آنکه محل ابتلاء این عبا و مراد بمحل ابتلاء بودن آنست که محتاج [illegible] باشد استعمال آن بعاریه [illegible] ک

هرگاه فرشی یا لباسی در میان دو نفر مشترک باشد و در او منی باشد که یقین
کنند که از یکی از ایشان است لکن نمیدانند از کدام است بر هیچیک غسل واجب
نیست و از این مسئله است که شستن مخرج منی بر هیچیک از ایشان واجب نیست
و حال آنکه یقیناً عضو یکی از ایشان نجس شده است **مسئلهٔ سوم** هرگاه دو عادل
شهادت دادند بر نجاست چیزی اقوی قبول است هر چند یقین حاصل نشود
مسئلهٔ چهارم هرگاه یک عادل خبر داد و یقین از خبر او حاصل نشد
حکم بنجاست نمیشود خصوصاً هرگاه سبب آنرا نگوید **مسئلهٔ پنجم**
هرگاه صاحب ید یعنی کسیکه آنچیز در تصرف او است بگوید نجس است قبول
میشود لکن اگر بعد از استعمال بگوید که آنچیز را که استعمال کرده نجس بوده
و آنچه بآن برخورده نجس شده اید حکم بقبول مشکل است **مسئلهٔ ششم**
مذکور شد که همه چیز محکوم بطهارت است لکن استثنا شده است از این یک چیز
و آن رطوبت مشکوکه است که بعد از بول بیرون آید و ندانند بول است یا نه
و استبرا نکرده باشد در اینجا حکم میشود بنجاست **مسئلهٔ هفتم** هرگاه
خبر دو عادل با دو صاحب ید تعارض کنند در طهارت و نجاست حکم بطهارت
میشود **مسئلهٔ هشتم** در بعض چیزها که شک در نجاست آنها یا مظنه
کلی هست شارع فرموده که آنها پاک است استعمال کنند مثل معبد یهود
و کلیساها و خانهای مجوس و لباس ایشان که شارع فرموده اند که آنها
پاک باشند و در آنها نماز کنند بجهت رفع وسواس و توسعه در شریعت **مقصد**
دوم در ثبوت پاک شدن بدانکه بعد از آنکه نجاست چیزی معلوم شد
باید علم برسانند باینکه تطهیر شده پس در جائی که محسوس بچشم شد شبهه نیست
و اما هرگاه بسبب تاریکی احساس بصر ممکن نباشد احتمال آن عضو نجس و وصول

له در آنچه قبل از اخبار آن بنجاست ملاقات نموده باشد ک

وصول آب را کافیست و اگر عضوی حتی نجس شده یا مثل ظرف و لباس پس باید
یقین حاصل شود که بهمه جای آن آب رسیده و ظاهر این است که ظن بشستن همهٔ
آن عرفاً کفایت میکند در جائیکه اگر بنا بر تتبع و علم خاص شد عسر و حرج و
وسواس لازم آید مثل اینکه در شب تاریک بخواهد چیزی تطهیر کند یا آنکه
جائی نجس شد که بچشم دیده نمیشود و احساس نمیشود که بهر جزء جزء آن میرسد
یا نه همین که صادق آمد که شسته شد کفایت میکند **مسئلهٔ** هرگاه دو عادل
شهادت بدهند بتطهیر کفایت میکند و ظاهر این است که اخبار یک عادل در
اینجا هم کافیست **مسئلهٔ** هرگاه صاحب ید اخبار کرد بتطهیر کفایت میکند
بلکه سابقاً گفته شد که اگر غائب شد و احتمال تطهیر برود و استعمال کرد آنرا
در چیزی که طهارت در آنها شرط است نیز کافیست ضرر نیست که بگوید آنرا
پاک کرده ام **مسئلهٔ** هرگاه شخصی را وکیل در تطهیر نموده و اخبار نمود اظهر
قبول است **مسئلهٔ** هرگاه رخت نجس باشد و رخت شوی آنرا ببرد و بشوید
پس اگر باو گفته باشی که این نجس است تطهیر بکن و بعد بگوید تطهیر کردم قبول
میشود و اما اگر باو نگفتی و شست و آورد پس اگر علم داری باینکه در آب کثیر
بحسب قاعده تطهیر شسته هر چند بی قصد بوده خوب است و اگر این علم را نباشد
حکم بپاکی آن نمیتوان نمود **مسئلهٔ** هرگاه از عضوی خون بیاید بخواهی
آنرا تطهیر کنی باید بعد از قطع خون آب بر آن جاری شود و در صورت تاریکی یا
نابینائی باید خاطر جمع بشود بازالهٔ عین خون و جریان آب بر آن بعد
از آن دیگر احتمال خون تازه آمدن اگر بدهد عیب ندارد **مسئلهٔ** هرگاه
مادر طفل یا تربیت کنندهٔ او اخبار کنند بطاهر شدن بدن و رخت او قبول
میشود **مسئلهٔ** هرگاه دو عادل یا دو صاحب ید در یک چیز تعارض کنند

له بلکه باید همه آن شسته شود حقیقتاً بلی تدقیق اگر از جهت وسواس باشد نکند ک

له بلکه کافی نیست ک

له مشکل است مگر در صورتیکه علم حاصل شود که مشغول بتطهیر آن شده باشد و همچنین است حکم رخت شوئی در مسئله بعد ک

در ثبوت پاک شدن است

کنند و در پاک کردن و نشدن حکم میشود بنجاست آن خاتمه در بیان احکام آب
که عمدهٔ طهارت بآن حاصل میشود بدانکه آبی که طهارت از حدث و تطهیر از نجاست
بآن حاصل میشود بدانکه آبی که طهارت از حدث و تطهیر از نجاست بآن حاصل
میشود آب مطلق است یعنی آنچه را آب توان گفت بی اضافه چیزی اگرچه مضاف
هم استعمال بشود بر آب شور مثلاً مطلق است چونکه آب خالی هم اورا میگویند
لکن آب گوشت و آب غوره مضاف است چونکه آب تنها نمیشود گفت هر
هرگاه شک بشود در آبی که آیا مطلق است یا مضاف مثل اینکه در چیزی شک
بشود که آیا عرق بید است یا آب استعمال آن در طهارت جایز نیست و هرگاه
آب بحدی گل آلوده باشد که شک بشود در اطلاق و اضافه آن اگر کثیر است
حکم بنجاست آن نمیشود اما وضو و غسل بآن جایز نیست و در صورت انحصار
احوط وضو یا غسل و بعد تیمم است بدانکه آب مطلق را در شریعت احکامی
هست اول اینکه خود آب مطلق پاک است و پاک کننده از حدث و خبث دوم اینکه
اگر بنجاستی باو برسد و خود نجاست تغییر دهد یکی از رنگ و طعم و بوی آن را
نجس میشود و در اینحکم همه اقسام آب شریکند و فرقی میان جاری و قلیل و کثیر
نیست حتی اینکه اگر قدری از آب دریا متغیر شد همان قدر نجس است و پاک نمیشود
مگر بزوال تغیّر و بهم خوردن آن مسئله در حوضها که در دهاتها
متعارفست باید ثابت تغیر ملاحظه کرد از چند جهة اول از بابت اینکه
متنجس بسیار دارد و تطهیر میشود و غالباً از نجاست طعم او تغییر میشود (میکند)
اگرچه بو و رنگ او تغییر نشده لکن همین قدر که از آن جهت بدطعم شده کفایت
در نجاست میکند هرچند کرها زیاده باشد جهة دویم از بابت اینکه در وقت شستن
چیزیکه ملوث بنجاست عینیه است هرگاه قدری از آب حوض را تغییر داد باید ملاحظه

بلکه جایز است ک

در احکام آب حوضها

ملاحظه نمود که مقدار کری متصل الاجزاء غیر متغیر از او باقی باشد مثلاً هرگاه
لباسی آلودهٔ بخون یا غائط را در حوض شست که قدری از آب آن رنگ برداشت
یا بدبو یا بدطعم شد باید ببیند که بقدر یک کر آب غیر متغیر متصل بهم از او باقی
مانده یا نه (اگر نمانده) یا منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه نجس است پس اگر جمیع آب حوض
یک کر و نیم باشد و ثلث بیشتر آن متغیر شده یا متغیر در وسط اتفاق شده بقسمی که
هیچیک از دو طرف او کر نماند هم منقطع شده کری نیست آن حوض نجس میشود
جهة سیم هرگاه حوض یک کر آب بیشتر ندارد بجهة تطهیر بدن و ظروف
اما اگر لباس نجس در آن بگذارند آن آب نجس میشود هرچند تغییر در آن حاصل نشود
مسئله هرگاه بو یا طعم یا رنگ آب تغییر شد لکن مشخص نشد که بجهة
طول ماندن آبست یا بجهة نجاستی است که در آن ریخته شده یا بجهة خود متنجس است
اقوی حکم بطهارت است مسئله هرگاه معلوم نشود که تغییر بو یا طعم یا رنگ
مستند بجهة اینها است هم طول ماندن و هم نجاست و هم متنجس احوط اجتناب است
مسئله هرگاه آب بجهة مجاورت نجاست بدبو شد نجس نمیشود مسئله
هرگاه متنجس در آب ریخته شد و تغییر داد اگر بصفت نجاستی که در آن هست
تغییر داد نجس است و اگر بصفت خود متنجس باشد نجس نیست مثلاً زعفران نجس
ببول موش هرگاه آب حوض را زرد کرد عیب ندارد اما هرگاه طعم آب حوض
بجهة بول تغییر شد نجس میشود مسئله تغییر باید حسی باشد یعنی رنگ را
چشم و بو را دماغ و طعم را زبان احساس بکند پس تقدیر اینها که بگوئی اگر
این نجاست رنگ یا طعم داشت تغییر میداد معتبر نیست اما اگر بدانیم که این نجاست
تغییر فعلی داده لکن مانعی هست از احساس اگر آن مانع از خارج است آن
آب نجس است و اگر آن مانع در خود آبست احوط حکم بنجاست است حکم سیم آن

نجس نمیشود بمجرد این بلکه بعد از تغیر بنجاست ک

اگرچه اقوی طهارت است ک

مثل اینکه آب بصفات نجس باشد ک

از احکام آب مطلق و تفصیل نجس شدن آبست بملاقات نجاست بی آنکه تغییر بشود
بدانکه آب مطلق هرگاه بسته باشد مثل یخ و برف تفاوتی در اقسام آن نیست
که هر جای او که ملاقات نجس کرده همانجا نجس میشود و قابل تطهیر هست و اما هرگاه
بحال خود باشد پس آن پانزده قسم است که هر قسمی از آن حکمی دارد اول نابع جاری
دوم نابع فورانی واقف سیم نابع ترشحی چهارم نابع متقاطر از بالا پنجم آب
باران ششم آب حمام هفتم آب چاه هشتم آب ایستادهٔ کثیر نهم آب قلیل مستقر
در یک مکان دهم آب قلیل عالی و سافل یازدهم آب مستعمل در ازالهٔ نجاست
مخرج دوازدهم آب مستعمل در ازالهٔ نجاست غیر مخرج سیزدهم آب مستعمل در رفع
حدث اصغر چهاردهم آب مستعمل در رفع حدث اکبر پانزدهم آب سؤر **قسم اول**
که نابع جاری است بملاقات نجاست نجس نمیشود هر چند کمتر از کر باشد و اگر
قدری از آن تغییر شد آنچه طرف ماده است پاک است و متغیر نجس است و آنچه پایین
آنست اگر تمام روشنهٔ آب تغییر نشده هم پاک است و اگر تمام روشنهٔ آن متغیر شده
ملاحظهٔ آن میشود اگر کر است پاک است و اگر نه نجس است و آن متغیر بمحض
زوال تغییر هم پاک میشود و آنچه مساوی جاری است از اطراف او هم حکم جاری
دارد هر چند جریان حتی نداشته باشد **مسئله** در تطهیر متنجس در آب جاری
تعدد ضرور نیست بلکه محض احتیاط است **مسئله** غسل ترتیبی در آب جاری
بمحض بودن در آن و قصد ترتیب اعضا کافی نیست و بیرون آمدن و تحریک اعضا
ضرور نیست **قسم دوم** نابع غیر جاری است مثل چشمهائیکه ایستاده اند
احوط در آنها اینست که اگر بقدر کر نیستند بمجرد ملاقات نجس میشوند
لکن بمجرد آنکه قدری از آنها بیرون آورند بقسمی که در ماده حرکتی پیدا شود
پاک میشود **قسم سیم** نابع ترشحی است و بودن آن مثل قسم دوم هم خالی

۵ شرط امتزاج با آنچه متصل بماده است ک

۵ بلکه نجس میشود علی الاقوی

از قوت نیست لکن محل احتیاط است **قسم چهارم** نابع متقاطر از
بالا است که در کوهها بسیار اتفاق میشود و حکم آن اینست که این قطرات که
در بالا هستند و متصل بمتقاطر اند بملاقات نجاست نجس نمیشوند و تطهیر
نجس هم میکنند و اما آنچه در پایین جمع شده باید ملاحظهٔ حکم کر و در آن بشود
قسم پنجم آب باران است و همین تقاطر خود آن آب و آبی که بر زمین آمده
و تقاطر بر آن میشود بحکم جاری است پس اگر نجاستی بر او برخورد یا بر نجاست
فرود آمد و از آنجا ترشح کرد نیز پاک است علاوه بر این هرگاه باران وارد شد
بر آب قلیلی که در ظرفی باشد آنهم همین حکم دارد و تطهیر متنجس در آن میشود
کرد **مسئله** هرگاه در پشت بام عین نجاست باشد و ظرفی در زیر ناودان
بگذارند مادامیکه باران است آنچه آب در آن ظرف بیاید پاک است اگر چه
بوی نجاست بیاید پس اگر آن ظرف را با آبها قبل از انقطاع باران بر داشت
اصلا اشکالی ندارد و اگر باران ایستاد و بعد از آن دیگر آب در آن نیامد
نیز بی اشکال است اما اگر بعد از ایستادن باران هم آب میان این ظرف آمد
هرگاه یقین شد که این آب از روی نجاست گذشته مثل اینکه نجاست در میزاب
بوده نجس میشود و اگر یقین نبوده باز هم پاک است **مسئله** هرگاه آب
از پشت بام تقاطر کند حکم آب باران را ندارد **مسئله** هرگاه پشت
بام نجس باشد و آب باران از سقف آن تقاطر کند اگر عین نجاست در پشت
بام نیست باران آنرا پاک نموده و سرایت در سقف نموده و بعد تقاطر کرد
اگر عین نجاست در پشت بام نیست باران آنرا پاک نموده و سرایت در سقف
نموده و بعد تقاطر کرده پس بهر جا برخورد عیب ندارد و اگر در پشت بام
عین نجاست هست و آب باران بر او خورده و از آنجا سرایت در سقف نموده

۵ مگر آنکه تقاطر در حال باران تمام نشده باشد و متصل باشد آنچه تقاطر میشود بآنچه میبارد ک

نموده پس اگر مادامی که باران است سرایت کرده باز هم پاک است و اگر بعد از انقطاع
باران آبی بوده بعد سرایت در سقف کرده نجس است و اگر علم نداشته باشد که این
آبی که سرایت کرده چه وقت بوده باز هم حکم بطهارت آن میشود **مسئله** هرگاه
باد قطرات باران را در زیر سقف ببرد ظاهر اینست که همان حکم آب باران در آن
ثابت است **قسم ششم** آب حمام است بدانکه آب حمام چهار قسم است اول
و دوم آب کمتر از کر که در حوضهای کوچک است که در روم متعارفند و شیر
پیچ دارند یا اینکه در حوضهائی که کمتر از کر در آنها آب مانده است و راهی دارند
بحوض بزرگ اینها با وجود آنکه کمتر از کر باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند
و تطهیر نجس در آنها میتوان کرد مادامیکه آن شیر پیچ یا راه گشوده است و اگر بسته
شد بملاقات نجاست نجس میشود و بمحض گشودن آن پیچ یا راه آن پاک میشوند[۱]
سیم آب غساله حمام است که در منجلاب آن جمع میشود اظهر در آن حکم بنجاست است
اگر چه علم بآن هم حاصل نشود[۲] چهارم آب غساله ایست که در صحن حمام بترشح میرسد
بدانکه اصل زمین حمام و آب شستن شوی که بر آن هست پاک است و اما هرگاه علم
باشد که مکرراً نجس میشود بسبب پاهای مترددین که بر جا نجس میکنند و در آنجا میکنند
و بسبب نجاست عینیه که گاهی بر آن هست و علم هم باشد که بسبب آب ریختن گاهی
پاک میشود و ندانیم که اینحالت مخصوصه از حالات طهارت آنست یا نجاست
آن اگر چه حکم بطهارت آن نمیتوان نمود[۳] پس سجده بر آن مشکل است لکن حکم بنجاست
ملاقی آن هم نمیشود و طریق احتیاط واضح است **قسم هفتم** آب چاه است
که بجهت آن احکام مخصوصه در شریعت هست و مراد از چاه آنست که آب آن از زمین
بجوشد و آنرا چاه گویند پس قنات و قسمی که آب در آنها از سر چشمه یا از رودخانه
جاری نموده اند داخل چاه نیستند و از اقسام جاری میباشند و اگر آب باران در آن

[۱] بشرط امتزاج
[۲] بدون علم بنجاست محکوم بطهارت است
[۳] با علم علم بنجاست حکم بطهارت نمیشود و بعد از آن نیز جایز است

در آن جمع شده داخل آب ایستاده است و بجهت چاه چند حکم مخصوص هست اول
اینکه اگر نجاستی باو برسد هر چند که او را تغییر ندهد و کری آب هم داشته
باشد بسیاری از علما حکم بنجاست او کرده اند[۱] دوم آنکه بعد از حکم بنجاست
تطهیر میشود بآب کشیدن از آن و برای هر نجاستی مقدار مخصوصی هست که باید آن کشیده
بشود سیم آنکه هرگاه نجس شد دلو و ریسمان و اطراف چاه و دستهای آبکش که
همه نجس میشوند بعد از کشیدن آن مقدار همه آنها پاک میشوند بالتبع چهارم آنکه
هرگاه آب چاه متغیر شد بنجاست کیفیت تطهیر آن اینست که اینقدر بکشند که آن
تغییر زائل بشود پنجم هرگاه تغییر شد و آب نکشیدند تا تغییر خود بخود رفت محل
اشکال میشود پس اگر بتوان معلوم کرد که اگر میکشیدند چه قدر دفع تغییر میکرد
همان قدر را بکشند و اگر معلوم نمیشود احتیاط شدید در کشیدن همه آب چاه
است اگر چه پاک بودن آن بمحض زوال تغییر خالی از وجه نیست[۲] ششم آنکه هرگاه
آب چاه متغیر شد و آنرا آب کشیدند تطهیر نمودند طهارت دلو و ریسمان بخودی
خود مدخلی محل تأمل است[۳] هفتم اینست که آب چاه بمجرد ملاقات نجاست
نجس نمیشود مگر هرگاه تغییر در احد اوصاف ثلثه او شده باشد لکن احوط اینست که
با وجود طهارت مقدارهای مخصوصه بجهت افتادن بعض نجاسات کشیده شود
و آنها ده مقدار است اول همه آب و آن در شراب است و منی و خون حیض و نفاس و
استحاضه هر چند یکقطره از آنها باشد[۴] دوم یک کر برای مردن اسب و استر و
الاغ در آن سیم هفتاد دلو برای مردن انسان در آن چهارم چهل دلو برای
مردن سگ و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و ریختن بول مرد در آن
پنجم سی دلو برای داخل شدن آب باران که بول و عذره و نجاست سگ در آن
باشد ششم ده دلو[۵] برای غایط انسان و خون بسیار که در چاه بیفتند هفتم

[۵] اگر غایط خشک و خون کم باشد و اما غایط اگر تر باشد و خون بسیار پنجاه دلو باید کشید

[۱] لکن اقوی عدم نجاست چاه است مگر بتغیر چنانکه در نیز خواهد آمد
[۲] بلکه اولی است بشرط امتزاج با مقداری از آب کر تا نه بجوشد
[۳] اگر چه اقوی طهارت است
[۴] اظهر آنست که حکم دفعات ثلثه حکم سایر نجاسات است
[۴] مگر قطره از شراب که سی دلو کفایت میکند اگر چه کشیدن تمام افضل است

هفتم هفت دلو برای مردن از کبوتر تا شتر مرغ و برای غسل کردن جنب در چاه و
افتادن سگ هرگاه زنده بیرون بیاید و مردن موش در آن هرگاه پاشیده یا ورم
کرده باشد هشتم پنج دلو است برای فضلهٔ مرغ نجاست خوار نهم سه دلو است
برای موش که نپاشیده و نه ورم کرده و مردن مار و چلپاسه دهم یک دلو است
برای گنجشک و مانند آن که در چاه بمیرد و برای بول طفل شیرخواره و تازه
از شیر گرفته قسم ششم آب کثیر ایستاده است و مراد از آب کثیر آبی است که
یک کر یا بیشتر باشد و مراد از کر مقدار[ی] از آب است که بقدر پر کردن حوضی
یا ظرفی است که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه وجب و نیم باشد[۵۱] بطریق
تحقیق پس اگر خود مکان آب باین صفت است همان آب کر است و اگر اختلاف در
طول و عرض و عمق داشته مجموع آنها را در همدیگر ضرب میزنند اگر حاصل آن
چهل و سه وجب الا ثمن میشود کر است مثلا هرگاه عرض آب یک وجب باشد
و عمقش یک وجب و طول آن چهل و سه وجب الا ثمن باشد کر است و اگر عمقش ده
وجب و عرض آن دو وجب و طول چهار وجب قریب بیک کر است زیرا که حاصل
ضرب هشتاد میشود و مراد از وجب وجب متعارف است و باید این مقدار در یکجا
باشد که بگویند یک آب است پس اگر دو حوض باشد که از بالا باهم متصل اند
خوب است و اگر ما بین آنها سوراخ کوچکی باشد محل تامل است[۵۲] و حکم آب که باین
مقدار رسید اینست که نجس نمیشود بملاقات مگر با تغییر و تطهیر متنجس را
میشود و غسالهٔ نجس در آن معتبر نیست قسم نهم آب قلیل است یعنی آب بی
ماده کمتر از کر چه در ظرفها باشد یا حوضها یا گودالها چه از باران بود یا ایستاده
باشد و حکم آن اینست که بملاقات نجاست نجس میشود هرچند تغییر نشود
لکن در وقتی نجس میشود که نجس بر او وارد بشود چه از بالا و چه از پایین اما

۵۱ علی الاحوط

۵۲ اقوی کفایت بهمین قدر یا اتصال است

اما اگر وارد شود بر نجس پس جزء ملاقی نجس است یقینا و اما جزء بالای جزء
ملاقی پاک است[۵۵] اگر بلندی آن محسوس باشد قسم دهم آب قلیل که قدری از آن در
عالی است و قدری پایین پس اگر علو ظاهر و محسوس است بلاشبهه بنجاست پایین
نجاست بالا نمی شود و اگر همین قدر است که چون آب ریخته شود میل بسمت مقابل
کند تا بنجاست پایین همهٔ آن نجس میشود تا اینکه سمت بالای آن که آب از آن جاری
شده نجس نمیشود ثانی اقوی و اول احوط است مسئله هرگاه ته آفتابه
سوراخ باشد و آنرا بر زمین نجس بگذارند بنحوی که بر زمین نجس یا آب نجس متصل
بشود یا آب آفتابه نجس میشود یا نه اگر ته آفتابه را در میان آب نجس بگذارند ظاهر
اینست که اگر دور و زیر آفتابه قدری آب نجس جمع شد که از آن سوراخ که آب میان
آب هم داخل بشود یا آنکه سوراخ بنحوی باشد که از کل نجس داخل در آن بشود
همهٔ آب آفتابه نجس میشود و اگر علم حاصل نشود مگر بهمین اتصال آب مدتی
بر زمین غیر طاهر حکم طهارت است مسئله هرگاه کوزه که نشر میکند بر
زمین نجس گذاشته شود آب آن اشکالی ندارد قسم یازدهم و دوازدهم
آب قلیل که تطهیر متنجس با آن شده اگر تطهیر مخرج با آن شده آنرا استنجاء گویند
و اگر نجس دیگر باشد آنرا غساله گویند و حکم آب استنجاء غیر از حکم آب غساله است
لهذا در دو مطلب بیان میشوند مطلب اول بدانکه آب استنجاء چه از بول
و چه از غائط باشد پاک است پس اگر بر رخت یا لباس برسد یا از ترشح آن بچیزی
برسد نجس نمیشود و خلافی در اصل مسئله نیست لکن سه شرط دارد باید
متغیر بنجاست نباشد و باید نجاست از مخرج تعدی زیاد نموده باشد و باید وقت
ریخته شدن بر نجاست بیرونی ریخته نشود پس هرگاه شخص در صحرا و غیر آن
از آنمکان که بول و غائط در آن هست برخواست و مکان دیگر نشست و تطهیر

۵۵ بشرط آنکه آب جاری باشد و اما اگر ایستاده است همهٔ آن نجس میشود

و تطهیر نمود اگر ریختن آن آب بیفتد نجس نیست و اگر بر زمین که آب بر آن ریخته
شده نجس نیست و بعضی سه شرط دیگر علاوه کرده اند که باید اجزاء ریزه در آن
محسوس نشود و باید اول آب بریزد بعد با دست استعمال نماید و باید با غایط
خون یا چیز دیگر نباید و احتیاط شدید در ملاحظه شرط اول است و ملاحظه
باقی خوبست و بدانکه در آب غساله خلافی هست بعضی قائلند بنجاست آن
مطلقا و بعضی بطهارت آن مطلقا و بعضی میگویند که آن آبی که طهارت محل باو حاصل
میشود پاکست و آبی که پیش از حصول طهارت است نجس است پس در آنچیزی که
دو دفعه شستن میخواهد آب غساله دفعه اولی نجس است و دومی پاکست و تحقیق
کلام در مسئله غساله اینست که هرگاه چیزی بآب قلیل تطهیر شود هفت نوع آب
در آن متصور میشود اول آبی که از آن متغیر جدا میشود و آن نجس است بی شبهه
دوم آن آبی که با زوال العین میشود اظهر نجاست است سیم آن آبی که بجهة تطهیر
بر آن وارد میشود و از آن جدا میشود فورا یا بفشار دادن و بعد محتاج بآب
باب دیگر نباشد قول مشهور در این نجاست است و اوفق باحتیاط میباشد
اگرچه قول بطهارت خالی از قوت نیست چهارم آن آبی که بجهة تطهیر جاری شود
و بعد از آن هم محتاج بآب دیگر نباشد مشهور در این نجاست است و مقتضی
احتیاط هم هست اگرچه طهارت خالی از وجه نیست پنجم آبی که بعد از اجراء آب
تطهیر متصل میماند بمحل لکن بعد از مکث یا اندک فشردن یا از متعارف بیرون
میافتد اقوی در این طهارت است ششم آبی که میماند و بعد از مکث یا اندک زیاد
فشردن هم بیرون نمی آید این بی شبهه پاکست هفتم آبی که ریخته شود زیاده
از مقدار جریان لازم بر آن آب قول بی آنکه تمام تقاطر کند الشیخ الاستاد حجة
الاسلام اعلی الله مقامه میفرمودند که اگرچه نجس یکساعت بر آن آب بریزد همه

همه از آبها بنجاست غساله که تمام جدا نشده میشوند و در آخر تطهیر موقوف
بر جدا شدن قطره ها است اگرچه این قول خالی از تامل نیست لکن موافق
احتیاط است و از اینجا مسئله معلوم میشود که هرگاه عضو نجس را اگر بآب بخواهی
تطهیر کنی قبل از جدا شدن قطره هائی که خود جدا میشوند اگر با دستمال یا لنگ
خشک کنی آن دستمال و لنگ نجس میشوند و شاید ثانیا را نجس کنند که محتاج
بتطهیر ثانی باشد و جدا شدن قطره ها در آن کفایت نکند و وجه آن بتامل معلوم
میشود **قسم سیزدهم** آب قلیل مستعمل در رفع حدث اصغر و آن پاکست
و پاک کننده است از حدث و خبث بی اشکال **قسم چهاردهم** آب قلیل
مستعمل در رفع حدث اکبر مثل آب غسل جنابت و غسل حیض و مس میت و
حکم در آن اینست که پاکست و ازاله نجاست با آن جایز است ~~غسل مستحب با آن~~
~~جایز است و~~ غسل مستحب با آن جایز است[51] لکن صحت وضو واجب و غسل جنابت
ثانیا با آن محل خلاف و اشکال است و احوط باحتیاط شدید ترک آنست **مسئله**
هرگاه در وقت غسل که آب بر بدن میریزد از قطرات آن در ظرف بچکد
بعضی اشکال کرده اند در غسل باز از این آب که آب مستعمل در رفع حدث
اکبر در آن داخل شده و این کلام راهی ندارد هرچند قائل باشیم که بآب مستعمل
غسل نمیتوان کرد **قسم پانزدهم** آب قلیل سؤر یعنی آبی که نیم خورده
حیوان یا عضو دیگر او بآن برخورده باشد و حکم آن تابع حکم آن حیوان است
پس سؤر نجس العین نجس و سؤر طاهر العین طاهر است لکن سؤر غیر ماکول
اللحم مکروه است مگر سؤر مسلم[52] که علاوه بر آنکه مکروه نیست استعمال آن
مستحب است بلکه از بعض احادیث ظاهر میشود که آبی که پس مانده استعمال
مسلمین است بهتر است از آب محافظت شده دست نخورده بجهة وضو و تطهیر

۵۱ فرق بین غسل و وضوء واجب و مستحب نیست ک

۵۲ بلکه مؤمن ک

وتطهیر و در حدیث هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستند وضو
بگیرند یا مشغول وضو بودند گربه در آنجا بود نگاه بآب کرد معلوم شد که
تشنه است آنحضرت ظرف آب را نزد گربه گذاشت و آن گربه از آن خورد و حضرت
با آب باقیمانده گربه وضو گرفت **مسئله** مکروه است استعمال سور زن
حائض که چندان تقوائی ندارد بلکه هر کس خاطر جمعی از او حاصل نیست
و هر چند که شرعا همه اینها پاکند **مطلب دویم** از خاتمه در بیان
احکام ظرفها است بدانکه ظرفها یا از معدنها است یا از جلود است یا از غیر
آنها و بجهة بعضی از آنها احکام خاصه هست که در چند مطلب بیان میشوند
مطلب اول بدانکه ظروف طلا و نقره را در شریعت مطهره چند حکم
هست اول حرام است ساختن آنها دویم حرام و باطل است اجیر شدن بر ساختن
آنها سیم حرام است زینت یافتن بآنها بمحض گذاشتن چهارم حرام است نگاه داشتن
آنها و هر از شکستن آنها واجب است بر صاحب آنها و بر هر کس که قدرت
بر شکستن آنها دارد و اگر آنها را شکست ضامن قیمت ساختن آنها نیست
لکن اگر اتلاف اصل آنها بشود ضامن است پنجم حرام است چیز خوردن از
آنها بدست گرفتن و بلب گذاشتن و فرو بردن آن چیز ششم حرام است استعمال
آنها در آن هر چند باین طریق باشد که غذا در ظرف دیگر باشد که در مجمعه
نقره یا طلا گذاشته است هفتم حرام است اکل و شرب از آنها اگرچه باین طریق
باشد که از آن خالی کنند در ظرف دیگر پس استعمال غوری نقره و سماور نقره
حرام است **مسئله** هرگاه کسی مثلا خادم از آن ظرف نقره در فنجان غیر نقره
بریزد و بدیگری بدهد بی شبهه آن ریزنده معصیت نموده و اقوی اینست که
بامر او در آنها ریخته شده نیز معصیت استعمال نمودن بر او هست هشتم حرام است

ط ٥ بجهة استعمال نه مطلق و هم چنین اجیر شدن علی الاقوی اگرچه احوط ترک است چنانکه احوط ترک نگاه داشتن آنها است ک

۲ ه مشکلات اگرچه معصیت نموده است ک

حرام است و باطل است وضو و غسل از آن ظرف چه آب آن بریزد بر اعضا یا در
میان دست خالی کند بعنوان استعمال یا عضو میان آن برند بعنوان ارتماس نهم
اگر محل ریخته شدن آب وضو یا غسل ظرف طلا یا نقره باشد پس اگر آن ظرف را
بجهة همین قرار داده که محل آب وضو یا غسل او باشد اقوی بطلان است و
اگر اتفاقا چنین شده که آب در آن ریخته شد عیب ندارد دهم اگر ظرف
آب منحصر باشد بطلا و نقره باید تیمم نمود یازدهم حرام است بیع و شراء آنها
بنحویکه هیئت ظرف ملاحظه شود اما اگر ماده را بفروشد بدون ملاحظه
هیئت بقصد شکستن آن و بشرط آن بیعش عیب ندارد دوازدهم تفاوتی
نیست در احکام مذکوره ما بین ظرف بزرگ و کوچک پس تریاک دان و قلیه
نمای طلا و نقره داخل این احکام اند و هم چنین سر شطب و بگاه و لکن سر قلیان
و صیانه آن عیب ندارد و اما محل جوز قلیان هرگاه نقره یا طلا باشد پس اگر
بنحویست که اگر جوز از آن جدا شد خود تنها ظرف مستقلی است اقوی در آن نیز
حرمت است و اگر نه از اجزاء طلا و نقره قرار میدهند و باقی آن طلا یا نقره
باشد عیب ندارد و سبزه هم بیست تفنگ و طپانچه و محل لوله دعا مثل محل
حرز جواد که از نقره یا طلا میسازند و عصا نقره گرفته و غلاف شمشیر و قمه
و کارد و امامه شطب و زیور مجوفه زنانه داخل در این حکم نیستند و در قاب
قرآن احتیاطی هست و لوح و صفحه که لب کرد آن ندارند و قندیل و مشبک یعنی
که چیزی در آن قرار نگیرد عیب ندارد و نقره و طلا کوب و مطلا و مفضض
عیب ندارد و ظرفی که بمیل یا مفتول طلا و نقره بسته شده باشند یا دور لب آنها
طلا یا نقره گرفته باشند عیب ندارد و لکن اگر چیزی از آن بیاشامد باید لب را
بر آن کناره نگذارد چهاردهم استعمال مرکب از طلا و نقره بطریق مزج یا تعیین

ط ٥ اگر وضو علیحده بخش آب بگیرد در آن ظروف ک

۲ ه بجهة استعمال نه مطلق ک

۳ ه مشکلست و هم چنین سر شطب بلکه اظهر آنست که ظرف از مثل آن منصرف است ک

٤ ه بلکه اقوی عدم حرمت است ک

٥ ه در این حکم حرام است استعمال آن فرقی نیست بین مشبک و غیر آن ک

یا بعض نیز حرام است یا نزد بهم مرکب از نقره و غیر طلا یا از طلا و غیر نقره اگر
بطریق مزج باشد پس اگر غالبا اسم آن غیر برا و گفته میشود حلال است و اگر اسم
طلای مغشوش یا نقره بر آن صادق است حرام است و اگر یک طرف او از طلا یا نقره و
یک طرف او از چیز دیگر باشد ظاهرا عیبی ندارد شاید بهم اگر ظرف منحصر باشد
بمغصوب و طلا و نقره و در استعمال مضطر باشد هر یکی از آن دو مقدم است
بر مغصوب **مطلب دویم** در احکام ظروف مصنوعه از پوست است
هرگاه ظرفی از پوست حیوان نجس العین یا میته غیر نجس العین مثل دلو یا خیک
یا غیر آن درست کنند استعمال آن حرام است حتی اگر چیز خشک در او گذارند
یا تر او را در بدهند و بعضی احادیث که دلالت دارند بر جواز دلو یا خیک
قرار داد از آنها محمول اند بر معنی دیگر یا مطروحند بجهة مخالفت اخبار دیگر
و اجماع علماء شیعه و اگر از آن محل در ریخته شدن آب وضو و غسل قرار بدهد
آن وضو و غسل باطل اند و لکن اگر اتفاق شد که جای ریخته شدن آب وضو یا غسل
شد عیبی ندارد مسئله هر چیز از پوست که از دست مسلمان گرفته شده هر چند
از بلاد کفر آورده باشد محکوم است بپاکی مگر اینکه یقین باشد که آن پوست
مخصوصه میته است مسئله اگر ظرفی که جلد میته است ملک کوا آب بگیرد
پس اگر کم کرد از یک کر جمع شده آن آب نجس است و اگر یکمرتبه کر و از ریخته
شد آب نجس نمیشود لکن ظرف بنجاست خود باقی است پس اگر بقدر ملک کر آب
و چیزهای از آن بیرون زاوده انچه بیرون زاوده پاک و آنچه باقی مانده در ظرف
نجس میشود **مطلب سیم** هر ظرفی که از چیز محترمی ساخته شده مثل خاک
و تربت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام پس اگر بجهت احترام و تعظیم
برداشته شده نجس نمودن آن حرام است چه در خوردن مکان محترم یا در غیر

در ظرف انکه وضو و غسل علاوه ریختن آب در آن بوده باشد که

در غیر آن مکان و ازاله نجاست از او واجب است و اگر بقصد احترام نباشد مثل
کوالیس و کوزه تربت که بلا پس نجس کردن آن در خوردن محل محترم عیبی ندارد
و اما در غیر آن محل و در غیر کربلا نجس نمودن آن اشکال کلی دارد والله العالم
بحقایق احکامه اینست تمام کلام در طهارت که عمده مقدمات نماز است
مقدمه دویم از مقدمات نماز ملاحظه وقت است بدانکه لازم است بر مکلف
اولا معرفت اوقات نماز کلیة و ثانیا کیفیت تشخیص وقت در خارج که بچه طریق
باید شناخته شود و احکام خطاء در آن پس در اینجا چند مقامات **مقام اول**
در شناختن اوقات بحسب حکم شرعی بدانکه اوقات نمازهای واجبه و مستحبه یا
حد دارند از هر دو طرف مضبوط از ثابت مثل نمازهای یومیه و نوافل
آنها و اینها را موقت گویند یا از ثابت حالت مخصوصه مثل نماز خسوف و کسوف
یا حد دارند اول دارند لکن آخر آنها حدی ندارد مثل نماز زلزله و نه مطلق
و وقت در موقت گاهی وقت فضیلت است و گاهی وقت صحت تنها و گاهی وقت
مطلق است و گاهی وقت است برای مضطر و گاهی اصلی است و گاهی نازله
وقت است پس برای هر نمازی چند قسم از وقت تصور میشود و تفصیل
اینها در چند مقصد بیان میشود **مقصد اول** در وقت نماز ظهر و
عصر است بدانکه نماز ظهر و عصر را دو از دو حالت است تحدید اصلی
برای هر دو و سر وقت فضیلت از برای ظهر و یک وقت صحت بعد از آن و دو وقت
ترتیلی برای آنها و یک وقت فضیلت برای نماز عصر و دو وقت صحت یکی
متقدم بر فضیلت و یکی مؤخر و دو وقت ترتیلی برای آن و بیان اینها در ضمن
چند امر میشود **امر اول** در بیان وقت اصلی محدود برای ظهر و عصر و کیفیت
تحدید آن بدانکه از زوال تا مغرب وقت اصلی ظهر و عصر است و زوال اول

اوّل میل آفتابست از دایرهٔ نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص این نقطه زیاد
شدن سایه یا پیدا شدن آنست و بیان آن اینست که وقت طلوع آفتاب
هر جسمیکه در روی زمین است سایهٔ طولانی دارد بطرف مغرب هر چند آفتاب
بالا میاید آن سایه کوتاه میشود تا بحدی میرسد که دیگر سایه از آن کوتاه تر
نمیشود و در بعضی بلاد سایه نابود میشود پس همینکه سایه شروع کرد
بزیاد شدن یا اینکه تازه بهم رسید بعد از نابود شدن و بطرف مشرق میل
کرد پس آن اول ظهر است و اگر زمین هموار باشد و شاخص خطی کرده که
سر آن تیز باشد گذاشته شود بهتر مشخص میشود و اگر بطریق دایرهٔ هندیه
اعمال شود اول ظهر حقیقی مشخص میشود و منتهی میشود وقت هر دو بمغرب
یعنی غروب قرص آفتاب و برطرف شدن شعاع آن از دیوارها بلند و از افق
و اما کیفیت وقت بودن برای هر یک برای هر دو اینست که میگوییم از تحقق زوال
تا مغرب وقت ظهر و عصر است گاهی بطریق شراکت که هر دو در همهٔ آن
صحیح اند و گاهی بطریق اختصاص ظهر از اول وقت بقدر خود و اختصاص
عصر از آخر وقت بقدر خود و گاهی محض اختصاص ظهر بوجوب تقدیم در همه
وقت پس هر یک از احکام مختلفه نسبت بحالات بریکی از آنها متفرع میشود
و تفصیل اینها بیان از چند مسئله است اول هرگاه بخیال اینکه نماز ظهر را کرده
عصر را کرد در وقتیکه بمقدار نماز ظهر زیادتر نگذشته عصر باطل است علی الاحوط
دویم هرگاه بخیال دخول وقت مشغول نماز ظهر شد و بعد معلوم شد که
وقت نبوده لکن قبل از تمام نماز و هر چند در حرف آخر نماز وقت داخل شده
نماز ظهر صحیح است و در اینجا اول وقت نماز ظهر نماز عصر را بجا میاورد
سیم هرگاه در اثنای نماز معلوم شد که وقت نبود و لکن قبل از تمام وقت

وقت داخل خواهد شد صحت محل اشکال است چهارم هرگاه عمداً عصر را بر ظهر
مقدم داشت هر چند در وقت مشترک باشد باطل است پنجم هرگاه بخیال آنکه
ظهر را کرده یا غفلةً نماز عصر را کرد اگر در وقتی بوده که بقدر نماز ظهر از وقت
گذشته عصر صحیح و بعد از آن ظهر را بکند ششم هرگاه در اثنای نماز بخاطرش
آمد که نماز ظهر را نکرده عدول کند بظهر یعنی الان نیت کند که این را ظهر قرار
دادم صحیح است و بعد عصر را بکند ظاهر این است که در صحت عدول هم تفاوت
نیست ما بین اینکه در وقت مختص آن نماز بشود یا مشترک هفتم هرگاه وقت
در وقت مختص احوط عدول و اعاده است
وسعت زیاده از چهار رکعت ندارد باید نماز عصر را بکند هشتم آنکه هرگاه
بخیال اینکه وقت وسعت ندارد نماز عصر را کرد بعد معلوم شد که وسعت
چهار رکعت دیگر را دارد نماز ظهر را بکند و بنا بر بعضی قضا گفته اند لکن
اقوی این است که ادا است و احوط اینست که نیت قضا و ادا نکند بلکه نیت
سزاوار نیست ترک این احتیاط
نماز ظهر را بکند وجوباً و احوط از این اینست که چهار رکعت نماز بکند عمّا
فی الذمه چونکه شاید از عصر حساب شود و این عصر باشد نهم هرگاه نماز
قصر باشد همینکه چهار رکعت ماند هر دو نماز را میکند اداءً مثل اینکه در حال
تمام هشت رکعت مانده باشد و اگر سه رکعت ماند باز هر دو نماز را میکند مثل آنکه در
حال تمام پنج رکعت مانده و اگر دو رکعت مانده عصر را تنها میکند مثل اینکه
در حال تمام چهار رکعت مانده باشد هم و از مسئله دقیقی است آنست که هرگاه
تبدیل حکم قصر بتمام شد تبدیل ظهر بعصر میشود مثلاً شخص مسافر بعد
از دخول وقت نماز قصر هرگاه عازم بر اقامه شد لازم است تمام کند پس اگر در
آخر وقت بوده که چهار رکعت بمغرب مانده تکلیف او ابتداء ظهر قصر بود حال
که تکلیف بتمام شده باید عصر را بکند و اگر قاصد اقامه بعد از شروع در نماز

دو نماز تمام ادای او برکت لازم است قصر کند پس در این صورت که تکلیف بعصر
تمام بوده تکلیف بظهر قصر میشود و در خود این مسئله اشکالی نیست اشکالی
که هست در کیفیت عدول از ظهر بعصر و از عصر بظهر است در این صورت
امر دویم ظهر را سه وقت فضیلت هست و یک وقت صحت بعد از آنها فضیلت
اول از زوالست تا اینکه سایه که حاصل شده دو هفت یک شاخص بشود و
بعد از آن تا آنکه چهار هفت یک بشود و بعد از آن تا اینکه بقدر شاخص بشود
و بعد از آن وقت صحت تنها است تا وقتیکه چهار رکعت بغروب بماند **امر سیم**
عصر را دو وقت فضیلت یک هست و یکوقت صحت مقدم بر آن و یکوقت صحت
موخر از آن اول وقت فضیلت آن وقتی است که سایه حاصل بعد از زوال
بقدر شاخص بشود تا وقتیکه دو قدر آن بشود و یکوقت صحت دیگر بعد از
دو قدر شدن سایه است تا مغرب **امر چهارم** مرتب از ظهر و عصر را
مثل همه نمازها دو وقت نیز بلی هست که در احکام مشترکه مذکور میشوند
مقصد دویم در وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه وقت نماز
مغرب و عشا را چند حالت است یک تحدید حالت اختیار و یک تحدید برای
حالت اضطرار دو وقت فضیلت و وقت صحت مقدم بر فضیلت و وقت صحت
موخر از آن و تفصیل اینها در ضمن چند امر است امر اول بدانکه تحدید هر دو
نماز در حالت اختیار از مغرب است تا نصف شب و در مغرب دو قول است اول
آنکه مغرب وقتی است که آفتاب غروب بکند و سرخی که بعد از غروب آن در همه
آسمان پیدا شده از سمت مشرق زایل شود یا از تمام ربع مشرقی فلک زایل شود
دویم آنکه مغرب همان غروب قرص آفتاب است از دایره افق که شعاع آن
از سر کوهها و عمارات بلند زایل شود و این قول اقوی است پس تا خیر نماز

یعنی مقدار معظم از انقضای از ظهر است مثلاً آن وقت فضیلت

نماز ظهر و عصر بین الغروبین محل اشکال است و هر گاه چنین کرد قصد ادا نکند
لکن بجهة افطار و نماز مغرب ملاحظه قول اول نمودن اوفق باحتیاط
است و تقدیم آنها بر غروب سرخی نهایت اشکال را دارد و تحدید آنها در حالت
اضطرار تا طلوع صبح است پس هر گاه بی عذر از نصف شب تا خیر انداخت
معصیت نموده و نماز قضا شده و هر گاه فراموش نمود یا خواب رفت یا مانعی
داشت و پیش از صبح رفع مانع شد قضا نمیشود و احوط این است که غیر از
مضطر هر گاه بعد از نصف شب قبل از فجر کرد قصد قضا و ادا نکند و همچنین
مضطر هم قصد قضا و ادا نکند **امر دویم** مغرب را سه وقت فضیلت است اول
بر طرف شدن سرخی مشرق که اول غروب است تا بر طرف شدن سرخی مغرب و دویم
از بر طرف شدن سرخی مغرب تا ربع شب سیم از آن تا ثلث شب و این سه وقت فضیلت
هر سابقی از آنها افضل از ما بعد آنست و بعد از آن وقت صحت است تا چهار
رکعت بنصف شب برای مختار و چهار رکعت بصبح مانده برای مضطر **امر چهارم**
عشا را یک وقت صحت هست پیش از وقت فضیلت و آن بعد از فراغ از مغرب است
قبل از زوال الحمره مغرب و دو وقت فضیلت اول وقت فضیلت آن بعد از زوال
سرخی است از مغرب تا ربع شب و دویم از ربع شب است تا ثلث شب و یکوقت
صحت دارد بعد از این تا نصف شب در حال اختیار و تا صبح در حال اضطرار
مقصد سیم در وقت نماز صبح است اول وقت صحت آن که اول وقت
فضیلت آن هم میباشد طلوع فجر صادق است و کیفیت آن اینست که آفتاب بعد
از غروب اثری از آن در سمت مغرب هست که کم کم ضعیف میشود تا نصف
و در آن وقت هر دو سمت مساوی میشوند بعد که آفتاب در تحت الارض از
دایره نصف اللیل میل بسمت مشرق کرد فی الجمله سفیدی در سمت مشرق پیدا

له احوط در غیر فراموشی و خواب و حیض و نفاس بلکه مطلق ساير اعذار آنست که قصد ادا و قضا ننمايد

له گذشت و تفصیل در اضطرار

پیدا میشود و کم کم فوق منکبر د تا فجر کاذب از سفیدیست که کشیده است طرف
بالا مثل عمود و لکن در پایین افق تاریکی هست و ما بین آن و زمین سیاهی
حایل است بعد از آن از پایین افق سفیدی پهن شده در افق و متصل بزمین ظاهر
میشود مثل دود خانه که از دور دیده شود یا لباسهای سفید پهن کرده و آن
صبح صادق است و اول وقت صحت است و اول وقت فضیلت است و طول میکشد
فضیلت تا ظهور سرخی واضح در مشرق بعد از آن وقت صحت است تنها
تا ظاهر شدن جزو اول قرص آفتاب از مشرق **مقصد چهارم** در بیان احکام
مشترکه اوقات است در ضمن چند مسئله اول اینکه صحت نماز موقوفست بر علم
بدخول وقت حتی اینکه اعتماد بر محض شهادت دو عادل هم محل اشکال است
چه جا که یک عادل خبر دهد و هم چنین باذان یا مظنه از راه دیگر هم اعتماد نمیتوان کرد
و اگر اعتماد کرد و نماز کرد نماز باطل است هر چند بعد یقین شود که وقت
بوده است مگر اینکه در اصل مسئله یقین داشته باشد که جایز است و ابدا اشکال
نداشته و قصد قربت نموده باشد هر چند که مقصر هم باشد **مسئله** هرگاه
شخص ملتفت باشد که باید ملاحظه وقت کند نماز کرد بعد معلوم شد که تمام نماز
در وقت بوده اقوی صحت است و هرگاه معلوم شد که نبوده باطل است قطعا
و هرگاه بعد از نماز معلوم شد که در اثنای نماز وقت داخل شد صحت محل
اشکال است **مسئله** هرگاه در اثنای نماز ملتفت شد که بی ملاحظه داخل
نماز شده است و در اینحالت هم نمیداند که آیا وقت است یا نه باید نماز را
بهم بزند و اگر تمام نماید بعد اعاده احوط است **سیم** هرگاه در آسمان
علتی باشد که بتحصیل علم بوقت ممکن نباشد مثل ابر و غبار و بخوان اعتماد
میکند بر مظنه و لازم نیست تاخیر بجهة حصول علم و هم چنین هرگاه علت

اشکالی ندارد اگر چه احوط است ک

مگر اینکه برجاء بجا آورده باشد ک

علتی در شخص باشد بسبب نابینائی یا محبوس بودن **مسئله** هرگاه در این
صورت مظنه بدخول وقت شد کافیست و هرگاه مظنه بخروج وقت شد هم
حجت است لکن متفاوتی ندارد و اینکه اگر مظنه بدخول وقت کرد و نماز کرد
بعد معلوم شد که همه نماز او قبل از وقت بوده باطل است اما اگر مظنه
کرد که وقت گذشته و نماز را بنیت قضا کرد بعد معلوم شد که وقت نگذشته
بود عیبی ندارد **مسئله** هرگاه در اینصورت که عمل بمظنه مینماید معلوم
شد که وقت شروع او بنماز هنوز وقت نشده بود لکن در اثنای نماز داخل وقت
شده صحیح است هر چند سلام واجب تنها یا بعض آن تنها در وقت اتفاق
شده باشد پس این نماز در منزله نماز در وقت است بحکم شارع **مسئله**
هرگاه در صورت تکلیف بتحصیل یقین یقین بوقت نموده و نماز کرد و بعد معلوم
شد که وقت در اثنای نماز داخل شده است یا حکم این حکم مظنه است در آن
تاملی هست اگر چه اقوی این است **سیم** هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت
و نماز نکرد و مانع از تکلیف بهم رسید بسبب بیهوشی یا حیض تکلیف بآن
نماز بر او ثابت و قضاء آن لازم است و مراد از تمکن از نماز در اول وقت این
است که حالت خود را ملاحظه کند که اگر نماز میکرد در این مقدار بی مانع نماز
تمام شده بود پس در بعض حالات شخص گذشتن یک ربع ساعت بلکه کمتر و در
بعض حالات گذشتن چهار ساعت باعث ثبوت حکم میشود مثلا هرگاه همه مقدمات
نماز جمع بوده حتی طهارت و ظهر شده تکلیف نماز قصر بود که بجهة تبعه
مثلا جا میبایدبها زند و که از ظهر گذشت بیهوش یا حائض شد قضای
نماز بذمه میباید اگر جمیع مقدمات نماز محتاج بدو ساعت باشد و همان
مقدار تنها گذشت و بیهوش یا حائض شد بذمه او نمی آید بعضی گفته

کفته‌اند مقدمات دیکر دخل ندارند همینکه از وقت مقدار طهارت
و خود نماز بکذرد تکلیف ثابت میشود و احوط ملاحظه این قول است چهارم
هرکاه در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اکر بقدر یکرکعت از وقت
ادراک میشود مثل اینست که تمام را ادراک کرده که نماز بر او واجب است
و ظاهر اینست که قصد ادا هم میتواند بکند پس این نماز بعد از وقت نماز در
منزله نماز وقت است بحکم شارع و مراد از یکرکعت بحسب ظاهر تمام نماز
است پس در بعض جاها رکعت عبارتست از تکبیر و قرائت و رکوع و سجده
اول و ثانیه که آخران فراغ از ذکر سجده دویم است و در بعض مقامات
رکعت یک تسبیح و سه چشم بهم زدنست و در بعض مقامات یک تسبیح تنها است
همچنانکه تفصیل هر یک در جا خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پنجم
اکر وقت بقدر همه نماز و تیمم و مقدمات دارد لکن اکر وضو یا غسل بجا بیاورد
ادراک یکرکعت میکند ظاهر لزوم تیمم و ادراک کل وقت است ششم
هر دو نماز که شریکند در ترتیب مانند مثل ظهر و عصر و مغرب و عشاء هرکاه
وقت بقدر آخری تنها مانده آنرا بجا بیاورد و اولی را بعد از آن قضا
کند پس اکر بقدر چهار رکعت تا مغرب بیشتر نمانده همان نماز عصر را ادا کند
و اکر در سفر است و دو رکعت که ماند عصر را بکند هفتم اکر بقدر یک نماز
و یکرکعت ماند هر دو نماز را بکند که نماز اول قدری از وقت نماز دویم تصرف
میکند و نماز دویم که یکرکعت او در وقت خود است قدری از وقت نماز بعد
وقت تصرف میکند و هر دو ادا هستند پس اکر پنج رکعت مانده بمغرب ظهر و
عصر ادا میباشند کلامی که هست اینست که هرکاه بقدر چهار رکعت بنصف شب
نماند یا نماز عشا را بکند یا مغرب و عشاء هر دو را بطریقی که کفته شد

ک۵ بلکه بعد از سجده ثانیه اکرچه شروع در ذکر نکرده باشد لکن احوط آنستکه در این صورت بلکه سابق قصد ادا و قضا نکند ک

ک۶ لکن اکر وضو یا غسل کند بقصد کون بر طهارت یا غایتی دیکر بغیر از نماز نمازش صحیح است ک

شد چون تمام نماز مغرب و یکرکعت در وقت میشود مشهور اول است و نهی از عشا
دویم است لکن اکر بجهت مضطر چهار رکعت بصبح مانده باشد اقوی اینستکه
نماز عشا را بکند و بعد از آن مغرب را قضا کند هشتم عدول از نمازی
بنماز دیکر در اثنای نماز بر چند قسم تصور میشود بعضی واجب‌اند و بعضی
مستحب‌اند و بعضی جایز نیستند و مبطل‌اند تفصیل آنها در باب نیت انشاء الله
بیان خواهد شد و اما عدول بعد از نماز از نمازها نماز ظهر و عصر بعضی کفته
اند و محل آن بیان شد لکن محل اشکال است نهم بدانکه تعجیل در ادا و در
نماز در وقت مطلقا افضل است مکر در دوازده موضع که تاخیر افضل
است یا مساوی است با تقدیم اول برای نافله کذار که تاخیر نماز واجب میکند
تا نافله را تمام کند دویم تاخیر نماز عشاء تا سرخی مغرب برود سیم
تاخیر نماز مغرب و عشا برای حاج که مغرب از عرفات کوچ میکنند تا
برسند بمشعر و هر چند ربع شب یا ثلث آن بکذرد چهارم تاخیر نماز مغرب
از برای کسیکه رفقه او بجهت افطار انتظار او را داشته باشند یا اینکه
خود از کرسنکی و تشنکی حالت توجه بنماز نداشته باشد پنجم کسیکه مدافعه
بول و غایط نماید که مستحب است تاخیر تا دفع آنها نماید ششم هرکاه خواهد
نماز را بوجه اکمل در یابد مثل انتظار جماعت یا انتظار حضور قلب لکن
اینقدر تاخیر نشود که تمام تضییع وقت شود یا عادت بر آن بکند هفتم
در شدت کرمای ظهر بجهت خنک شدن هوا قدری تاخیر کند هشتم کسیکه
نماز قضا بذمه او هست و مشغول است نماز ادا را تاخیر کند تا آخر وقت
نهم هرکاه عذری دارد و بکیفیت معذور در نماز تکلیف او باشد و احتمال
زوال عذر میدهد تاخیر بهتر است و بعضی تاخیر را واجب میدانند دهم

ک۷ بلکه اولی است ک

دهم در مسافری که شتاب داشته باشد بجهت رسیدن بمنزل و آب و علف حیوانات یازدهم در زن مستحاضه کبری و زنی که مربیه طفلی باشد و یک لباس بیشتر نداشته باشد بتفصیلی که در محل خود بیان شد دوازدهم هرگاه مستحب مؤکد فوری در وقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج مسلمین یا تشییع جنازه و بخوان **مقدمه چهارم** از مقدمات نماز استقبال قبله است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در بیان اصل قبله است بدانکه کعبه معظمه قبله است یعنی استقبال آن در شریعت واجب شده در چند جا و مستحب است در چند جا و معنی استقبال و کیفیت آن مختلف است باختلاف امکنه و حالات و تحقق استقبال و ثبوت آن و ظهور خطا در آن احکام مخصوصه هست پس در اینجا چند مقصد است مقصد **اول** در معنی استقبال کعبه بدانکه استقبال حسی که محسوس و نزدیک باشد باین است که بطریقی مقابل آن باشی که هرگاه خطی از موقف تو باستقامت کشیده شود بآن برخورد پس جماعتی که کعبه را می بینند بقدر آن در مقابل آن میتوانند بایستند و همینکه از مقدار آن اضافه شد باید بسمت دیگر بایستند لهذا در دور کعبه نماز جماعت باید بطور استداره باشد که طول صف زیاده از طول کعبه نباشد و هرگاه قدری از کعبه دورتر شد لکن محسوس است جهت استقبال و زیادتر میشود و صدق استقبال میشود بر هر یک از صف که اگر خط مستقیم کشیده شود از موضع هر یک بکعبه برنمیخورد ولکن بحسب بصر چنان مینماید که همه آنها مستقبل اند و هرگاه دوری زیاد شد خصوصا مثل بلاد بعیده در کیفیت استقبال کلام بسیار است بعضی گفته اند استقبال حقیقی

حقیقی حرم برای اهل بلاد خارجه از حرم باید بشود و بعضی گفته اند قبله آنها خطی است که فرض بشود کشیده از مغرب تا مشرق و مرور بکند بر کعبه و بعضی گفته اند که فضای بالای کعبه که حقیقت کعبه است تا آسمان در همه جا پیدا است لکن معین نیست پس توجه بآن مثل توجه بمحسوس است و بعضی گفته اند که سمت کعبه طرفی است که مظنه حاصل شود برای هر یکی که مستقبل عین کعبه است و بعضی از مشایخ عظام بنای ایشان بر این است که تکلیف بعید استقبال قبله است بنحویکه اگر حجاب برداشته شود بکیفیت استقبال محسوس از دور دیده باشد هر چند خط مستقیم از موقف او بکعبه برنخورد و در این کیفیات ترتیبی قرار داده اند که اول علم و بعد علامات منصوصه از شارع و بعد تحصیل ظن و بعد اعتماد بر قبله مساجد و مقابر مسلمین و بعد اکتفا بجهت عرفیه بطریق علم یا ظن و بعد لزوم چهار نماز بچهار طرف و بعضی بطریق دیگر ترتیب قائلند و اظهر در نظر این است که قبله خود خانه کعبه است یعنی آن فضای کشیده از طبقه اخری زمین تا عنان آسمان برای قریب و بعید لکن از برای بعید اکتفا میشود در استقبال بجهت عرفیه کعبه و دیگر دقت و شدت ملاحظه ضرور نیست و علم باستقبال عین عادةً تحصیل نمیشود حتی در محراب پیغمبر صلی الله علیه و آله چونکه از بنای طاق محراب باین وضع که الآن هست یقین نمیشود که ایستادن آن حضرت صلی الله علیه و آله همین نحو بوده که ابدا تیامن و تیاسر نداشته و هم چنین در قبور مطهره ایشان ع بسبب جو ضریح و صندوق و سرداب زیر و بنای قبر بالا و اصل کیفیت توجه جسد شریف بطور یقین تحصیل نمیشود بلی در اینها یقین بجهت کعبه حاصل میشود و هم چنین در علامات خاصه که از جانب شارع رسیده

نصب شده و عمده آنها ستاره جدی است که بنای قبله بر آن است و فی الحقیقه آفتاب
و ماه و هر ستاره را در حالت خاصه بیک طریقی میتوان نشانه قرار داد علی
برای اهل عراق بوضع خاصی که گذاشتن آن از پشت سر باشد و استفاده باقی
جاها بمقایسه بر آن میشود و عمده آن بنظر تو است که هر جائیکه مکه در نقطه
جنوب است تحقیق توجه بگذاشتن جدی است ما بین دو شانه و با اختلاف
بلاد در انحراف مکه نسبت بآنها از نقطه جنوب بسمت مغرب منحرف میشود گذاشتن
جدی از اول شانه راست تا برسد انحراف بجائی که قبله آن نقطه مغرب است
بگذاشتن جدی محاذی دست راست و بهمین طریق ملاحظه شانه چپ میشود
و کم کم انحراف ملاحظه میکنند تا جائی که نقطه مشرق قبله است جدی را محاذی
دست چپ میدهند و هرگاه جائی باشد که مکه در نقطه شمال است جدی را
ما بین هر دو چشم قرار میدهند و بعد بملاحظه انحراف غربی یا شرقی ملاحظه
انحراف در او میشود تا جائی که نقطه مغرب قبله است جدی محاذی دست چپ
میشود و جائی که بنقطه مشرق میرسد جدی محاذی دست راست قرار میگیرد
و دیگر بمشرق و مغرب و ماه و ستارگان دیگر بحسب وضع بلاد و وضع شخص
تشخیص میشود و از قرار این علامات و کثرت احتیاج باستقبال در صحراها
و دریاها و عمارات مختلفه و در دفن اموات و توجیه محتضرین و ذبح ذبایح
معلوم میشود که دقت و شدت ملاحظه در امر قبله نیست باین معنی که منظور
صدق عرفی توجه بسمت کعبه است و بجهت اینمطلب چند دلیل یاد میشود
اول ملاحظه طریق مسلمین از ابتدای اول توجه بکعبه تا حال در همه شهرها
و صحراها در نماز و دفن و ذبح و غیر اینها معلوم میشود که دقت و علم
هیئت و ملاحظه ارتفاع و انخفاض و استقامت جدی که هنوز بر یکی از عوام

لکن جدی بخصوص بسبب ساکن بودن حسب الشارع الزام قرار داد صح

از عوام و بر بسیاری از خواص مشخص نشده ضرور نیست و تحصیل یقین باینکه
بطریقی ایستاده که اگر خطی از موقف تو بکشند بکعبه میخورد ضرور نیست
دویم آنکه بدقت ملاحظه در علامات قبور مشاهد ائمه علیهم السلام مختلف
بنظر میاید پس معلوم است که دقت از اصل ملحوظ نیست سیم آنکه هر کس
که دقت نسبت بقواعد هیئت کرده نظر او با مدقق دیگر مختلف میاید
همچنانکه در مسجد کوفه و اختلاف محاریب نشانهای آن مشاهده شده چهارم
آنکه یک صفحه مثلا دویست فرسخ است یک علامت را در بین هرگاه یک
صف باین طول بایستد همه حقیقة روی بقبله اند و این بطریق تقابل کعبه
حقیقة محال است پنجم اینکه بعلامتی که تشخیص شد اندکی انحراف از آن باز
بنظر همان علامت است و حال آنکه باندک انحراف در چندین فرسخ در
محل توجه تفاوت میشود ششم آنکه علم هیئت که تشخیص طول بلد و عرض
بلد باصطلاح اهل هیئت نسبت بمکه و امکان ملاحظه میشود تشخیص طول
و عرض نفس کعبه نمیکند بلکه شهر مکه و قدری از اطراف آنرا ملاحظه میکند
از اینها هم معلوم میشود که مناط صدق عرفی اینکه روی بجانب مسجد الحرام است
و از ابتداء مناط همین جهت عرفیه است و حقیقة قبله بودن کعبه همین است
نه اینکه در قبله تسامح هست و این قدر هم وسعت دارد نه چنین که بعض علما
عامه گفته اند که اگر مکه در سمت مشرق جائی است همه جانب مشرق قبله است
و اگر در سمت مغرب جائیست همه سمت مغرب قبله است و اگر در شمال جائی است
همه سمت شمال قبله است و اگر در جنوب جائیست همه سمت جنوب قبله است
بلکه ملاحظه ما بین آن تضییق و این توسعه است یعنی با تعدد آن مقدار هم
کافی است و کیفیت تحصیل این توجه برای کسیکه در مسجد الحرام یا مکه است

تا ممکن است مقابلهٔ حقیقیه است یعنی کعبه هرچند کعبه را نمی بیند و اگر بسبب دوری
ممکن نشود برای شخص تعیین خانه و مقابلهٔ حقیقیهٔ آن پس معنی قبله او خانهٔ
کعبه است اینست که باید بطریقی باشد که عرفا صدق بکند روی بکعبه است
با ملاحظهٔ دوری او و چونکه در چیزی که بعید است کیفیتی در محاذات آن هست
که با شد نزدیک ملاحظهٔ مقابلهٔ حقیقیه در آن نمیشود و بجهت تحصیل این
چند طریق است بترتیب اول تحصیل علم بان اگر ممکن باشد دویم ملاحظهٔ
علامات خاصه که از شارع رسیده از باب جدی و احوط اینست که رجوع بانها
بعد از ممکن نبودن اول باشد سیم شهادت دو عادل چهارم که بجد و جهد
خود شخص حاصل شود و ظاهر این است که مظنهٔ خود مقدم است بر شهادت
و اگر تعارض شد هم اقوی تقدیم مظنهٔ خود است و احوط[1] دو نماز است
هر یکی موافق یکی پنجم ملاحظهٔ محراب مساجد مسلمین و محل توجه مذابح و
مقابر ایشان و ظاهر اینست که بدون ملاحظه میتوان براینها اعتماد کرد و
اگر ملاحظه کرد و مظنه او برخلاف آن شد اگر مخالفت کلیه است عمل بان
مشکل است و اگر اندک باشد و شبهه نیست عمل بمظنهٔ خود باید بکند و احوط
جمع است ششم مظنه که از قول اهل بصیرت حاصل شود هرچند که از قول کافر
باشد که بصیرت و تشخیص داشته باشد هفتم مظنه که از آلات مصنوعه مثل
قطب نما و قبله نما حاصل شود حال کلام در ترتیب اینها و در حکم تعارض
اینها است و همه اقسام بر این دو مقدم اند و اول از دو بر دویم مقدم است
مسئله هرگاه هیچیک از اینها بدست نیاید مشهور حکم کرده اند بلزوم
چهار نماز در چهار طرف مقابل همدیگر و این احوط است لکن قول باینکه
در این صورت اکتفاء بیک نماز میشود هر طرفی که میخواهد خالی از قوت نیست[2]

[1] این احتیاط ترک نشود

[2] بلکه قول مشهور خالی از قوت نیست

و هرگاه وقت وسعت چهار نماز نداشته باشد بنا بر قول بوجوب تنها یا یک نماز
کافی است یا آنچه وسعت دارد اقوی اول و احوط[1] دویم است **مسئله**
هرگاه یقین دارد که قبله یکی از دو جهت یا سه جهت است واجب است بهمهٔ آنها
نماز کند و اما هرگاه مظنه دارد که یکی از دو جهت یا سه جهت است باید چهار
نماز کند و قول باکتفاء بهمان دو یا سه خالی از وجه نیست **مسئله** در صورت
وجوب چهار نماز هرگاه از وقت بقدر هشت نماز نمانده لازم است مشغول شود
بظهر و عصر از چهار جانب و اگر بقدر دو نماز بماند هر دو را بجا بیاورد بهر طرف
که بخواهد و میشود که ظهر را بیک طرف بکند و عصر را بیک طرف **مسئله**
همین که دو نماز مرتب با هم واجب است مثل ظهر و عصر و چهار جانب بر او لازم
شد احوط آنست که اول ظهر را چهار طرف بکند بعد عصر را چهار طرف بکند
و اگر هر طرفی ظهر و عصری کرد خالی از اشکال نیست اگرچه صحت آن خالی از وجه
نیست[2] **مسئله** هرگاه در صورت تکلیف بدو نماز مرتب که هشت نماز
واجب میشود وقت بقدر هفت نماز یا شش نماز یا پنج نماز است ظاهر
اینست که چهار نماز بچهار طرف برای اولی باشد و باقی مانده هرچه هست
برای اخری یا اکتفاء بیک نماز کند بهر طرف که بخواهد بنا بر آنچه گذشت
از اکتفاء بیکی هرچند بقدر سه نماز وقت داشته باشد و اگر بقدر چهار
نماز بیشتر نمانده بعضی گفته اند همه برای نماز آخر است و اولی را بعد از وقت
قضا کند و اقوی اینست که باید هر دو نماز را بکند و تا بیشتر برای اولیست
یا اخری محل تامل است[3] و اگر سه نماز مانده باز هم هر دو را بکند و همان مسئله
هم میاید و کیفیت احتیاطی در این مسائل هست بسبب صعوبت تصویر اکثر
مردم نیاز ندارند **مقصد دویم** در بیان احکام استقبال و کیفیت آن

[1] این احتیاط ترک نشود

[2] بلکه خالی از قوه نیست

[3] بعید نیست که بیشتر مال اولیست مگر آنکه آنقدر مانده باشد بقدر شش نماز باشد که اطراف مثلث میتواند و هر یک از دو نماز را بهر یک از سه طرف مثلث بجا میآورد

آن در موارد متعدده بدانکه استقبال قبله در شریعت در بعض مقامات بدون
آنها باطل است و در بعضی لازم است و در بعضی ترک آن لازم است و در بعضی
مستحب است و در بعضی مکروه و در بعضی حرام است و بیان اینها در چند مطلب است
و بعد از بیان هر یک کیفیت استقبال آنهم بیان میشود اما لزوم آن پس
در پنج جا است اول نماز واجب اصلی یا عارضی با اعاده و قضاء آن هر چند مستحب
باشد که استقبال شرط صحت آنها است و ملحق است بنماز واجب نماز احتیاط
که در بعض صور شک لازم میشود و همچنین اجزاء نماز که فراموش شده و
بعد از نماز قضاء میشوند و ملحق کرده اند سجود سهو را و در آن تاملی هست
لکن در سجده قرآن و سجده شکر شرط نیست و در نماز میت اقوی لزوم است
دوم نماز مستحب در حالت استقرار بنا بر مشهور و بعضی گفته اند که شرط
نیست پس همچنانکه در حال راه رفتن اختیاراً قبله شرط آن نیست در حال
قرار نیز شرط نیست پس میتوانند ایستاده یا نشسته نماز نافله بغیر قبله کنند
واما کیفیت استقبال در نماز پس در نماز ایستاده باید مجموع پیش بدن
از روی و شکم و زانوها مقابل قبله باشد و بعضی گفته اند باید انگشتان پاها
هم روی بقبله باشد و این احوط است و اینکه گفته که مکروه است در نماز
روی را باین طرف و آن طرف نمودن در حالتی است که از روی بقبله بیرون نرود
پس اگر رو را تمام بگرداند حکم بصحت نماز مشکل است و گواهی که گفته اند
در التفات بچشم است اما در نماز نشسته در وزانو پس ملاحظه سرهای
زانو میشود و در نماز نشسته که ساقین بر زمین باشند ملاحظه وضع
ساقین میشود و در نماز خوابیده کف پاها باید روی بقبله باشند و در نماز
حالت راه رفتن در سمت قبله انحراف نباید از قبله نماید و اگر بغیر سمت قبله

مه غیر نوافل اصلیه که بنذر و شبه آن واجب میشود

قبله است بنابر اعتبار لازم نیست و در نماز بر پهلو خوابیده ظاهر قدمین هم
ملاحظه میشود سیم حالت احتضار و کیفیت استقبال در این است که شخص را
قفا خوابیده و صورت و باطن قدمین او بقبله باشند چهارم میت در حالت نماز
او و در حال دفن او و کیفیت اول آنست که میت را بر پشت بخوابانند و سر او
بدست راست نماز گذار باشد که روی بقبله ایستاده و کیفیت دوم اینست که
بر پهلو بخوابانند که صورت و شکم و پیش بدن بجانب قبله باشند پنجم از
مواضعی که استقبال شرط است ذبح و نحر است که شرط حلیت است و کیفیت
آن اینست که محل ذبح و نحر و پیش بدن حیوان روی بقبله باشد و احوط
اینست که ذابح هم روی بقبله باشد و اما جائی که ترک استقبال واجب است
پس آن در حال طواف است و اما جائی که استقبال مستحب است پس در چند حالت
است اول حال دعا دوم حال قرآن خواندن سیم حال ذکر چهارم حال تعقیب
پنجم حال مرافعه که حاکم شرع کند ششم حال سجده شکر هفتم حال نشستن
هشتم در جمیع احوال که مستحب است لنفسه قطع نظر از امور سابقه و اما
جائی که استقبال مکروه است پس در حال جماع و در حال پوشیدن زیر جامه
و در حال آب دهن و دماغ انداختن و هر حالتی که منافات با تعظیم دارد
و اما جائی که استقبال حرام است پس در حالت تخلی است بجهت بول یا غائط
که استقبال و استدبار هر دو حرام است و در حالت استبراء اقوی حرمت است
و در حال استنجاء احوط اجتناب است **مقصد سیم** در حکم اخلال باستقبال
است در مقام وجوب و شرطیت آن پس اگر عمداً با علم بحکم اخلال نموده باشد پس
در نماز باعث بطلان و در ذبح باعث میته و حرام شدن و اگر در احتضار
ترک شد معصیت است تنها و اگر در نماز میت ترک شد صحت محل اشکال است

مه یعنی در صورتیکه بنشانندش

مه ترک استقبال لازم در طواف شرعی

مه تا قطع بخروج بول نشود از آن احوط و اولی اجتناب است در حال استنجاء

اشکال است و اگر در دفن میت ترک شد هرچند بعد از خاک ریختن باشد هم
باید مراعات کند و ظاهر وجوب نبش است بجهت تحصیل استقبال لکن
مادامیکه نپاشیده است و اگر جاهل مسئله باشد یا تقصیر هم حکم همین است
و اگر جاهل بقبله باشد پس حکم از تشبث بنماز گفته شد در ذبح و دفن
و احتضار حکم ساقط است هر طرف میخواهد حیوان را بکشد و هر طرف بخواهد
میت را دفن کند و اگر علم رسانید بطرفی یا مظنه کرد یا عمل بعلامتی کرد
بعد ظاهر شد که منحرف بوده پس انحراف و چند نوع تصور میشود که هر نوع
حکمی دارد پس اگر معلوم شد که قبله مابین از سمت نماز و دست راست یا دست
چپ او بوده که بحد دست راست و چپ نرسیده نماز او صحیح است و اعاده نمیخواهد
و اگر در اثناء باشد گذشته صحیح است و در باقی مانده روی بقبله کند و اگر معلوم
شد که قبله محاذی دست راست یا دست چپ بوده اگر وقت باقی است اعاده کند
و الا قضا ضرور نیست و اگر معلوم شد که قبله از دست راست یا چپ گذشته
بطرف پشت سر یا بخود پشت سر بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر گذشته
است قضا کند و احوط در صورت وسطی هم قضا است **مسئله** اینحکم برای
کسانیست که جهت کعبه قبله ایشانست اما مثل اهل مکه که خود کعبه قبله
ایشانست در ظهور خطاء باندک انحراف اعاده و قضا ضرور است **مسئله**
اینحکم کسانیست که علم باشتباه برسانند و اگر مظنه بکنند اعتبار ندارد و اگر
چه اصل تشخیص ایشان هم بمظنه شده باشد **خاتمه** مسائل قبله بدانکه لزوم
قبله در جاهائی که بالذات لازمست بسبب عارضی ساقط میشود و آن در دو
جا است اول در صورت اشتباه که چهار نماز یا یک نماز باید کرد دوم در حالت
نماز خوف سیم در جائی که شیر یا جانور دیگر در طرفی باشد که اگر پشت باو

این احتیاط ترک نشود ٥

باو بکند ایمن نیست و روی باو نماز میکند هرچند پشت بقبله باشد چهارم در
نماز غریق پنجم کسی که در گل فرو رفته ششم کسیکه مشغول شنا کردن است و با حال
تمیز شد و وقت نماز تنگ شده در آنحالت نماز میکند بسمتی که میرود هرچند
پشت بقبله باشد هفتم کسیکه نماز میکند در حالت اضطرار هشتم در کشتی هرگاه
گردیدن بقبله ممکن نشود نهم ناخوش که بر قفا خوابیده نماز میکند و احوط
اینست که اگر ممکن است مانند محتضر روی بقبله کند دهم اسیر بسته و احوط
اینست که هر کدام بتوانند تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگویند یازدهم هرگاه
خوف موت در سجده دارد دوازدهم گاو میش یاغی شده و شتر مست شده گاو را
بعقر بکشند و تفصیل اینها هر کدام در جای خود باشد **مفصل**
از مقدمات نماز ملاحظه لباس است که در بر شخص است بجهت حفظ یا ستر یا
بازینت و در آن پنج مطلب است اول در مقدار واجب آن بمقدار ستر عورت
لازم در آنست دویم در ملاحظه صفات لباس بخودی خود چه ساتر باشد
چه زیاده بر آن یعنی صفاتی که دخل در صحت و بطلان نماز دارند سیم
در بیان لباس مستحب چهارم در بیان لباس مکروه پنجم در لباسی که حرام است
لکن دخلی بصحت ندارد مگر از باب احتیاط **مطلب اول** از مقدمات
نماز که دخل بلباس دارند ملاحظه ستر و پوشانیدنست بدانکه ستر
در شریعت بحسب حکم شارع بر دو قسم است **قسم اول** ستر لازم از
نظر فی نفسه که دخلی بحالت نماز بخصوص ندارد و آن در چند موضع
است اول لزوم ستر عورتین که بر همه مکلفین لازمست از همه بکر بلکه
از غیر مکلفین هرگاه ممیز باشند ستر نماید چه مرد از مرد یا زن و چه زن
از زن یا مرد چه محرم و چه نامحرم و استثنائی ندارد مگر زن و شوهر و آقا

و بطلان نماز ٤

و اما او کنیز و دیگر نظر بعورت هیچکس جایز نیست و شوهر افهم لازم است
و اما نابالغ پس هرگاه ممیز باشد نگاه بعورتین او محل اشکال است و در مراهق
قطعا حرام است موضع دوم ستر فرج خود از غیر ناظر و هرگاه نگاه کند بطریق
خوش آمدن و التذاذ چه محرم و چه نامحرم چه بصورت و چه کفهای دست و چه
غیر آنها از بدن موضع سیم ستر زن از ناف تا سر زانو از نگاه کردن غیر شوهر
چه محرم و چه نامحرم هر چند بطریق التذاذ نباشد موضع چهارم ستر زن
صورت و کفین را از نگاه نامحرم و هر چند بطریق التذاذ نباشد بنابر مشهور
و احوط موضع پنجم لزوم ستر زن زینت و زیور خود را که در محل خود
باشد خالی از وجه نیست پس بنا براین نظر نامحرم بگلوبند طلا و پستان
بند که در محل خود بسته باشد و هر چند که بشره را هم نه بیند حرام است
و بدانکه در این قسم از ستر ساتر مخصوصی معتبر نیست بلکه بعض اوقات
بدست گذاشتن و بگل مالیدن اکتفا میشود مسئله موی گیسو اگر
که وصل از موی غیر شده چه از زن باشد یا از مرد با ستر آن لازم است و لو
لزوم ستر و بند گیسو که از ابریشم یا پشم باشد ستر آن احوط است
اباد را بینه با آب صاف نگاه بنامحرم جایز است اما نه بالتذذ و بلا شبهه جایز
نیست و بدون آن هم قول بعدم جواز خالی از قوت نیست قسم دوم
در ستر عورت لازم در نماز است بدانکه در نماز بخصوص کیفیتی از ستر
عورت شرط صحت است که غیر از ستر است که بنفسه واجب است چون
از اقسام ستر که بنفسه واجب اند همه آنها در صورتیست که ناظر باشد
پس در صورت عدم ناظر یا وجود ناظر که جایز النظر باشد ستر واجب
نیست لکن ستر نمازی دخل باین ندارد و لازم است حتی اینکه هرگاه در مکان

ستر از محرم واجب نیست ستر غیر آن عورتین که قبل و دبر است لکن غیر وجه است اگر چه احوط است

بلکه احوط است

در مکان خلوتی نماز کند بحیثیتی که ابدا احدی در آنجا نباشد یا اینکه محرم
تنها باشد باز ستر لازم است و بنابر این بجائی که ستر آن لازم است و کیفیت ستر
و احکام در چند مقصد مذکور میشود **مقصد اول** آنچه ستر او لازم است
در نماز نسبت بمردها و زنها تفاوت دارد اما مرد پس بر او لازم است همان
ستر ذکر و بیضتین و دبر و شاید ما بین اینها هم داخل باشد و احوط ستر
همه ما بین ناف و سر زانو است و اما زن پس بر او لازم است ستر مجموع سر
و بدن در حالت نماز مگر روی و دستها از مفصل کف و قدمین از مفصل
ساق که ستر آنها لازم نیست از بابت نماز بلی هرگاه ناظر نامحرمی باشد
ستر آنها از بابت نظر نامحرم واجب است نه از بابت نماز و اگر نکرد معصیت
نموده و نماز او صحیح است و کیفیت ستر اینست که ظاهر آن پوشیده شود
بطریقی که دیده نشود پس اگر دیده شود شبح آن بسبب نازکی پارچه باز
ستر نشده است و اما اگر حجم و شکل آن بعد از ستر آن معلوم باشد عیب ندارد
مسئله هرگاه زیر دامن زن پیدا باشد بقدریکه متعارف است عیب
ندارد اما گلو و گردن باید تمام مستور باشد و احوط ستر زیر زنخ است
مقصد دوم لازم در ستر پوشیده شدن در جمیع حالات است از
غیری که بشود ببیند هر چند کسی حاضر نباشد و اما پوشیده شدن از
خود شخص اگر چه ظاهر اینست که ضرور نیست پس هرگاه در پیراهن بلندی
نماز کند که در وقت رکوع عورت خود را می بیند عیب ندارد لکن احوط
ستر است و اگر بطریقی است که گاهی برای غیر هم ظاهر میشود باطل است
و هر چند غیری نباشد و اما در صورت پوشیدن چنین لباس از اول
نماز باطل است یا اینکه از همان حالت که اگر کسی باشد میشود ببیند اقوی

اقوی ثانیست پس هرگاه قبل از رسیدن با حالت ساتر دیگر قرار داد نماز
او صحیح است و مناط در ستر از همه جوانب است غیر از سمت پائین که ستر لازم
نیست مگر اینکه بنحوی بر جائی مثل کناره بامی یا بر پنجره ایستاده باشد که عبور از پا
انها متعارف است در اینصورت نماز او باطل است هر چند کسی عبور نکند و نه ببیند
و اما اگر بر کناره چاهیست پس نماز صحیح است هر چند که اتفاق شود که در چاه
کسی بوده و باو نگاه کرده **مسئله** هرگاه لباس ساتر عورت سوراخ
باشد و لکن دست خود را در وقت نماز بر آن سوراخ گذارد برای نماز ثمر ندارد
و لکن هرگاه با دست پس هر را جمع نمود که ستر با آن بشود خوب است
مقصد سیم در ساتر است ستر بلباس متعارف بی شبهه است و بر نبا
تات و بگیاه و برگ درختان هم اکتفا میشود هر چند لباس ممکن باشد احوط
تقدیم لباس است اما ستر بگل چسبنده در صورت اختیار محل اشکال است
لکن در صورت اضطرار احوط این است که با آن نماز متعارف کند و حکم
نماز عاری را هم جاری نماید و اما ستر بگل آبکی و با بگل آلوده و بداخل شدن
گودال ساتر پس در حالت اختیار ثمر ندارد قطعاً و در حالت اضطرار با وجود
ناظر ستر با آنها لازم لکن احوط دو نماز است یکی مثل نماز عاری و یکی
نماز مختار و در ساتر چند شرط دیگر معتبر است لکن چون شروط اصل
لباس اند و هر چند زاید بر ستر باشد در شرائط لباس بیان میشوند ان شاء الله
تعالی **مقصد چهارم** هرگاه عمداً ترک ستر کرد نماز باطل است
و هرگاه نداشت و فراموش کرد اقوی بطلان نیست و هرگاه جاهل بمسئله بود
نیز باطل است هر چند مقصر نباشد و هرگاه غافل بود از اصل مکشوف
بودن یا اینکه چنین دانست که ستر نموده بعد از نماز معلوم شد که مستور

له
اظهر آنست که ثمر دارد با صدق ستر بلباس
ک

عه
بلکه احوط
ک

مستور نبوده نماز صحیح است و هرگاه در اثناء معلوم شد فوراً اگر ستر
نماید و مشغول بفعلی از افعال نماز در آن بین نشود و هرگاه قدرت بر ستر
در اثناء ندارد و وقت وسعت دارد نماز را بهم زند و اگر وسعت ندارد
حکم او حکم عاری است و هرگاه در اثناء بسبب باد مکشوف شد اگر
فوراً ستر نماید نماز صحیح است **مقصد پنجم** هرگاه ساتر نباشد
نماز میکند برهنه و کیفیت نماز کردن برهنه مختلف است پس اگر ناظر
نیست اقوی اصل نماز میکند بطریق متعارف و احوط اینست که نمازی بکند
هم ایستاده با ایماء و اگر ناظری هست پس اگر از ساتر غیر نمازی هم مثل
گل مالیدن و نحو آن هم متمکن نیست نماز میکند نشسته با ایماء عوض
رکوع و سجود اگر از او متمکن است احوط این است که یک نماز متعارف
بکند و یک نماز ایستاده با ایماء **مطلب دویم** در شرائط لباس است
بخودی خود چه ساتر و چه غیر ساتر و آنها هفت صفت است اول اینکه
مباح باشد یعنی پوشیدن آن شرعاً جایز باشد پس اگر پوشیدن او
بسبب مدخلیت غیر جایز نیست در این مقام آنرا مغصوب گویند و نماز در آن
باطل است چه عین آن مال غیر باشد و چه حقی از غیر تعلق با آن داشته باشد
مثل رهن بودن چه عالم باشد که صاحب آن راضی نیست چه شک داشته باشد
راضی است یا نه چه تمام از غیر باشد چه جزء یک آن از غیر باشد چه غیر در
عین شریک باشد چه حقی از او متعلق با آن باشد مثل اموال میت که هنوز
قرض او را ادا نکرده باشد **مسئله** هرگاه لباس مباح بجواهر رنگ شد
جریان حکم مغصوب نسبت بنماز در آن نمیشود و صحت خالی از قوت نیست
مسئله هرگاه لباس تر باشد با عضوی هنوز خشک نشده ظاهر آنست

اینست که نماز در آن عیب ندارد مسئله هرگاه کاذوی لباس
حرام باشد عیب ندارد مسئله هرگاه دوختن لباس بظلم باشد پس اگر
خیاطه از مال او است نماز در آن شبهه ندارد و اگر خیاطه از غصبی
باشد محل اشکال است اگرچه خود لباس و خیاطی کردن آن هر دو مباح باشد
مسئله هرگاه شخصی لباسی را قرض گرفته پس هرگاه در وقت گرفتن
نیت اداء قرض از حلال خود یا مطلق داشته شبهه ندارد و اگر وقت قرض
گرفتن نیت پس ندادن کرده یا نیت اداء از حرام داشته بعضی از اعاظم علما
حکم بغصبیت آن لباس نموده اند و بعضی ملحق کرده اند که اگر وقت گرفتن
ابدا نیت وفا ندارد نه از حلال و نه از حرام نیز چنین است و این حکم
اختصاص بلباس ندارد بلکه هرچه قرض بخرد باید نیت وفاء از غیر حرام
داشته باشد و بدانکه حالات شخص نماز کذارنده در غصب مختلف است بحالتی
که حکم صحت و بطلان بسبب آنها تفاوت میکند اول اینکه میداند که
پوشیدن آن حرام است و باعث بطلان است دوم آنکه میداند حرام است
و نمیداند که باعث بطلان است و این دو صورت شبهه در بطلان نیست سیم
آنکه نمیداند حرام است بسبب تقصیر در تحصیل مسائل این هم مثل سابق است
چهارم آنکه نمیداند و هیچ ملتفت نشده پنجم آنکه این حکم را فراموش کرده
در این دو جا حکم بصحت خالی از قوت نیست ششم آنکه غصبیت را فراموش
کرده و حکم در این اینست که هرگاه غیر از غاصب باشد که بعد از علم فراموش
کرده که این لباس مغصوبست و پوشید نماز صحیح است و هرگاه خود غاصب
باشد که از بابت بی مبالاتی در وقت نماز بخصوصه فراموش کرده غصبی
بودن لباس خود را حکم ببطلان میشود هفتم آنکه اصل غصب بودن آن

شرط انکه از عین ما یوکل چیزی باقی نمانده بلکه انچه مانده ملحق بتبعیت بوده باشد ک

بلکه باطل است ک

علی الاحوط الاولی ک

این عبارات اشعار ندارند در اینجا حکم میشود بصحت نماز بی اشکال هشتم
آنکه مالک اذن داده با بقاء غصبیت در نماز کردن و این اذن هرگاه بغیر غاصب
باشد خوبست و اگر بخود غاصب اذن بدهد که در آن نماز کند با بقاء غصبیت
و امتناع او از رد در صحت آن تامل هست نهم آنکه مامور باشد شرعا بپوشیدن
لباس غصبی بجهت حفظ آن لباس از غارت یا از دزدیدن و نحو آن در این صورت
نماز در آن صحیح است دهم اینکه مضطر شده بپوشیدن آن بجهت حفظ جان
خود از آفت سرما مثلا و در اینصورت هم حکم بصحت نماز میشود یازدهم اینکه
نمیدانست که از اول در بر دارد تا فارغ شد و اینجا هم نماز صحیح است دوازدهم
آنکه از اول بخیال مباح بودن پوشیده و در اثناء نماز ملتفت شد که مغصوبست
پس اگر بیرون آوردن فوری آنها ممکن است اگر مستلزم فعل کثیری نباشد و الا نماز را
قطع کند اگر وقت وسعت دارد و اما اگر وقت وسعت ندارد پس اگر بعد از
بیرون آوردن آن از او یک رکعت از وقت میشود قطع کند و اگر نمیشود در همان
حالت بیرون آوردن مشغول نماز باشد و این فعل کثیر که از بیرون آوردن آن
لازم می‌آید در اینحالت مبطل صلوة نیست صفت دویم از صفات
لباس اینکه اجزاء میته نباشد هرچند از حلال گوشت باشد چه از حیوانی
که خون جهنده داشته باشد مثل پوست گوسفند مرده یا خون جهنده نداشته
باشد مثل پوست ماهی که در آب مرده باشد و مراد اجزائی اند که از اصل
جان در آنها حلول کرده و اما اجزائی که از اصل جان نداشته اند مثل پشم
و مو و کرک پس نماز در آنها از حیوان حلال گوشت جایز است هرچند
میته باشد و بدانکه یقین بتذکیه شرط نیست بلکه در صورت شک
گرفتن از ید مسلم کفایت میکند پس هر پوستی که از دست مسلمان بگیرد

بلکه صحت قوت دارد ک

بکیری و یقین میته بودن آن نداری حکم میشود در آن بآنکه تذکیه شده است
و اگر از کافر بگیری در صورت شک حکم بمیته بودن آن میشود و حکم بنجاست
او هم از این باب نیست از باب ملاقات بدن کافر با او پس آنچه از دست کفار
گرفته میشود از اجزاء غیر حیوان مثل جوهرات و عطریات و نحو آنها پاک
هرچند که مایع باشد مگر هرگاه یقین داشته باشی که بدن کافر با او یا بظرف
او با رطوبت ملاقات کرده بلی اگر وصله پوستی یا استخوانی در آن باشد
محکوم بنجاست است بنابراین آنچه از دست کفار میگیری با عدم علم بملاقات
برطوبت مثل روغن خوراک و شیر پاک است مگر گوشت و پوست و استخوان و پیه
لهذا در صورت شک پیه را از او نمیشود خرید و روغن خوراک را میشود
خرید و در اینجا چند مسئله محتاج الیها است اوّل آنکه هرگاه پوستی از دست
کافری بگیری لکن بدانی از مسلمان گرفته باز حکم بتذکیه او میشود دوّم
آنکه هرگاه از مسلمان بگیری و یقین داری از بلدی که اهل آن کافراند
گرفته مثل کفش و کمربندی که از مسلمان بخری و یقین داری که شغل تو
است اگر همین قدر است که میدانی از بلاد کفار آورده ولکن اینکه بخصوص
علم نداری که از کافر گرفته حکم بطهارت و تذکیه آن میشود و امّا اگر علم داری
که این را بخصوص از کافری خریده ظاهر این است که همین قدر که احتمال بدهی
که شاید آن مشتری علم داشته بتذکیه یا بآنکه آن کافر بایع از اوّل از مسلم
خریده کفایت میکند و امّا اگر بدانی که در وقت خریدن از کافر ملتفت باین
احتمال نبوده یا یقین داشته که آن کافر از مسلم نخریده یا شک در این داشته
و از کافر خریده حکم بمیته بودن و نجاست آن میشود خلاصه ید و تصرف
مسلمین بلکه هر جزء حیوان حلال گوشت که اثر تصرف مسلم در او باشد محکوم

محکوم است شرعاً بآنکه تذکیه شده **مسئله سیّم** هرگاه در بازار و بلاد
اسلام پوستی بخرد از کسی که نداند کافر است یا مسلم باز محکوم است بتذکیه
شدن **مسئله چهارم** هرگاه تذکیه شدن در پوست بطریق شرعی محقق
شد و در آن نماز کرد بعد معلوم شد که میته است قضاء نماز لازم نیست
مسئله پنجم همراه داشتن جزئی از مردار هرچند ملبوس نباشد
مبطل نماز است مثل چشم گرگ و قطعه از پوست کفتار و همچنین سریشم
که از پوست میته بسازند و چوب غلاف شمشیر و کارد با آن بچسبانند و صاحبی
که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر کنند و آنچه از پوست یا استخوانها باشد
و از دست کفار گیرند و در بغل یا جیب باشد نماز در همه اینها باطل است
صفت سیّم آنکه از اجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده و چه میته و چه
تذکیه شده و چه از اجزائی که حیاتی داشته مثل پوست و چه غیر آن مثل موی
و پشم و کرک و چه همه لباس از آن باشد یا ممزوج باشد چه قلیل و چه کثیر
حتی اینکه اگر یک موی از غیر مأکول اللحم در لباس او بافته شده باشد نماز
در آن باطل است بلکه اگر موئی بلباس چسبیده باشد مثل اینکه از گربه موئی
متّصل بلباس شود نماز در آن باطل است بلکه اگر از اجزاء پاک آن در لباس
باشد مثل آب دهن گربه یا عرق او و متّصل بلباس شود نماز در آن نمیتوان
کرد و تفصیل مطلب بیان چند مسئله است اوّل مراد از حیوان حرام گوشت
حیوانیست که گوشتی داشته باشد که قابل خوردن باشد و حرام باشد
پس اجزاء شپش و کیک و پشه عیب ندارد و اجزاء مگس عسل مثل خود
عسل و موم عیب ندارد و دوختن لباس با بریشم و ابریشم بودن که بجد
حریر خالص نرسد عیب ندارد و اجزاء صدف اگر حیوانیست هم عیب ندارد

اگر از ما لا یؤکل است و در غیر آن علی الاحوط

ندارد و در مو و ریه هیچ اشکالی نیست چونکه او اجزاء آن حیوان نیست دوم
اجزاء انسان اگر مال کسی دیگر باشد عیب ندارد و مثل آب دهن غیر یا موی غیر پس
گیسو که از موی زن دیگر باشد برای غیر خودش از زنها عیب ندارد سوم
اشتباه شده او را بحکم خز که حیوان حرام گوشت است که نماز در کرک و پوست
و موی او عیب ندارد و همچنین سنجاب بنا بر اقوی لکن در سمور و قاقم و فنک
و حواصل نماز جایز نیست چهارم هرگاه شک بشود در پوست یا موی یا کرک
یا پشم که از حیوان حرام گوشت است یا نه نماز در آن جایز نیست بلکه[۵۱] در
بعض اقسام ماهوت که معلوم نیست که از پشم گوسفند یا از حیوان دیگر است
نماز نمیتوان کرد پنجم هرگاه از اجزاء غیر ماکول همراه دارد بی آنکه جزء لباس
باشد مثل دستهٔ چاقو و بعض از انواع قاب ساعت محل اشکال است و احتیاط[۵۲]
شدید در ترک است ششم هرگاه ندانسته در آن نماز کرد[۵۳] نماز باطل است چه
ندانستن مسئله و چه ندانستن اینکه از غیر ماکول اللحم است هفتم آنکه
هرگاه بقدر موشی نماز در آن کرد حکم بصحت نمیشود صفت چهارم لباس
آنکه لباس مرد طلاباف نباشد و طلا در آن بکار نرفته باشد هر چند و خرج[۵۴]
عبا باشد که بگلابتون طلا دوخته شود و مطلا هم با بنا باشد و مرد
بطلا هم نباشد حتی انگشتر و دو زنگین انگشتر و دکمهٔ طلا و کمربند و همه
اینها اظهر بطلان نماز است و حرام هم هست بلی زیور شمشیر و کارد و قمه و
تفنگ و طپانچه که طلا باشد عیب ندارد و بستن دندانها بمفتول طلا عیب
ندارد و صحت نماز پسر نابالغ بنا بر قول بشرعیت عبادت ایشان در نماز
محل اشکال است و اما در زنان مطلقا عیب ندارد صفت پنجم از صفات
لباس اینست که لباس مرد حریر خالص نباشد پس هرگاه نماز در حریر کرد هم

[۵۱] بلکه جایز است علی الاقوی ک

[۵۲] این احتیاط ترک نشود ک

[۵۳] یعنی در لباس از غیر ماکول ک

[۵۴] بشرط تقصیر و بدون آن اقوی حکم بصحت نماز است و همچنین است جهل باینکه از غیر ماکول است یا نسیان آن ک

هم باطل است و هم معصیت بلکه سه معصیت نموده است حرمت ذاتیه اصل پوشیدن
حرمت ذاتیه نماز در آن حرمت تشریعیه نماز در آن و گاهی بسبب ابطال نماز
در اثناء چهار حرام جمع میشود و مراد از حریر خالص اینست که تمام لباس از
ابریشم باشد یا اینکه چیز کمی از غیر داخل داشته باشد که از صدق اسم خالص
بیرون نرود و حرمت مختص بصدق پوشیدن است پس هرگاه جزء لباس باشد
از قبیل دکمه و قیطان و بافته و سجاف عیب ندارد لکن احوط در سجاف اینست
که از چهار انگشت عرض آن بیشتر نباشد و هرگاه لباس از پارچه بافته شده
یکراه ابریشم خالص و یکراه غیر آن عیب ندارد و اگر حریر و غیر او وصله و
دوخته باشند یا حریر وصله بغیر حریر زده باشد عیب ندارد و لکن احوط
آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و اگر آستر حریر باشد حرام است و اگر
کنارهٔ لباس حریر بافته شده بنحوی که در آن تنها بتوان نماز کرد محل اشکال است
مسئله دستمال بر زخم بستن و کهنهٔ جبیره حریر باشد عیب ندارد مسئله
هرگاه در میان رویه و آستر ابریشم بالاش گذاشته باشد عوض پنبه عیب ندارد
مسئله بند زیرجامه و کلاه و عرقچین و بافتهٔ کمربند و جوراب حریر
باشد محل احتیاط و اشکال است مسئله همراه داشتن حریری پوشیدن
آن عیب ندارد پس اگر دو ذرع قناویز یا پیراهن دوخته از آن در بغل گذاشته
باشد ضرر ندارد مسئله بطلان نماز در حریر اختصاص بصورت
علم ندارد پس اگر مسئله را نمیدانست یا نمیدانست که این حریر است یا فراموش
کرد در همه صورت نماز باطل است[۵۱] بلی اگر مضطر شد و از باب خوف هلاکت
یا ناخوش شدن پوشید عیب ندارد و نماز در آن صحیح است لکن احوط این است
که ساتر غیر حریر هم بپوشد اگر ممکن باشد مسئله در حال حرب پوشیدن

[۵۱] اقوی عدم بطلان است در صورت جهل باینکه حریر است یا نسیان آن ک

پوشیدن حریر جایز است و نماز میکه صدق حال حرب میشود صحیح است مسئله
کسیکه ناخوشی قمّل دارد یعنی در بدن او شپش خارق عادت عمل میاید پوشیدن
حریر برای او جایز است و بعید نیست که نماز هم در آن صحیح باشد مسئله
فرش حریر بر زمین انداختن و روی انداختن و متکا و پرده از آن جایز است
و بعضی احوط برای مرد ترک را دانسته اند **صفت ششم** اینکه از نجس نباشد
و متنجس نباشد و تفصیل کلام در این و در آنچه عفو شده از این در باب
طهارت گذشت و در اینجا چند مسئله بیان میشود **مسئله** هرگاه
بدن پاک باشد و لباس منحصر در نجس باشد پس هرگاه بیرون آوردن آن ممکن
نیست از بابت ضرر و سرما با همان لباس نجس نماز کند و اگر ممکن است آن را
بیرون آورد و برهنه نماز کند بطریقی که گذشت و احوط [۱] اینست که نماز
با آن لباس هم بکند اگرچه قول بمخیر بودن خالی از قوت نیست **مسئله**
هرگاه بدن نجس باشد و لباس پاک و تطهیر بدن ممکن نباشد بهمان طریق نماز کند
مسئله بدن و لباس هر دو نجس باشند و آب بجهت تطهیر یکی از آنها
بیشتر نباشد تطهیر بدن کند و برهنه نماز کند و بعد از آن با لباس نجس احتیاطا [۲]
نماز دیگر کند **مسئله** هرگاه بقدر تطهیر بعضی از بدن یا لباس آب بیشتر نباشد
تطهیر بعض لازم است یا ثمر ندارد قول بلزوم خالی از وجه نیست و موافق
احتیاط است **مسئله** هرگاه چند لباس دارد که یکی از آنها نجس است
یقینا لکن نداند کدام است پس اگر لباس پاک غیر از آنها هست لازم است در آن
نماز کند و اگر منحصر است باز دو و تطهیر بجهت او ممکن است واجب است تطهیر
بقدر حصول ستر یک از ایشان یا هر دو و اگر ممکن نیست نماز کند در هر یک
از آنها اگر وقت وسعت دارد و اگر وقت وسعت ندارد مکرر برای یک نماز

[۱] این احتیاط ترک نشود
[۲] گذشت که این احتیاط ترک نشود

نماز یکی را بپوشد و یک نماز کند [۱] و بعضی گفته اند برهنه یک نماز کند **مسئله**
هرگاه چند لباس باشند که دو یا سه مثلا از آنها نجس شده و معلوم نیست کدام است
و لباس منحصر در آنها است در اینجا بعدد نجسها و یک نماز زیاده بجا بیاورد
مثلا هرگاه سه جامه در ده جامه مشتبه شده چهار نماز در چهار جامه کند و اگر
چهار باشد پنج نماز در پنج جامه کند و همچنین **مسئله** هرگاه در اثنای
نماز معلوم شد که لباس او از اول نماز نجس بوده پس اگر ممکن است بیرون
بیاورد و نماز را تمام کند چنانکه و احوط اعاده است بعد از این و اگر
ممکن نیست نماز را بهم زند و ازاله کند اگر وقت وسعت دارد و اگر وسعت
ندارد بهمین طریق نماز را تمام کند **مسئله** هرگاه در اثناء نماز معلوم شد
که بدن یا لباس نجس است لکن نمیداند که حال شده یا از اول بوده مثلا این است
که بداند حالا عارض شده آنرا بشوید در اثناء نماز و نماز را تمام کند باین
کیفیت که هرگاه آب حاضر باشد یا در جائیست که باشد و آنرا طلبد و رفتن مستلزم
پشت بقبله بودن نباشد و طول زیادی نکشد در اثناء نماز شستن عیب ندارد
و اگر ممکن نباشد نماز را بهم زند و ازاله کند در صورت وسعت وقت و اگر وقت وسعت
ندارد بهمین کیفیت نماز کند **صفت هفتم** بعضی گفته اند که باید لباس از
بابت ذی شخص حرام نباشد و این دو موضع است یکی لباس شهرت و یکی
لباس زن برای مرد یا مردانه زن پوشیدن و ظاهر است که پوشیدن اینها در نماز
و خارج نماز حرام است لکن باعث بطلان نماز نمیشود بلکه مقارن نماز
این معصیت پوشیدن را هست لکن احتیاط در ملاحظه اینها هست و لازم
است که بیان معنی اینها بشود بجهت اصل اجتناب و احتیاط در نماز اما
لباس شهرت پس آن لباسی است که پوشیدن آن باعث انکار مردمان بوده بپوشید

[۱] و بعد هم نماز را احتیاطا قضا کند

پوشیدن آن جایز بوده بحسب حال شخص یا از بابت نفاست و رنگ آن یا از بابت تنگی
آن یا از بابت وضع آن مثل آنکه شخص جلیل القدر بزرگ لباس اجلاف ناس یا
جنس یا رنگ آن لباس اطفال بپوشد یا لباس بسیار پست بپوشد که مضحکه شود
و از انظار عامه مردم ساقط شود و از احادیث انبیا و مذمت بجهت لباس
شهرت شده و این در ازمنه و اشخاص تفاوت دارد در پوشیدن اما و متمسک
مردم قسم پست لباس را با وصله لیف خرما مستحسن است و مستحب است وگاهست
برای بعضی داخل لباس شهرت میشود و اما حکم لباس شهرت پس ظاهر بعض
احادیث حرام بودن آنست و بعضی از علما هم فتوی بحرمت آن داده اند و بعضی
دیگر احادیث را حمل بر کراهت کرده اند و بنا بر قول بحرمت بعضی حکم
ببطلان نماز در آن نموده و در اصل حرمت و بطلان نماز بنا بر آن تأمل
هست و ما تلبس مرد بلباس زن و تلبس زن بلباس مرد پس معنی او این است که
مرد لباس مختص بزن مثل مقنعه و زن لباس مختص بمرد مثل عمامه بپوشد
وظاهر بسیاری از علماء حرام بودن آنست هر چند دلالی باشد و لهذا
در تشبیه در اولدن از این بابت هم اشکال میاید و بعضی گفته اند که
آنچه وارد شده از تشبه رجال بنساء و نساء برجال معنی این است که
مرد خود را زنانه کند و زن خود را مردانه که این را شیوه خود قرار دهند
و این وجه اقوی است پس اگر بطریق اتفاق گاهی مرد لباس زن را بپوشد
یا بعکس عیب ندارد و بر فرض حرمت علی ای حال بطلان نماز معلوم نیست
و راه احتیاط واضح است و الله اعلم خاتمه در مسائل لباس بدانکه این
احکام و صفات که بجهة لباس بیان شد در لباسی است که عرفا در بر شخص باشد
چه متصل ببدن و چه منفصل چه با بدن مساوی باشد یا از آن بلند تر باشد

۵۱ اقوی اجتناب است ک

باشد پس پیراهن بلندی که بر زمین میکشد اگر انقدر زیاد او نجس باشد هم محل اشکال
است مگر اینکه عرفا از لباس بیرون رود مثلا از پارچه که بیست ذراع است
طرفی نجس باشد یا از غیر ماکول بود ده ذرع از سمت دیگر آن را بر سر یا کمر بپیچد
و باقی او انداخته باشد بر زمین عیب ندارد مسئله دیگر اینکه هرگاه
شخص خوابیده نماز میکند روی انداز او یا فرش متصل ببدن او نجس یا حریر
یا غیر ماکول باشد ظاهر این است که عیب ندارد ولی هرگاه ساتر او اینها باشند
فی الجمله اشکالی دارد مطلب چهارم در بیان لباس مکروه در نماز بدانکه

۵۲ احتیاط در ترک است ک

در بیست و هشت قسم از لباس نماز مکروه است اول لباس سیاه مگر عمامه و عبا
و هر چه سیاهی شدیدتر است کراهت شدیدتر میشود دوم لباس قرمز سیم
لباس کلی چهارم رنگ زعفران پنجم هر رنگ تند ششم عمامه بی تحت الحنک
هفتم رخت شفاف که از آنها بپوشد و بدن نما باشد هشتم پیراهن تنها اگر
چه بلند باشد نهم در سنجاب بنا بر قول بجواز در نماز با پوست آن دهم ابریشم در آن
بافته باشد یازدهم حریر محض برای زنها و اما برای مرد گفته شد که حرام
و مبطل است دوازدهم در لباس کسیکه اجتناب از نجاست ندارد خصوص شارب
الخمر اگر چه نماز در آن بسبب عدم علم صحیح است سیزدهم در لباس کسی که
اجتناب از حرام ندارد چهاردهم کلاه و بند پاجامه و عرقچین و انگشتر و
زیور هرگاه نجس شده باشند پانزدهم خلخال صدا دار برای زنها
شانزدهم انگشتری که صورتی در او باشد هفدهم نقاب برای زن هیجدهم
لثام برای مرد یعنی چیزی که مردها دهان خود را با آن ببندند هرگاه مانع قرائت
نشود و الا باعث بطلانست نوزدهم لباسی که در پوشیدن تکبر و تفوق
در نظر لابس آن میاید بیستم لباس گشاد و دو شمناد بیست و یکم لباس زنانه

در شرایط لباس مصلی

زنان را مرد و مردان را زن پوشیدن اگر حرام نباشد مکروه هست جزما بیست و یکم
پوشیدن پیران لباس جوانان را بحسب متعارف بیست و سیم لباس شهرت که بحد تحریم
نرسد بیست و چهارم اشتمال صماء و یک معنی از انداختن آستین جانب راست
عبا است بر دوش چپ باین دوش که گاهی عرب میکنند و یک معنی از اینست که
ردا بر دوش انداخته یک طرفش را از زیر بغل گذرانیده بر دوش بیندازد
بیست و پنجم جورابی که ساق را نپوشاند که بعضی در آن حرام دانسته اند بیست
ششم امن ظاهر همراه داشتن هر چند در کیسه کرده باشد بیست و هفتم لباس
چرکین کثیف پس اگر لباس کهنه یا پاره باشد عیب ندارد لکن چرکین بودن
آن مکروه است بیست و هشتم در قبای بسته بد که بسیار مثل بعض اقسام
البسه فرنگان **مطلب پنجم** در بیان لباس مستحب در نماز و آن چند
چیز است اول عمامه با تحت الحنک و حصول تحت الحنک بدو طریق است
یکی آنکه طرف عمامه را بگردانند زیر چانه و آنرا بسمت دیگر ببندند دوم
محض اینکه آنرا آویخته بگذارند و وصل بان طرف دیگر نکند هر چند فعل اول
چانه نباید دوم ردا خصوصا برای امام که ترک آن برای او مکروه هست
سیم زیر جامه در پا بودن هر چند ستر کلی بغیر آن بشود چهارم تعدد لباس
در نماز پنجم اینکه جنس لباس پنبه باشد یا کتان ششم اینکه سفید باشد
هفتم در انگشتر عقیق نماز کند که در بعض احادیث است که هر نماز
هزار نماز محسوب میشود و غیر اینها مستحبات دیگر هم هست **مقدمه**
ششم از مقدمات نماز ملاحظه صفاتی که شارع در مکان نماز مقرر
فرموده است بعضی بنحو شرطیت و بعضی بنحو دیگر و بعضی از آنها بملاحظه
مطلق مکان و بعضی بملاحظه محل سجده تنها و بعضی بملاحظه آن با محل

در مکان مصلی

با محل موقف است و بعضی بنحو استحباب پس در اینجا چند مطلب است اول
بدانکه شروط مکان بنحو اجمال دوازده است اول مباح بودن دوم برقرار بودن
سیم در معرض تزلزل نبودن چهارم ممکن بودن ادای افعال در آن بنحویکه کوتاه
باشد یا تنگ باشد بحیثیتی که ادای تمام افعال در آن نشود پنجم آنکه مخوف نباشد
بنحویکه مکث در آن حرام باشد ششم آنکه مساوی و مقدم بر قبر امام علیه السلام
نباشد[۵۱] هفتم آنکه مرد محاذی زن یا مؤخر از او در حال نماز او نباشد و زن
مقدم بر مرد یا محاذی او نباشد[۵۲] هشتم آنکه نجاستی که تعدی کند بلباس یا بدن
در آن نباشد نهم آنکه ما بین محل سجده و موقف از چهار انگشت زیاد تر تفاوت
نباشد دهم آنکه محل پیشانی پاک باشد یازدهم آنکه محل پیشانی مما یصح
السجود علیه باشد دوازدهم آنکه پیش رو حاجب مانع باشد و توضیح کلام در اینها
ببیان تفاصیل این صفات است اول در صفت اباحه مکان است بدانکه مکان
که باید مباح باشد عبارت است از حیز فضائی که همه بدن مصلی در آن است
و جائی که اعتماد بر آن دارد در قرار گرفتن بی واسطه و یا با واسطه پس تمام
فضائی که بدن او در آنست و آنچه بر او قرار گرفته مثل فرش و آنچه آن
فرش بر او است اینها همه مکان مصلی اند حتی اینکه اگر فرش بر سقفی باشد
آنچه زمین زیر سقف است باید مباح باشد[۵۳] و هر گاه سقف چند طبقه
باشد مجموع طبقات و تمام زمینی که سقف بر آنست باید مباح باشد
پس هر گاه در زمینی که نماز میکند کل غصبی ربع ذراع یا پایین آن فرش
شده باشد نماز باطل است و اما هر گاه جز غصبی دیگر در زیر آن فرش شده
عیب ندارد[۵۴] مسئله سقف بالای سر و جا و رود یا دیوارها و اطراف هر گاه
غصبی باشد لکن زمین و فضا همه مباح باشد یا مثل غصب بودن مکان

[۵۱] علی الاحوط ک

[۵۲] در محاذات با زن یا تاخر از آن او فتوی عدم بطلان است اگر چه احوط ترک است ک

[۵۳] اگر سقف اعتماد بر آن دارد ک

[۵۴] با اتصال زمین با محل غصبی دارد ک

مکانست باینه مسئله محل خلافست بعضی حکم ببطلان نموده اند حتی اگر
لحاف یا منبع چادر غصبی باشد و اقوی صحت است اگرچه در حال نماز معصیت
منتفع شدن بانچادر حاصل است[له] واحوط حکم ببطلانست و بدانکه نماز در
همه مکانها جایز است مگر مکان مغصوب و غصب بودن ان چند بابت حاصل میشود
اول اینکه عین ان از غیر باشد و رضا و اذن شرعی در تصرف در ان نباشد اگر
چه بسبب شک در رضا باشد دویم اینکه منفعت ان از کسی است که
رضای او معلوم نیست هرچند عین ان مملوک خود شخص باشد پس خانه که
مالک باجاره داده نماز مالک بدون اذن مستاجر صحیح نیست سیم از بابت
اینکه در ان شریکی باشد هرچند در هزار یک آن باشد پس بدون اذن
شریک نماز نمیتوان کرد و از این قبیل است منزلی که خریده شد بعین آنچه
زکوة و خمس تعلق باو گرفته که فقراء و سادات همه در ان شریکند در همه
مشترکات هرگاه شرکاء همه بهم یکی را اجاره بدهند نماز صحیح میشود
لکن در اینجا چاره بجز ادای ان حق و قطع اشتراک ندارد چهارم انکه خانه
بارث منتقل شده لکن دین میت هنوز ادا نشده باشد پس خانه زید را اگرچه
بمجرد موت منتقل به پسر میشود ولکن مادامیکه قرض زید را ادا ننموده نمیتوانند
در خانه زید نماز کند بسبب تعلق حقوق غرماء بانخانه مگر اینکه طلبخواهان
از زید هند باو راضی بشوند که در ذمه پسر باید مسئله اینحکم منع از
تصرف مختص جائی نیست که دین میت همه ترکه را فرا بگیرد بلکه اعم است
از این و از صورتی که ترکه زیادتر باشد مسئله ایا اینحکم منع از تصرف
در صورت زیادتی ترکه مختص قدر مقابل قرض است یا در همه ترکه
ممنوع است از تصرف جمعی از علماء حکم فرموده اند باینکه اگر ترکه بقیمت

[له] غیر از معصیت غصب نمودن تصرف در ان کردن اگر ان غاصب باشد انتفاع از ان معلوم نیست که معصیت علیحده داشته باشد والا نماز باطل باطل خواهد بود

بقیمت دویست هزار تومان باشد مثلا و قرض میت یک پول سیاه تا ان پول
ادا نشده تصرف در هیچ چیز از ترکه جایز نیست و این قول خالی از وجه نیست
و این مسئله اینست بسیار محل احتیاج و امر بر همه مردم از این بابت بسیار
مشکل میشود از این بابت که بسیار کم است کسی بمیرد و قرضی در ذمه او نباشد
و تصرف ورثه در خانه و اثاث البیت در این صورت مشکل است و اذن ورثه هم
ثمر ندارد و تحقیق کلام در مقام این است که میگوئیم هرگاه وارث متدین باشد
و معتبر باشد و در مقام اداء دین و وصیت بر آمده باشد و مشغول بانها
باشد و بی پروا و کم محل نباشد میتوانند تصرف در خانه و اموال بکنند خصوصا
در صورتیکه قرض کم باشد و ترکه زیاد و اما هرگاه ورثه در فکر نباشند
و تمام همّ در این امور داشته باشند چه قرض بسیار باشد و چه کم پس تصرف در
اموال و نشستن ایشان در خانه حرام و اذن دادن ایشان بکسان دیگر ثمر ندارد
و خانه حکم خانه غصبی دارد که نماز هم کردن در ان باطل است مگر هرگاه وارث
و قرض خواه هر دو اذن بدهند و اما در تعویق وصیت کار مشکلتر است
چونکه اذن از میت نمیتوان تحصیل کرد مسئله عام البلوی که بگویند ان
که اهل دیوان و ظلمه مادامیکه در حیات اند خانه و اموالی که در دست ایشان
است همینکه علم بغصبیت انها نیست حکم میشود باباحه ان و همه احکام ملکیت
بر ان جاری میشود اگرچه مداخل انحلال نداشته باشد بمحض احتمال حمل بر صحیح
میشود ولکن بعد از فوت و اگر قرض دار است حکم او مثل باقی مردم است
و اگر قرضی ندارد حکم در باره ترکه او مشکل میشود بسبب تعلق مظالم
بانها بعد از فوت او و تقسیم ارث و دین و ثمر با وجود استغراق مظالم مشکل
میشود و وصیتهای ایشان بهر چیزی غیر از رد مظالم باطل میشود و وصیتها

وصیتهای ایشان بهر چیزی غیر از رد مظالم باطل میشود و معاملات و در ثمن
ایشان و در ترکهٔ ایشان محل اشکالند پنجم از اقسام مغصوب اینکه وصیت میت
یا حج او متعلق بترکه باشد و هنوز بمصرف نرسیده و وارث در اینصورت نماز
و تصرف در اموال جایز نیست ششم از اقسام اینکه حق دیگری تعلق بعین گرفته
باشد پس راهن و مرتهن هیچکدام نمیتوانند بدون اذن دیگری تصرف کنند
چه نماز و چه غیر آن هفتم اینکه حق سبق تعلق گرفته باشد مثل مساجد هرگاه
کسی جائی گرفته و دیگری او را از آنجا بردارد جمعی از علما قائل شده اند که
نماز او باطل است و بعضی گفته اند همان معصیت نموده لکن نماز او صحیح است
و اقوی اینست که هرگاه آن شخص اول هنوز ایستاده و مطالبه جای خود را
میکند صحت نماز مشکل است و اگر مأیوس شده و رفته یا آنکه اعراض کند و دیگر
جای خود را نمیخواهد نماز دومی صحیح است اگرچه معصیت کرده باشد
مطلب دیگر بدانکه از اینکه گفته شد که بدون اذن مالک نماز
صحیح نیست چند موضع استثنا شده اول صحراهای واسعه که مملوک اند
نماز در آنها بی اذن مالک صحیح است اگرچه صغیر در آنها شریک باشد و بعضی
میگویند که اگر صاحب آنها راضی نباشد بلکه منع صریح کند نماز هم صحیح است
چونکه اذن از جانب مالک الملک حقیقی است **مسئله** هرگاه آن صحرای وسیع
مغصوب باشد حکم همانست لکن بجهة خود غاصب و مقوّمان او محل اشکال است
دوم کوچه که آخر آن بسته است ملک صاحبان خانهها است لکن دخول
در آن بدون اذن و نماز در آن بدون ضرر بر اهل آن عیب ندارد سیم خانههای
آن صنف که خداوند عالم در قرآن اذن داده بغذا خوردن از خانهای ایشان
اگرچه اذن نداده باشد و آن نه خانه است خانهٔ پدر و مادر و برادر و عمو و خاله

خال مظالم خال نابود بود و ترکه با مظالم متعلق حق مظلومین است ک

بلکه بطلان خالی از قوت نیست ک

بلکه مشکل است ک

و خالو و عمه و خاله و خانه که کلید آن مفوض است بشخص از بابت وکیل بودن
و خانهٔ صدیق حقیقی که بمحض عدم علم بکراهت میتوانند از غذای ایشان بخورند
و دخول خانهٔ ایشان و نماز در آن همین حکم را دارد چهارم هرگاه در خانهٔ
غصبی کسی را حبس کردند جایز است که در آن تصرف لازم بطریق متعارف در نشستن
و برخاستن و وضو و نماز بکند و اجرتی هم بر او نیست بلکه اجرت بر آنست
که او را حبس نموده و اما تصرفات دیگر مثل نمازهای مستحبه و نحو اینها صحت
اینها مشکل است مگر اینکه نماز مستحب را بطریقی کند که زیاده بر اصل بودن
نباشد پنجم هرگاه مالک کسی را حبس کند در خانه خود باطل همه تصرفات او در
آنجا جایز است و نماز او صحیح است حتی اینکه اگر بگوید راضی نیستم در اینجا نماز بکنی
ششم هرگاه خوف جان داشته باشد و در خانه برود بی اذن مالک یا با منع
او در اینجا مادامیکه خوف از بیرون آمدن دارد نماز واجب میتواند بکند هفتم
هرگاه مکان مملوک یا وقف یا مباح فرش غصبی از آجر یا گچ یا فرش دیگر شده
و نماز گذاردن ممکن نمیشود مگر او را بردارد یا اینکه برداشتن زحمت بسیار
دارد میتواند در آنمکان بر آن فرش غصبی هرگاه خود آنرا فرش نکرده نماز کند
و اجرت آن بر غاصب است نه بر نماز گذار و همچنین هرگاه در آنمکان خاک یا در
غصبی زد یا سقف غصبی نمود یا روشنائی غصبی قرار داد تصرف در آنها
در این صورت نه حرام است و نه باعث بطلان هشتم هرگاه خود مالک فرش
کند مکان مباح را بی اذن مالک مکان و اذن دهد که بر آن فرش نماز
کند بی اذن او میتواند نماز کند و همچنین هرگاه در مسجد فرش گذارد و راضی
نباشد خصوصا هرگاه باعث تعطیل مسجد شود حق او ساقط میشود و برداشتن
آن هم لازم نیست **مسئله** گاهی بجهت غصبیت مکان نماز نشستن لازم

مشکل است چون احراز عدم کراهت است ک

در جواز وضو و تیمم اشکال است و همچنین در نماز مگر بطوری بخواند که زیادی تصرف نشود ک

با تصرف زاید محل اشکال است و همچنین در مسئله آتیه ک

مشکل است ک

با ممکن بودن تفریغ مکان از آن مشکل است و همچنین است مال فرش مسجد ک

لازم میشود و گاهی نماز ایماء لازم میشود و گاهی نماز خوابیده لازم میشود مثلاً
هرگاه محل وقوف قامت و تنها مباح است که اگر خم شد باین طرف محل قدم خود
داخل در فضاء غصب میشود لازم است نماز کند ایستاده با ایماء و ترک رکوع
و سجود و اگر بقدر نشستن مباح است و فضاء بالاتر غصبیست لازم است نماز نشسته
کند و همچنین و این در وقتی است که مکان منحصر باینجا باشد **مسئله** هرگاه
غاصب بقصد رد کردن خانه از خانه بیرون بیاید و حین بیرون آمدن و تنگی وقت
نماز کند با ایماء عوض رکوع و سجود و هرگاه قصد رد بمالک ندارد و وقت
نماز تنگ شده جمعی از اعاظم علماء فرموده اند که مشغول بیرون آمدن شود و در
آن حین نماز کند با ایماء و در صحت نماز در این صورت تاملی هست بلکه میگوئیم مخاطب
است بنماز تمام و معاقب است بر ترک آن مثل اینکه از اول وقت تا آخر آن در غصب
بماند که اگر نماز کند باطل است و لکن خطاب حقیقی باو ندارد و عقاب بر ترک
آن ثابت است **صفت دوم** آنکه مکان نماز بقرار باشد و بطریقی
نباشد که بدن را متحرک کند پس نماز بر حیوان و در تخت روان و گاری
و کالسکه در حال راه رفتن جایز نیست و همچنین بر کاه و پنبه جمع شده
و مانند اینها که بدن بر آنها آرام نمیشود و اما هرگاه بدن ساکن باشد لکن
مکان متحرک باشد مثل کشتی در بعض اوقات که استیفاء همه افعال و شروط
در آن حاصل میشود پس در آن باطل است و اما هرگاه بالعرض ساکن باشد مثل
حیوان ایستاده آرام و کشتی بسته ظاهر این است که عیب ندارد **مسئله**
هرگاه مکان بطریقی است که در اول ایستادن و اول رکوع و سجود بدن
متحرک میشود بقدری که میگیرد پس اگر حرکت او بمقداری نباشد که محو صورت
نماز کند عیب ندارد و باید در وقت حرکت مشغول قرائت یا ذکر نباشد و لزوم

و لزوم استقرار بدن و مکان که گفته شد در حال اختیار است پس در حال اضطرار
نماز میگذارد و با اضطراب بدن و مکان هر دو یا یکی از اینها پس سواره نماز میکند
و هر قدر واز واجبات که ممکن است از او هر قدر که ممکن نیست بدل آن را لکن در استقبال
قبله کیفیت خاصه هست که اگر آن حیوان روی بقبله نمیرود همان تکبیر را روی بقبله
بگوید **صفت سیم** اینکه در معرض تزلزل نباشد پس هرگاه در جائی باشد
که بالفعل برقرار است و لکن در معرض تحرک باشد مثل جائیکه محل ازدحام باشد
بنحویکه مطمئن نیست که تا آخر نماز او را وا میگذارند پس شروع بنماز محل
اشکال است اگر چه قول بجواز شروع خالی از وجه نیست باین طریق که مشغول میشود
باین نحو که اگر برقرار ماند تمام کند والا بهم بزند و بعضی از علماء فرموده اند
که اگر محل نماز بنحویست که محل قال و قیل و آوازهای بلند است که بجهت شخص
اطمینان و وثوق بجا آوردن افعال نمیماند شروع بنماز در آنجا جایز نیست
صفت چهارم اینکه مکان محل خوف و خطری نباشد که قرار در آن حرام
باشد مثل ما بین صفوف دو عسکر و تفنگ در حال دعوا و زیر دیوار شکسته
و محل خطر از درندگان و جانوران پس هرگاه در آنجا ایستاد و نماز کرد باطل است
و هرگاه وقت نماز تنگ باشد و محل امنی که در آن قرار گیرد پیدا نمیشود در
حال فرار نماز کند هر چند بدویدن باشد یا سواره باشد و اگر همه امکنه خوف
باشند لازم است هر جا که خوف کمتر است نماز کند پس در این صورت اگر در محل
بیشتری خوف نماز کرد باطل است **صفت پنجم** اینکه ادای افعال بحسب حال
مصلی در آن ممکن باشد پس اگر جائیست که سقف آن کوتاه است و در قیام انتصاب
حاصل نمیشود یا عرض آن کم است که امتداد لازم در سجود عمل نمیاید نماز باطل
است در حالت اختیار و اما هرگاه مضطر باشد اختیار کند هر جائی که بتحصیل

(حاشیه:) بلکه از قوت ک

(حاشیه:) باطل نیست در رهم و سهو اگر چه فعل حرام نموده است بترک فرار ک

تحصیل شرایط در آن بیشتر میشود **مسئله** هرگاه امر دائر شد ما بین دو مکان
که در یکی میشود ایستاده با ایماء نماز کرد و در یکی نشسته با رکوع و سجود نشسته
دویم مقدم است **صفت ششم** اینکه مقدم و مساوی قبر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و پیغمبرانی که منصب امامت داشتند
هم داشتند نباشد پس باید قدری از قبر مؤخر بایستند یا حائلی ما بین باشد و در حائل بودن
شدن صندوق و ضریح تامل هست **صفت هفتم** اینکه خانه کعبه و پشت [علی الاحوط ۱۲]
بام آن برای نماز واجب نباشد در حال اختیار و لکن اگر مضطر شد در آنجا نماز [بلکه نماز جایز است در خانه و بام آن لکن اولی و احوط ترک است ۱۲]
کند لکن در میان خانه متصل بدیوار بایستند و در پشت بام کناره بایستد که اکثر
کعبه پیش روی او باشد **صفت هشتم** اینکه در یک مکان مرد و زن نماز
کذا ربطریق تساوی یا مقدم بودن زن نباشد مگر با حایل یا ده ذراع دور
بودن پس هرگاه حایل نباشد و ده ذراع از همدیگر دور نباشد و مساوی هم باشند
یا زن پیش بایستد و نماز کند اشهر اینست که نماز هر دو باطل است در بعض
اوقات و نماز یکی در بعض اوقات و تفصیل اینست که هرگاه هر دو با اطلاع
بحال همدیگر بیکمرتبه تکبیرة الاحرام گفتند نماز هر دو باطل است و اگر یکی تکبیره
گفت و دیگری بلا فاصله بعد از او تکبیر گفت نماز دویمی باطل است و اگر
دویمی نمیدانست که این یکی نماز میکند و مشغول شد نماز او صحیح است
و اولی که عالم شد نمازش باطل میشود و اگر یکی از ایشان نمازش باطل باشد
عیب ندارد لکن اگر از باب دیگر باشد نه از این باب و احوط اینست که
بمجرد حصول این حالت چه اولی و چه دویمی چه عالم و چه جاهل نماز را اعاده
کنند و بعضی این را مکروه میدانند و مبطل نماز نمیدانند و قول اول خالی از [بلکه قول ثانی چنانکه گذشت ۱۲]
قوة نیست در تحقیق کلام موقوف بر چند مسئله است **مسئله** معنی لزوم

لزوم پیش ایستادن مرد اینست که محل قدمین او پیشتر از محل قدمین زن باشد
اگرچه بعضی از بدن ایشان مساوی هم باشد یا اینکه باید محل قدمین مرد از محل سجده
زن پیشتر باشد یا اینکه ملاحظه حالات میشود پس در حال قیام قدمین مناط است
و در حال سجود محل پیشانی احوط این است که تاخیر زن بقسمی باشد که هیچ
جزوی از بدن او مقابل جزوی از بدن مرد نباشد حتی اینکه سر زن در محاذی قدم
مرد در حال قیام نباشد بلکه محل سر او از پاشنه پای مرد باید مؤخر باشد
مسئله ذراع عبارتست از اول مرفق تا سر انگشت وسطی **مسئله**
در این حکم تفاوتی ما بین محرم و نامحرم حتی زوج و زوجه نیست **مسئله**
هرگاه نابالغی نماز کند پس در دختر اشکال برای مرد و در پسر اشکال برای زن
حاصل میشود هرگاه عبادات نابالغ را شرعی بدانیم کما هو الاقوی **مسئله**
تحدید ده ذراع از محل سجده مرد میشود تا پاشنه پای زن **مسئله** هرگاه
یکی از ایشان در جای بلندی باشد که صدق محاذی بودن و مقدم بودن نشود عیب
ندارد و غالبا در اینصورت بلندی مکان ده ذراع میشود هرچند مناط
نباشد **مسئله** هرگاه وقت ضیق باشد و جای دیگر نباشد هر دو نماز
میکنند بهر نحو که ممکن است **مسئله** حایلی که باعث رفع این حکم است
ضرور نیست که مانع رویت باشد پس اگر دیوار کوتاهی ما بین است کفایت
میکند اگرچه همدیگر را ببینند و لکن تاریکی و نابینائی حایل نیست و اگر
نهر ما بین باشد مشکل که داخل حایل بشود اگر ده ذراع نباشد **مسئله**
هرگاه زن پیش روی مرد در نماز نشسته باشد یا خوابیده باشد چه محرم
و چه نامحرم ضرری بنماز ندارد اگرچه در نماز نگاه باو کند و نامحرم باشد و
همان معصیت تنها نموده است **صفت نهم** اینکه مکان نماز نجس نباشد

نباشد بنجاست متعدیه بلباس و بدن مصلی **واما** اگر نجس باشد لکن سرایت نکند
عیبی ندارد مگر محل پیشانی که حکم آن بیان میشود انشاء الله ولکن احوط
اینست که مکان نماز متنجس نباشد هرچند تعدی نکند پس اگر متنجس خشک باشد
باز هم محل احتیاط است بلکه اگر عین نجاست باشد در صحت تاملی هست هرچند
خشک باشد مثل اینکه محل سجده پاک لکن باقی اعضا ملاصق میته یا غایط خشک
باشند **مسئله** اگر شروع بنماز کرد در جائی که اگر بسجود برود رخت یا بدن
یا محل سجود او نجس میشود پس اگر قصد دارد که آنوقت از آنمکان منتقل شود
عیبی ندارد و اگر قصد ندارد صحتش مشکل است اگرچه بعد منتقل بشود
مسئله هرگاه از مکان نجاست عفوشده سرایت کند عیبی ندارد لکن اگر
از خون قروح و جروح بزمین ریخته بعد سرایت کرد بلباس در آن اشکال
عظیم هست **صفت دوم** آنکه احترام محل باعث حرمت ایستادن بر روی
آن نباشد **صفت سوم** اینکه محل ایستادن با محل سجده مساوی
باشد یا زیاده بر عرض چهار انگشت تفاوت نداشته باشد و بلندی و پستی
و بلندی و پستی بر دو نوع است یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد اما بلندی
پستی او از بابت بنا با سنگ و گل در آن بعمل آمده و یکی آنکه اصل زمین
کج است که یک سر آن باسمان نزدیکتر است از دیگری اما چیزی بر سطح
آن نیفتاده است و آنرا شیب میگویند قسم اول معتبر است بی شبهه در صورتی
که چهار انگشت بلند یا پست باشد و ثانی ملاحظه آن احوط است **مسئله**
اگر کسی نماز نشسته میکند ملاحظه حال قدمین ایستاده بشود یا مقعد زانوها
برابر بشود دو وجه است **مسئله** هرگاه محل ایستادن در دو حال
مساوی نباشد بالا مثلا یا محل سجده خود بلند است و در حال سجده

بلکه اگر عمد هم عفو است ک

سجده مساوی میشود محل اشکالست **مسئله** اگر محل قدمی با محل قدم دیگر
تفاوت داشته باشد عیبی ندارد **مسئله** بعضی اعتبار کرده اند در جای
دستها و زانوها که باید چهار انگشت از جای پاها بلندتر نباشد و این احوط
است اما مابین اینها بلندی یا پستی هر قدر باشد عیبی ندارد **صفت دوازدهم**
اینکه مکان پیشانی در مسجد جامع چند شرط باشد که در باب سجود انشاء الله
تفصیل بیان میشود **مطلب دوم** در بیان مکان مکروه در نماز بدانکه
در سی و دو موضع نماز مکروه است اول حمام یعنی خانه دویمی و سیمی آن
اما خانه اول که محل رخت بیرون آوردنست محل تامل است و بعضی آنرا هم مکروه
میدانند دویم قبرستان سیم بر قبر چهارم ما بین دو قبر و رفع کراهت بگذاشتن
حایل در یک سمت است پنجم رو بقبر و رفع کراهت بگذاشتن حایل پیش روست
و اگر در بین چهار قبر است و حایل رفع کراهت میکند ششم در طویلها هفتم
در جائی که محل بستن گاوها است هشتم محل خوابیدن گوسفندان نهم در
مزابل هرچند چیزهائی فرش کنند دهم در محل ذبح حیوانات یازدهم در زمینی
که محل بول کردن باشد هرچند خشک باشد دوازدهم در شارع هرگاه ضرر
بماره نداشته باشد و اگر ضرر دارد نماز باطل است سیزدهم هر مکانی که
از کثافت آن طبع متنفر باشد چهاردهم در محل جریان آب اگرچه بالفعل
نداشته باشد پانزدهم در زمین شوره زار شانزدهم در آتشکده هفدهم در
مطبخ و گلخن و محل آتش کوره هیجدهم در خانه گبران نوزدهم بر روی یخ و برف
ایستادن بیستم در جائی که در مقابل او آتش روشن یا شمع روشن شده باشد
بیست و یکم جائیکه در مقابل صورتی یا تمثال باشد بیست و دوم جائی که نقش
مشغول کننده حواس باشد بیست و سیم جائیکه در مقابل قرآن واکرده گذاشته

اشکالی ندارد ک

گذاشته باشد بیست و چهارم در حمامی که صورت و تمثال در آن باشد هر چند
مقابل نباشد بیست و پنجم هر جا که دیوار رو مقابل باشد که از بالوعه ترشح یابد
دیوار نموده بیست و ششم در خانه که شراب در آن باشد بیست و هفتم مقابل در
گشوده بیست و هشتم مقابل انسانی که روی او طرف مصلی باشد و چهار مکان دیگر
مخصوص و معین است وادی ضجنان و بیداء و ذات الصلاصل و وادی الشقره و
بعضی ملحق نموده اند هر زمینی را که یک وقتی عذاب بر آن نازل شده باشد
و بعضی گفته اند که نماز در جائی که گل شقایق در آن باشد مکروه است و دلیل
درستی ندارد **مطلب سیم** در بیان مکانهائی که نماز در آنها مستحب است
اول مسجد الحرام که یک نماز در آن هزار هزار نماز محسوب میشود دوم مسجد
پیغمبر صلی الله علیه و آله که نماز آن ده هزار نماز است سیم روضه مشرفه که متعدد
بوده حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حرم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و در بعض هست که نماز در آن به بیست هزار نماز حساب میشود بعد
از آن حرم حسنین علیهما السلام و در خصوص حرم حضرت امام حسین علیه السلام
فضایل خاصه بجهت نماز وارد شده است چهارم مساجد معینه مشخصه که
ثوابهای مخصوص دارند و آنها چند مسجد اند مسجد کوفه و مسجد اقصی که نماز
در آنها هزار نماز است و مسجد سهله که فضایل بسیار در نماز در آن هست
و مسجد خیف که در منی است و غیر اینها پنجم مساجدی که صفت خاصه دارند اول
مسجد همسایه که حق مخصوصی دارد و ترک آن باعث نقص ثواب نماز است دوم
مسجد مهجور خراب شده که شکوه میکند بسوی خداوند از کسانیکه او را معطل
و ضایع گذاشتند سیم مسجد جامع هر بلد که نماز در آن بصد نماز است و مراد
از مسجد جامع مسجدیست که در بلد از آن بزرگتر نباشد یا مسجدیکه همه اهل

اهل محلات شهر در آن جمع میشوند چهارم مطلق مساجد بجهت هر یک از
مسجد محله و بازار هم بعض ثوابهای خاصه وارد شده پنجم در روضات باقی پیغمبران
و مقام ایشان و مقام اولیاء و صلحاء و علماء و عباد احیاء و امواتا که
خصوصیتی در آنها حاصل میشود ششم مسجد خانه که شخص یکجائی را در خانه
خود قرار دهد نماز خانه و مسجد خود اگر چه حکم مسجد در آن جاری نمیشود
لکن فضیلت خاصه در آن حاصل میشود و اگر در وقت اختصاص قرار دهد
کردن اینجا باشد ثمرات خاصه دارد یکی از آنها آسانی نجاست بیرون رفتن است
و در اینجا چند مطلب است که تعلق بمساجد دارند **مطلب اول** در کیفیت
وقف نمودن مسجد که لازمست در آن صیغه وقف و اجرای نمودن با قصد قربت
بجهت نماز یا غیر آن از عبادات و اگر برای غیر نماز از عبادات تنها وقف
کردند نه مسجد است و باید قصد قربت در آن بکند و صیغه از اینست وقفت
مسجداً قربة الی الله و بعد از صیغه قبض در آن شرط است و حاصل میشود
بنماز کردن یک مسلمان در آن **مسئله** بعد از تحقق صیغه و وقف تمام
آن زمین و بنیان از هوا بالای آن تا طبقه پائین زمین همه مسجد اند و اما اگر
از اول قرار بدهد غرفه بالا را مثلا تنها یا بنیان روی زمین را تنها یا شبستان
و زیر زمینی را باز هم صحیح است و همان مقدار مسجد است **مسئله** هرگاه طبقه
بالا را قرار داد مسجد بعد خراب شد و اثر از رفت یا انعدام او از هوا که بوده
حکم مسجد باز دارد یا نه محل اشکال است **مسئله** هرگاه مسجد مشرف بخرابی
شد خراب نمودن آن عیب ندارد **مسئله** هرگاه مسجد خرابی ندارد و
محکم است نخواهند او را خراب کنند که بهتر بنا زنند جایز نیست و اگر بخواهند
خراب کنند که بزرگتر کنند در بعض صور محل اشکال است و علی ای حال در صورت

در صورت جواز انچه سنگ و آجر و مصالح است تا ذام الامکان عین انها را
در خود آن باید بکار ببرند **مطلب دویم** در احکام مسجد است و آنها
چند حکم اند اول حرام است نقش نمودن مسجد بطلا و حرام است صورت کشیدن در آن
علی الاحوط دویم حرام است نجس نمودن آن و اما داخل شدن در آن با بدن نجس
یا لباس نجس که تعدی بمسجد نکند عیب ندارد سیم واجب است ازاله نجاست از آن
فوراً **مسئله** هرگاه جنب نجاست در مسجد ببیند اگر ازاله آن موقوف بمکث
است بالازم است فوراً ازاله کند یا اینکه باید اول وقت امکان غسل کند
بعد ازاله کند در مسئله تاملی هست اگرچه لزوم ازاله فوراً بی غسل خالی از وجه
نیست **مسئله** هرگاه بعد از علم باینکه مسجد نجس است مشغول نماز شد
صحت نماز مشکل است اگر وقت وسعت دارد و اما در تنگی وقت نماز مقدم است (صحت اقوی است)
مسئله اگر در وقت نماز دیگری نماز کرد باز همان اشکال باقی است هر
هرگاه خوف دارد فوت نماز ازاله ندارد و کسی دیگر او را اعانت نمیکند تکلیف او
ساقط است و نماز صحیح است **مسئله** هرگاه در اثنای نماز مطلع شد که
مسجد نجس است نماز را تمام کند هرچند در سعه وقت باشد **مسئله**
تتمه هرگاه زمینی باشد که در آن بالوعه مجمع نجاسات بوده اما میتوان او را
مسجد نمود لیکن ظاهر اینست که همینکه خاک بر آن بریزند و انبار بالا
آورند که قطع بوی و کثافت آن شد میتوان مسجد نمود اگرچه باطن آن نجس
بماند و حکم ازاله نجاست از آن در غیر نجاست باطن برقرار است چهارم
بعضی از محرمات بر جنب نسبت بمساجد در کتاب طهارت بیان شده اند
مطلب سیم در ثواب مسجد ساختن است و اکتفا میشود در اینجا بدو
حدیث اول حدیثی که روایت شده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

من بنی مسجداً فی الدنیا اعطاه الله بکل شبر منه مسیرة اربعین الف
عام مدینة من ذهب و فضة و لؤلؤ و یاقوت و زبرجد یعنی هر کس مسجد
بنا کند بهر یک وجب از آن شهری در بهشت که مسافت آن چهل هزار ساله
است خداوند عالم باو عطا میفرماید که بنیان آن از طلا و نقره و مروارید
و یاقوت و زمرد است دویم حدیثی که از امام بحق ناطق حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت شده من بنی مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة
یعنی بنا کند مسجدی در مقابل او بنا میشود خانه ای در بهشت برای وی و حدیث میگوید
بعد از شنیدن این از آنحضرت روی گذر در ما بین مکه و مدینه قدری
سنگ دو درهم گذاشتم که زمین را هموار کنم برای مسجد حضرت از آنجا
میگذشت عرض کردم جعلت فداک تو جوان یکون هذا من ذاک قال نعم
یعنی فدای تو شوم امید دارم که این هم داخل مسجد ساختن باشد فرمود بلی
مطلب چهارم در بنای مستحبات نسبت بمسجد و آنها چند فصل اند اول
کثرت تردد در مسجد که خواص بسیار دارد از هشت دویم در نماز دیگری است
بمسجد رفتن که باعث نور روز محشر است سیم سبقت در رفتن مسجد پیش از
وقت و اول وقت که در حدیث نبوی وارد شده طوبی لاصحاب الالویة
یحملونها لیسبقون الی الجنة یعنی خوشا بحال کسانی که علم بردارند روز
قیامت برای پیش رفتن به بهشت عرض کردند کیستند آنها فرمود کسانیکه زود
از همه بمسجد میروند چهارم چراغ روشن کردن در مسجد که باعث اینست
که حمله عرش استغفار کنند برای آن روشن کننده مادامیکه روشنی
آن برقرار است **مسئله** هرگاه در مسجد فرشی باشد آیا بازیادکردن آن
هم این ثواب را دارد ظاهر اینست که اگر باعث روشن کردن ملک گوشه ای از آن

اذان بشنود همان ثواب را دارد و اما اگر همه مسجد بروشنی سابق روشن باشد
همین قدر باعث زیادتی آن بشود آن ثواب خاص معلوم نیست اگرچه ثوابی دارد
پنجم جاروب کردن مسجد و بیرون انداختن خاک و غبار که در مسجد پیدا شده
هر کس جاروب کند مسجد را در روز پنجشنبه و بیرون ببرد از خاک و غبار آن بقدر
داروئی که در چشم بریزند خداوند عالم او را بهره عظیم از رحمت خود برای او
مینویسد ششم اینکه در وقت داخل شدن مسجد پای راست را مقدم دارد و در
وقت بیرون آمدن پای چپ را هفتم اینکه کفش خود را ملاحظه کند که مبادا
نجاستی در ته کفش باشد که سرایت بمسجد کند هشتم اینکه در وقت دخول
روی بقبله کند و بعد از دخول صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و دعا کند برای خود
و همچنین وقت بیرون آمدن بدر مسجد بایستد و دعا کند چونکه سائل در خانه
انشاء الله نا امید نخواهد شد **مطلب پنجم** در بیان مکروهات نسبت بمسجد
و آنها چهارده اند اول بسیار بلند ساختن دیوارهای آن مکروه است بلکه بجهت
محافظت همسایه لازم باشد دوم کنگره ساختن برای آن سیم نقش آن
بغیر طلا و اما نقش بطلا پس حرام است و نقش بصورت حیوانات نیز محل اشکال
است چهارم آنرا راه عبور قرار دادن مگر اینکه دو رکعت نماز در آن کند
پنجم آب دهن و آب دماغ در آن انداختن ششم داخل شدن کسی که سیر و پیاز خام
خورده است و هنوز بوی آنها از دهان او بیاید هفتم بیع و شراء در آن هشتم
فریاد زدن بجهة پیدا شدن گمشده نهم شپش کشتن در آن دهم سنگ ریزه
دیگر بهم زدن یازدهم خوابیدن مگر برای غریب و مثل او دوازدهم شعر لغو در آن خواندن
سیزدهم صدا در آن بلند کردن چهاردهم محل مرافعه و اقامه حد قرار دادن
پانزدهم حرفهای دنیائی گفتن که اصلا دخلی بامر اخروی نداشته باشند شانزدهم

شانزدهم شمشیر از غلاف بیرون آوردن هفدهم اطفال و دیوانها در آن راه
دادن و غیر اینها هم هست **خاتمه** بدانکه مستحب است برای مصلی گذاشتن
ستره در وقتیکه شخص نماز کند در جائیکه پیش روی او دیوار یا صف نباشد
بلکه پیش روی او فضائی باشد که ایمن از نظاره نیست اگرچه مرور کنند بالفعل
نباشد و فی الحقیقه این ستره تعظیم و توقیر نماز است و گذاشتن آن اشاره است
باینکه با خلق جدائی کردم و خود را از ایشان قطع نموده توجه خود را بجانب تو
نمودم و کیفیت آن اینست که در پیش روی خود بالاتر از محل سجده عصائی
یا چیز دیگر حتی ریسمان و نخ آنرا بگذارد و ملاحظه نماید فاصله بودن آنرا
مابین خود و کسیکه از آنجا بگذرد و اکتفا بخط کشیدن بروی زمین که اثر
آن بماند هم میشود **مقصد هفتم** اذانست **مقصد هشتم** اقامت است
و هر یک از این دو احکام خاصه و احکام مشترکه دارند پس در اینجا سه مقصد است
مقصد اول در مسائل مختصه اذانست و در آن چند مطلب است اول
در حکم اذانست بدانکه بعضی روایات دلالت بر وجوب آن دارند و بعضی بآن قائل
قائل شده اند در نماز صبح و مغرب و بعضی در مقدمات واجبه نماز جماعت و شرط
صحت آن دانسته اند و بعضی قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است و مشهور و
اقوی اینست که مستحب مؤکد است و تأکید استحباب آن برای نماز صبح و مغرب بیشتر است
و تأکید استحباب اذان و اقامه بحدیست که هرگاه شخص آنها را با هم فراموش
نمود و تکبیر نماز را گفت تا بحد رکوع نرسیده میتواند نماز را بهم بزند لکن باید
در همانوقت بخصوص یاد آمده باشد که اگر بعد از آن عزم بر ترک کند یا متردد
بماند قطع محل تأمل است و اگر عمدا از اول ترک کرده هم در قطع اشکالست[۵] دوم
در اقسام اذانست بدانکه اذان در شریعت بر دو قسم است اول اذانی که داخل

[۵] اقوی عدم جواز است

دخل بوقت نماز و نماز ندارد و آن در سه مقام است اوّل اذان و اقامه ایست
که مستحب است در گوش مولود در روز تولد گفته شود مقام دویم اذانی
است که در صحرای موحش که بجهة جن صورتهای موحشه در نظر مینمایند بجهت
دفع آنها بگویند و باصطلاح مردم آنرا غول میگویند مقام سیم
در گوش کسیکه بجهة چهل روز گوشت حیوان نخوردن کج خلقی عارض
او شده باشد بلکه برای مطلق کج خلقی هم خوبست قسم دویم اذانی
که دخل بنماز و اوقات آن دارد و آن بر دو قسم است اذان اعلام و اذان اعظام
که اذان نماز است اذان اعلام این است که مقصود از آن اطلاع دادن مردم باشد
بجهت نماز و اذان اعظام احترامی است برای نماز هر چند اعلامی در آن منظور
نباشد که اگر شخص خود تنها باشد و هموار اذان بگوید باز هم مستحب است و
گاهی هر دو منظور میشوند پس اذان سه قسم میشود و اذان اعلام و اعظام
در احکام هم از چند بابت مختلف اند اوّل اینکه در صحت اذان اعلام قصد قربت
شرط نیست اگر چه در ثواب آن شرط است و لکن در صحت اذان نماز قصد قربت شرط
است دویم اینکه اذان اعلام باید اوّل وقت باشد و اذان نماز با نماز است هر چند
آخر وقت باشد سیم اینکه اتصال اذان اعلام بنماز معتبر نیست لکن اذان نماز
فی الجمله اتصال ضرور دارد چهارم اینکه بعضی گفته اند اخذ اجرت بر اذان اعلام
حرام نیست لکن بر اذان نماز اجماعا حرام است پنجم بعضی قائل اند که غلط در اذان
اعلام عیب ندارد ششم اینکه اذان اعلام همان یک قسم است که فصول اذان در
آن تمام گفته شوند و اما اذان نماز بر هشت قسم برای حصول خود آن و تحقق
ثواب آن در شریعت مقرر شده اوّل اذان تمام دویم اذان قصر سیم اذان اقتصار
چهارم اذان اکتفاء پنجم اذان کفایت ششم اذان حکایت هفتم اذان سماع هشتم

اذان تلفیق و تفصیل اینها باین طریق است اوّل اذان حقیقی تمام و آن هجده
فصل است چهار الله اکبر و گفتن اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا الله اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ
الله حَیَّ عَلَی الصَّلٰوة حَیَّ عَلَی الْفَلاح حَیَّ عَلٰی خَیْرِ الْعَمَل اَللهُ اَکْبَر لا اِلٰهَ
اِلَّا الله هر یکی دو مرتبه و بجهة تیمن و تبرک بعد از شهادت برسالت شهادت
برای امیر المؤمنین بولایت و امارت مؤمنین و وصایت مستحب است لکن جزو اذان
نیست و گفتن آن یکمرتبه کفایت میکند بجهت حصول استحباب مطلق دویم اذان
قصر که هر فصلی را یکمرتبه بگویند و آن بجهت مسافر و کسیکه کار شتابی دارد
سیم اذان اقتصار و آن بجهت زنانست که شارع قرار داده که زن در اذان اقتصار
کند بر تکبیر و دو شهادت چهارم اذان اکتفاء باذان نماز سابق و این در چند
موضع است اوّل در جائیکه جمع کند ما بین دو نماز مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا
و اذان بگوید برای نماز اوّل دیگر نماز دویم اذان نمیخواهد و اکتفاء میشود بهمان
اذان برای هر دو که ثواب اذان برای دویم هم حاصل است[له] و تحقیق مطلب اینست
که جا آوردن نمازهای مرتبه مثل ظهر و عصر و مغرب و عشاء بچند طریق میشود
اوّل بطریق تفریق که مستحب است و غالب اوقات طریقه حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین
علیهم السلام بر آن بوده است باین نحو که اوّل ظهر نافله ظهر و نماز آنرا میکردند
بعد صبر میکردند تا وقت فضیلت عصر که سایه شاخص بقدر آن میشد و آنوقت نماز
عصر را میکردند و در اینصورت بی شبهه اذان دیگر برای نماز عصر باید گفت
دویم تفریق باینکه بعد از نماز ظهر قدری تاخیر بکنند تا سایه چهار سبع شاخص
بشود بعد نماز عصر را بکنند و در اینجا هم اذان عصر بی شبهه مستحب است سیم تفریق
باینکه قدری تفرقه زمانی بشود کمتر از این در اینجا هم ظاهرا اذان عصر مستحب است
چهارم اینکه تفریق بشود بهم جا آوردن نافله عصر بعد از نماز ظهر و در این صورت

[له] معلوم نیست اگرچه از فضل خداوند عزوجل بعید نیست

صورت اذان عصر نگفتن احوط است[۱] پنجم اینکه جمع کند یا اینکه بعد از نماز ظهر بلا
فاصله مشغول عصر بشود و این جمع در بعض مقامات مستحب است و در غیر اینها رخصت است
اگر چه ترک فضیلت است اما مقام استحباب جمع پس در چند موضع است اول در نماز
عصر جمعه است که آنرا بعد از نماز جمعه یا ظهر بلا فاصله بکند دویم در نماز
عصر روز عرفه است در عرفه که آنرا با نماز ظهر جمع کند سیم در نماز مغرب و عشا
در مشعر الحرام است که مغرب و عشا را از اول وقت تا آخر بیاندازند و هر دو
نماز را با هم میکنند و در این سه مقام اذان نماز عصر و عشا مستحب نیست بلکه
بدعت است در صورتیکه جمع کند و بعضی گفته اند که اذان عصر جمعه و عصر عرفه
در عرفه و عشاء در مشعر الحرام ساقط است چه جمع بشود چه تفریق بشود و
در این تامل هست چهارم جمع ما بین دو نماز که مستحاضه کثیره میکند که یک
غسل میکند بجهة نماز ظهر و عصر و یک غسل برای نماز مغرب و عشاء پنجم برای
مسلوس در صورتیکه یک وضو بخواهد دو نماز را بکند و در غیر این مقامات
جمع ما بین دو نماز مستحب نیست چه در اول وقت و چه غیر آن بلکه مرخص فیه است
و کلامی هست در اینصورت که جمع مرخص فیه است یا اذان ساقط است یا نه
احوط سقوط است[۲] دویم از اقسام اذان اکتفاء اذان نماز قضاء است که هرگاه
شخص مشغول نماز قضا میخواهد بشود در اول شروع اذان بگوید بعد هر قدر
که در آن مجلس قرار است[۳] که نماز قضاء میکند اقامه تنها بگوید و مراد از فرد
عادتیست که بجهت خود معین نموده یا بنائی که دارد که چه قدر نماز کند
مسئله هرگاه در بین نمازهای قضا نماز ادائی کرد یا فاصله بسیار شد
اذان برای نماز بعد از آن بگوید **مسئله** در نماز قضا اجیر اگر شرط اذان
و اقامه کرده اینحکم نمی آید پنجم اذان کفایت و آن در صورتیست که در مسجدی

[۱] بلکه احوط گفتن است رجاء ک

[۲] بلکه احوط برجاء گفتن است ک

[۳] بلکه هر قدری که بجا ند ک

مسجدی که از نماز جماعت فارغ شده باشند و هنوز صفوف تمام بهم نخورده باشند
و کسی بیاید در آن مسجد بخواهد نماز کند اذان و اقامه آنها که گفته اند کفایت
برای نماز بعد از دیگران هم میکند چه نماز جماعت بکنند چه منفرد چه قصد
حضور جماعت داشته باشند و نرسیده باشند یا از اول قصد انفراد یا جماعت
مستقله داشته باشند در همه این صور نه اذان میگویند و نه اقامه تکبیر نماز را
میگویند و مشغول نماز شوند **مسئله** جریان[۱] اینحکم در غیر مسجد خالی از
قوت نیست **مسئله** هرگاه نماز اولی ادائی باشد و دویمی قضائی بجهت
خود یا نیابت یا بعکس سقوط محل اشکال است[۲] **مسئله** هرگاه اهل این نماز جماعت
دویمی که اذان و اقامه گفته اند تمام کنند هنوز متفرق نشده سیمی بهم رسید
ظاهر اینست که باز هم حکم در آن جاریست و همچنین **مسئله** هرگاه اهل نماز
جماعت که هنوز متفرق نشده اند از اول بی اذان و اقامه نماز کرده اند جریان
اینحکم برای جماعت ثانیه مشکل است و اگر اکتفاء بسماع اذان و اقامه کسی
دیگر نموده اند شاید حکم جاری بشود ششم اذان سماع و آن در چند موضع
است اول اذان که برای نماز جماعت گفته شود همینکه امام آنرا شنید دیگر
نماز او و نماز ماموین که با او هستند یا بعد ملحق میشوند اذان نمیخواهد
بلکه در مشروعیت اذان هم اشکال است دویم هرگاه کسی اذان و اقامه گفت
هر چند منفرد باشد و کسی دیگر شنید و میخواهد نماز جماعت کند یا نماز
منفرد کند همان شنیدن کفایت میکند لکن بعد از شنیدن تکلم نکرده
تکبیر نماز را بگوید **مسئله** آیا در شنیدن اذان و اقامه شنیدن همه
آن لازم است یا شنیدن بعض آن هم کافیست در صورتیکه خود مؤذن تمام
گفته باشد اقوی اولست و ثانی خالی از وجه نیست هفتم اذان حکایت و بیان

[۱] بلکه عدم جریان ک

[۲] احوط سقوط است ک

و بیان از اینست که همینکه شخصی صدای اذانی شنید و هرچند اذان اعلام باشد مستحب
است برای او حکایت آن یعنی بعد از هر فصلی بلا فاصله که مؤذن گفت مثل
او بگوید و اگر بعد از شنیدن حی علی در هر سه مقام لا حول و لا قوة الا بالله بگوید
بهتر است حتی اینکه این حکایت در حالت نماز هم مستحب است و بعد از عمل باین مستحب
کفایت میکند از اذان نمازی که بعد از بجا میآورد هشتم اذان تلفیق یعنی آنکه
کمتر دیر بشنود و قدری را خود بگوید یا اینکه خود مؤذن از فصول کم کند و سامع آنرا
بگوید با ملاحظه ترتیب و شاید ملاحظه آنهم مجزی باشد **مطلب سیم**
در احکام اذانست و چون غالبا با اقامه شریکست در احکام مشترکه بیان میشوند
و حکم خاص اذان در اذان اعلامست و سابقا بیان شد **مقصد دوم**
در اقامتست و حکم آن استحباب مؤکد است و بعضی از علماء واجب دانسته اند و تأکید
آن بیشتر از اذانست و اقسام آن شش است اول اقامه تمام و آن مثل اذانست
در فصول مگر اینکه دو تکبیر از اول ساقط است و یک تهلیل از آخر و لکن
دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل دارد دوم اقامه قصر
و آن برای مسافر است و کسیکه کار شتابی دارد مرخص است که از هر فصلی
یکی را بگوید بقصد خصوص اقامه و ثواب آن برای او حاصل است سیم اقامه
اقتضا و آن در خصوص زنست که عوض اقامه میگوید الله اکبر اشهد ان لا
اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در خصوص کسیکه اقتدا
میکند بمخالف مذهب بطریقی که در جماعت بیان میشود در اقامه او کافی است
از قد قامت الصلوة تا آخر چهارم اقامه کفایت بنحویکه در اذان گذشت
پنجم اقامه سماع بهمان طریقی که در اذان گفته شد ششم اقامه تلفیق بهمان
کیفیت **مقصد سیم** در احکام مشترکه اذان نماز و اقامه است و آنها

ملکه
بهتر عمل بکند بل
است
ک

و آنها بر دو قسم اند شرایط و مستحبات اما شرایط اول لزوم نیت قربت مثل
همه عبادات از اول تا آخر آن بخواستند امر و بعضی لازم دانسته اند در نیت آن
تعیین آن نمازی که اذان برای آنست و خالی از قوت نیست دوم ایمان پس اعتماد
باذان مخالف نیست لکن در سماع اذان ایشان خالی از وجه نیست سیم بلوغ بنا
بر قول بعضی لکن ظاهر این است که اگر نابالغ ممیز باشد و قصد قربت کند اذان
او صحیح است و احکام صحیح بر او جاری میشود چهارم صحیح خواندن آنها پس اگر غلط
بخواند یا تبدیل حرف کند باطل است پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز و
اقامه قبل از وقت باطل است و اگر بخیال وقت گفت و در اثناء آنها وقت
داخل شد هم صحت آنها محل اشکال است اگرچه در نماز کفایت کند ششم ترتیب
ما بین فصول هفتم ترتیب ما بین اذان و اقامه پس اگر فصل مؤخر را مقدم
گفت آن مقدم گفته را ثانیا بعد از مؤخر گفته بگوید و همچنین هرگاه اول
اقامه گفت بعد اذان ثانیا اقامه را بگوید و بعضی قائلند که تقدیم عمدی
مبطل است و باید همه را از سر بگیرد هشتم موالات ما بین فصول هر یک که
بحسب صورت متعارف در اهل شرع بهم بخورد نهم موالات ما بین اذان و اقامه
که فاصله زیاد نشود و تحدید آن بحسب متعارف اهل شرع است و اما مستحبات
اول طهارت از حدث است لکن در اقامه بعید نیست که از شرایط باشد دوم
استقبال قبله است سیم قیام است و بعضی هر دو را در اقامه از شرایط دانسته
اند چهارم حرف نزدن است در اثناء آنها و ما بین آنها و احوط بلکه اقوی
در اقامه حرمت کلامست بعد از قد قامت الصلوة در نماز جماعت تا آمیکه
بر آن قصد برقرار است پنجم وقف است در آخر فصول آنها لکن در اذان ما بین
دو فصل اندک تأنی کند و در اقامه بحدر و وقف بر آخر فصل شروع بفصل دیگر

ملکه کراهت
ے

در تکبیرات افتتاحیه

دیگر کند **مسئله** اگر ساکن نمود آخر فصل را و بعد فاصله شروع کرد در
فصل دیگر بدون وقفه که اندک مکث میخواهد بعضی حکم نموده اند که این وصل
بسکون عیب ندارد و همچنین در تسبیحات و اذکار مکرره مثل تسبیح حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام و این قول خالی از وجهی نیست و احوط وقف است بجز الف و هاء
لفظ الله در آخر هر فصلی بنحوی که خوب ظاهر شوند و با خفاء اداء نشوند
ششم فاصله ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا بیک گام برداشتن یا نشستن
یا سجده یا ذکری یا دعائی یا حرف زدنی یا مدتی سکوت لکن بجهة نماز صبح حرف
نزدن بهتر است و بجهة مغرب یا گام برداشتن یا سکوت یا تسبیح بهتر است و دو رکعت
نماز در خصوص مغرب محل اشکال است و در غیر آن هر جا ممکن است از نافله باید
حساب شود **مسئله** هرگاه بنای ترک اذان داشت و اقامه گفت بعد
بنای او بر اذان شد اذان بگوید و اقامه را اعاده کند **مسئله** هرگاه منفرد
برای خود اذان و اقامه گفت بعد بنا با جماعت شد مستحب است اعاده **مقدمه**
نهم تکبیرات بدانکه مستحب است افتتاح نماز بشش تکبیر غیر تکبیرة الاحرام و
هفتم آنها تکبیرة الاحرام را قرار بدهد و بعضی گفته اند که اولی تکبیرة
الاحرام هم میتواند قرار بدهد پس شش تکبیر مستحب در نماز اند نه مقدمه
و احوط اولست و نیت افتتاح باید یکی باشد نه بیشتر از یکی و این تکبیرات را
متصل میتوان گفت و ما بین آنها ادعیه هم وارد شده که بیان خواهند شد
و پنج تکبیر هم خوبست و سه تکبیر هم خوبست **مسئله** این تکبیرات
برای هر نمازی مستحب اند و بعضی تخصیص بهفت موضع داده اند هر نماز
واجب و اول رکعت نماز شب و مفرده وتر و اول رکعت نافله ظهر و اول رکعت
نافله مغرب و اول رکعت نماز احرام و وتیره و ظاهر تأکد استحباب است در اینها

استحباب اعاده محل تأمل است و جای اعاده نماید

در ادعیه توجه نماز

در اینها **مقدمه دهم** ادعیه توجه نماز است و آن ادعیه بر دو قسم اند
قسم اول ادعیه که بعد از تکبیرات مقرر شده اند باین طریق که بعد از
سه تکبیر بگوید اللّهمّ انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک
انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد دو تکبیر
بگوید و بگوید لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک
و المهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک و حنانیک
تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت بعد از دو تکبیر بگوید و بگوید
وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا مسلما
و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین
لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین پس شروع باستعاذه و حمد
نماید **قسم دوم** ادعیه توجه بی تکبیرات سه دعا وارد شده اول
اینکه پیش از تکبیرة الاحرام بعد از اقامه بگوید اللّهمّ رب هذه الدعوة
التامة و الصلوة القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه و آله الدرجة و الوسیلة
و الفضل و الفضیلة بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد رسول الله
صلی الله علیه و علیهم اتوجه اللّهمّ صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی
بهم عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین دوم دعای توجه
بنحویکه گذشت تنها بخواند و تکبیرة الاحرام گوید سیم اینکه بعد از تکبیرة
الاحرام بگوید یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن
المسیء و انت المحسن و انا المسیء بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل
محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی **مقدمه یازدهم** سعی در
تحصیل شرایط قبول و دفع موانع و خواندن و سعی در زیادتی درجه

درجهٔ آن توضیح این مطلب اینست که بعد از آنکه نماز با جمیع شرایط صحت شد
که بجهت تکلیف بجا آمد که دیگر اعاده و قضاء آن نشد نباید قبول آن مرحلهٔ
دیگر ایست و کمال قبول آن درجهٔ دیگر است و بجهت قبول آن شرایطی هست
که باید بعمل بیاید و بعضی صفات مانع قبول اند و بعضی افعال حبط آن مینماید
که بعد از رفع آنها قبول محقق میشود لهذا چند امر در این مقدمه بیان میشود
اول در شرط قبول شدن نماز که عمدهٔ همهٔ شرایط است بلکه همهٔ نماز در عالم
معنی برای اینست و آن اقبال قلب است بر نماز در وقت ارادهٔ آن که مشتمل باشد
تا آخر آن و این اقبال روح نماز است و حرکات قالب این روح اند و در احادیث
متواترهٔ نبویه و ائمه وارد شده که هر قدر از نماز که اقبال در آن هست
قبول درگاه خالق میشود پس اگر در بعض حالات آن هست مقبول همان است
پس بعض نمازها ثلث آنها قبول است و بعضی ربع آنها و بعضی عشر آنها و نماز مثل جسم است
و همان اقبال قلب است اگر هیچ در آن نیست مثل میتی بی روح است و اگر جزئی در او
هست مثل کسی است که هنوز قدری از اعضا او روح و رمقی از حیوة دارد پس بیان
این مقدمه که شرط قبول است از لوازم است و تحقیق آن این است که اقبال قلب در
نماز بشش چیز حاصل میشود اول حضور قلب دویم تفهم سیم تعظیم چهارم هیبت
پنجم خوف و رجاء ششم حیاء اما حضور قلب معنی او این است که در دل فکری
بغیر از آنچه با او مشغول است نباشد و بعد فهمیدن اینست که چه میگوید و علاوه بر این
باید عظمت خدائی در قلب او تاثیری بکند چونکه میشود شخص با کسی حرف بزند
که دل او جائی دیگر نیست و میفهمد چه میگوید لکن آن کس عظمتی در دل او ندارد
و بعد از حدوث عظمت در قلب خوفی از آن عظمت در قلب حاصل میشود که آنرا هیبت
میگویند و این غیر خوف از اذیت است و بعد از آن بسبب علم بوسعت رحمت و فضل

و فضل او امید باو حاصل میشود و بعد از آن بواسطهٔ ملاحظهٔ تقصیر خود صفت
حیاء عارض او میشود و کیفیات توجه قلب و غفلت آن در نماز مختلف است
گاهی بی حضور قلب بودن در نماز بطریقی میشود که هرگاه شخص انصاف بدهد
می بیند که این حضور و مکالمه با خالق خود کمتر شده از مکالمه با رفیق و نوکر
و غلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه است که چه میگوید و در این وقت اصلاً
و ابداً ملتفت نیست پس اگر از خجالت این کیفیت گداخته شود بجا خواهد
بود و تنزلات بی حضوری و درکات مختلفند بعضی پست تر از بعضی همچنانکه حضور قلب را
مراتب و درجات مختلفه هست بعضی بالاتر از بعضی و اعلای مراتب آن مرتبهٔ امام
متقیان علیه السلام است که در نماز تیر از بدن او میکشیدند احساس نمیکرد با وجودی
که در خارج نماز تاب نمیاورد و بعد از آن مرتبهٔ بعضی از صلحاء متقیان است که
در نماز بود طاقی از مسجد خراب شد که مردم همه جمع شدند و برای او معلوم نشد
تا از نماز فارغ شد و بعد از آن مراتب غیر متناهیه بحسب معرفت شخص دارد
آنها ملتفت شدنست باینکه در مقام حضور خاص پادشاه حقیقی که مالک
زمین و آسمان است بر آمده و در موقف مکالمه با او هستم و او متوجه بمن است
و همینکه باین ملتفت شد البته بر دل و زبان و اعضا و حرکات و سکنات و
وجنات احوال و حالات و وقوف بندهٔ ذلیل در حضور پادشاه جلیل ظاهر میشود
آناً دل چیزی از تنبه حاصل میشود و از بیهوشی غفلت از خالق خود بحال
میاید بعد توجه برای او حاصل میشود و میفهمد که چه میکند و چه میگوید
و اقلاً حیاء بجهت او حاصل میشود که از اینکه مکالمه با مالک الملوک کمتر
از حرف زدن با خادم و مملوک نباشد که در وقت مخاطبهٔ ایشان متوجه میشود
که چه با ایشان میگوید در اینجا چنین نباشد که ابداً نداند که چه میگوید و تا کی

و بالکی حرف میزند و بعد از این حالت شرم از دروغ گفتن در او حاصل میشود در
افعال و اقوال و قرائت پس ملاحظه کند که ایستادن او ایستادن دروغگو
نباشد و بزبان دروغ نگوید و تکبیر او خدا او دروغ نباشد و گفتن ایاک نعبد
دروغ نباشد و بعد از این ملاحظات اعضاء و جوارح او خاضع و خاشع میشوند
پس چشم با بنظر و از اطراف نگاه نمیکند و بطریقی که مستحب است از ایستاده
نگاه میدارد و بطرف پاین نگاه میکند و بدن را حرکت نمیدهد و دستهارا در جای
خود نگاه میدارد و با ریش و اعضای باقی بازی نمیکند و نهایت آرامی تن میشود و سنا
نمیکند و اگر از متکبران بر مخلوقین است در وقت نماز که در اطاعت و بندگی
و خدمت خالق است اوضاع تکبر بر خالق نفروشد و کثافت و نجوست و خباثت
اصل و حال و عاقبت خود را در نظر بیاورد و اگر لباس اهل تکبر و تجبر و اعداء
الله در بر دارد تا آنگه وقت نماز آنها را بیرون بیاورد و لباس پاکیزه که مناسب
ذلت باشد در بر کند و در هر حالتی از قیام و رکوع و سجود حالت قلبیه بر طبق
آنها حاصل چونکه افعال و اقوال و حالات و هیئات نماز بر طبق معراج اند که
در هر حالتی ترقی برای شخص حاصل شود همچنانکه حضرت ختمی مآب ص فرموده اند
الصلوة معراج المؤمن پس نمازی که از اول تا آخر این فکر دنیا و دورگردانی
از خدا بلکه تدبیر و فکر معصیت او باشد تنزل بدرک اسفل است نه معراج و
اقل مراتب حضور و اقبال این است که شخص در نماز با دل خود حدیث دنیا
نگوید و خود را بحالت ایستادن در نزد آقای بزرگ تصور نماید و اینکه حدیث
دنیا گفتن با دل دو سبب دارد یکی سبب ظاهری که بچشم خود در نماز چیزها
می بیند که حواس او متفرق میشود و از جائی بجائی میرود که از توجه باز میماند
و علاج این رفع اینها است از پیش نظر خود و یکی سبب باطنی که غلبه حب

دنیا و خلوص قلب و میل بآنست که دل بسمت دیگر میرود هر چه او را برگردانی
بسمت محبوب و معشوق خود میرود و معالجه این صعب است و بتأمل و تفکرات
میشود ان شاء الله التوفیق لذلک **مطلب مهم** بدانکه نماز که میزان اعمال
است و معیار اعمال است و عمود دین است و مناط قبول اعمال است که اگر قبول
نشد و در نامه اعمال مقبوله درج نشد در قیامت نظر بهیچ عملی از او
نمیکنند شرط قبول آن اقبال قلب است در آن پس نماز بی اقبال مردود است
یعنی او را بنماز گذار پس میدهند و معنی پس دادن او اینست که اصلا اجری
ندارد اگر چه بحسب ظاهر شرع بگویند صحیح است یعنی اعاده و قضای آنرا
نمیخواهند و عقاب بر ترک آن نمیکنند و بعضی گفته اند که معنی عدم قبول
از اینست که قبول کامل نمیشود و علی ای حال همینکه بی اقبالی در نماز قبول
آنرا برداشت و قبول نشدن آن قبول باقی اعمال را برداشت مصیبت بزرگ
میشود از نمازها اغلب ناس و باقی اعمال ایشان و هلاکت عمومی پیدا میکنند
لکن خداوند عظیم رحیم بلطف عمیم خود تلافی قرار داده نوافل نمازها را
که جبر این شکست میکنند و اتمام این نقص مینمایند و با این تلافی نماز واجب
بی اقبال بسبب جا آوردن نوافل مقبول میشود و باعث قبولی همه اعمال
میشود و لکن در اینجا مسئله دیگر هست که آیا توجه و اقبال قلب در خود
این نوافل شرط است بجهت تلافی بی اقبالی در نماز واجب یا اینکه نافله
صحیح اگر چه بی توجه و اقبال قلب باشد تلافی میکند شهید ثانی اعلی الله
مقامه میفرماید که این توسعه و لطفیست از جانب خدا که محض جا آوردن
این نوافل بطور صحیح تلافی میکند و بعضی از فقهاء در این تأمل دارند
و میگویند باید در اینها توجه قلب باشد که تلافی بی توجهی شود و قو

و عمل اول اقرب بوسعت لطف و تفضل الهی است **مطلب دویم** در موانع
قبول اند که دفع آنها از مقدمات است و آنها بسیارند از آنجمله عجب و خودپسندی
است که جمعی عمل میکنند و بعضی حکم ببطلان نموده اند نماز مقارن عجب و از آن
جمله حبس حقوق واجبه است خصوصا حبس زکوة که باعث قبول نشدن نماز است
و از آنجمله ناشزه بودن زن و گریختن مملوک و حسد و تکبر و غیبت و حرام
خوردن و شراب خوردن بلکه مطلق فسق مانع قبول کلی است **مطلب سیم**
در امور چند که اجر نماز را کم میکند و دفع آنها از مقدمات است اول اینکه
شتاب و تعجیل نکند مکرر در ضیق وقت دویم اینکه حاقن و حاقب نباشد
یعنی مدافع بول و غایط نباشد اگر بتواند تحمل بکند و اگر مانع قرار باشد
نماز باطل میشود سیم اینکه در نماز آب دهن و آب دماغ نیندازد مگر اینکه
مانع قرائت باشد چهارم اینکه سر بهوا و چشم باینطرف و آن طرف ننماید
پنجم اینکه چشم را نبندد بلکه بنظر چشم بپایین باشد مثل چشم بسته ششم
اینکه اعمالی که غفلت و بازی و تکبر در آنها هست بجا نیاورد هفتم اینکه
خواب آلوده نباشد و با کسالت نباشد **خاتمه** بعد از آنکه شرایط را همه
موجود نمود و موانع قبول را مرتفع کرد سعی در ارتفاع درجه قبول نماید
چونکه درجات آن نهایت ندارند و چیزهائیکه باعث ارتفاع درجه نماز اند بسیار
از آنجمله انگشتر عقیق در انگشت داشتن و از آنجمله بوی خوش بکار بردن است
که گاهی ثواب نماز را بهفتاد نماز میرسانند و از آنجمله شانه کردن محاسن است
و از آنجمله مسواک کردن است پیش از نماز که فضایل بسیار برای آن هست و از
آنجمله متزوج بودن است که نماز متزوج هفتاد مقابل نماز شخص عزب است و غیر
اینها بسیارند **مقصد دویم** در مقدمه متصله مقارنه

مقارنه که بسبب شدت مقارنه شبیه بجزء نماز است بلکه بعضی از اجزاء
گفته اند و آن نیت است که عبادت بودن همه عبادات با آن بسته است و امر آن
در نهایت آسانی است و در نهایت مشکلی است و از احکام و مسائل خاصه هست
پس باید چند مطلب ضرور دانست اول در حقیقت نیت و برای فهم آن مطلبی
بیان میشود که حقیقت آن معلوم شود و وسوسه در آن رفع بشود بدانکه
هر عاقلی که کاری میکند از روی شعور اول تصور آن در قلب او افتاده بعد
تصور فایده آن نموده و بعد از آن قلب که همه اعضا و جوارح خادم او
هستند تحریک اعضا و جوارح بجهت حصول آن مینماید و مقدمات آن را بعمل
میاورد و بعد از مقدمات آنکار را بعمل میاورد بی اینکه ضرور باشد که مقارن
آنکار قدری تامل کند و در دل خود بگذراند که من اینکار را بجهت این فایده
میکنم پس نیت از اراده است که منشا او تصور فایده کار است نه گذرانیدن
تازه در دل میخواهد و نه گفتن زبانی بلکه این هر دو در انظار عقلا
خصوصا بر زبان آوردن لغو محض اند و توضیح این مثال این است که هر گاه
در جائی نشسته باشی شخصی که مستحق تعظیم است شرعا یا عرفا داخل آن
مجلس بشود بمحض افتادن نظرت بر او از جا بر میخیزی و تعظیم او با نیت خالص
شده بی اینکه در وقت بر خواستن قدری حرف در دل خود بگذرانی که
بر میخیزم بر خواستن در مقابل روی این شخص بجهت تعظیم او و برای خدا
یا برای مطلب دنیوی یا بجهت خوف مانند اینها همین قدر که دیدن او
و دانستن ثمره آن محرک اراده تو شد و قدرت تو با اراده تاثیر در برخواستن
تو نموده عمل تو را با نیت نموده و اثر آن بر آن مترتب شد بی احتیاج
بگذرانیدن و ترتیب نهادن در دل زیاده بر اینچه در دل هست از تصور و عجز

و داعی و محرک داعی چونکه در دل بودن چیزی است و تصور و گذرانیدن
آنچه در دل است احضار آن و اخطار آن چیزی دیگر است همچنانکه بزبان آوردن
آنچه در دل است چیز دیگر است و همچنانکه بزبان آوردن قصد و نیت لغو
بی ثمر است گذرانیدن بترتیب الفاظ زیادهٔ بر حصول ارادهٔ قلبیه که برانگیخته شده
از داعیست فایده هم لغو است و تفاوتی در این مابین عبادات واجبه و مستحبه
نیست پس همچنانکه دعا در تعقیب میخوانی و در شبهای ماه رمضان دعای
افتتاح و سحر را میخوانی بی اینکه قبل از خواندن در دل گذرانی و ترتیب بدهی
که فلان تعقیب را میخوانم ندباً قربةً الی الله یا دعای افتتاح را در شب ماه
رمضان میخوانم ندباً قربةً الی الله و بلاشبهه این عبادات از تو بعمل آمده و نماز
و وضو نیز همین طور است پس اذان ظهر را که شنیدی و میدانی که نماز ظهر را
خداوند عالم از تو خواسته است و خبر مهیا میشوی و آب مهیا و وضو میگیری
در مقام نماز می‌ایستی اذان و اقامه میگوئی تکبیر نماز را میگوئی دیگر ضرور
نیست که مذکور در دل خود بگذرانی که نماز ظهر را بجا میاورم وجوباً اداءً قربةً
الی الله بی اینکه این را در دل بگذرانی نماز ظهر را بجا آورده ادا و وجوباً برای
خدا بسبب آن ارادهٔ ثابته در قلب و بدون اینکه بزبان بگوئی پس نیت ترکیب
ندارد و عربی و عجمی و ترکی و هندی ندارد و در قلب همه یک طور است صفت
لغات در آن جاری نیست بلکه بزبان گفتن لغو است بلکه مکروه است بلکه
بقصد تشریع حرام است و این ایستادنها و تفکر و تامل و تغییر احوال همه شغل
وسواس خناس است و همینکه وسواسی میبینید گفتن نیت را بدیهه از نیامدن
نیت نیت حقیقی است تکبیر بگوید و مشغول شود این وجه اینکه گفتیم که نیت
آسان ترین چیزها است حتی اگر گفته باشند کاری بکنی بی نیت صعب است بلکه

بلکه محالست و اما اینکه گفتیم که نیت از همه چیز صعب تر است مراد از آن
خلوص نیت است که آن مشکل است بیان آن اینکه اصل قصد و نیت فرمان برداری
بطریقی که گفته شد آسانست لکن چون خلوص هم شرط است حقیقت خلوص
در بعض مقامات بسیار صعب است توضیح این مطلب اینست که بعد از آنکه شخص
ملاحظه نمود نماز یا عبادت دیگر را و دانست که خداوند عالم این را میخواهد
و این داعیش او را محرک شد که عمل را بجا آورد و دیگر ثمری بجهت عمل غیر از
فرمان برداری بنظر نیاورد این خلوص نیت است و اما هرگاه در آن عمل ثمری
دیگر هست مثل خوش آمدن مردم از او یا مدح و ثنا از کسانیکه او را می‌بینند
یا وقع در دلها یا شهرت کردن بعد از این یا مثل خنک شدن بدن یا گرم شدن
آن در غسل یا مثل اینها پس خالص نمودن عمل از اینها صعوبت دارد و خلاص
شدن از این صعوبت هم دخلی بگذرانیدن دل ندارد چونکه مناط در آن
محرکست پس هزار مرتبه اگر قربت در دل بگذراند یا بزبان بگوید ولکن اصل
محرک او یکی از اینها باشد عمل خالص نمیشود و چون بسیاری از مردم در
اعمال خود مبتلاء باین کیفیت هستند لهذا بیان تفاصیل آن لازم است در
دو فصل **فصل اول** در ملاحظهٔ مدح مردم او و خوش آمدن ایشان
که آن را ریاء گویند **فصل دویم** در ملاحظهٔ ثمرات دیگر که مترتب بر
عمل میشوند فصل اول بدانکه ملاحظه نمودن مردم در عبادت خدا بچند
طریق میشود اول اینکه اصل عبادت را بخصوص برای ریاء و شهرت
و سمعه بجا میاورد و این باطل است بی شبهه حرامست و داخل گناهان کبیره
است بلکه شرکست بخداوند عالم و همینکه عبادت باین نیت شد اگرچه
اعلای عبادات باشد مثل اینکه شخص در جهاد در رکاب حضرت پیغمبر صلی الله

الله علیه و آله گذشته شود لکن قصد او شهرت و ریاء باشد اجری نزد خداوند
ندارد دویم قصد او در اصل عمل فرمان برداری خدا و ریاء هر دو باشد بنحو
که هر دو یا هم رفته باعث عمل شده یا هر یک سبب مستقل باشد یا ریاء اصلی و
قربت تبعی یا قربت اصلی و ریاء تبعی باشد در جمیع این صورتها عمل باطل بلکه وزر
و وبال حاصل است سیم اینکه در اصل عمل قصد خالص است لکن در یک جزو
از واجبات آن قصد ریاء کرد پس اگر آن جزو قابل تدارک نیست مثل روزه که
ممکن نیست بعوض جزو ریائی آن جزو دیگر آورد این هم باطل است و اگر قابل باشد
مثل آنکه یک جزو از دعاء یا اذکار را ریاء گفت و بعد عود نمود بقصد قربت
گفت عمل صحیح میشود همان معصیت را بجا نموده است و اما در مثل نماز هرگاه
یک جزو واجب آنرا ریاء بجا آورد اما تدارک آن نماید بقصد قربت ثمر دارد یا نه
محل اشکال است چهارم اینکه بعض اجزاء مستحبه عمل واجب را ریاء نمود مثل
آنکه قنوت را ریاء خواند یا در استغفر الله ما بین دو سجده ریاء کرد قول بصحت
در این خالی از وجه نیست و احوط اعاده است پنجم اینکه در بعض اجزاء
عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه ندارد ریاء نمود مثل اینکه قرآن میخواند در یک
آیه قصد ریاء کرد همان یک آیه باطل و باقی صحیح است و اگر خواندن آن سوره بر او
واجب باشد باز همان یک آیه را اعاده کند مجزی است ششم اینکه در جزو عمل مستحبی
که هیئت اجتماعیه دارد ریاء نمود مثل اینکه در زیارت عاشورا در یک
لعن یا سلام از قصد ریاء نمود پس اگر اعاده آن نمود بقصد قربت صحیح میشود
و اگر بهمان طریق گذاشت اصل عمل باطل است و شاید ثواب مطلق زیارت
در آن فقرات که ریاء در آنها نبوده حاصل شود هفتم اینکه اصل عمل بقصد
قربت باشد لکن مکان آن بقصد ریاء باشد مثل اینکه شخص اصل نماز را برای

بلکه اقوی اگر قاصد ریاء باشد بوجه که مشتمل بر مستحب است ک

تفضلاً لا باستحقاق ک

برای خدا خالصاً خواهد کرد لکن مسجد رفت بقصد ریاء بمسجد رفتن یا اینکه مسجد
آمدن لله باشد لکن صف اول ایستادن ریاء باشد صحت محل اشکال است هرگاه
این ایستادن او برای این باشد که مردم او را ببینند اما اگر هنگام مسجد رفتن
ریاء کرد و حال ایستادن دیگر فارغ شده اظهر صحت است هشتم اینکه اصل
عمل خالص لکن در زمان آن ریاء نمود مثل اینکه شخص اصل نماز را برای خدا
میکند لکن ریاء در اول وقت بجا آوردن صحت محل اشکال است نهم آنکه اصل
عمل برای خدا باشد لکن ریاء در صفتی از صفات آن است که حکم علیحده دارد
مثل جماعت بجا آوردن قول بصحت اصل عمل خالی از وجه نیست لکن احتیاط
بسیار شدید در اعاده است مسئله جماعت بجا آوردن بجهة تقیه
با مخالفان مذهب عیبی ندارد بلکه مستحب است و کیفیت خاصه دارد در مسائل
جماعت ان شاء الله بیان میشود مسئله جماعت با بی‌نماز موافق از جهت
خوف او صحیح نیست هرگاه احکام جماعت را جاری کند و هرگاه مثل منفرد رفتار
بکند همین قدر از خوف بنماید که جماعت میکنم صحت خالی از وجه نیست دهم
اینکه ریاء کند بتأنی خواندن ظاهر این است که باطل نیست یازدهم اینکه ریاء کند
بتعجیل خواندن ظاهر این است که باطل است دوازدهم اینکه ریاء کند بهیئات نماز
مثل گردن کج نمودن و بعض حالات خشوع ظاهر این است که اصل نماز باطل
نشود لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم اینکه ریاء کند در فعلی از افعال خارج
نماز که دخل باجزاء ندارد مثل تحت الحنک گذاشتن ظاهر این است که باطل
نمیکند اگر چه معصیت بر ریاء حاصل شده باشد چهاردهم اینکه مجموع عمل برای
خدا است لکن در اثناء عمل که مردم او را ببینند خوشحال شود این عیبی ندارد
پانزدهم اینکه اصل عمل و صفتها آنرا خالصاً بجا آورده لکن در خیال او ریاء رود میکند

احتیاط ترک نشود ک

بلکه بی اشکال است ک

مشکل است ک

بشرط آنکه راجع بخود نماز نشود ک

میکند و او را خوش نیاید این ابدا عیبی ندارد و این خطور ریاء است نه خود
ریاء بلکه متأذی شدن او دلیل نهایت خلوص است **فصل دویم** در
ملاحظهٔ بعض ثمرات عمل که اگر قصد نشوند هم مترتب هستند بر قصد این ثمرات
یا مباح است مثل گرم یا سرد شدن در غسل با آب سرد یا گرم و مانند این یا راجح
است و تفصیل حکم دو مباح اینست که اگر محرک شخص بر عمل بندگی و این ثمره
با هم باشد چهار قسم دارد اول اینکه بطریقی است که بندگی خدا و این ثمره روی
هم رفته محرک شده اند که اگر گرم شدن مثلا نبود غسل نمیکرد ظاهر حکم ببطلان
دویم اینکه بطریقی است که هر دو علت مستقله اند که اگر عبادت نبود بجای
میآورد برای این ثمره و اگر ثمره نبود برای عبادت هم عبادت بجا میآورد ظاهر
حکم بصحت است سیم اینکه بالذات مقصود گرم شدن است و بالتبع قصد غسل نمود
در اینجا حکم ببطلان میشود چهارم اینکه بالذات مقصود غسل است و بالتبع
گرم شدن ظاهر این است که عیبی ندارد و در مسائل وضو هم باین مسئله اشاره شد
و اما هرگاه این ثمره راجح باشد مانند از بابت نماز مثل اینکه تکبیرها نماز را بگوید
و قصد اعلام غیر کند بعضی از علما فرموده اند که اگر اصل گفتن برای نماز است
و بلند گفتن برای اعلام است عیبی ندارد و در این حرف تأملی هست اقوی اینست
که اگر بالذات قصد نماز باشد و بتبعیت قصد اعلام نماید عیبی ندارد و در راجح
و مباح و در این خصوص تفاوت ندارد اینست تمام کلام در اصل نیت و خلوص و خلاصه
کلام این است که در نیت عبادات همان قدر که شخص معین بداند که کدام مأموربه را میخواهد
بجا بیاورد و محرک او فرمانبرداری باشد کفایت میکند دیگر قصد صفات فعل از وجوب
یا ندب یا قضا یا اداء یا قصر یا اتمام هیچکدام ضرور نیست مگر اینکه تعیین
آن امر که فرمان آن را میبرد موقوف بر آن باشد پس هرگاه شخص در وقت نماز ظهر

ظهر محرک او امر خداوند شد باین نمازی که الآن وقت آن شده برخواست و تکبیر گفت دیگر
تصور اینکه اداء است یا قصر است یا تمام است ضرور نیست بلی اگر گاهی نماز قضا میکند
و وقت اداء هم هست باید تعیین کند پس اصل نیت و خلوص آن تابع وجود داعی است
در خزانهٔ خیال و بتحریک آن داعی اعضا را بر فعل با خلوص آن داعی بجهت فرمانبرداری
خداوند لکن در اینجا مطلبی هست که تمام بیان آن اینست که فرمانبرداری و اطاعت که
معنی قربت است بعد از آنکه خالص شد و معنی بندگی در آن متحقق شد هر کسی را
بحسب درجهٔ معرفت منظوری در آن هست و درجات مردم در این خصوص بسیار
مختلف است و درجات بعضها فوق بعض و اول درجات و اعلای آنها این است که عبادت خدا
میکند چون که خدا اهل عبادت است و در عبادت منظوری ندارد مگر عبادت
و این درجه ایست که امام متقین و سرور صدیقین علیه افضل صلوات المصلین
عرض کردند الهی ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک دویم اینکه عبادت میکند برای شکر نعمتهائی که خدا
باو کرامت فرموده که اول آن نعمت خلق است و بعد از آن نعمتهائی که بیان و احصاء
آنها متعذر است و بر هر فردی از افراد مردم حتی کسانی که مبتلا بفقر و بلاها
میباشند هم ثابت است سیم اینکه عبادت میکند برای اینکه خدا از او خوشنود
باشد و از سخط او فرار کند که منظور او همان رضای خدا است از او و فرار
از نارضامندی او چهارم اینکه عبادت میکند حیاء همینکه غلام داند که آقای
او بر او مطلع است و همیشه او را می بیند از بابت حیاء و شرم فرمانبرداری او میکند
پنجم اینکه عبادت میکند بجهت حصول صفت تقرب بخدا که صفت معنویه است و
این غیر از قربت است که بمعنی فرمانبرداریست که همیشه او را باید ملاحظه نمود
ششم اینکه عبادت میکند بجهت بهشت یا خوف از جهنم و این دو نوع است یک

یکنوع آن صحیح است و یکنوع آن محل اشکال است اما نوع صحیح آن اینست که اطاعت
خدا میکند بملاحظه بندگی او و میکند بجهت امیدواری از او که او را بهشت نصیب کند
و اینکه از آتش خلاص نماید این عیب ندارد و اما آن نوع که محل اشکالست این
است که این عمل را میکند بطریق معاوضه با بهشت از قبیل خرید و فروش و مثل
عمله بنائی که عمل را بجهت اجرت میکند صاحب خانه و فرمان او اصلا در نظرشان
نیست و صحت عبادت باین نوع تامل هست و جمعی از علماء باطل میدانند
بعض نمازها هستند که خود شارع آنها را برای امر دنیائی قرار داده مثل نماز
حاجات و نماز استسقا و بعض دیگر را علاوه بر امر اخروی ثمر دنیوی هم برای او
مقرر فرموده مثل نماز شب که علاوه بر ثمرات اخرویه باعث رزق و آبروی
شخص میباشد بناء بر این اما قصد محض این امر دنیوی در این عبادت بچه نوع است
تحقیق مقام اینست که باید قصد فرمانبرداری در این نماز باشد و بعد از تحقق آن
اگر فرمانبرداری را وسیله حصول آن امر دنیوی بکند عیب ندارد و اما اگر این
عمل را بخصوص بقصد این خاصیت نمود مثل خوردن سکنجبین برای دفع
صفرا بی توسط عبادت ثمر ندارد **تتمه** بدانکه نیت را احکام چند هست
نسبت بهم زدن آن به نیت قطع یا قاطع و تردد و غفلت از نیت اول و تعلیق
قطع و عدول از نیت به نیت دیگر و بیان آنها در ضمن چند مسئله است
مسئله اولی هرگاه در اثناء نماز نیت قطع نمود باینمعنی که قرار داد
که حالا نماز خود را بهم زدم و دست بر داشتم و هنوز مشغول فعلی نشده باز
عود کرد به نیت نماز و مشغول شد اقوی اینست که عیب ندارد و احوط اعاده است
و هرگاه در بین این نیت مشغول شد و اکتفاء بهمان کرد باطل است و هرگاه بعد از
عود بنیت ثانیا آن افعال را که در حین نیت خلاف بجا آورده بود بعمل آورد حکم

چنانکه همین صحیح است

حکم بصحت مشکل است و در جائی که آن افعال بسیار بوده اند یا اینکه رکن زیاد شده
قطعا باطل است و اگر کثیر نبوده اند و رکنی زیاد نشده محل اشکالست **مسئله دویم**
هرگاه در اثناء نماز نیت کرد که قاطعی بعمل میاورم و مشغول نشده از این نیت
قاطع دست بر داشت عیب ندارد و هرگاه مشغول شد با این نیت باز اقوی صحت است
و احتیاط در آن مثل مسئله اولی است **مسئله سیم** هرگاه متردد شد
در اثناء نماز که نماز را بهم بزند یا نه و مشغول نشده جزم نمود عیب ندارد و اگر در این
حالت مشغول شد و عمل را با اینحالت بجای آورد باطل است و اگر بعد از آن عود
به نیت کرده و اعاده آنچه در آنحال بجا آورده نمود همان تفصیل سابق میاید
مسئله چهارم هرگاه در اثناء نماز اتفاقی برای او شد که نمیداند
نماز او باطل شده یا نه هرگاه نماز را تمام میکند باین طریق که نماز را تمام میکنم بعد
میپرسم اگر گفتند باطل است اعاده میکنم با این تردد نماز صحیح است **مسئله
پنجم** هرگاه نیت نماز ظهر کرد در اثناء غافل شد بخیال آنکه نماز دیگر است مثلا عصر
از آنرا با همه آنرا تمام کرد همان نمازی که از اول نیت کرده مجزی میشود **مسئله
ششم** هرگاه در اثناء که خیال نمود نماز دیگر را هم خیال نمود که اول
هم همین نیت بوده باز هم ضرر ندارد و همان نیت حقیقی مجزی میشود **مسئله هفتم**
هرگاه در بین نماز قرار داد که اگر زید مثلا آمد با او قصدا رد نماز را بهم میزنم
ظاهر اینست که خود این نیت مضر نیست لکن خالی از اشکال نیست و بعضی
گفته اند باطل میشود اگرچه آن شخص نیاید یا صدا نزند و بعضی گفته اند اگر
اتفاق شد معلوم میشود که نماز از اول باطل بوده **مسئله هشتم**
هرگاه در اول نیت نماز این قرار داد اشکال بیشتر میشود **و اما عدول**
از نیت عبادتی به نیت دیگر جایز نیست مگر در چند موضع

احتیاط ترک نشود

موضع مخصوص از شارع رسیده است در حج و در نماز در چند موضع
اوّل هرگاه شخص نماز عصر را شروع نمود و اثناء نماز هرجا که باشد بخواطرش
آمد که ظهر را نکرده یا عشا را شروع نمود و قبل از رکوع رکعت چهارم خواطرش
آمد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز دوم بنماز اول یعنی از همین وقت
که بخواطرش آمده قرار دهد که این نماز اولی باشد و این در جائی که
شروع در وقت مشترک باشد بی اشکال است و اما اگر شروع بنماز عصر کرده
غفلة در وقت مختص بنماز ظهر بنا بر قول باختصاص بعد عدول بظهر محل اشکال است
لکن خالی از وجه نیست و امّا عکس مسئله یعنی هرگاه شروع کرد بنماز اوّل بعد
معلوم شد که اول را بجا آورده نمیتواند عدول بنماز دوم کند مسئله
هرگاه شروع کرد بنماز عصر مثلاً بعد یقین کرد که ظهر را نکرده و عدول بظهر
کرد بعد معلوم شد که ظهر را کرده و شروع او بنماز عصر موافق واقع بود
اما بعد از عدول بظهر میتواند عدول کند بنماز عصر که از آن عدول کرده
و از اول نیت کرده بود جواز خالی از قوت نیست و احوط بعد از عدول
و اتمام اعاده است مسئله آیا این حکم در نمازهای مستحبی میآید
یعنی هرگاه شروع کرد بنماز شفع مثلاً بعد خواطرش آمد که از نماز شب دو رکعت
مانده میتواند بآن عدول کند یا نه محل تامل است بلی هرگاه شروع کرد بدو
رکعت از نماز شب باعتقاد اینکه دو رکعت دویم است بعد معلوم شد که
هیچ بجا نیاورده ظاهر اینست که عدول عیبی ندارد مه دویم هرگاه شروع کرد
بنماز ادائی بعد معلوم شد که قضا سابقی بذمه او هست عدول کند از ادا
بقضا سیم هرگاه شروع کرد بنماز قضا بعد معلوم شد که قضا سابقی بر ذمه او
هست عدول کند بنماز سابق چهارم عدول از نماز واجب بنافله و این در

مه احوط عدول است

مه متعین است که در دو رکعت اول است عدول مثل آنجا دانسته

در جائیست که شروع کرده باشد بنماز واجب و امام مشغول شود بنماز جماعت
و بداند که اگر تمام کند نماز فرادی را بنماز جماعت نمیرسد پس عدول میکند از این نماز
واجب بنافله دو رکعتی در صورتی که هنوز از دو رکعت نگذشته و بعد از
عدول آنرا تمام میکند یا قطع میکند و ملحق بامام میشود مسئله آیا
مقصود از نرسیدن بامام که مجوز این کیفیت است اینست که برکوع او نرسد
یا اینکه اگر باول شروع هم نمیرسد جائز است که این طریق کند اقوی ثانی است
پنجم عدول از جماعت بانفراد در صورت عذر یا مطلقا بنا بر اقوی ششم عدول
از امامی بامامی هرگاه در اثناء نماز عارض شود برای آن امام که اول با و اقتدا کرده
حاصل شود و بعضی ملحق کرده اند عدول از انفراد بجماعت را و در آن تاملی
هست و تفصیل این مسائل در باب جماعت انشاء الله بیان میشود هفتم عدول از قصر
بتمام هرگاه در بین نماز قصد اقامه کرد هشتم از تمام بقصر در وقتیکه قصد
اقامه داشته و هنوز در دو رکعت اول است که رای او برگشته و در این قسم
احتیاطی هست مسئله عدول در اثناء است نه بعد از فراغ لکن در
خصوص نماز ظهر و عصر چیزی هست که هرگاه نماز عصر را کرد و بعد از
نماز معلوم شد که ظهر را نکرده قرار بعد هذا نواظهر و سابقا گفته شد
که در اینصورت عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بکند و احتیاط در این مقام
این است که نیت عدول کند و نماز را که بعد میکند نیت کند آنچه مطلوب
خداوند عالم است چه عصر باشد اگر اولی را بعدول ظهر شده و چه ظهر اگر
نشده این است تمام کلام در مقام اول کتاب که در مقدمات نماز از
واجبه و مستحبه و منفصله و متصله و مقارنه بود مقام دویم در بیان
کیفیت اصل نماز و افعال آن که نماز از آنها مرکب است بعد از جمع همه مقدمات

مقدمات و شرائط بدانکه اصل نماز مجملاً مرکب است از قیام و تکبیر و قرائت و رکوع
و سجود و تشهد و سلام مرکباً نیت و ترتیب خاص و موالات و اینها حاصل
باشد و اینها بحسب حکم مختلف اند بعضی از اینها رکن اند باین معنی که هرگاه ترک
شوند عمداً یا سهواً نماز باطل است و بعضی رکن اند باین معنی که اگر ترک شوند
عمداً یا سهواً یا زیاد شوند عمداً یا سهواً نماز باطل است بعضی واجب اند
باین معنی که اگر ترک شوند عمداً نماز باطل است و اما اگر سهواً ترک شوند
باطل نیست و بعضی از اینها اگر عمداً زیاد شوند باطل است اما سهواً باطل
نیست و عمده مهم در این مقام تفصیل هر یک و تشخیص حکم اوست در خصوص
ترک یا زیادتی پس در اینجا چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه اول
افعال واجبه نماز بعد از حصول نیت بطریق داعی و محرک یا بکذامید در
قیام است و لازم است قیام بکیفیت خاصه که واجبات آن میباشند و احکام آن
مختلف است باختلاف آنچه با آن مقارنست و در صورت عدم امکان بدلهای چند
برای آن هست پس در اینجا چند مقصد است **مقصد اول** در کیفیاتی که لازم اند
در قیام لازم است و آن چند امر است اول اعتدال یعنی راست ایستادن بطریقی که
مهرهای کمر بر روی هم استوار باشند بحدیکه بحسب آنچه بآن قادر است بحسب قامت
خود و همچنین گردن را هم باید راست نگاه داشت یعنی بقدری کج نکند که جانب محاذی
سینه نباید اما اندک کج نگاه داشتن عیب ندارد دوم استقلال یعنی که ایستادن
او باعتماد بر پاهای خود باشد نه تکیه کردن بدیوار و عصا مثلاً و بعد از اعتماد
بر پاها هرگاه متصل بدیوار باشد یا اندک اعتمادی بر عصا باشد عیب ندارد و هرگاه
بطریقی است که اگر آنها نباشد نمی افتد سیم استقرار یعنی در وقت ایستادن بدن
آرام بدارد و حرکت ندهد یا بر جائی نباشد که همیشه متحرک باشد و حرکت دهد

دست تنها مضر باین نیست چهارم اعتماد بر هر دو قدم پس ایستادن بر یک پا یا با
تنها یا انگشتان تنها مجزی نیست پنجم اینکه دو پا را بسیار از همدیگر جدا نکنند
که خلاف متعارف باشد **مطلب دوم** بدانکه قیام در نماز بملاحظه رکن
میشود و بملاحظه مقارن رکن میشود و بملاحظه واجب غیر رکن میشود و
بملاحظه مستحب میشود و بعضی اوقات مباح است پس قیام از پنج حالت و پنج صفت
است حالت اول رکنیت و آن در دو موضع است اول در حال تکبیرة الاحرام یعنی
از حین شروع بالف الله تا راء اکبر تمام شود باید ایستاده باشد بطریقی که
گفته شد که هرگاه عمداً یا سهواً ترک شد نماز باطل است و لازم این است که
فی الجمله مقدم بر تکبیر بلکه فی الجمله موخر از قیام حاصل باشد که یقین حاصل
بشود که مجموع آن در حال قیام با استقرار و عمل آمده **مسئلة** کسانیکه
میایند بجهت نماز جماعت در حالتیکه امام در رکوع است و تعجیل میکنند که با او
برسند غالباً نماز ایشان بسبب بی استقراری وقت شروع بتکبیر گفتن باطل
میشود پس لازم است که در محل نماز خود که رسیدند و ایستادند و آرام گرفتند تکبیر را
در حال آرامی بگویند بعد برکوع بروند و اگر خوف رسیدن باشد قدری دورتر از
صف بایستند و با طمأنینه تکبیر بگویند و رکوع بروند بعد ملحق بشوند بصف هم
چنانکه در باب جماعت بیان میشود انشاء الله دوم قیام حالت متصل برکوع
آن قیامی است که از آن خم میشود و در آن خم شدن بلا فاصله برکوع قرار میگیرد
و معنی رکن بودن این قیام آنست که اگر شخص بعد از قیام حال تکبیر سهواً نشست
و قرائت را نشسته خواند بعد بخاطرش آمد برخواست و بعض قرائت را از آن برخواستن
برکوع رفت نماز صحیح است و اگر در وقت برخواستن منحنی برخواست تا حد
رکوع باطل است چونکه از قیام برکوع نرفته و اگر در قرائت فکر ایستادن

۲ آن متصل بودن برکوع و مراد از قیام

ایستاده بود بعد نشستن و از نشستن بحد رکوع شدن باطل است چونکه آن قیام
با رکوع فاصله داشته حالت دویم قیام است که بخودی خود واجب است لکن رکن
نیست یعنی اگر سهواً ترک شد عیب ندارد و کذا آن قیام بعد از رکوع است که از آن بسجده
میرود حالت سیم قیام اینست که واجب است بجهت قرائت حالت چهارم قیام اینست که مستحب است
بجهت قنوت حالت پنجم قیامیست که در آن فارغ باشد و از قیامها نباشد و آن قیام
مباح است اگر چه در اثناء نماز است **مطلب سیم** در مستحبات قیام بدانکه در حالت
قیام بعد از تحقق واجبات برای هر یک از اعضا کیفیت خاصه مستحب است
اما سر کردن پس باید بطریق راست نگاه داشتن لکن اندک کجی عیب ندارد و اما
دوشها باید پایین انداخته باشد یعنی آنها را بالا نگاه ندارد و اما چشمها آنها را
نیم بسته نگاه بدارد بجانب پایین و نگاه باینطرف و آنطرف نکند و اما دستها
پس انگشتان آنها را بهمدیگر متصل نماید و کفهای دست را با بجای التبر رانهای
خود بگذارد راست بر راست و چپ بر چپ اما پاها پس دو قدم را از همدیگر
بسیار جدا نکند و متصل هم نکند و عرض سه انگشت ما بین هر دو قدم
باشد تا یک وجب و قدمها را مساوی هم گذارد که یکی بر دیگری مقدم نباشد
و اما انگشتان پاها پس همه را بطرف قبله قرار دهد یعنی چیزی از آنها را
منحرف از قبله ننماید هر چند منافی استقبال واجب نباشد **خاتمه** بدانکه
بجا آوردن این کیفیات ظاهره بخصوص تاثیری در توجه و در توجه و خضوع قلب
دارد و بتجربه مشخص میشود و خضوع هم در اینها تاثیری دارد و در اینجا سر
غریبی از حالت قلب با اعضا ظاهر میشود **مطلب چهارم** در بیان بدلهای قیام
برای کسیکه از قیام مذکور ممکن نباشد و بدلها پانزده اند بترتیب اول قیام
با تکیه نمودن در بعض اگر ممکن باشد دویم قیام با تکیه نمودن در کل سیم

سیم و چهارم قیام بی انتصاب تمام در بعض بعد از آن در کل پنجم و ششم قیام بی استقرار
در بعض بعد در کل هفتم در صورتیکه اینها هیچکدام ممکن نشد نشستن است در بعض با
انتصاب دارد و استقلال و استقرار هشتم نشستن کل با استقلال و انتصاب و استقرار
نهم نشستن با تکیه دهم نشستن با اضطراب و حرکت یازدهم در صورتیکه همه اقسام
نشستن ممکن نباشد خوابیدن بر جانب راست دوازدهم بعد عدم امکان آن خوابیدن بر جانب
چپ چهاردهم خوابیدن بر قفا مثل محتضر در ملاحظهٔ قبله پانزدهم هر طریقی که
ممکن او باشد هر چند با اختلاف حالات باشد در اینجا چند مسئله است **مسئله**
در صورتیکه قدرت بر قدری از قیام دارد یا اول آن قرائت بعد باید در اول بنشیند
بعد برای رکوع برخیزد اقوی اولست **مسئله** در جائیکه خوابیده نماز میکند
برای رکوع و سجود ایما میکند بطریقی که در مسائل مذکور میشود **مسئله**
هرگاه امر دایر باشد ما بین قیام بی استقرار و قیام با تکیه ظاهر آنست که دویم
مقدم است **مسئله** هرگاه امر دایر شود ما بین اینکه ایستاده نماز کند و با ایماء
رکوع و سجود کند یا نشسته نماز کند و رکوع و سجود حقیقی بجا آورد احوط دو
نماز است بدو کیفیت **مسئله** هرگاه در حین ایشان بیحال قادر شد بر مرتبه
بالاتر مثل اینکه بعد از حمد یا در اثناء قرائت نشسته قادر بر قیام شد از همانجا منتقل
شود با ان مرتبه و دیگر اعاده آنچه خوانده ضرور نیست لکن در حین انتقال ساکت
شود **مسئله** هرگاه در حین ایشان بمرتبه بالاتر عاجز شد منتقل شود بمرتبه
پایین تر پس هرگاه در اثناء قرائت که ایستاده بود کمر درد عارض او شد
می نشیند و باید در اینجا میباید ساکت شود تا قرار بگیرد بنا بر احوط خواندنست
و بعد از انحال استقرار در نشستن اعاده آن **مطلب دویم** در تکبیرة الاحرام
است و کلام در انواع میشود در حکم و واجبات متعلقه آن و واجبات کیفیت

نشستن با انحنا یا رفیعیم صح

بلکه ثانیست ک

کیفیت تلفظ بان و واجبات حالت ان و مستحبات حالت ان و مبطلاتی که
در صورت عدم تمکن از کیفیت معروف است و مسائل متعلقه بان و اینها در هفت
مطلب بیان میشوند **مطلب اول** بدانکه تکبیرة الاحرام را پنج حکم است اول اجزا
واجبهٔ نماز است دوم تحریم نماز بان بسته است و انچه حرام میشود در نماز بعد
از فراغ از ان است و تا تمام نشده میتوانند نماز را بهم زنند و رکن است یعنی
که ترک ان عمداً و سهواً مبطل است و زیادتی ان عمداً و سهواً مبطل است و کیفیت
زیادتی ان اینست که تکبیری بگوید ثانیاً بقصد افتتاح همین نماز پس گفتن باطل
میشود و ثالثاً که گفت صحیح میشود و اگر رابع گفت باز باطل
میشود و همچنین مسئله هرگاه در نماز غفلة برای شروع بنماز دیگر تکبیرة
الاحرام گفت احوط اینست که نماز اول را تمام کند و بعد احتیاطاً اعاده
کند **مطلب دویم** در کیفیت ادا آن باید الله اکبر گفته شود که مجموع
حروف ان از مخرج ادا شوند بی تبدیل و اعراب انرا صحیح بگوید و چیزی از سابق
بان وصل نکند که محتاج بانداختن همزه او بشود و چیزی بعد از ان متصل
بان نکند که محتاج شود باعراب دادن راء اکبر و همزهٔ الله و همزهٔ اکبر را اشباع
ندهد که الفی یا نصف الفی از انها متولد شود و هاء الله را اشباع ندهد
که واوی عمل بیاید و باء را اشباع ندهد که اکبار شنیده شود و راء را تشدید
ندهد و الف الله را اگر قدری مد بدهد عیب ندارد اما مد زیاد ندهد
و احوط اینست که لام الله و راء اکبر را تفخیم بدهد و لازم است که موالات بین
دو کلمه باشد پس اگر ما بین الله و اکبر گفتن ساکت شد یا کلمهٔ دیگر گفت باطل است
حتی اینکه اگر گفت الله تعالی اکبر باطل است و همچنین موالات ما بین حروف
آنها را ملاحظه کند و باشد نگوید که صوت ان بهم بخورد و اگر کلمه کلمه گوید

درمبطل بودن زیادهٔ سهوی اشکال است

کسی یا زیاد مد بدهد بتوالی و همان فاصله گفتن معلم باشد عیب ندارد **مطلب سیم**
در کیفیت تلفظ بان بدانکه قاعدهٔ کلیه در همهٔ واجبات و مستحبات قولیه از تکبیر
و قرائت و اذکار اینست که تلفظ بانها بشود که بزبان اوا بشوند بنحویکه خود شخص
صدای خود را بشنود اگر مانعی نباشد پس در دل گذرانیدن کلمات یا بطریق
همس تحریک زبان بانها بطوری که گوش خودش اواز را نشنود ثمر ندارد و اگر
بسبب صدا یا قال و مقال مردم صدای خود را نشنود عیب ندارد **مسئلهٔ مهمه**
هرگاه شخص نیت را بزبان بیاورد که بعد از گفتن قربةً الی الله تکبیر نماز را میخواهد
بگوید یا اینکه دعائی پیش از تکبیر بخواند مثلاً اخر دعای توجه را که و انا من
المسلمین است گفت و میخواهد بعد از ان تکبیر نماز را بگوید لازم است که اندکی
تاملی کند که وقف عمل بیاید بعد بگوید الله اکبر پس اگر متصل بهم گفت قربةً
الی الله الله اکبر خصوصاً اگر الی الله را با ظهار کسره گفت و متصل بان نمود
الله اکبر را باطل است و اگر الف الله را انداخت که بعد از ها الی الله که وصل
نمود بخلاف نمودن الف الله را بعضی حکم بصحت نموده اند لکن محل اشکال
است پس باید تاملی کند بعد تکبیر بگوید **مطلب چهارم** در واجبات
حال تکبیر واجب است در حال تکبیر چند امر اول قیام تام و استقرار که باید
اینها حاصل باشند بلکه پیش از شروع بالف الله باید قیام تام با استقرار
حاصل باشد مقدمةً تا انکه الف الله در ان حالت بزبان بیاید و در اینجا
مسئلهٔ ایست مهم و ان اینست که کسی که از دور میاید که برکوع امام ملحق
شود بمجرد رسیدن تکبیر میگوید محل اشکال است باید که در انجا که میایستد
برای نماز ارام بگیرد و بعد از استقرار تکبیر بگوید انوقت برکوع برود و اگر
تکبیر رکوع را نخواهد بگوید ثانیاً بگوید برای رکوع و الا همان تکبیر احرام کافی است

اگر الف الله را چه بطور وصل بنگوید یا بطور وقف بخوید نموده باشد تکبیرش صحیح است

کافیست امر سیم مقارنهٔ نیّت باینمعنی که فاصله ما بین آن و اول تکبیر نباشد
و بناء برین طریقیکه معنی نیّت بیان شد اشکال در این نیست پس از اول الف تکبیر تا میم
السّلام علیکم همه حقیقةً مقارن نیّت هستند و بعضی گفته اند که باید
نیّت منضم باشد از الف الله تا راء اکبر و اینکلام مبنیست بمعنی و همین قدر که برای
نماز آمده و برای نماز اذان گفته و اقامه گفته و مشغول شده باین ترتیب خاص همه
نماز او مقارن نیّت است نه همان اول تکبیر تنها **مطلب پنجم** در مستحبات
حال تکبیر است مستحب است بلند کردن هر دو دست در حال تکبیر تا مقابل گوشها
یا مقابل صورت و یا مقابل گردن باینطور که اول بلند کردن الف الله را بگوید
تا گفتن راء بحد بلند نمودن برسد و بعد از فراغ آنها را پایین بیاورد و دیگر
منطبق شدن اول باول و وسط بوسط و اخر باخر ضرور نیست بلکه همین قدر
که حال گفتن تکبیر دستها را بلند کند بعد از تمام تکبیر و بلند نمودن پایین
بیاورد کافیست و انگشتان دستها را بهم وصل کند حتی انگشت کوچک و بزرگ را
و بعضی گفته اند وصل انگشت ابهام با آن چهار ضرور نیست و شکم کفهای دست را
بلند کند هم خوبست خود دستها با هم نباشد هم خوبست یکدست را بلند کند
هم خوبست و این استحباب رفع برای همه تکبیرات نماز ثابت است چه واجب چه
مستحب **مطلب ششم** در بدل تکبیر هر گاه بنحو صحیح ممکن نباشد و آن
بر چند قسم است اول هر گاه گفتن الله اکبر صحیح برای او ممکن نباشد همین صورت را
غلط بگوید یا بعض حروف آنرا تبدیل کند بدل صحیح میشود دوم هر گاه متمکن
از تمام گفتن الله اکبر صحیح و صورت آن هم بطور غلط نیست بدل آنقدریکه متمکن است
ترجمه آنست پس بگوید الله بزرگتر است سیم هر گاه هیچ نداند ترجمه هم را بگوید
بزبان خود مثل یزدان بزرگتر است چهارم هر گاه قدرت بر نطق ندارد اشاره

اشاره بآن کند بطوری که بتواند پنجم هر گاه هیچ قادر نیست در دل خود بگذراند
معنی او را **مطلب هفتم** در مسائل متعلقه بآن بدانکه لازم است یاد گرفتن
تکبیر صحیح و اگر نمیداند نماز را [illegible] از وقت تا آخر وقت که یاد بگیرد و اگر یاد نگرفت
بدلهائی که گفتیم عمل نماید **مسئله** اگر عمداً یاد نگرفت تا وقت تنگ شد
با همان بدل کفایت میکند **مسئله** این بدل که گفته شد برای هر تکبیر
ثابت است حتی تکبیرات مستحبه **قاعدهٔ کلیه** بدانکه تکبیرة الاحرام و پنج
تکبیر مستحب در نماز هست بجهت رکوع و سجود و سر برداشتن بتفصیلی که
خواهد آمد همه آنها باید در حال قرار و استقرار باشد پس تکبیرات مستحبه که
غالب مردم وقت نماز در حال خم شدن و راست شدن میگویند حکم باستحباب
آنها نمیتوان کرد بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل میشود چونکه
بقصد جزئیت نماز میگویند و در مقام خود نیستند پس داخل زیادتی در
نماز شاید بشوند و بسبب عادت باین ترتیب ار ملاحظه آن مشکل است و در تکبیرة
الاحرام قطعاً باطل میشود لکن راه چاره اینست که شخص قصد خود را عموماً
چنین قرار بدهد که اگر در موقع خود بجای آورد تکبیر جزء نماز باشد
و الا تکبیر مطلق باشد چونکه تکبیر مطلق در نماز مبطل نیست و این اشکال در وقتی
است که شخص عمداً بسبب ملاحظه نکردن چنین کند اما اگر سهواً شد عیبی ندارد
مقصد سیم در قرائت است و آن بیان میشود حکم و کیفیت و مستحبات آن و بدل
آن و بعض احکام آن در ضمن چند مطلب **مطلب اول** در حکم آن بدانکه
قرائت حمد و یک سوره واجب تعیینی است در هر رکعت نماز دو رکعتی و در
اول سه رکعتی و چهار رکعتی و در باقی رکعات مخیر است ما بین قرائت حمد تنها
و بدل آنها از تسبیحات **مطلب دویم** در کیفیت خواندن حمد و سوره بدانکه

بدانکه چند امر در خواندن حمد و سوره لازم است اول آنکه بر زبان بیاید پس کذرانیدن
در دل کفایت نمیکند دویم آنکه بطریقی بر زبان جاری شوند که خود شخص صدای
خود را بشنود پس بحرکت زبان بکلمات که کمتر از این حد باشد ثمر ندارد مکر در
دو مقام یکی هرگاه متمکن از بیشتر از این نباشد و یکی در جائیکه از باب تقیه
اقتدا کند بر پیش نماز مخالف مذهب که باید حمد و سوره بخواند و هرچند بطریق
اخفات باشد در نماز جهری و اکر اخفات هم نشود بسبب تقیه بحرکت زبان
کند بقرائت هرچند خود هم نشنود سیم آنکه حروف از مخارج ادا شوند
باینمعنی که بکوش اهل لسان بحرف برسد بکویند الف یا زا و یا عین مثلا بر زبان
او جاری شده و بیرون آمد حرف از مخرج بواسطه طبیعت است ضرور نکرده است
که مخارج حروف را که قراء بیان کرده اند یاد بکیرد همینکه الحمد از او شنیده شد
کافیست هرچند هرکز نداند که مخرج الف و لام و حاء و میم و دال کجاست
بلکه مخارج حروف که قراء کفته اند و از روی حروف درن استنباط کرده اند
خصوصیتی ندارند و شاید حرف ادا بشود باندک تفاوتی از آن مخرج خاص
که کفته اند و همینکه بکوش بحرف شنیده شد کفایت میکند و همه حروف از
همدیکر بعین جدا میشوند بلی در ضاد و ظاء قدری کار مشکل میشود چونکه در شنیدن
آنها تمیز آنها مشکل است لهذا لازم است دانستن مخرج آنها که در وقت خواندن
ملاحظه آن کند خصوصا بر فارسی زبانان پس میکوییم مخرج ضاد که در مثل
المغضوب و الضالین است کناره زبانست از جانب راست یا چپ با آنچه برابر آنست
از دندانها یا لا از اضراس یعنی دندانها که بعد از چهار دندان پیش و ازینطرف
و آنطرف اند و در مخرج ظاء که العظیم است سر زبانست با سر دو دندان پیش بالا
مسئلة هرگاه بر فارسی زبانان این کیفیت صعب باشد و نتوانند تفرقه

منه
بلکه لازم نیست مکر توقف داشته باشد بدانستن مخرج
ک

تفرقه نمایند همینکه بقصد ضاد تنطق نمود بنحویکه از ظا ممتاز باشد و هرچند ما بین
دو حرف ضاد و ظاء مشتبه باشد عیبی ندارد چهارم آنکه همه حرکات آنها موافق
عربیت باشد پس غلط در حرکات ابنیه کلمه و تشدید بدانی آن و در حرکت و سکون
آخر آن مبطل است هرگاه عمدا بسبب یاد نکرفتن باشد و هرگاه سهوا باشد حکم آن در
احکام خلل بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **مسئلة** یاد کرفتن حرکات
آخر آیات لازم است یا اینکه همین قدر که وقف صحیح میکند کافیست مثلا اکر مرد
که حمد را میداند و وقف بر الرحیم و العالمین مینماید صحیح است لکن اکر بخواهد
وصل بکند نمیداند که یا الرحیمِ یا الرحیمُ یا الرحیمَ میباشد و یا همین قدر که
یک صورت صحیح از برای او بداند کفایت میکند یا نه اقوی اینست که کفایت میکند
لکن نباید وصل بکند چونکه وصل باید با حرکت آخر کلمه باشد و فرض اینست
که او را نمیداند و اینحکم اختصاص باخر آیات ندارد پس در هر جا وقف بکند
که حرکت آخر را نداند عیبی ندارد مکر اینکه طریقی بشود که صورت آیه از هم پاشیده
شود که باعث بطلانست **مسئلة** هرگاه در حین خواندن سوره شک
نمود در کلمه که بکدام از دو طریق مثلا باید خوانده شود ظاهر اینست که بهر دو
بخواند خوبست لکن احوط عدول است بسوره دیکر که صحیح از ما متیقن بداند بنجم آنکه
از حفظ بخواند پس از روی نوشته خواندن محل اشکال است ششم آنکه خود بخواند
پس کلمه کلمه بمتابعت کوینده نکوید محل اشکال است و این دو شرط بجهت احتیاط است
و در حالت تمکن پس در حالت عدم امکان البته باید از روی نوشته یا بمتابعت
کوینده دیکر بخواند هفتم ملاحظه بعض کیفیات واجبه در قرائت بدانکه
کیفیات قرائت بر پنج قسمند و هر یک را حکمی هست قسم اول آنچه کفته شد
که دخل دارد در اداء حروف و حرکات بنیه کلمه و حرکت و سکون آخر آن دارد و آنها حقیقی

منه
بلکه عیبی ندارد مکر اینکه عاجز باشد و با عجز فرقی نیست میان تبدیل ضاد و ظاء
ک

منه
بشرط آنکه جای عدول باشد و احوط در غیر آن اعاده نماز است بعد از عدول با خواندن هر دو
ک

منه
اقوی در هر دو مقام اشتراط است
ک

حقیقةً واجبند از بابت اصل تنطق بقواعد نحو که برای غلط نبودن کلام اند
قسم دویم بعض صفات حروف و کیفیات خواندن مثل تفخیم و ترقیق و اشباع
و میل دادن و روم و اشمام و نحو اینها بنحویکه نزد اهل لسان مستحسن و مرغوب
باشد اینها مستحب اند و واجب نیستند اگرچه قراء بعض اینها را واجب میگویند قسم سیم
بعض کیفیات که باعث کج کردن چانه و تحریک لحیین و گردانیدن چشمها و
ظهور صدائی شبیه قی و تهوع و زود زود دمیدن و اخراج حرف حلق از حلقوم
و مثل اینها که مکروه طباع و مستهجن و مضحکات اند اینها حرام بلکه مبطل اند
قسم چهارم چهار عنوان مخصوص اند که احکام اینها نسبت بوجوب و استحباب
متفاوتست مد و ادغام و قاعده تنوین و قاعده وقف و وصل و بیان میکنیم
معنی و محل و مقام و وجوب اینها را در ضمن چهار امر اول در مد بدانکه مد
بمعنی کشیدنست و بعض حروف هستند که ادای اینها بدون کشیدن آواز نمیشود
اینها را حروف مد نامیده اند و مد اینها را مد طبیعی و ذاتی میگویند و مراد از مد
که گاهی واجب و گاهی مستحب است غیر از مد طبیعی است بلکه زیاده از مد طبیعی باید
کشیدنست و زیادتی باندازه یک الف یا دو الف یا سه یا چهار الف است
و تحدید این بطریق تحقیق نمیشود و حروف مد که گفتیم یکی واو است که
پیش از او مضموم باشد یعنی باصطلاح معلمین اطفال پیش داشته باشد
دیگری یا است که ما قبل آن مکسور یعنی زیر داشته باشد و دیگر الف است
که ما قبل آن مفتوح یعنی زبر داشته باشد و جمع شده اند هر سه در کلمه اوتینا
و با این سه حرف مد گاهی سببی حاصل میشود که مد زیادتر از آن مد طبیعی
میخواهد و این آن مدیست که گاهی واجبست و گاهی مستحب است و بملاحظه
حالات یازده قسم دارد که در همه اینها همان سه حرفست که با سببی از اسباب

از ماحی صورة صلوة باشد

از اسباب جمع میشوند و اینجا محل تفصیل اینها نیست و واجب از این است که
هرگاه در یک کلمه بعد از یکی از اینها همزه باشد مثل جاء و سوء و جیء یا سکون
لازم باشد خصوصا مدغم مثل الضالین این دو سبب میشوند برای لزوم
مد زیادتر از مد طبیعی که فائده اینها است اندک زیادتر کشیده شود و باید
زیاده از متعارف نباشد **مسئله** هرگاه مد بدهد در جائی که مد ندارد
مثل نستعین یا موقنین که اکبر را و حی را و عمل را و فلاح را مد بدهند یا باطل
یا محل تامل است و شاید در بعض اوقات باطل باشد امر دویم در ادغام بدانکه ادغام
در اصطلاح علماء آنست که حرفی را در حرفی پنهان میکنند و بقوت و شدت
بان تنطق میکنند که فی الحقیقه تلفظ بدو حرفست که بسبب اتصال یکی در دیگری
بقوت یک حرف شنیده میشود مثلا در مدد دو دال ظاهر است و مد باز هم در
حقیقت بدو دال تلفظ شده یکی مدغم در دیگری و بشمول وقت تلفظ مشخص میشود
و بعضی میگویند که یک حرف تنطق شده لکن عوض حرف دیگر اعتماد زیاد بر مخرج
حرف حاصل شده که تشدید عبارت از آنست و مراد از این ادغام نه آنست که در اصل
بنیه بعض کلمات تشدید داراست مثل مد و ظل بلکه در ادغامی است که در وقت
قرائت ما بین دو حرف متصل بهم از دو کلمه که آخر کلمه سابقه و اول کلمه لاحقه
باشد واقع شود و در چند موضع حکم بوجوب آن میشود اول در تنوین و نون
ساکنه که بعد از آن یکی از حروف یرملون باشد همچنانکه خواهد آمد دویم در الف
و لام که بعد از آن یکی از چهارده حرف مخصوص باشد که لام ال را با آن حرف ادغام
میکنند مثل والشمس و اللیل و در باقی حروف غیر از آن چهارده لام ال بحال خود
باقی است مثل والقمر و الارض سیم هرگاه دو حرف مثل هم متصل بهم باشند اول
ساکن باشد چه در یک کلمه جمع شوند مثل یدرککم یا دو کلمه مثل اضرب بعصاک و اذهب بکتابی

بکنابی دُرا اینجا نیز ادغام واجبست و دیگر در غیر این سه جا که حکم بوجوب ادغام
نموده اند محل تأمل است لکن احوط است اعم است در قاعده نون ساکن و تنوین
که متصل کنی او را بکلمه بعد و کیفیت آن اینست که چهار حالت بجهت آنهاست
ادغام و اظهار و قلب و اخفاء اما ادغام در وقتی است که بعد از آن یکی از
حروف یرملون که شش حرفست باشد و بوصل خوانده شود مثل لم یکن له
که نون را در لام ادغام میکنند و این واجبست لیکن اگر مثل نوشته‌ام یکن له بخوانند
محل اشکالست یعنی اگر وقف کنند در یکن بعد له را بگویند عیب ندارد و اگر وقف
در اینجا قبیح میگویند و اما اظهار پس در جائیست که بعد از آن حرفی از حروف حلق
باشد و آنها شش اند ء و ه و ع و ح و غ و خ که باید نون و تنوین قبل از
اینها خوب ظاهر کرده مثل محمداً عبده و در وجوب این تأملی هست اما قلب پس در
جائیست که بعد از تنوین و نون با باشد مثل منبر که نون در اینجا قلب بمیم میشود
و ظاهر حکم بوجوب نیست و اما اخفات پس آن کیفیتی است که مرکب است از ادغام
و اظهار که اصل حرف پنهان میشود لکن شدت ندارد و آن در غیر این سه حالت
است و داخل مستحب است و وجوب آن معلوم نیست چهارم در رعایت وقف و وصل
بدانکه در چنین قرائت اگر بکلمه قطع نفس و صوت هر دو نمود و بقدر نفس کشیدن
مکث نمود بعد مشغول شد این را وقف میگویند چه نفس بکشد یا نه و اگر اندک
مکثی نمود و قطع صوت نمود لکن قطع نفس ننمود آنرا سکته میگویند و اگر ابداً
مکثی نکند آنرا وصل میگویند و در همه جا هر یک از این سه کیفیت جائز است
پس وقف بر هر کلمه جائز است و وصل خواندن بکسوره تمام جائز است لکن هر یک
از وقف و وصل را حکم خاصی هست اما وقف پس او را سه حکم است اول اینکه
وقف بحرکت نکند یعنی همزه که ایستاد بر همان کلمه که ایستاده حرکت آخر او را

معلوم نیست وجوب این

آنرا بیندازد پس هرگاه بر بسم الله وقف نمود باید ها را ساکن کند نه اینکه بگوید
بسم اللهِ و ابتدا کند **مسئله** هرگاه شخص مشغول خواندن بوده وصل
میکرد و آخر کلمه را حرکت داد که وصل کند عارضه بجهت او شد که فاصله بعمل
آمد و وقف بر حرکت بی اختیار حاصل شد یا از کلمه بعد نخواند یا از این باب
که لازم میاید که در سابق وقف بحرکت میشود اشکال دارد و ظاهر اینست که اعاده
ضرور نیست مگر اینکه طول بسیار کشیده باشد که صورت آیه بهم خورده باشد
که در اینجا باید اعاده از کلمه سابقه یا از اول آیه بکند **مسئله** هرگاه
بر وسط کلمه نفس قطع شد مثل اینکه در حال گفتن نستعین نن را گفت و نفس
وفا نکرد ظاهر اینست که همین قدر که طول نکشیده تمام کلمه کافیست لکن
احوط اعاده است از اول کلمه دوم آنکه بر هر کلمه وقف نکند بطریقی که صورت
کلام از هم پاشیده شود **مسئله** هرگاه شخص نفس تنگی داشته باشد که نتواند
متصل بخواند لازم نیست کلمه بکلمه بخواند هر چند صورت موالات بهم بخورد
سیم آنکه وقف بلکه سکته در وسط یک کلمه نکند و همچنین بر الف و لام کلمه بنا بر احوط
و اما وصل پس آنرا سه حکم است اول آنکه اگر همزه وصلی در ابتداء کلمه ثانی
که باین متصل است ظاهر شد باید انداخته شود پس اگر بر نستعین وقف کرد بعد
بگوید اهدنا الصراط و اگر متصل خواند باید حرکت نون نستعین را که ضمه است
ظاهر کند و همزه اهدنا بیندازد و الف هدنا را بیندازد **مسئله** هرگاه
در صورت وصل نفس قطع شد و وقف بی اختیار شد و کلمه بعد همزه وصل دارد
که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود انداختن همزه مثل الصراط را گفت یا لام
المستقیم و نفس قطع شد باید مستقیم تنها بگوید یا المستقیم بگوید یا باید از
الصراط اعاده کند اگر چه ظاهر اول است لکن احوط دوم است و احوط از این

از این سیم است سیوم آنکه در حال وصل باید حرکت آن کلمه که آن را وصل میکند
ظاهر کند پس اگر گفت اهدنا الصراط المستقیم بسکون میم و متصل با او گفت
صراط الذین اشکال دارد باید بگوید المستقیم صراط الذین یا اینکه بر المستقیم وقف
کند بعد بگوید صراط الذین سیم آنکه حرف آخر کلمه که قبل از او سکته شده با اول
کلمه بعد متصل نکند چنانچه مثال و بیان آن خواهد آمد **مسئله** در اذکار
منفصله مثل تسبیح و العفو گفتن مکرر بعضی وصل بسکون را جایز میدانند پس گفتن
سبحان الله سبحان الله با سکون هاء عیب ندارد **مطلب دویم** مطلبی است
مهم در ملاحظه بعض کیفیات خاصه در خواندن حمد که بملاحظه آنها از غلط
محفوظ میمانند بعضی از آنها قاعده کلیه اند در همه قرآن و بعضی جزئیات خاصه
و آنها چند ملاحظه اند اول اینکه باء بسم الله را که میگویند محل تریق لبهاست
که اگر از اول لب که غالبا خشک است ادا شده یای فارسی میشود دویم قرآن
قاعده کلیه است در همه قرآن و اذکار اینکه کلمه را که بر زبان جاری میکند
حرف آخر از ابتدا نکند که بر اول کلمه دیگر بگذارد مثلا در ایاک نعبد بعد از
ایا مکث نکند که کاف از سر نعبد بگذارد که کنعبد خوانده شود و این حرف که
در میان عوام مشهور است که در حمد هفت اسم شیطان است حرفی است نامربوط
و بی معنی در حمد ابدا اسم شیطان نیست لکن ملاحظه که لازم است این است که
آخر کلمه بر اول کلمه دیگر گذاشته نشود که خلاف قاعده نطق کلمه بشود مثل
ذلل و هیرب در الحمد لله رب العالمین و کنع در ایاک نعبد اگر مسموع شد
گاهی باعث بطلان میشوند و گاهی نمیشوند هرگاه باین حد نرسید لهذا
باید ملاحظه آن را نمود و چاره آن این است که در آخر کلمه قدری [?] است نمود
و در اول کلمه دیگر ظاهرتر نماید یا بعکس یا اینکه اتصال حروف کلمه را بهم زیادتر

زیادتر از اتصال او به کلمه نماید که این توهم برخواسته شود سیم آنکه در تشدید
آنقدر قوت ننماید که چند حرف بشود تشدید ادخال یک حرف در یک حرف است
آنقدر قوت و تکیه بر آن نکند که چهار پنج حرف بشود چهارم آنکه در حرف راء
بخصوص مثل در الرحمن و الرحیم آنقدر مکث در اداء آن نکند که چهار راء ادا
بشود چونکه اصل راء فی الجمله منشا متکرر است بقوت شدت در او با طول
اداء آن چهار پنج راء ادا میشود و چاره این است که بمحض تلفظ براء زبان را بکام
متصل بکند که راء مکرر نشود پنجم ملاحظه الصراط و صراط الذین نماید از
بابت طاء که شبیه بتاء ادا نشود و اما صاد اگر تا محی در آن نشود که بدل بسین
شود و سراط گفته شود عیب ندارد و چونکه سراط از جمله قراءات است ششم
آنکه در گفتن ایاک زیاد قوت نکند که چند یاء متولد شود هفتم آنکه انعمت
و غیر المغضوب سکون نونهای آن را خوب ظاهر بکند نه بطریق سکت و وقف و نه
طریقی بشود که شبیه به ادغام بشود [?] بعض خصوصیات سوره توحید و آن
چهار امر است اول بسم الله الرحمن الرحیم دویم قل هو الله احد سیم الله
الصمد چهارم لم یلد تا آخر و بعضی لم یلد را تنها ابتدا میدانند و علی ای حال
وقف در همه مواضع آن خوب است و اگر بر احد وقف نکرد و آن را متصل با الله الصمد
نمود باید احد را تنوین بدهد و تنوین را مکسور کند و بلام الله بزند پس گفته
شود احدن الله الصمد و الله را ترقیق بگوید و جایز نیست که بی تنوین وصل
کند و بگوید احد الله الصمد لکن قرائت اول اولی و احوط است و کفوا
و کفوا و کفوا و کفوا همه جایزند و باید ملاحظه دال در آن بشود که
غالب مردم بسبب عدم ملاحظه قلقله آن را تا میخوانند و بیک نفس خواندن
آن میشود مکروه است **امر ششم** از کیفیات قرائت ملاحظه جهر و اخفات

مشکلات

اخفات است که شارع مقرر فرموده و لازم ذکر معنای آن و محل آن و احکام است
اما معنای آنها پس بدانکه جهر و اخفات دو صفت ضد اند که هرگز با هم جمع نمیشوند
و آنچه بعضی خیال نموده اند که اکثر اخفات با اقل جهر مجتمع میشوند غلط است
پس میگوییم اخفات عبارتست از خواندن بطریقی که خود شخص صدای خود را بشنود
و هرگاه کسی که گوش او بدهان این نزدیک باشد مثل نزدیکی گوش خود بدهان
خود بشنود هم عیبی ندارد و بلکه اگر کسی هم از گوش او دورتر باشد بشنود
لکن صوت خفی باشد و جوهر صدا ظاهر نشود عیبی ندارد و جهر قبل آن است
که نزدیک با و بشنود آنرا بسبب جوهر صدا و اما محل آنها پس بجهة مردان لازم است
جهر در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و عشا و اخفات در دو رکعت
اول ظهر و عصر و اما زنان پس جهر بر ایشان لازم نیست و در هر جا که بر مرد جهر
لازم است زن مخیر است ما بین جهر و اخفات و اما در جایی که بر مردان اخفات لازم است
آیا بر زنان هم لازم است یا اینکه زنان در همه نمازها مخیر اند ما بین جهر و اخفات
در مسئله دو قول هست احوط اول است و دویم خالی از وجه نیست و در اینجا
مسئله دیگر هست که در جایی که قرار شد زن مخیر باشد ما بین جهر و اخفات
آیا مخیر بودن او همیشه است یا در جایی است که نامحرم صدای او را نشنود پس اگر نامحرم
هست که صدای او را میشنود واجب است اخفات در هر نمازی که باشد و این مسئله
مبتنی است بر مسئله دیگر و آن اینست که آیا صدای زن مطلقا حرام است گوش
دادن و بر او واجب است اخفاء آن یا نه اقوی این است که گوش دادن بصدای
زن نامحرم حرام نیست و حرف زدن او در حضور نامحرم جایز است مگر اینکه
بقصد تلذذ و خوف افتتان باشد آن وقت حرام است پس جهر خواندن او با وجود
نامحرم عیبی ندارد مگر اینکه بداند که آن نامحرم بقصد تلذذ بصدای او گوش

گوش میدهد بنابراین در زنهای عجوزه که صدای ایشان مکروه طباع است ابدا
اشکالی در جهر خواندن ایشان نیست **مطلب دویم** احکام مختصه سوره
چند حکم است اول آنکه در وقت بسم الله گفتن قصد سوره معین کند و همان را
بخواند پس اگر بسم الله گفت بدون قصد که بعد از فراغ تعیین سوره کند باطل است (۱)
و اگر بسم الله را بقصد سوره گفت و سوره دیگر خواند باطل است **مسئله** هرگاه
عادت بسوره دارد کفایت در قصد میکند **مسئله** هرگاه بنا سوره داشت و
سهوا بسم الله بقصد سوره دیگر گفت و آنرا خواند عیب ندارد **مسئله**
هرگاه بی قصد از اول و بی عادت معین بر زبان او بسمله و سوره جاری شد عیب ندارد (۲)
و این غیر از آن مسئله است که بسم الله بی قصد بسوره معین بگوید و منافاتی با اینکه
تعیین در بسمله ضرور است ندارد و وجه آن بتأمل ظاهر میشود **مسئله** هرگاه
بسم الله را بقصد سوره معین گفت بعد خواطرش رفت که کدام بوده اعاده کند
بقصد هر سوره که بخواهد هرگاه بسم الله بقصد یکی از دو سوره جحد و توحید
گفت و بعد نداند کدام یک بوده بقصد یکی معین از آن دو بسم الله را اعاده کند
و سوره دیگر نمیتواند بخواند حکم دویم آنکه یک سوره در یک رکعت باید
باشد پس بعض آن کافی نیست و زیاده از یک سوره خواندن جایز نیست بنا
بر مشهور لکن سوره الم ترکیف با سوره لایلاف هر دو یک سوره حساب شود و
همچنین سوره والضحی و الم نشرح پس باید هر دو را بخواند با بسمله که ما بین
هر دو واجب است و احوط ترک خواندن این سورها است در نماز واجب حکم سیم
آنکه سوره که سجده واجب دارد هست نخواند و آنها چهار سوره اند الم سجده
حم سجده و النجم اقرء و هرگاه خواند عمدا نماز باطل میشود و سجده بر او واجب میشود
مسئله آیا بمحض شروع در خواندن باطل میشود یا اینکه اگر شروع نمود

(۱) که احوط در این صورت اعاده است ک

(۲) بشرط آنکه قصد اجمالی از برای سوره معین داشته باشد ک

نمود و قبل از رسیدن بآیه سجده عدول کرد بسوره دیگر صحیح است اقوی اولی
پس مجرد بسم الله گفتن بقصد ان چهار سوره نماز باطل میشود مسئله
اگر سهوا شروع کرد بسوره سجده دار پس اگر قبل از رسیدن بآیه سجده خواطرش
آمد سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده ملتفت گردید احوط آنست
که سوره را تمام کند و بعد از ان سوره دیگر بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد
جزئیت و اما کیفیت سجده کردن او در اثناء نماز پس احوط ایماء است بسجده
در نماز و بجا آوردن سجده بعد از نماز و احتیاطا اعاده نماز هم بشود مسئله
هرگاه کسی در نماز آیه سجده را شنید در همان وقت ایماء بسجده کند و بعد از نماز
سجود کند و اعاده نماز هم احتیاطی است حکم چهارم اینکه سوره نخواند که وقت
گنجایش آن را نداشته باشد پس بنا بر این در تنگی وقت لازم است کوچکترین سورهای
قران را بخواند که سوره کوثر است حکم پنجم آنکه عدول نکند از سوره بسوره
هرگاه نصف آن را خوانده باشد اما اگر بنصف نرسیده جایز است عدول کند لکن
لازم است که برای سوره دیگر بسم الله دیگر بگوید بقصد ان حکم ششم آنکه عدول
از سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون حرام است بمحض شروع چه بنصف
برسد یا نرسد حتی آنکه اگر شروع ببسم الله آنها نمود دیگر نباید عدول کند
مگر در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که از این دو سوره عدول بسوره جمعه و منافقین
میتواند بکند در دو رکعت بدو شرط اول آنکه از اول عمدا اختیار این دو سوره
ننموده باشد دوم آنکه بنصف آنها نرسیده باشد حکم هفتم واجب است ترک
سوره در تنگی وقت که بقدر کوچکترین سورهها هم وقت نباشد پس اگر بخواند
و بسبب آن وقت بگذرد حکم بصحت نماز مشکل است حکم هشتم آنکه وجوب سوره
ساقط است برای ناخوش و کسیکه کار شتابی دارد هر چند کار دنیا باشد لکن مباح

با اعاده نماز

باشد حکم نهم هرگاه سوره را نداند عوض آن مانند حمد ضرور نیست و احوط
تعویض است مطلب سیم در تسبیحات بدل قرائت بدانکه در غیر از دو رکعت
اول مخیر است ما بین خواندن حمد تنها یا گفتن سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ
وَاللهُ اَکبَر و شاید که تسبیح در این مقام از حمد افضل باشد و خلاف کرده اند در اینکه
چند مرتبه واجب است اقوی یکمرتبه و احوط باحتیاط بلکه سه مرتبه است و گفتن
استغفر الله بعد از تسبیحات اربع خالی از رجحان نیست و ممکن است که در یک
رکعت حمد و در دیگری تسبیحات بگوید و در اینجا چند مسئله است مسئله اول اگر در رکعت
نماز با اول قیام قصد یکی از آن دو ضرور نیست بلکه آن بهر کدام جاری شد مجزی است
مسئله هرگاه یکی را واجب دانسته ضرور نیست دیگری را که میگوید قصد
استحباب کند قصد وجوب در همه خوبست اگر چه قبل واجب یکی باشد و قصد قربت
در آن دو هم خوبست مثل همه آنها مسئله هرگاه قصد تسبیحات کرد و بنا بر زبان
او غفلة بحمد جاری شد اعاده تسبیحات کند یا عمدا قصد حمد کند و از سر گیرد
مسئله هرگاه خیال کرد رکعت اول یا دوم است و حمد خواند بعد از فراغ
معلوم شد رکعت سیم است ظاهر آنست که بآن حمد اکتفا میشود مسئله
هرگاه در دو رکعت اول حمد را فراموش نموده بود احوط این است که در یکی
از دو رکعت آخر یا هر دو حمد را بخواند و لزومی ندارد مسئله هرگاه شروع
بحمد یا تسبیحات نمود عمدا بعد عدول بدیگری نکند و هرگاه عدول کرد صحت نماز
محل اشکال است مسئله هرگاه مشغول تسبیحات است شک در عدد آنها کرد بنا
بر اقل گذارد مسئله در تسبیحات یا حمد باید اخفات بخواند و اما در بسم الله این
حمد هم جهر مستحب است بنا بر اقوی استحباب و احوط اخفات است مطلب چهارم در
بعض مستحبات قرائت است و آنها چند چیز اند اول مستحب است گفتن اعوذ

با قصد بان اگر چه جاهل باشد

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از شروع بسم الله حمد در هر دو رکعت اول
دوم مستحب است بعضی سورهای مخصوص پس در نماز صبح سوره بخوانند که در طول
مثل سوره هل اتی و سوره قیامه باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس و سوره
اعلی بخوانند و در نماز مغرب و عشاء سوره انا انزلناه و اذا جاء بخوانند در ظهر
روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخوانند سیم آنکه سوره قل هو الله و انا انزلنا
در فرائض ترک نکند چهارم اینکه برای این دو سوره خصوصیتی عجیبی هست که
هرگاه شخص عدول کرد از سوره مخصوصی که فضیلتی دارد باینها بسبب ادراک
فضیلت اینها خداوند تعالی اجر هر دو را باو کرامت میفرماید مقصد چهارم
در رکوع است و لازم است بیان حقیقت آن و حکم آن و واجبات آن و اقسام
آن بدلهای آن و بعض مسائل متعلقه بآن در چند مطلب مطلب اول در حقیقت
رکوع بدانکه رکوع در شریعت اینست که کمر را خم کند بر سینه و شکم و تحقق
آن موقوف است بر چند امر اول آنکه خم شدن بحدی باشد که سرهای انگشتان
حتی انگشت ابهام بسر زانو برسد و احوط اینست که بحدی باشد که کفهای
دست برسند دویم اینکه از قیام خم شود و بر این متفرع میشود این مسئله
که هرگاه نشسته نماز کرد با عاجز بود و قادر شد و خم شده برخاست تا بحد رکوع
ثمر ندارد و لازمست که راست بایستد و از راستی برکوع برود سیم آنکه
از قیام مقارن آن خم شود و بر این متفرع میشود این مسئله که هرگاه قیام
بعمل آمد و بعد حال قرائت نشست بعد از آن برخاست تا حد رکوع ثمر ندارد
باید راست بایستد که از راستی مقارن خم شود چهارم آنکه خم شدن بقصد غیر
رکوع نباشد و بر این متفرع میشود چند مسئله یکی آنکه اگر در نماز بقصد
برداشتن چیزی خم شد رکوع نباید نشده مسئله دویم آنکه اگر بقصد سجود

سجود یا بقصد چیزی برداشتن خم شد در آن وقت بخاطرش آمد که رکوع نرفته بحد
رکوع ماند ثمر ندارد باید راست بایستد و بقصد رکوع خم شود مسئله سیم
آنکه اگر بقصد رکوع خم شد و بخاطرش رفت تا از حد رکوع گذشت انحطاط نمود
خم شده بالا بیاید تا بحد رکوع قرار گیرد چهارم آنکه اگر قبل از رسیدن بحد
رکوع قصد سجود کرد خم شد بالا بیاید تا بآن حد که بقصد رکوع بوده و از آنجا
خم شود تا بحد رکوع قرار گیرد و بعضی گفته اند که باید بقصد رکوع خم شود
پس اگر بی قصد خم شد و تا حد رکوع ماند ثمر ندارد و ملاحظه این احوط است
لکن اقوی این است که همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت میکند امر دویم
از اموری که تحقق اصل رکوع با آنها است اینست که فی الجمله مکثی باز هیئت رکوع
انحنائی حاصل بشود و بعضی گفته اند که فی الجمله طمانینه در انحناء
باشد و بعضی گفته اند که بحد رکوع که رسید اصل رکوع بعمل آمده و هر چند
ابدا مکث نشود و از امر کردن واجب علیحده است و بر این متفرع میشود
مسئله مهمه و آن اینست که هرگاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حد رکوع
رسید و غفلة برخاست که در اینجا موافق قول سیم رکوع بعمل آمد
و حکم بطلان از بابت ترک رکوع و دخول در سجده نمی شود و ترک طمانینه
و ذکر رکوع که شده دو واجبند که ترک شده اند و محل آنها بدخول در سجود
گذشته و عود برکوع باعث تعدد رکن است پس حکم میشود بصحت نماز
و موافق قول اول و دویم باطل است و اقوی همین است لکن احتیاط شدید
بعد از اتمام اعاده این است مسئله هرگاه قد شخص خمیده باشد بحد
رکوع لازم است در وقت رکوع زیادتر منحنی شود برای فرق ما بین قیام
و رکوع و اگر خم بودن او از حد آخر رکوع برگذشته در اینجا ایماء کند بطرف

واحوط اعاده نماز است در این مسئله و مسئله بعد

این احتیاط ترک نشود

این احتیاط ترک نشود

بلکه باید بقصد اینکه خم شود بقصد رکوع

بطریقی که گفته خواهد شد مسئله هرگاه خمیده قامت نتواند که بتکیه
بر عصا و مثل آن قدری بالا رود از انحنا باید بعد خم شود لازم است برای رکوع
چنان کند که هر قدر نتواند راست بشود تا آن خم بودن اصلی او رکوع او بشود
بعد از آنکه این کیفیات بعمل آمد اصل رکوع حاصل شده و رکن همین مقدار است
و اگر کم شد عمداً یا سهواً نماز باطل است و بعد از حصول اصل رکوع از واجبات
چند هست که در ضمن مطلب دویم بیان میشود **مطلب دویم** در بیان واجبات
رکوع است و آنها شش اند اول طمأنینه یعنی قرار گرفتن همه اعضا هر یک
در جای خود دویم انحنای مخصوص سیم ذکر خواندن در آن و مقدار واجب یک
مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده است یا سه مرتبه سبحان الله است و باید ملاحظه
نماید در لفظ العظیم که بدل بزاء و ضاد نشود و مخرج آن سر زبان است که بدندان
پیش بالائی برخورد و اگر سه سبحان الله بگوید وقف کند بر هر یک یا اینکه
هاء الله را مکسور نماید و در دویمی و اولی متصل کند بسین سبحان و مستحب است
سه مرتبه گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه و فضیلت
در هفت است و بعضی گفته اند هر چه زیادتر بگوید هم مستحب است و عدد او طاق
باشد هم مستحب است **مسئله** لازم نیست تعیین واجب بکند هرگاه سه مرتبه
یا بیشتر بگوید **مسئله** هرگاه نیت یکی برای واجب کرد بعد معلوم شد
آن یکی غلط بوده بعید نیست که آن دیگری که بقصد استحباب گفته شده
عوض او بشود **مسئله** همه سه تسبیح کبری را بقصد قربت بگوید عیب
ندارد و همه را بقصد وجوب بگوید ظاهر نیست که عیب داشته باشد و اگر همین
طریق که مشغول نماز است در رکوع سه مرتبه را بگوید ابداً ملتفت بوجوب
و مستحب نیست و قصد خاص نیست هم عیب ندارد و سیم از واجبات رکوع این است

این است که تمام گفتن ذکر واجب در حال طمأنینه باشد پس اگر هنوز قرار نگرفته
شروع کرده بذکر اگر چه حرف اول او باشد باطل میشود و اگر یکحرف از او مانده
شروع کرد برخاستن باطل میشود و همچنین ذکر مستحب هم شرط صحت آن
اینست که در حال طمأنینه باشد و در اینجا مسئله اینست که اکثر مردم مبتلا بند
از این باب که عادت کرده اند که بمحض خم شدن هنوز آرام نگرفته شروع بسبحان ربی
میکنند اقلا سین سبحان بی آرام گفته میشود پس اگر باین حالت گذاشت یقیناً نماز
باطل میشود و اگر ثانیاً که قرار گرفت ذکر بقصد وجوب گفت باز محل اشکال است[له]
اگر از اول بی ملاحظه چنین کرده و احوط اتمام نماز بعد اعاده آن است و
همچنین اگر در ذکر مستحب مثلاً در حال بحمده گفتن شروع کرد برخاستن
با اینکه طمأنینه خود را بهم زد آن ذکر مستحب که در آنحال گفته شده باطل است
بلکه در صحت نماز هم اشکال هست[عه] اگر چه اعاده بنحو صحیح کند پس از این مسئله نباید
غافل شد خصوصاً برای کسانیکه شتاب زیاد میکنند غالبا نماز ایشان از این جهت
باطل میشود چهارم سر برداشتن از رکوع بجهت قیام پس اگر خم شده بسجود
رفت یا بجهت قیام راست نشد نماز باطل است پنجم آنکه در آن سر برداشتن
طمأنینه حاصل شود پس اگر بی طمأنینه بسجود رفت عمداً نماز باطل است بلکه
این واجبات رکوع که گفته شدند اگر سهواً ترک شدند تا محل آنها گذشت
نماز صحیح است و اما آن واجبات که دخل در تحقق رکوع داشتند اگر سهواً ترک
شدند هم باعث بطلانند **مسئله** اگر طمأنینه بالمره در رکوع
سهواً ترک شد احوط اعاده است چونکه احتمال داخل بودن در حقیقت
رکوع است **مطلب سیم** در بدلهای رکوع و اقسام آن برای عاجز
از اصل آن و آنها چند قسم اند بترتیب این قسم که هر مؤخر بعد از عدم امکان

له اگر بدون ملاحظه چنین نموده و قصد وجوب بآن ننموده و بعد قرار گرفت ذکر واجب را گفته نماز اشکالی ندارد ک

عه اشکالی نیست اگر بقصد خصوصیت نبوده بلکه یا با قصد آن قصد قربت نماز را داشته باشد علی الاحوط ک

امکان مقدم است اول خم شدن بقدر امکان بعد از آنکه حد رکوع رسیدن ممکن نباشد
و این مقدم است بر رکوع نشسته و مراد خم شدن است بطریق خم شدن رکوع پس
اگر ابداً ممکن نباشد لکن خم شدن بسمت یک طرف یا این طرف و آن طرف ممکن باشد پس
در مقدم بودن آن بر رکوع نشسته تأمل هست و بعد رکوع نشسته برای کسیکه
خم شدن ایستاده برای او ممکن نیست چه نماز او بقیام باشد یا نشسته و کیفیت
رکوع نشسته اینست که خم نماید خود را تا بجائی که صورت او مقابل زانوی او
بشود و بهتر اینست که مقابل محل سجود او بشود سیم رکوع نشسته که فی الجمله
منحنی شود برای کسیکه انقدر انحناء که گفته شد او را ممکن نباشد چهارم ایماء
بسر عوض رکوع برای کسیکه متمکن از اقسام گذشته نباشد باینطور که وقت
رکوع سر خود را قدری پائین کند بقصد رکوع و سر را از آن بر ندارد و ذکر رکوع
بخواند بعد سر را بالا کند پنجم ایماء بچشم برای کسیکه ایماء بسر هم او را ممکن نباشد
باینطور که بقصد رکوع چشم را ببندد و در آنحال سبحان ربی العظیم و بحمده را
بگوید بعد چشم را وا کند بقصد سر برداشتن از رکوع ششم برای کسیکه از ایماء
هم عاجز باشد اینست که در دل بگذراند رکوع را و ذکر را بخواند و اگر نتواند آنرا
هم در دل بگذراند و این اخیر مرتبه بدلها است و این بدلها همه رکن اند نقص آنها عمداً و
سهواً مبطل است و اگر زیاد شوند بقصد بدل رکوع هم مبطل اند و در اینجا مسئله
مهمه دقیقی است که هر گاه شخص تکلیف او بدلی از آنها باشد و در همان وقت متمکن شد
از اصل یا بدلی که مقدم است بر آن مثلا رکوع نشسته را بسبب عجز بجا آورد و
در آنحین متمکن شد از ایستادن پس میگوئیم که این بچند قسم متصور میشود اول
اینکه رکوع را تماماً با طمأنینه و تمام ذکر بجا آورد در آنحالت او را قیام ممکن
شد در اینجا رکوع او صحیح و باید برخیزد برای قیام بعد از رکوع دوم اینکه رکوع

مله
دور انی
نیست بین خم شدن
بسمت کرد و رکوع
نشسته بلکه رکوع
نشسته کند و احوط
در صورت تمکن از
خم شدن با حد طرفین
دو نماز است یک رکوع
نشسته و احد طرفین
ک

رکوع نشسته را تمام کرد و سر برداشت و معتدل شد و طمأنینه بعمل آمد خیال سجود
داشت و قادر بر ایستادن شد در اینجا قیام بعد از رکوع از او منتفی خواهد شد و بالاتر
که برخیزد برای اینکه از قیام بسجود برود بنا بر اقوی نیست که لازم نیست سیم آنکه
برکوع نشسته رفته و هنوز آرام نگرفته قادر شد چهارم آنکه هنوز ذکر واجب
نخوانده قادر شد پنجم اینکه هنوز ذکر مستحب نخوانده قادر شد ظاهر این است
که در همه این صورتها بهمین طریق خمیده بالا بیاید بحد رکوع اصلی که رسید
ذکر واجب و مستحب را بجا آورد و تعدد رکوع حاصل نشد و بعضی در این اشکال
کرده اند و احوط عمل باین طریق و اعاده است مسئله هر گاه بسبب پیری
یا ناخوشی قامت خمیده باشد مثل راکع بعضی گفته اند در وقت رکوع نیت
انحنا کند کافی است و احوط این است که قدری خم تر شود مگر آنکه از حد رکوع
بگذرد و آنوقت بنیت اکتفا کند و احوط اینست که بسر هم ایما کند اگر بتواند
که تکیه بر چیزی کند قدری بالاتر شود و از آن بالاتر خم شود لازم است که
آنوقت بحد رکوع خم شود مطلب چهارم در مستحبات رکوع است
و آنها چند چیز است اول تکبیر گفتن برای رکوع رفتن و بعضی این تکبیر را واجب
میدانند و شرط در آن این است که باید در حال ایستاده با قرار و آرامی باشد
پس در حال خم شدن بطریقی که بسیاری از مردم عادت کرده اند مشروع
نیست بلکه اگر عمداً یا از غایت تقصیر در مسئله بقصد استحباب و جزئیت نماز
باشد صحت نماز محل اشکال میشود و همه تکبیرات نماز باین حکم دارند که باید
در حال قرار و آرامی باشد نه در حال برداشتن و خم شدن پس از این دقت
نباید غافل شد دویم از مستحبات رکوع گذاشتن دو کف دست بر دو سر
زانوها است و مستحب است که انگشتها را از هم دور نماید و فرا گیرد

مله
و اولی
و احوط قیام است
ک

مله
این احتیاط ترک
نشود

مله
گذشت
اگر چه از حد رکوع
بگذرد
ک

مله
گذشت
تفصیلی در آن
ک

کرده همه سر زانوها را با همه انگشتان سیم اینکه در حال رکوع زانوها را بر پس برد
و پیش نیاورد چهارم اینکه پشت خود را راست بدارد که اگر قطرهٔ آب بر آن ریخته
شود بجای خود بماند پنجم اینکه گردن را موازی پشت بکشد ششم اینکه نگاه او
ما بین دو قدم باشد هفتم اینکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ بگذارد
هشتم اینکه زن دستهای خود را بالاتر از زانو بگذارد لکن در اصل خم شدن
باید بطریقی باشد که اگر بخواهد بر زانو بگذارد برسد نهم آنکه پیش از گفتن
سبحان ربی العظیم این دعا بخواند اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک
امنت وعلیک توکلت وانت ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری
ولحمی ودمی ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر
دهم اینکه چون از رکوع سر بر دارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل
الکبریاء والجود والجبروت **مقصد پنجم** در سجود است و بیان میشود
حقیقت و واجبات و اقسام و مبطلات و مسائل و مستحبات آن در چند مطلب اول
در حقیقت آن بدانکه سجود کیفیت خاصه ایست که در همه ادیان بجهة
تعظیم معبود ثابت است و اصل حقیقت آن خم شدن و گذاشتن پیشانی است بر زمین
بجهت تعظیم و در شریعت پنج قسم است سجدهٔ نماز سجدهٔ تلاوت سجدهٔ سهو
سجدهٔ شکر سجدهٔ تعظیم الهی و تذلل و هر یک از اینها را احکامی هست که در
چند مقام بیان میشوند **مقام اول** سجدهٔ نماز است و سجود در آن
رکن است و رکن همان اصل سجده است و کیفیت رکن بودن بیان خواهد شد
و بعد از حصول حقیقت آن بخصوص در سجدهٔ نماز شش امر لازم است اول اینکه
اعتماد نماید بر هفت عضو که آنها را مساجد سبعه میگویند یعنی اینکه باید سنگینی
بدن خود فی الجمله بر هفت عضو باشد بطریقی که گفته شود که بر آنها سجده

سجده کرده و آنها پیشانی و دو کف دستها و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاهاست
پس اگر بعضی از اینها غایب بر زمین نباشد و اصلا بر آن اعتماد نشود نماز باطل است
لکن ضرور نیست که سنگینی انداختن بر همه مثل هم باشد و باید که این مساجد سبعه
مستقر باشند یعنی بر محل خود قرار گرفته باشند پس اگر بر برف نرم یا پنبه
پاشیده مندوف سجده کند بطریقی که بعض اعضا مستقر نباشند نماز باطل است
و بدانکه گذاشتن هر یک از این مساجد سبعه را کیفیت و حکم خاصی هست اما
پیشانی و آن عبارتست از ما بین رستنگاه موی سر و ابروها و در طول ما بین
دو جبین است پس مجموع مقداری که این چهار را احاطه کرده اند پیشانی است
ولکن در گذاشتن آن بجهة سجده همین قدر لازم است که گفته شود پیشانی را
گذاشته و ظاهر اینست که بقدر درهم از آن کافیست و اما لازم است که این
مقدار مجتمع باشد یا اینکه اگر متفرق گذاشته شود که قدری هوائی و قدری
گذاشته باشد بحیثیتی که اگر گذاشته متصل باشد بقدر یک درهم بشود
مثل اینکه بر چند وصله گل پیشانی را باین نحو گذارد کافیست اگر چه وجه خالی
از قوت نیست بعد از صدق گذاشتن پیشانی لکن احوط اینست که مجتمع باشد
مسئله اگر گذاشتن جبهه زخمی یا دملی ممکن نباشد هر قدر دیگر از آن
ممکن است کافیست و اگر ممکن نشود زمین را گود نموده که آن دمل در آن
گودی و مقدار سالم از اطراف بر زمین واقع شود و بعد از تحقق گذاشتن
لازم است آنچیزی که پیشانی بر آن گذاشته میشود چند امر اول اینکه شرعا
ما یصح السجود علیه باشد یعنی باید از زمین باشد یا از زمین روییده باشد
و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس اگر چیزی از اسم زمین بیرون رفته مثل
معدنها سجده بر آن جایز نیست و بر نان و گندم و لباس و خود پنبه و کتان

وکتان جایز نیست مسئله بر دواهائی که خوردن آنها در حال ناخوشی
متعارفست مثل گاوزبان و عنب الثعلب و خاکشیر و بنفشه که سجده اشکال
دارد مسئله بر گیاهائی که متعارف نیست استعمال آنها اگرچه گاهی در
دوا استعمال شوند سجده عیب ندارد مسئله بر خوراک حیوانات مثل
کاه و علف سجده جایز است مسئله بر برگ چای ختائی سجده مشکل است اگرچه
دیگر قابل طبخ نباشند مسئله بر تنباکو سجده جایز است مسئله بر قهوه
سجده جایز نیست و هرچند برشته نشده باشد مسئله بر خشخاش احوط
ترک سجده است و بر برگ آن جایز است مسئله بر تریاک سجده مشکل است
مسئله بر هسته زردآلو سجده مشکل است و بر هسته خرما عیب ندارد
مسئله بر پوست درخت سجده جایز است مگر اینکه ماکول متعارف
باشد مسئله بر پنبه دانه و بر پوست جوزق سجده جایز است مسئله
بر جو هرگاه خشک هرچند از جهتی کوفته باشد که سجده بر آن جایز است سجده
جایز نیست مسئله بر بادام و گردو و فندق و پسته جایز نیست
هرچند بر پوست آنها باشد مسئله بر پوست شلتوک جدا شده نیز
جایز است و احوط در هر دو ترک است مسئله بر نخاله گندم و جو و پوست
بالای آنها سجده جایز است مسئله بر برگ درختان و برگ نخل سجده
جایز است مسئله بر برگ مو در آنی که ماکول است سجده جایز نیست
و در غیر آن عیب ندارد مسئله اگر چیزی در اوقات گرانی ماکول است
نه ارزانی هیچ وقت سجده بر آن جایز نیست مسئله اگر چیزی در بعض
صفحات ماکول است در هیچ جا سجده بر آن جایز نیست مسئله میوه
نارسیده سجده بر آن جایز نیست اگرچه هنوز خوردنی نشده باشد مسئله

بلکه
جایز است مگر آنکه
چیزی باشد که خلق
شده باشد بجهت
اکل اگرچه در زمان
ارزانی نخورند
ک

مسئله چیزی را که بعض اشخاص گاهی از بابت کثافت طبیعت بخورند داخل
خوردنی نیست پس سجده بر آن جایز است مسئله بر کاغذ سفید سجده
جایز است اگرچه از کهنه پنبه و امثال است و بر خود پنبه و امثال جایز نیست
مسئله مستحب است کاغذی که از ابریشم باشد لکن احوط ترک این است
مسئله کاغذ رنگ کرده اگر رنگ آن جرم ندارد سجده بر آن جایز است
هر رنگ که باشد خصوصا آنکه اگر از چیزی باشد که سجده بر آن جایز نیست مسئله
کاغذ نوشته اگر مرکب آن غلیظ نیست سجده بر آن جایز است مطلقا و اگر غلیظ است
و بقدر مسمای سجده پیشانی بر کاغذ سفید گذاشته میشود باز هم جایز است و اگر
پیشانی بر آن نوشته گذاشته میشود و آن مرکب غلیظ از چیزیست که سجده بر آن
جایز نیست مثل صمغ و دوده و نشاسته باطل است مسئله بر کاغذ که
از پوست آهو است سجده جایز نیست مسئله بر لاله و گلها حتی گل گلاب
سجده جایز است مسئله بر گچ و سنگ آهک قبل از پختن سجده جایز است
و بعد از آن محل اشکال است مسئله بر گل ارمنی و گل داغستان و گل مختوم
سجده جایز است اگرچه خوردنی هستند مسئله بر آجر و سفال مثل وصله
کوزه که لعاب ندارد احوط سجده نکردن است و اگر لعاب دارد جایز نیست اگر لعاب
آن از شیشه و نحو آن باشد مسئله بر شیشه و بلور سجده جایز نیست چونکه
از اسم زمین بیرون رفته اند فصل بدانکه شرط بودن ما یصح السجود علیه در حال
امکانست پس اگر زمین یا آنچه روییده از آن که غیر ماکول و ملبوس باشد یا
کاغذ هم نباشد یا اینکه از اینها باشد و سجده بر آن ممکن نباشد شرطیت ساقط
و نماز میکند بر هرچه بخواهد لکن احوط اینست که اگر از پنبه و کتان چیزی
باشد آنرا مقدم بدارد و بعد از آن چیز معدنی باشد و بعد از ممکن نشد آنها

۵۱
بلکه اقوی
تقدیم پنبه و کتان
است بنا بر اقوی
[illegible]
بر معدنی
ک

انها بر پشت کف دست خود سجده کند **مسئلة** هرگاه شخص مشغول نماز باشد
و در اثناء طفلی مثلا مهر او را برد و نزدیک او ما یصح السجود علیه دیگر نباشد
پس اگر وقت تنگ است بهمان کیفیت اضطرار رفتار کند و اگر وقت وسعت دارد
نماز را بهم بزند و اگر پیشانی را گذاشت آنوقت معلوم شد حکم آن خواهد آمد
مسئلة بدانکه افضل همه افراد ما یصح السجود علیه خاک است و افضل آن
تربت سید الشهدا علیه السلام که در احادیث معتبره است که سجده بر آن خرق هفت
حجاب آسمانها میکند یعنی موانع قبول کردن هر یک از آسمانها است بر میدارد و نور میدهد
در محل سجود تا هفتم طبقه زمین و اگر بر تربت سید الشهداء که خاک باشد سجده
کند فضیلت آن از مهر ساخته بیشتر است و بعد از تربت سید الشهدا علیه السلام سجده
بر گل و خاک از باقی چیزها افضل است و بر امور یکه در محل پیشانی باشد باید
ملاحظه شود اینست که پیشانی باید بر آن قرار گیرد پس هرگاه تر باشد بطوریکه
که پیشانی بر آن قرار نگیرد سجده بر آن جایز نیست اما اگر پیشانی بر آن قرار میگیرد
عیب ندارد **مسئلة** هرگاه شخص در زمینی باشد که مجموع آن آب و گل است
که اگر بسجود برود سر و صورت و لباس او گل آلوده میشود پس اگر از این بابت ضرری
بر بدن او وارد میشود تا با ایستاده رکوع را بجا آورد و بجهت سجده ایما کند و اگر ضرری
ندارد لکن همین قدر است که گل آلوده میشود باز هم ظاهر اینست که بتواند برای
سجده ایماء کند لکن احوط متحمل شدن این کیفیت و نشستن برای تشهد است
مسئلة هرگاه محل سجده گل نرم باشد که اعتماد بر آن ممکن نیست اکتفا بهمان
متصل نمودن پیشانی بر آن نماید **مسئلة** هرگاه پیشانی را بر گل گذاشت
و گل بر آن چسبید باید برای سجده دوم آنرا پاک کند مگر آنکه محل پیشانی
پاک باشد اگر چه بر آن بچسبد باشد چهار انگشت در چهار انگشت و بالاتر باشد

بلکه اقوی شرط آنکه خود آلودگی بگل طوری نباشد که تحمل نشود کرد عادة ک

با محل ایستادن تفاوت نداشته باشد و تفصیل اینها در مکان گذشت پنجم
آنکه پیشانی گذاشته شود بر آن پس اگر مهر مثلا چسبیده باشد به پیشانی از سجده
سابق گذاشتن آن ثانیا بی آنکه از پیشانی جدا شود محل اشکال است **مسئلة**
هرگاه پیشانی را بر خاک گذارد و خاک آلوده شده ثانیا سجده کرد عیب ندارد و ازاله
مثل گل نیست که گفته شد باید ازاله و رفع کرد ششم اینکه حایلی نباشد پس هرگاه بر
پیشانی چرک و باد باشد سجده باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است اما شش
عضو دیگر پس محل آنها شرطی ندارد و همین قدر باید قرار بگیرند پس ما یصح السجود
بودن در محل آنها شرط نیست و لکن هر یک را کیفیت خاصه هست اما در کیفیت
دست پس باید باطن آنها را گذاشت در جائی که قرار بگیرند و مناط اینست که
گفته شود که هر دو گذاشته شوند دیگر فرا گرفتن تمام آنها بدقت شرط نیست
و اگر بر فاصله دو بوریا یا دو فرش گذاشته شود که قلیلی از مابین آنها هوائی
باشد عیب ندارد **مسئلة** اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس اگر فواصل
آن بسیار بزرگ نباشد عیب ندارد و اما اگر مثل شبک سیم آهن گشاده باشد
مشکل است **مسئلة** اگر همه باطن دست را نتواند گذارد هر قدری از آن را اگر
هیچ نتواند ظاهر دست را بگذارد و اگر نشود آن هم هر قدر از دست که بآن نزدیکتر
مسئلة اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست **مسئلة** اگر
کف را ببندد و سجده کند مجزی نیست و هر یک در حال اضطرار کافی اند اما
دو سر زانو پس مراد از آنها اصل کاسه زانو است که مفصل ساق و ران است و
باید فی الجمله بر ظاهر آنها سجده بشود و فرا گرفتن دیگر لازم نیست و اما انگشت بزرگ
پا پس باید سجده بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود
و ظاهر اینست که ظاهر و باطن در هر یک هم کفایت میکند هر چند سر آنها گذاشته

کذاشته نشود لکن احوط کذاشتن سر انکشتانست دوم از واجبات سجده کفتن سُبْحَانَ
رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ یکمرتبه یا سبحان الله سه مرتبه همان مسائل که در ذکر رکوع کفته
شدند در اینجا هم جاری هستند و در صورت عدم تمکن یک سبحان الله هم کافیست
سیم از واجبات آرام کرفتن است بقدر ذکر واجب و شرط ذکر مستحب هم هست
و همان اشکال که در رکوع کفته شد نسبت بکسانیکه آرام نکرفته مشغول میشوند
در اینجا هم هست چهارم مساوی بودن با موقف بطوریکه در مکان کفته شد
پنجم آنکه در حال ذکر هفت عضو در محل خود برقرار باشند پس اگر دست یا سر انکشت
پا را بر دارد و در آن حال مشغول ذکر باشد باطل است اما در وقت سکوت هر یک
از شش عضو را اگر بر دارد و بعد در حال خواندن بکذارد عیب ندارد و اما پیشانی
پس در بر داشتن و کذاشتن آن چند مسئله هست اول آنکه عمداً سجده بر دارد و
سجده زیاد کند بقصد نماز و این باعث بطلانست دوم آنکه سهواً سجده زیاد
کند و در این حکم ببطلان نمیشود سیم آنکه بی اختیار بعد از کذاشتن پیشانی
اندکی بلند شود و بی اختیار کذاشته شود بعضی از علما در اینجا حکم فرموده اند
که دو سجده عمل آمده دیگر نرود و اظهر در نظر این است که این
کیفیت باعث تحقق دو سجده نیست همان یکی حسابست چهارم آنکه سر که
کذاشت اگر بر جای بلندی کذاشته شد که از چهار انکشت از موقف بلندتر است
در اینجا بر دارد تا بجای نو بکذارد و ابدا عیبی ندارد پنجم آنکه پیشانی کذاشته شد
بر چیزیکه از نبات دیکر سجود بر آن جایز نیست در اینجا باید پیشانی را بر دارد
و بکذارد بلکه پیشانی را بکشد تا از بر ما یصح بکذارد ششم آنکه پیشانی
بر جائی کذاشته شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اگر بخواهد آنرا بکشاند
و بر ندارد هفتم آنکه بر جائی کذاشته شود که تحمل آن زحمت دارد و باز جایز

احوط کشیدن پیشانیست ۵ ک

جایز است آنرا بکشد تا محلی که آسان باشد و باید بر ندارد هشتم از واجبات سجود
سر بر داشتن است از سجده اولی و معتدل نشستن و طمأنینه بجا آوردن در آن حالت
و بعد سجده دوم رفتن **فصل** بدانکه کیفیت رکن بودن سجده باینطریقست
که اگر هر دو سجده با هم در یک رکعت ترک شدند نماز باطل است چه عمداً و چه سهواً
لکن اگر یکی از اینها ترک شد سهواً نماز باطل نیست و حکم آن در احکام خلل بیان
میشود انشاء الله و اگر در هر رکعتی یکی ترک بشود سهواً باز هم نماز باطل نیست
و حکم آن همانست که کفته میشود و اگر هر دو سجده زیاد شدند در یک رکعت چه
عمداً و چه سهواً نماز باطل است و اگر یکی زیاد شد عمداً باطل و اگر یکی زیاد
شد سهواً باطل نیست اگر چه در هر رکعتی یکی زیاد بشود **مطلب دوم** در
بدلهای سجود بعد از عدم تمکن از حقیقت آن و اینها چند چیز اند بترتیب
اول هر کاه کذاشتن پیشانی بهیچ طور ممکن نیست بدل آن جبین را بر زمین کذارد
و احوط تقدیم جبین راست است دوم آنکه هر کاه این ممکن نیست چانه را بکذارد
سیم آنکه هر کاه این هم ممکن نیست خم بشود بقدریکه ممکن است اگر چه محل سجده را
بالا بیاورد یا خود در جای کودی بنشیند چهارم ایماء یعنی که سر را پائین نمود
و در حال آن ذکر سجود را بخواند و اگر رکوع او با یماء بوده برای سجود قدری
سر را پائین تر نماید احوط اینست که در اینجا چیزی که سجده بر آن جایز است بالا
بوده پیشانی بر آن کذارد و اگر نمیشود آنرا بر پیشانی کذارد و بعضی کفته اند
ایماء بسر عضو دیکر هم نماید این حرف بی معنی است پنجم ایما بچشم که چشم را
عوض سجود بسته داشته و از آن کرفته ذکر سجود بخواند و اگر رکوع او هم بایما
چشم بوده بعضی کفته اند در ایماء سجود بستن چشم را شدید تر کند و این حرف وجهی
ندارد ششم اگر اینهم ممکن نباشد سجود را در دل بکذراند یعنی قرار دهد که

که الان در سجود میباشم ذکر بخواند و در خصوص عدد ذکر اوامر در دل بگذراند
و احوط اینست که اشاره نیست هم بکند **مطلب سیم** در مستحبات سجود است
بدانکه بعد از برداشتن سر از رکوع و گفتن سمع الله لمن حمده مستحب است تکبیر
در حال ایستادن بجهة سجود رفتن و دستهای خود را در آن حال بالا ببرد و بعد از آن
سجده کند دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین گذارد و آنها را پهن کند و همه
انگشتان را بهم متصل کند و برابر روی خود بر زمین بگذارد و بر روی خود بچسباند
بلکه دور تر بگذارد و بزانوهای خود نچسباند و چیزی از بدن خود را بر جزء دیگر
نگذارد و اعضا را از یکدیگر جدا کند و ذراعها را بردارد و بالهای خود را
بگشاید علاوه بر هفت عضو بطرف بینی هم سجده کند و آنرا بر ما یصح السجود
علیه بگذارد و مستحب است که همه پیشانی بر ما یصح السجود علیه گذاشته شود و
سبحان ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بگوید علاوه آنها طاق باشد و بعد از
راست نشستن الله اکبر بگوید و در حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی بر ران
چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه پس از الله اکبر بگوید در حالتی که نشسته است پس بسجده دوم
برود و مستحب است در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لک سجدت
و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی
خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین
و سنت است که در حال برخواستن پشت انگشتان دست را بر زمین نگذارد
در حالتیکه سر انگشتها بطرف دست چپ نباشد بلکه دستها را بگشاید و بر زمین
بگذارد و برخیزد و در حال برخواستن اول زانوها را از جا بردارد و بعد از آن
دستها را و بعکس در حال سجده رفتن و مستحب است برای زنها اینکه در حال

بلکه [illegible] ک

در حال سجده رفتن اول زانوها را بر زمین بگذارند و در حال سجود خود را بر زمین
بچسبانند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کنند و اعضای خود را بهم متصل کنند
و در وقت برخواستن قد را کشیده راست نشوند از جمله مستحبات اینست که بعد از
سجده دوم بنشیند و آرام بگیرد و علاوه بر استحباب احوط هم هست چونکه
قول بوجوب را دارد و مستحب است که در حین برخواستن بگوید اللهم ربی بحولک
و قوتک اقوم و اقعد یا بحول الله و قوته اقوم و اقعد **مقام دوم**
در سجود تلاوت و در آن چند مطلب است **اول** در محل وجوب و محل استحباب
آن اما محل وجوب پس چهار آیه است که در چهار سوره اند الم تنزیل و حم سجده
و النجم و اقرأ و سبب وجوب خواندن آن آیه است یا گوش دادن بآن یا مطلقا شنیدن
آن علی الاقوی و مناط مجموع آیه است پس خواندن و شنیدن کلا لا تطعه تنها
یا واسجد تنها یا واقترب تنها باعث وجوب سجده نیست مجموع آیه را اگر خواند یا
شنید سجده بر او واجب میشود **مسئله** اگر قدری را خواند و قدری
شنید عدم وجوب خالی از قوت نیست **مسئله** اگر آیه را غلط خواند
یا از غلط خوان شنید حکم بوجوب سجده مشکل است **مسئله** اگر حائض
آیه را شنید باز هم سجده بر او واجب است و اما محل استحباب پس یازده آیه است
در یازده سوره که در اکثر قرآنها مرقوم شده **مطلب دویم** در این سجود طهارت
شرط نیست نه از حدث اکبر و نه اصغر و نه از خبث و قبله شرط آن نیست و شرایط
لباس مصلی در آن نیست لکن خوب بودن محل سجده بما یصح السجود علیه از باب
جنس و طهارت از خالی از وجه نیست **مطلب سیم** محض سجده رفتن
کفایت میکند ذکر در آن واجب نیست لکن بعض اذکار مخصوصه در آن مستحب است
از آنجمله است سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا عن عبادتک و ...

بلکه علی الاحوط ک

۵۲ وجوب تبعیت ک

ولا مستعظماً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و در وقت سر برداشتن تکبیر مستحب است
چهارم این سجود فوری است پس هرگاه ترک کرد معصیت کرده و در زمان ثانی باز
فوراً واجب است و همچنین مسئله هرگاه چند مرتبه آیه را خواند یا شنید بعدد هر مرتبه
یک سجده واجب است **مسئله** هرگاه در یک آن از چند نفر با هم آیه سجده را
شنید ظاهر اکتفاء بیک سجده است و احوط تعدد است **مطلب چهارم**
هرگاه در حالت نماز واجبه سجده را شنید احوط این است که با ایما سجده کند
و بعد از نماز سجده حقیقی بعمل آورد و احوط اعاده نماز هم هست و این هم
سابقاً گفته شد **مسئله** هرگاه در سجده بود و آیه سجده را خواند یا شنید
آیا باید سر را بردارد و بسجده برود یا همان باقی ماندن فی الجمله کافی است ظاهر این است
که لازم است سر بردارد و بسجده برود و کشیدن پیشانی بجای دیگر هم کفایت
نمیکند **مسئله** هرگاه نابالغ آیه را بخواند بر بالغ هم سجده واجب میشود
مسئله نیت سجده را اول خم شدن است نه در اول وضع جبهه لکن
بعید نیست که اگر قدری خم شده بجهت سجده بعد نیت کرد که تتمه خم شدن را
تا رسیدن پیشانی به نیت سجده واجب باشد هم خوب است و بعضی گفته اند
خود گذاشتن پیشانی که مقارن نیت شد کفایت میکند **مقام سیم**
در سجود سهو است و تفصیل آن در احکام شک و سهو خواهد آمد ان شاء الله
مقام چهارم در سجود شکر است و آن مستحب است بجهت اداء شکر در
حال تجدد نعمت و دفع بلا و در وقت یاد آمدن آنها و بجهت توفیق یافتن بجهت
هر نماز و هر عبادت دیگر حتی اینکه بعضی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
همینکه ما بین دو نفر اصلاح مینمودند سجده شکر میکردند و در این سجده
همه شرایط سجده نماز معتبر نیست همان نیت و حصول مسمای سجده کافی است و اما

وا با حر مکان هم شرط است و تکبیر و سر برداشتن آن هم مستحب است و ذکر خواندن
هم شرط آن نیست گفتن شکراً صد مرتبه مستحب است سه مرتبه مستحب است یک مرتبه
هم خوب است یک سجده کافی است و دو سجده هم مستحب است باین طریق که بعد از گذاشتن
پیشانی این طرف و آن طرف صورت را بر خاک گذارد و لعلست را با دو شقیقه را
باین طریق با هم و با آن طریق و بعد از آن پیشانی را گذارد که این سجده دو تمام
حساب میشود دیگر سر برداشتن نمیخواهد **مسئله** هرگاه شخص سوار است
و مقتضی شکر بعمل آمد خود را از پیاده شدن بجهت سجده دارد بر قربوس زین صورت را
گذارد بقصد سجده و اگر این هم نشود کف دست را بالا برده پیشانی را بقصد سجود بر آن
بگذارد و در صورت عدم امکان ایماء بسر و بچشم و کذا اینکه در دل ترتیب بدل
میشود و مستحب است در سجده شکر این در تنها و سینه و شکم را بر زمین متصل کند
و مستحب است بعد از سجده شکر دست را بمالد بر محل پیشانی و آنرا بر صورت و مقادیم
بدن بکشد **مقام پنجم** در سجود تعظیم و تعبد است بدانکه اصل سجده
رفتن بجهت خود عبادت است نه اینکه در نماز نباشد یا سببی از اسباب داشته باشد
بلکه اعظم عبادات است بلکه هیچ عبادتی مثل آن نیست و هیچ چیز بینی شیطان را
بر خاک نمی مالد مثل اینکه فرزند آدم را ساجد ببیند و بخاک گذاشتن این طرف و
آن طرف صورت هم بجودی خود مستحب دیگر است و اگر با خالص شد لله بتعظیم حقیقی
باشد در تحصیل مراتب قرب عبادتی از آن بالاتر نیست **مقام ششم** در واجبات تشهد است
و آن واجب است در هر نمازی در رکعت دوم بعد از سجده دوم و در سه رکعتی بعد
از رکعت سیم نیز و در چهار رکعتی بعد از رکعت دوم و چهارم و واجب است گفت
آن این است که بعد از سر برداشتن از سجده آرام بنشیند و در حالت آرام بودن طمأنینه بگوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله

در بیان تشهد است

ورسوله اللهم صل علی محمد وال محمد اقل واجب او همین است و باید از اصح نحو تلفظ نماید
نحوی که در قرائت کفته اند و اکر خوب یاد نکرفته است و وقت تنک باشد بنحو در
شهادتین و صلوات بهر نحو باشد اکتفا میشود و اکر این را هم نداند ترجمه آن را بزبان
خود بکوید که کفایت میکند و اکر اینهم ممکن نشود مطلقا ذکر خدا کند و اکر
نتواند در دل بکذراند **مسئله** هرکاه هنوز تمام نکرفته شروع بآن نمود
هرچند الف اشهد باشد باطل است و هرکاه در آخر صلوات حرکت برای برخاستن
نمود هرچند در وقت تلفظ بدال محمد باشد باطل میشود اکر از بابت عمد یا جهل
یا بی مبالاتی باشد **مسئله** اکر سهوا چنین کرد و هنوز برکوع رکعت بعد
نرسیده است بنشیند و همان کلمه را در حال استقرار بکوید و کاهی لازم میشود
که از ما قبل آن قدری بکوید که معنی آن تمام باشد و آنچه را بجا آورده بود ثانیا
بجا آورد و مستحب است که قبل از هر یک از دو تشهد بکوید بسم الله و بالله و
الحمد لله و خیر الاسماء لله یا والاسماء الحسنی کلها لله و کفایت میکند در هر دو
الحمد لله تنها و بعد از صلوات بکوید و تقبل شفاعته و ارفع درجته و مستحب
که در حال نشستن برای تشهد بطریق تورک بنشیند و نکاه او بدامن خود باشد
و دستها را با متصل نمودن انکشتان بر ران بکذارد و هفتم از واجبات نماز سلام است
بدانکه کفتن السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بعد از تشهد آخر مستحب
است و از توابع تشهد است و اما آن دو سلام دیکر که السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس در حکم و صفت آنها
اختلاف بسیار است و اکثر علما بر آنند که یکی از آنها کافی است در بیرون بودن از
نماز و هر کدام را مقدم کفت از نماز بیرون رفته و آن یکی دیکر را که میکوید مستحب
و خارج از نماز و بعضی میکویند واجب است و خارج از نماز و بعضی میکویند مستحب

در بیان احکام سلام نماز

مستحب است و داخل در نماز و بعضی قائلند باینکه یکی معین مخرج از نماز است و بعضی
تعیین اول و بعضی دویم و بعد از آن غلو کرده اند که نیت خروج از نماز در آن
معین که باعث خروج است شرط است یا نه خلاف کرده اند که آیا اصل سلام واجب
جزء نماز است یا نه و باز خلاف کرده اند که اصل سلام واجب است یا مستحب و مسئله در
نهایت اشکال است و تشخیص احتیاط در آن هم بسیار مشکل است و آنچه احتیاطا بنظر
میرسد اینست که آن دو سلام را بهمان قصد نماز که داشته بقصد فرمان برداری بکوید
دیکر تشخیص نکند واجب اند یا مستحب جزء اند یا خارج کدام واجب است کدام از نماز
بیرون میبرد و در نیت همین قدر که قصد او امتثال باشد و کفته میشود بدانکه
که بعد از کفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یقینا از نماز خارج است کفایت
میکند بجهت صحت عمل الی بعض عوارض و میدهد که محتاج بتشخیص از احکام
خلافیه میشود **مسئله** اکر بعد از کفتن السلام علینا مبطل برای نماز
حاصل شد حکم بلزوم اعاده میشود **مسئله** در جائی که ادراک یک جزء
از نماز در اول وقت کافی است اکر او السلام علیکم و رحمة الله هم چیزی در
ادراک شد کفایت میکند و احوط اینست که حکم بادراک نشود و نماز اعاده
شود **مسئله** اکر السلام علینا فراموش شد و السلام علیکم را کفت
دیکر عود به السلام علینا نکند **مسئله** دو سلام را بهم وصل نکردن بهتر است
بلکه وقف نماید بر الصالحین و ابتدا کند بالسلام علیکم هشتم از واجبات ترتیب
افعال نماز است واجب است افعال نماز را بهمین ترتیب که کفته شد بجا بیاورد و
پس هرکاه عمدا مقدم کند مؤخر را یا بعکس نماز باطل است حتی اینکه اکر عود کرد
بترتیب باز صحت مشکل است و اما اکر سهوا چنین کرد و عود کرد عیب ندارد مکر
مکر اینکه رکنی تقدیم کند که اعاده ترتیب مستلزم زیادتی شود **مسئله** هرکاه

این احتیاط اول شود

در ترتیب و موالات در نماز

هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی مثلاً در رکعت دویم نماز و اگر حمد و سوره را فراموش
کرد و در رکعتهای بعد از آن را بجای آورد و تسبیحات بعد از سلام یا قبل از آن
بخاطرش آمد بر میخیزد بعد از آن رکعتی بجا میاورد و تسبیحات و این رکعت
از رکعت دویم است و لازم بود که بحمد و سوره بجا بیاورد بلکه در این صورت
رکعت سیم دویم میشود و چهارم سیم میشود و ترتیب قهری حاصل میشود
که این فراموش شده رکعت چهارم است که حکم بتدارک آن میشود نهم از
واجبات موالات است بدانکه موالات را دو معنی است اول اینکه ما بین افعال
نماز اینقدر فاصله نشود که صورت نماز محو بشود دویم اینکه بمحض فراغ
از فعلی مشغول دیگری بشود که افعال پی در پی واقع بشوند و فاصله ابدا نشود
نه بحد محو صورت نه کمتر از آن و اینمعنی گاهی نسبت بوجود نماز ملاحظه میشود
و گاهی نسبت بیکی یکی از افعال پس در خود قرائت و رکوع و سجود باید محو
صورت آنها نشود و اجزاء آنها هم باید متصل عرفی بهم باشند پس در اینجا
چهار مسئله است اول لازم است موالات بمعنی حفظ صورت نماز و محو نشدن
آن در اصل نماز بی شبهه پس اگر ترک شد عمداً یا سهواً نماز باطل است دویم
لازم است موالات بمعنی پی در پی آوردن افعال در نماز و بیکار نماندن و غیر
نماز بجا نیاوردن ما بین آنها مگر در بعض مقامات خاصه که بعد از این بیان
خواهد شد و این موالات اگر سهواً ترک شد عیبی ندارد و لکن ترک آن عمداً
محل اشکال و بعضی از مشایخ عظام حکم ببطلان نماز نموده اند سیم
موالات در هریک از افعال بمعنی حفظ صورت و این لازم است که اگر عمداً
ترک شد نماز باطل است و اگر سهواً ترک شد حکم آن حکم فراموشی اصل آنست
که بعض اوقات مبطل است و بعض اوقات مبطل نیست بتفصیلی که در مسائل

در بیان مستحبات نماز است

مسائل سهو گفته میشود انشاء الله و اگر باعث محو صورت اصل نماز بشود نماز باطل
چهارم موالات در آنها بمعنی پی در پی بودن اجزاء آن علاوه بر حفظ صورت
باتصال عرفی که اندک فاصله در آن مضر نیست و بعضی اینرا هم لازم دانسته‌اند
و فوت آنرا عمداً مبطل میدانند لکن سهواً عیبی ندارد مقام هفتم در مستحبات
نماز است از آنجمله قنوت است و آن مستحب مؤکد است در نمازهای واجب و بعضی واجب
دانسته اند در نمازهای جهریه و محل آن در رکعت دویم است بعد از قرائت
پیش از رکوع و معنی قنوت دعا خواندن است و دست برداشتن جزء او نیست
لکن مستحب است که در حال قنوت دستها را بردارد و برابر روی خود بهم کند
شکم آنها بجانب آسمان و پشت آنها بزمین و انگشت بزرگ را از باقی جدا نگاه دارد
مسئله هرگاه قنوت را فراموش کرد تا رکوع رفت بعد از رکوع بعمل
بیاورد و اگر بخاطرش نیاید تا بسجود رفت بعد از نماز قضای آنرا بکند و در
حدیث صحیح وارد است که اگر در بین راه که از محل نماز رفته بخاطرش آمد
آنجا بنشیند و قنوت را بخواند و اگر عمداً ترک کرد قضا ندارد مسئله هرگاه
شک در قنوت کرد و هنوز برکوع نرفته باید بعمل بیاورد و اگر بعد از رکوع
شک کرد محل نگذارد مسئله در قنوت قول مخصوصی شرط نیست و
کفایت میکند در آن آنچه بجا بیاورد از ذکر و دعا و حمد و ثناء خدا بلکه کفایت
میکند در او یک بسم الله الرحمن الرحیم یا سه مرتبه بلی مستحب است آنچه وارد
شده از ائمه علیهم السلام بالخصوص و کلمات فرج افضل همه قنوتها است و کیفیت آن
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش
العظیم و الحمد لله رب العالمین و در بعضی روایات و سلام علی المرسلین اضافه شده

اضافه دارد و بعضی در آن تأمل دارند مسئله در قنوت دعا کردن بفارسی
یا بزبان دیگر غیر عربی تأمل دارند و بعضی گفته‌اند که دعا و قنوت هم بآن میشود لکن
احوط این است که بقصد قنوت خاص نباشد و احوط ترک بالمره است مسئله
دعای عربی را غلط خواندن در قنوت عیب ندارد و همچنانکه در فارسی گفته شد
در این جاری نیست مسئله مستحب است تکبیر وقت اراده قنوت باین طریق
که دستها خود را برای تکبیر بلند کند و پایین بیاورد بعد بالا ببرد و قنوت بخواند
و از جمله مستحبات متعلقه بنماز تعقیبات است و مراد از تعقیب اینست که شخص بعد از
فراغ از نماز متصل بآن مشغول شود بدعاء یا ذکر یا حمد یا قرآن یا مناجات
یا بفکر حالات دار آخرت و تفکر در آنها بطریقی که مشغول کار دیگر که منافی
هیئت است نزد اهل شرع باشد نباشد و آن مختلف است باختلاف حالات و سفر
و حضر و اختیار و اضطرار و بهتر اینست که در همان مکان نماز باشد و نقل مکان نکند
و بهمان هیئت رو بقبله باشد تعقیبات عامه و خاصه بجهة هر نمازی بسیار اند
و در تفصیل آنها کتب علیحده نوشته شده و افضل همه تعقیبات تسبیح حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و کیفیت آن سی و چهار مرتبه الله اکبر و بعد از آن
سی و سه مرتبه الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله و از عجایب خاصه
این است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که تسبیح حضرت فاطمه را
بعد از نماز بلا فاصله دوست‌تر دارم از هزار رکعت نماز و بدانکه تسبیح حضرت
فاطمه بخودی خود مستحب است در همه وقتها و اختصاص بتعقیب نماز و واجب ندارد و
بخصوص بعد از هر نماز مستحب هم مستحب است و در وقت اراده خواب هم مستحب است
و خاصیت او در اینوقت این است که باعث دفع خوابهای بد میشود و از امثال
چند هست مسئله هرگاه شک کرد در عدد هر یک بنا را بر اقل بگذارد و اگر

و اگر شک بعد از تجاوز از محل است محل نگذارد مسئله هرگاه از سی و چهار
تکبیر بیشتر گفت سهواً زیادتی را مجری ندانسته بنا را بر همان سی و چهار گذاشته بعد
شروع بالحمد لله کند لکن بهتر اینست که بنا را بر یکی گذاشته یعنی این سی و شش تکبیر را
مثلاً که گفته یکی مجری بدارد و سی و سه تکبیر دیگر بگوید بعد شروع بالحمد لله
کند مسئله هرگاه الحمد لله از سی و سه بیشتر گفت باز همان دو وجه است
مسئله هرگاه سبحان الله را از سی و سه بیشتر گفت دیگر عود نمی‌خواهد که
تسبیح تمام شده و آن اضافه دخلی بآن ندارد مسئله موالات ما بین اجزاء
تسبیح لازم است که هیئت آن بهم نخورد مسئله اگر بر هر یک گفتن از
الله اکبر وقف کرد خوب است و اگر وصل کند باید بگوید اللهُ اکبرُ اللهُ اکبرُ که
الف الله دوم را بیندازد و اگر متصل بهم بگوید الله اکبر الله اکبر بی انداختن
الف با سطر تو که غالب مردم اند بعضی اشکال کرده اند و صحت در نظر خالی
از وجه نیست و همچنین در الحمد لله مسئله تسبیح بگل قبر مطهر حضرت
سید الشهدا علیه السلام خصوصیتی دارد و اگر پخته باشد هم خوب است و در حدیث
است که هرگاه تسبیح از تربت سید الشهدا در دست باشد خود آن تسبیح تسبیح
خداوند میکند هر چند شخص ساکت باشد و ثواب تسبیح آن تسبیح برای آن شخص که در دست
اوست نوشته میشود و از جمله تعقیبات خاصه مؤکده اللهم صل علی محمد
و آل محمد و اجرنی من النار و ارزقنی الجنة و زوجنی من الحور العین که باعث
دعا بعث و حور العین از برای او میشود و از جمله تعقیبات با فائده عظیمه اللهم
اهدنی من عندک و افض علیّ من فضلک و انشر علیّ من رحمتک و انزل
علیّ من برکاتک و غیر اینها که در کتب ادعیه مسطور است **مقام هشتم**
در مبطلات و قواطع و موانع نماز است و آنها سیزده اند اول حدث اصغر و اکبر

واکبر و هر چند دو حرف آخری نماز باشد چه عمداً چه سهواً چه با اختیار مگر
در مسلوس و مبطون و مستحاضه بتفصیلی که گذشت و تیمم بهم خوردن شروط
در اثناء نماز با سعهٔ وقت بنحویکه تفصیل آن در مرها از شروط گفته شد
سیم دست بستن بطریقی که متعارف عامه است در نماز تعمداً بجهة تادب لکن
سهواً ابطال آن معلوم نیست مگر از باب احتیاط و اما در حالت تقیه پس لازم
است و اگر ترک شد صحت نماز محل اشکال است و احوط ترک مطلق دست بر دست گذاشتن
است مطلقا و در هر حالتی از حالات نماز حتی در حال نشستن و غیره چهارم
گفتن آمین بعد از تمام حمد پنجم سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی و چه بی معنی
هرگاه عمداً باشد و اما یک حرف مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر مطلبی کند
مثل قِ کردن در لغت عرب بمعنی محافظت بکن است پس هرگاه آنرا بگوید با دانستن
اینکه دلالت دارد باطل میکند مسئله خود تنحنح مبطل نیست لکن حروف
آن که ظاهر کنند مبطلند و اگر بجهة دلالت بر مطلبی تنحنح کند هم عیبی ندارد
و مثل دست بهم زدن برای مطلبی مسئله خود فوت کردن مبطل
نیست لکن اظهار حروف آن که گفتن پف باشد مبطل است و همچنین خود
آه و ناله مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که آه و اوه باشد مبطل است و خود
اینجا چند مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردم است
با همدیگر هر چند مخاطبی نباشد اما قرآن خواندن و ذکر خدا و دعا کردن
در نماز عیبی ندارد مسئله مراد از قرآن این است که آیه بخواند که
مختص باشد و اما مشترک مثل یا مریم پس باید قصد قرآن در آن بشود
والا مبطل است مسئله ذکر خدا بلفظ عربی بی شبهه است و اما بفارسی
مثل اینکه بگوید حمد از برای خداست یا منزه یا بزرگ ظاهر اینست که عیبی ندارد

ندارد و احوط ترک اینها است مسئله دعا معنیش اینست که از خداوند
خواهش مطلبی کند و باید مخصوص مخاطبه با خدا است مثل اللهم اغفر لی یا اینکه اگر
بگوید غفر الله لک هم دعا است و ثانی اقوی است مسئله دعا بفارسی در
نماز ظاهر اینست که با عربی تفاوت ندارد لکن احوط ترک است مسئله هرگاه
آیه قرآن و دعا و ذکر خدا را بقصد خواندن در نماز بجا بیاورد بی شبهه است
و اگر منظوری دیگر هم دارد و مثل اینکه بگوید سبحان الله و مرادش منع از کاری
هم هست پس در این تفصیلی هست که اگر حقیقة منظور ذکر خدا است و در بلند
گفتن آن قصد مطلب دیگری کرد عیبی ندارد و اگر لفظ سبحان الله را که گفت
اصل قصدش استعمال این لفظ در این معنی بود که باین شخص بگوید که تامل کن
مثلا پس بی شبهه نماز باطل است و اگر قصد هر دو معنی را داشت که استعمال
لفظ در هر دو کرد باز هم محل اشکال است همچنین است کلام در جائی که ماموم
با امام حالی میکند که برخیزد یا بنشیند و میگوید بحول الله یا الحمد لله که اگر قصد
ایشان استعمال این لفظ است در معنی برخیز یا بنشین نماز باطل است مطلب دویم
بدانکه سلام کردن داخل کلام است تعمداً از مبطلات است و همچنین تحیت مطلقا
مثل صبحک الله بالخیر و مساک الله بالخیر و مثل اینها مسئله هرگاه
سلام کردن نماز یا بکسی گفت صبحک الله بالخیر و قصد او محض تعارف و تحیت
است بی شبهه مبطل است و اگر قصد او محض دعا و خواهش از خداوند است که او را
سلامت بدارد یا صبح او را بخیر کند عیبی ندارد و اگر قصد او هم دعا
و هم تعارف باشد محل اشکال است مسئله بدانکه جواب تحیت هم داخل کلام است
لکن بخصوص در نماز جواب سلام لازم است و در آن چند مسئله است مسئله
لازم است در چهار صیغه از سلام جواب در نماز مثل اینها سلام علیک سلام

سلام علیکم السلام علیک السلام علیکم پس اگر گفت علیک السلام
صحت مشکل است **مسئله** هرگاه سلام کننده در نماز بلفظ علیک السلام
سلام
کرد جواب او را سلام علیک بگوید با قصد دعا احتیاطا **مسئله** هرگاه
بر مصلی سلام بکنند بلفظ سلام یا السلام جواب بگوید بلفظ سلام علیک
یا سلام علیکم و قصد دعا نماید احتیاطا **مسئله** هرگاه سلام غلط باشد
احوط جواب است بطریق صحیح بقصد دعا [٥١] **مسئله** هرگاه جمعی حاضر
باشند بعضی در نماز و بعضی فارغ و کسی بیاید و سلام کند اگر بداند نماز کننده که
او مقصود سلام کننده نبوده یا شک دارد که قصد او کرده یا نه جواب نگوید و اگر
بداند که او را هم قصد کرده اگر دیگری از ایشان غیر از او سبقت بجواب کرد
او نیز جواب نگوید والا خودش جواب بمثل بگوید **مسئله** هرگاه یک
نفر چند مرتبه متصل سلام کند بفهمی که در وسط آنها جواب او را نگفته و
طول هم نکشید ظاهر این است که یک جواب اکتفا میشود و اگر یک سلام کرد
و جواب داد و طول کشید و ثانی سلام کرد جواب ثانی هم لازم است و اگر مکرر
شد سلام یا جواب بنحوی که از متعارف بیرون باشد بگو جواب واجب نیست هر جا
که جواب واجب شد باید فورا جواب داد پس اگر طول داد که از جواب بحیثیت متعارف
بیرون رفته بعد جواب گفت نماز باطل میشود **مسئله** هرگاه در صورت وجوب
جواب نگفت و مشغول شد صحت نماز مشکل است [٥٢] و اگر باکی ماند تا محل جواب گذشت
معصیت نموده و بعد که مشغول میشود صحیح است **مسئله** اگر طفل ممیز
سلام کرد جواب او واجب است [٥٣] و اگر طفل ممیز جواب داد سقوط از مکلف
معلوم نیست **مسئله** اگر سلام کننده کر باشد بحیثیتی که جواب او
محتاج به بلند کردن صدا زیاده از حد باشد لازم نیست و در غیر نماز هم اگر

٥١ یا بصیغه قصد قرآن نماید مثل سلام علیکم ک

٥٢ اقوی صحت نماز است اگر چه معصیت نموده بترک جواب ک

٥٣ احوط جواب است که در جواب بگوید بصیغه که قصد قرآن نماید ک

اگر محتاج به بلند گفتن خارق عادت باشد جواب محل تامل است **مسئله**
هرگاه شخص در نماز عطسه کند مستحب است که بگوید الحمد لله کما هو اهله و صلی الله
علی محمد و آله یا الحمد لله تنها و هرگاه عطسه کسی دیگر را بشنود نیز مستحب است حمد
خدا **مسئله** جایز است که در نماز تسمیت عاطس نماید یعنی بکسی که عطسه
کرده بگوید یرحمک الله یا یرحمکم الله **مطلب سیم** تکرار آیه یا کلمه از باب
وسواس داخل کلام بیجا است و مبطل نماز است و در رفتن بمخارج زیاده از حد حروف
و مد در غیر حرف مد اشکال است و اما هرگاه آیه را فراموش کرده و تکرار نماید قبل
بکند که خواطرش باید صحت خالی از وجه نیست و اما هرگاه کلمه را با اعراب
انوا بخواند و چند طریق بخواند که صحیح آن بر سد ظاهرا عیب ندارد و احوط
سوره دیگر خواندن است **ششم** گردانیدن کل بدن است از قبله در اثناء نماز عمدا
هر چند قلیل باشد و اما گردانیدن صورت پس اگر بجانب پشت سر باشد بحد تمام راست
یا چپ قبله باشد آن هم محل اشکال است اما گردانیدن صورت فی الجمله بیرون از تمام
هست خصوصا هرگاه در این حالت مشغول واجبی از نماز باشد یا در حال تکبیرة
الاحرام **مسئله** هرگاه سهوا کل بدن را گردانید محل اشکال است خصوصا هرگاه
تا حد پشت سر رسد **مسئله** هرگاه در اثنای نماز کسی از اینجا گذشت
و او را از قبله گردانید در این حالت اگر ماند و بعد از عود بحالت توجه مشغول
شد ظاهرا نیست که عیب ندارد **هفتم** خنده قهقهه است که مشتمل بر صدا باشد
چه ظاهر شود و چه من خود را بگیرد که صدا آن ظاهر نشود و اما تبسم و لب
خنده ضرری ندارد **هشتم** گریه صدا دار بجهت امر دنیوی چه در مصیبتی باشد
و چه بجهت مال باشد و اما گریه از خوف آخرت عیب ندارد و محض اشک آمدن
از چشم مطلقا عیب ندارد **مسئله** گریه بر سید الشهدا اگر صدا دار باشد

باشد در نماز محل اشکال است و همچنین شک در رکعات در بعض مقامات که تفصیل
آنها بیان خواهد شد و هم زیادتی جزئی دران عمداً بقصد جزئیت هرچند
مستحب باشد و در غیر مقام خود بجا بیاورد و یازدهم هرکاری که محو صورت نماز
نماز کند هرچند قلیل باشد مثل برجستن در نماز یا بادهن صدا کردن و مثل
اینها که در عرف گفته شود که نماز نمیکند پس فعل قلیل و کثیر در این خصوص
تفاوت ندارند و سکوت طویل که مبطل است هم ازین بابت است اما کارهائی
که ماحی صورت نیستند لکن موالات یعنی پی در پی بجا آوردن نماز را بهم میزنند
پس بنا بر اعتبار این موالات تمام آنها مبطل است لکن بخصوصه در شریعت
در خصوص چند فعل وارد شده که در نماز واجب هم عیبی ندارد و محمول شده
اند بصورتی که محو صورت و رافع موالات نباشد از انجمله کشتن مار و عقرب
در نماز و از آنها است خم شدن در نماز و عصا یا مهر را برداشتن و دادن و از
آنها است برداشتن زن طفل خود را در نماز و در بر کردن او و شیر دادن
او و بر زمین گذاشتن او و از آنها است اشاره بدست برای کاری و از آنها است
خاراندن بدن و از آنها است آنکه هرگاه در مقابل قبله و بر دیوار مسجد چیزی که
مکروه طبع است ببیند و در نماز چند قدم پیش رود و آنرا بچیزی مثل چاقو
بردارد و ازین مسئله حاصل میشود مسئله که هرگاه شخص در اثناء نماز
و معلوم شد که مسجد نجس است نماز صحیح است لکن هرگاه آن نجاست پیش
روی او است و رفع آن با چاقو و نحو آن ممکن است باین نحو که چند قدم برود
و ازاله کند حکم بوجوب آن در اثناء نماز خالی از وجه نیست و از آنها هم خوردن
و آشامیدن هرچند قلیل باشد و شاید ابطال از بابت محو صورت باشد و ظاهر
اینست که فرو بردن بقیه غذا که در دهن مانده عیبی ندارد و اما هرگاه نبات

نبات در دهن بگذارد و کم کم آب شود پس در آن تأمل هست[له] سیزدهم قلیان
و شطب کشیدنست[عه] و ظاهر اینست که قلیل و کثیر آن تفاوت نکند و اگر قبل از
تکبیر کشیده و بعد دود آنرا بیرون بیاورد عیبی ندارد **خاتمه** بدانکه
قطع نماز واجب حرام است و گاهی قطع نماز واجب میشود و گاهی قطع آن
مباح میشود اما وجوب قطع آن پس در چند صورت است اول اینکه شخص مشغول
نماز باشد و خوفی حاصل شود بر جان از زمان یا از مانند بحالت نماز و وقت
وسعت داشته در اینجا لازم است قطع و اگر بر آن حالت بماند نماز او باطلست[سه]
هرچند آن ضرر بر او مترتب نشود دوم آنکه خوف بر جان کس دیگر که محترم است
باشد سیم اینکه حفظ جان کسیکه محترم است موقوف بر قطع نماز باشد
مثل اینکه کسی غرق شده یا در چاه افتاد که شخص مصلی بقطع صلوة میتواند
او را خلاص کند در اینجا قطع نماز لازم و اگر مشغول ماند نماز باطل است
و در همه این صورتها اگر وقت وسعت ندارد و از انجا میرود با اشتغال بنماز و اکتفا
بایماء و آنچه ممکن است میکند و اما جاهائی که قطع نماز مباح است پس در صورتی
است که خوف تلف مال داشته باشد یا اینکه کسی که از او طلب دارد و بر بیند
میترسد که دیگر بدست نیاید در اینمواضع مأذون است که قطع نماز
کند و اگر نکرد نماز صحیح است بلکه اگر مال معتد به باشد از صحت خالی از اشکال
نیست[عه] **مسئله** مستحب است که در وقت قطع نماز که جائز شده یا واجب
بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته **مقام نهم** در نمازهای
مستحبه است و بیان عدد و اوقات و احکام آنها پس در اینجا دو مطلب است اول
در عدد آنها است بدانکه نمازهای مستحب شش صنفند اول نوافل یومیه که
تابع واجباتند دوم نوافل یومیه که تابع نیستند سیم نوافل خاصه در وقت خاص

له صحت بعید نیست
ک

عه اگر ماحی صورت صلوة باشند
ک

سه اقوی صحت نماز است هرچند ضرر بر او مترتب شود و همچنین اقوی صحت است در دو صورت بعد اگرچه معصیت نموده است بترک رفع خوف و حفظ نفس محترمه
ک

عه بلکه اشکال ندارد
ک

خاص چهارم نوافل که سبب خاص دارند لکن وقت خاص ندارند پنجم نوافل که
وقت خاص دارند ششم نوافل مطلقه صنف اول نوافل یومیه تابع واجبات
یومیه و انها بیست و سه رکعت اند هشت رکعت نافله ظهر هشت رکعت نافله عصر چهار
رکعت نافله مغرب و دو رکعت نشسته که یکی حساب است نافله عشا و دو رکعت نافله
صبح و بجهة هر یک وقت مخصوص و احکام خاصه هست اما وقت نافله ظهر
و عصر یعنی از اول زوال است و اول و آن اوایل درجات فضیلت است اینست که سایه
شاخص که تازه بعمل می آید بقدر دو هفت یک شاخص برای ظهر و چهار هفت
یک شاخص شود برای عصر دوم آنکه بقدر چهار رکعت نماند از آنکه سایه
بقدر شاخص شود برای ظهر و دو قدم شاخص شود برای عصر سیم آنکه وقت
آن نافله تا مقدار وقت ظهر و عصر بماند و احوط همان اول است و بعد از گذشتن
آن بهتر است که اگر نافله را میکند تاخیر بیندازد از نماز آن و قصد قربت مطلقه
نماید بی تعرض اداء و قضاء و اما وقت نافله مغرب پس بعد از نماز مغرب است
تا زوال سرخی از جانب مغرب و قول باینکه باقی است تا بقاء وقت مغرب خالی از
وجه نیست لکن افضل در این صورت تاخیر است از نماز عشاء و عدم قصد
اداء و قضاء و اما نافله عشاء پس وقت آن بعد از نماز عشاء است هر وقت
که بجا بیاورد که صدق بکند بعد از آن خواب آمد خوب است و اگر بخواهد نمازی
بعد از عشاء بکند و تیره را خاتمه آنها قرار بدهد بهتر است و اما نافله صبح
پس اول آن طلوع صبح کاذب است تا بقدر دو رکعت مانده بظهور سرخی
طرف مشرق **مسئله** نافله صبح را حکم خاصی هست که جایز است تقدیم
آن بر وقت با نماز شب بلکه میتوان گفت که اگر نماز شب را قبل از نصف شب کرد
آنرا هم میتوان بجا آورد لکن احوط اعاده آنست بخصوص هرگاه در وقت

در وقت ممکن شد **مسئله** هرگاه نافله که قبل از نماز قرار داده شده است
بجا نیاورد آن نماز را کرد و هنوز وقت نافله برقرار است مثل اینکه نافله ظهر نکرده
نماز ظهر را کرد و هنوز وقت نافله نگذشته آیا جایز است نیت ادا او و زدن
آن یا اینکه صفت قبل از نماز بودن در آن شرط است و حال که نماز را کرده
قضا شد **مسئله** محل اشکال است و احوط اینست که بقصد قربت بجا آورد
و متعرض اداء و قضا نشود **مسئله** نافله که بعد از نماز قرار داده شده مثل
نافله مغرب هرگاه بعد از دخول وقت آن قبل از نماز بجا بیاورد صحت آن
تامل هست اگرچه نافله در وقت فریضه هم جایز باشد بر فرض جواز نیت آن
اداء است **صنف دوم** از نمازهای مستحبه نوافل یومیه که تابع نمازهای واجب
نیستند و انها یازده رکعت اند هشت رکعت از شب و دو رکعت شفع و یک رکعت
وتر و کلام در کیفیت و آداب و ادعیه آنها و فضیلت و احکام آنها است اما
کیفیت آنها آنست که نیت میکند نماز شب را بدو هشت رکعت که هر دو رکعت
بیک سلام باشد و نیت نماز شفع میکند در دو رکعت بعد از آنها و نیت
وتر میکند در یک رکعت بعد از این دو رکعت همین قدر یکه اقل ارکان و شرایط جا
بیاید کافیست پس در هر رکعتی یک حمد تنها بخواند هم مجزیست و اگر هرگاه
دعا نخواند هم کافیست بلی از جهت زیادتی فضیلت و ثواب اینها اداب و ادعیه
و سورهای مخصوص بسیار هست که در تفصیل آنها رسالهای علیحده تالیف
شده هر که خواهد رجوع برساله نماز شب مرحوم علامه مجلسی یا مفتاح
الفلاح شیخ بهائی ره نماید و یکی از کیفیات با فضیلت آنها اینست که در دو رکعت
اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند و در هر رکعت از شفع سه
مرتبه قل هو الله احد بخواند و در رکعت وتر سه مرتبه قل هو الله و یکمرتبه

و یکرتبه سورهٔ فلق و یکرتبه سورهٔ ناس و کیفیت دیگر که در رکعت اول شفع قل اعوذ برب الفلق و در دوم قل اعوذ برب الناس و در رکعت وتر قل هو الله احد و در حدیث است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سه رکعت نه سوره میخواند در رکعت اول شفع الهیکم و انا انزلناه و اذا زلزلت و در رکعت دوم والعصر و نصر و کوثر و در رکعت وتر قل یا ایها الکافرون و تبت و قل هو الله و غیر اینها کیفیات خاصه بسیار است و عمل بهمه خوبست و در قنوت وتر دعاهای خاصه بسیار هست و اما فضیلت آن زیاده از حد وصف است و مجمل خواص آن اینست که جمیع فواید دنیا و آخرت در آن جمعست و اکتفا میشود در این باب حدیث که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که همه اینها در آن بیان شده فرمودند قال رسول الله صلعم صلوة اللیل مرضات الرب و حب الملائکة و سنة الانبیاء و نور المعرفة و اصل الایمان و راحة الابدان و کراهیة الشیطان و سلاح علی الاعداء و اجابة للدعاء و قبول الاعمال و برکة فی الرزق و شفیع بین صاحبها و بین ملک الموت و سراج فی قبره و فراش تحت جنبه و جواب مع منکر و نکیر و مونس و زائر فی قبره الی یوم القیمة فاذا کان یوم القیمة کانت ظلا فوقه و تاجا علی راسه و لباسا علی بدنه و نورا یسعی بین یدیه و سترا بینه و بین النار و حجة بین یدی الله تعالی و ثقلا فی المیزان و جوازا علی الصراط و مفتاحا للجنة حاصل این حدیث شریف که بیست و شش خاصیت است جامع منافع دنیا و صفات مطلوبهٔ آخرت و خلاص از همه عقبات و حصول اسباب نجات و فوز بهشت که منتهای مطالب است دیگر خواص و ثمرات عملی زیاده از این تصور نمی شود حتی اینکه خانه که در آن نماز شب میشود نور میدهد برای اهل آسمانها مثل اینکه ستارها نور میدهد

میدهد برای اهل زمین و بعض خصوصیات آن تاثیر طول عمر و توسعه معیشت علاوه بر اینها وارد شده است و اما مسائل و احکام پس بعض از آنها تمر گذشت ما بین همه نوافل و بعضی مختص نماز شب است **مسئله** بدانکه جایز است اکتفا کردن ببعض نوافل مثلا هرگاه از نافله ظهر دو رکعت را بکند بقصد خصوص ثواب همان دو رکعت بجهت او حاصل میشود و همچنین از نماز شب دو رکعت شفع را تنها یا وتر را تنها بکند هم خوبست و مراد از کفایت این است که ثواب آن مقدار خاص باو میرسد لکن ثواب باقی و ثواب مجموع روی هم رفته از او فوت شده است **مسئله** قضا این نوافل مستحب است و اگر بسیار باشند که نداند چه قدر است این قدر قضا بکند که بداند چه قدر مانده و اگر قضا نکند عوض از هر دو رکعت یک مد بفقراء کفاره بدهد که او را ثواب آن بشود و اگر این نشود هر چهار رکعت یک مد و اگر این را هم نکند یک مد بجهت نوافل روز و یک مد بجهت نوافل شب که او را ثواب آنها بشود و داخل صبح نوافل که مدت بسیار دارد نشود مسائل مختصه نماز شب **مسئله** جایز است مقدم داشتن نماز شب بر وقت آن بجهت مسافر و جوانی که بسبب رطوبت دماغ خواب بیدار نشدن دارد و همچنین پیر که عجز از آن در آن وقت دارد بلکه هر کس که خوف سرما یا احتلام یا عدم تمکن از بابت دیگر دارد تقدیم میکند در اول شب و نیت از اینست که نماز شب را تعجیلا بجا میاورم و نیت ادا نکند **مسئله** قضای نماز شب افضل از تعجیل است **مسئله** وقت نماز از نصف شب است و سحر افضل است و اقرب بصبح افضل است و سحر ثلث آخر شب است یا سدس آخر آن **مسئله** هرگاه تقدیم نمود نماز شب را بجهت عذر و در وقت آن متمکن شد دیگر اعاده نکند اگرچه خالی از وجه نیست

نیست که گفته شود که آن نماز تحیّتی بود که ثواب آن حاصل شد حال هم اگر همان نماز
شب را نیّت کند ثواب دیگر برای او حاصل میشود **مسئله** هرگاه شخص بیدار
شد وقت طلوع فجر باید همان نافلهٔ صبح و نماز صبح را بکند و دیگر مشغول نماز
شب نشود و اگر بیدار شد وقتیکه دو رکعت بیشتر نمانده نماز شفع و وتر بکند
و اگر یک رکعت مانده نماز وتر را تنها بجا بیاورد **مسئله** هرگاه بخیال
وسعت مشغول نماز شب شد بعد معلوم شد که وقت وسعت ندارد اگر چهار
رکعت را نموده باقی را تمام کند هرچند صبح بشود لکن مخففا بهمان حمد تنها اکتفا
نماید و اگر چهار رکعت نکرده همانرا که در دست دارد تمام کند و مشغول نافلهٔ
صبح یا نماز صبح شود و از بعض روایات استفاده میشود که دو رکعت را بجا
آورده شفع قرار بدهد و یک رکعت وتر بکند و بعد مشغول نافلهٔ صبح یا نماز
صبح شود **مسئله** هرگاه برخواست و شک دارد چه قدر وقت هست
مشغول نماز شب نشود و هرگاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته شد نماید
مسئله هرگاه مظنّه دارد که وقت وسعت ندارد نماز شفع و وتر را بجا
آورد یا وتر را تنها و نافلهٔ صبح را در بعض روایات است که خداوند عالم ثواب
همهٔ نماز شب را باو عطا میفرماید و در اینجا دو مسئله اند که عکس همدیگرند
اوّل مسئله گذشته که هرگاه نماز شب کرد و معلوم شد که وقت تنگ است
نماز شب را شفع قرار دهد دویم اینکه هرگاه بخیال تنگی وقت شفع و وتر
بجا آورد بعد معلوم شد که وقت وسعت دارد آنها را نماز شب قرار بدهد
و برو رکعت وتر رکعتی بیفزاید و بعد از آن نماز شفع و وتر ثانیا بعمل آورد
صنف سیّم از نمازهای مستحبه نمازهائی که در همهٔ وقت میتوان
بجا آورد و سبب خاصی ندارند و آنها بسیارند افضل از همه نماز جعفر است که حضرت

حضرت پیغمبر بجعفر طیّار تعلیم نموده و مشهور است بنماز جعفر و آنرا صلوة
حبوه و صلوة تسبیح هم میگویند و بعد از نوافل یومیه نمازی بفضیلت آن
نمیرسد و در صحّت سند و یقینی بودن آن شک ندارد و بجهت مطالب
دنیویه و آمرزش گناهان تاثیری عظیم دارد و کیفیت آن چهار رکعت است
بدو سلام در رکعت اوّل بعد از حمد سوره اذا زلزلت و در دویم و العادیات
و در سیّم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و بعد از قرائت در هر رکعتی
پانزده مرتبه سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر و در رکوع
ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود اوّل ده مرتبه و در سر
برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود ثانی ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه
که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه میشوند و دعائی در سجدهٔ
اخیره وارد است و بعد از نماز نیز دعاهای خاصّه دارد لکن هیچیک شرط
صحّت عمل نیستند بلکه مستحبّ در مستحب اند و بدانکه بجهت نماز جعفر طیّار مسائل
خاصه هست **مسئله اولی** هرگاه سورهای مخصوصه را نداند همهٔ رکعتهای آنرا
بقل هو الله احد میتواند بجا بیاورد بلکه میتوان گفت که مطلقا میشود بقل
هو الله احد بجا بیاورد **مسئله دویم** هرگاه کسی تعجیل دارد بجهة شغلی
این نماز را خالی از تسبیحات در محل قرار دهد بعمل بیاورد و بعد که میرود در راه
سیصد مرتبه تسبیحات را بگوید **مسئله سیّم** هرگاه در حالی از حالات
تسبیحات را فراموش کرد و در حالت دیگر بخاطرش آمد در آنحالت که بخاطر
او آمده تسبیحات حالت گذشته را بگوید و اگر در حالت دویم هم فراموش کرد
باز هم در آنحالت که بخاطرش آمد تسبیحات حالت گذشته و خود آنحالت را
که در آن است بگوید **مسئله چهارم** هرگاه دو رکعت کرد بعد از آن

آن شغلی حاصل نشود برود پی آن شغل و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند
عیبی ندارد **مسئلهٔ پنجم** هرگاه نماز شب و یا نافلهٔ دیگر را بکیفیت نماز
جعفر بجا بیاورد و نیت هر دو بکند ادراک هر دو فضیلت نموده و بعضی گفته اند
که نماز قضای واجب را بلکه ادائی را هم میتوان باین کیفیت کرد لکن بناء بر این
باید همان نیت نماز واجب را تنها کند لکن ثواب این کیفیت بجهة ادراک ثواب بکند
و اصل از خالی از اشکال نیست **صنف چهارم** نمازهائی که سبب خاص
دارند لکن وقت ندارند و آنها بسیارند از آنجمله است نماز زیارت و نماز قضاء
حاجات و کشف مهمات و از جملهٔ آنها نماز استسقا است و اکتفاء میشود در این رساله
بیک نماز از نمازهای قضاء حوائج که مکرر بتجربه رسیده و آن نمازیست که بسند
معتبر در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که حضرت امام جعفر صادق فرمودند
بعبدالله قصیر که هرگاه در شدتی گرفتار شدی متوسل شو بحضرت پیغمبر و دو
رکعت نماز هدیه بجهة آنحضرت بکن عرض کرد بچه کیفیت باید باشد حضرت
فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز صبح بجا بیاور و بعد از سلام بگو
اللّهمّ انت السّلام و منک السّلام و الیک یرجع السّلام اللّهمّ صلّ
علی محمّد و آل محمّد و بلّغ روح محمّد و آل محمّد منّی السّلام و السّلام علیهم
و رحمة الله و برکاته اللّهمّ انّ هاتین الرّکعتین هدیّة منّی الی رسولک
فاثبنی علیهما ما أمّلت و رجوت منک و فی رسولک یا ولیّ المؤمنین
بعد بسجده میروی و چهل مرتبه میگوئی یا حیّ یا قیّوم یا حیّاً لا یموت یا حیّ
لا اله الّا انت یا ذا الجلال و الاکرام یا ارحم الرّاحمین بعد طرف راست روی
خود را بر زمین میگذاری و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد طرف چپ روی خود را
بر زمین میگذاری و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد سر برمیداری و دستهای خو

خود را بلند میکنی بقدری که بلند میشوند و همان را چهل مرتبه بگو بعد دستها
را مقابل کردن خود و با انگشتها در تضرع میکنی یعنی از اینطرف
و آنطرف و بالا و پائین میکنی و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد از آن محاسن
خود را بدست چپ میگیری و گریه میکنی یا خود را بگریه وا میداری و میگوئی
یا محمّد یا رسول الله اشکوا الی الله و الیک حاجتی و اشکوا الی اهل بیتک الرّاشدین
حاجتی و بکم اتوجّه الی الله فی حاجتی پس سجده کن و بگو یا الله یا الله تا نفس
منقطع شود بعد بگو اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و حاجت خود را طلب بکن
حضرت فرمودند که هرکس چنین کند من ضامنم از جانب خداوند عالم که در همان
ساعت تقدیر قضاء حاجت و بر آوردن مطلب او شود **صنف پنجم**
نمازهائی که وقت خاص دارند مثل نمازهای ماه رجب و شعبان و ماه رمضان و آنها
بسیارند خصوصا در ماههای متبرکه و تفصیل آنها در کتب اعمال السنه مثل
زاد المعاد و غیر آن مسطور است **صنف ششم** نمازهائی که نه تابع نوافل یومیه اند
و نه وقت خاص دارند و نه سبب خاص و نه اسم خاص دارند و آنها را نوافل
مبتدئه میگویند و نافلهٔ مطلقه میگویند و بنای آنها اینست که در مجموع اوقات
روز و شب در هر مقدار از زمان که بقدر ادای دو رکعت نماز باشد دو
رکعت نماز مستحب است بقصد ندب و قربة الی الله و در جائی که بگویند نماز
واجب عدول بنافله شود این نافله است و از احکام این نافله این است که در
پنج وقت مکروه است مقارن غروب آفتاب و مقارن طلوع آن و مقارن
وسط السماء بودن آن که بعد از آن بلافاصله زوال است و بعد از نماز صبح
بلافاصله و بعد از نماز عصر بلافاصله و باقی نوافل مکروه نیستند و اما
آنچه شروع کرده هم مکروه نیست و معنی کراهت اینست که ثواب آنها کم میشود

میشود والا در هر حال ثوابی دارند **مطلب دویم** در احکام خاصه
نمازهای مستحبه است و آنها از سی حکم متجاوزند اول آنکه بی سوره هم صحیح است
مگر اینکه اصل خصوصیت وارد در سورهٔ خاصه باشد مثل نماز شب عید فطر
دویم آنکه دو سوره یا بیشتر در یک رکعت را از عیب ندارد سیم آنکه قدری
از سوره در آن خواندن عیب ندارد چهارم آنکه قیام شرط آن نیست پس در حالت
اختیار نشسته هم میتواند بکند **مسئله** هرگاه بخواهد ثواب نماز ایستاده
ادراک کند تضعیف کند یعنی هر دو رکعت نشسته را یک ایستاده حساب کند
مسئله از الطاف خداوند اینست که هرگاه نماز مستحب را در حال اختیار
نشسته کند و برای رکوع برخیزد ثواب نماز ایستاده برای او ثابت میشود
پنجم بعضی گفته‌اند که در حالت اختیار خوابیده بر پهلو یا بر قفا هم میتواند
نافله کند که بجهت رکوع و سجود ایما کند و این خالی از وجه نیست لکن خالی
از اشکال هم نیست ششم عدول از هر سوره بسورهٔ دیگر در نافله جایز است
هفتم بعض سوره در نافله هم کفایت میکند و اگر بسم الله تنها باشد
بقصد سورهٔ معینه هم خوبست هشتم زیادتی رکن در نافله ظاهر اینست که
باطل نکند نهم نقص رکن را سهواً بعضی هم گفته‌اند که باطل نمیکند
دهم با وجود امکان هم استقرار شرط نیست پس در حالت راه رفتن میتوانند
نماز مستحب کند هر چند بدون عذر باشد و استقبال قبله در اینحالت شرط
نیست و رکوع و سجود با ایماء است نیز یا بچشم یازدهم در حالت سواری
نماز مستحب میتواند کرد هر چند پیاده شدن ممکن باشد دوازدهم هیچ شکی
در آن مبطل نیست و مخیر است ما بین بناء بر اقل و اکثر اگر اصح باشد و اول
افضل است سیزدهم سجدهٔ سهو در مقام خود در نماز مستحب ضرور نیست چهاردهم

احوط
در زیادتی رکن
و اقوی در نقصان
آن بطلان
است
ک

چهاردهم نماز احتیاط در آن نیست پانزدهم قضاء اجزاء فراموش شده که
در نماز واجب لازم است در نافله نیست شانزدهم در حالت اختیار در کشتی میتوان
بجا آورد هفدهم در میان خانهٔ کعبه و پشت بام آن جا آوردن کراهت ندارد
هیجدهم جماعت در آن مشروع نیست مگر در نماز استسقاء نوزدهم قطع نماز
مستحبی جایز است لکن فی الجمله احتیاطی دارد مگر در بعض مقامات که قطع آن مستحب
بجهت ادراک نماز جماعت و در مقام خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی بیستم
بعضی از علماء فرموده‌اند که در نماز مستحبی اگر موی سر زن مستور نباشد عیب
ندارد بیست و یکم صحت نماز مستحبی با دخول وقت نماز واجب محل اشکال است
مگر نوافل یومیه و بعضی مقامات مخصوصه که دلیل خاص دارد مثل نماز
غفیله و مثل عمل ام داود در ماه رجب بیست و دویم نماز مستحبی بجهت کسیکه نماز
قضاء بذمهٔ او هست محل اشکال است لکن اقوی اینست که هرگاه مشغول نماز
قضا هم هست و تضییع آن نکرده هم عیب ندارد بیست و سیم بعضی حکم کرده‌اند
که نماز مستحبی در مکان مغصوب حرام است لکن باطل نیست و این حکم محل شبهه است
بیست و چهارم نماز مستحبی در خانه بهتر است از مسجد مگر نمازی که مخصوص مسجد است
بیست و پنجم بعضی گفته‌اند در حال قرار هم قبله شرط نماز مستحب نیست بهر طرف خواست
بیست و ششم هرگاه شخص در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر او را صدا بزنند
مستحب است که جواب ایشان را بگوید هر چند نماز او باطل شود بیست و هفتم
اینکه هر نماز مستحبی و هر مستحبی در صورت منع پدر یا مادر یا آقا نسبت بغلام
و کنیز باطل است لکن اگر منع ننموده و شک دارد که راضی است یا نه صحیح است
مکروه وقتی که اشتغال بان با خدمت آقا منافات داشته باشد بیست و هشتم در نماز
مستحبی و هر مستحبی اجتهاد و تقلید خاص ضرور نیست بلکه هر کتاب معتبری و قول

اقوی
صحت است اگر چه هر
آنکه بوجوبا بجا
آورده شود و هم
چنین است حکم
مسئله
بعد
ک

حال آن
حال طول مواجب
بلا شبهه
ک

بلکه
ضرور است اگر
خواسته باشد
که بداعی استحباب
و خصوصیت
بجا آورد بلی ضرور
نیست هرگاه برجا
و امید وارد
بجا آورد
ک

و قول آخر غالبی میتوان اخذ نمود و تفصیل کلام در مقدمه بیان شده است بیست و نهم
در بعض نوافل فعل منافی مبطل نیست مثل نماز وتر برای کسیکه میخواهد روزه بگیرد
و وقت تنگ است و آب پیش روی او هست که آب بخورد و نماز خود را تمام
کند سی‌ام بعضی گفته‌اند که اگر نماز مستحبی را بر خود واجب کرد ثواب واجب که بجهت
زیاده بر مستحب است بر آن مترتب میشود و این حکم و کلی بودن آن قاعده تأمل
هست سی و یکم در مستحبات نیابت از احیاء و اموات جایز است مگر در نمازهای
مستحبه که نیابت از احیاء مشروع نیست مگر نمازی که جزء زیارت و حج و عمره
باشد که بخصوص وارد شده و شاید که در اعمال دیگر که نماز جزء آنها است مثل
عمل استفتاح هم جایز باشد و خالی از شبهه نیست پس در استخاره ذات الرقاع
عنوان نیابت محل اشکال است سی و دوم هر گاه کسیکه نماز قضا دارد نماز مستحبی را
بر خود واجب نمود از اشکال خلاص میشود **مقصد دهم** در بیان شکیات
و سهویات نماز که آنها را مسائل خلل مینامند و در این مقدمه است و چند فصل
اما مقدمه پس بدانکه خلل عبارت است از تغییر و زیاده و نقصی که در نماز
واقع شود و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو یا از جهت شک است و از
شارع هر یک از احکام چند مقرر شده و لازم است بر مکلف معرفت آنها تا آنکه
هر گاه در نماز اتفاق شوند تکلیف خود را بدانند ترک یاد گرفتن آنها معصیت است
و علاوه بر این بعضی از محققین اصحاب رضوان الله علیهم حکم فرموده‌اند به بطلان
نماز کسی که آنها را نمیداند و هر چند که در نماز او هیچ اتفاق نشوند ظاهر
این است که تحقق عصیان که مذکور شد و احتمال بطلان بسبب ترک تعلم نسبت
بمسائل عامة البلوی باشد یعنی مسائلی که بسیار اتفاق میشوند مثل مسائل
سهو و بعضی از مسائل شک نه فروع نادره خفیه و مسائل قلیلة الوقوع

محل تأمل است ک
ع ه
تحقق عصیان و بطلان در این صورت نیز در وقتیست که موجب اخلال بقصد قربت گردد یا علم اتیان بنماز بطوری که واجب است پس با اطمینان بعدم اتفاق خللی یا بنا بر احتیاط در عمل بر تقدیر اتفاق عصیان و بطلان وجهی ندارد ک

الوقوع پس هر گاه مسائل قلیلة الوقوع را نداند نسبت باشد از این باب اشکالی ندارد
نماز و بیست **فصل اول** در خلل عمدیست بدانکه خلل عمدی یا بنقص است
یا از زیاده و نقص یا نسبت بجزء است یا شرط یا کیفیت و هر یک از اینها یا در واجب
است یا در مستحب پس در اینجا چند مسئله است **مسئله اولی** هر گاه
عمداً ترک نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجبه را و هر چند که یک حرف باشد نیز ترک آن
باشد که آن بغیر یا تغییر اعراب یا ترک تشدید باشد و بهمین طریق نماز را
تمام کرد نماز باطل است بی شبهه و همچنین هر گاه بسبب جهل بمسئله یا عدم تعلم
قراءة و ذکر باشد چه معذور و چه غیر معذور و نماز او باطل است یا بی کیفیت
چونکه شارع از برای نماز کسی که حمد و سوره را هنوز یاد نگرفته طریقی دیگر
قرار داده در ضیق وقت که تکرار بکند بقدر آنها از آنچه میداند از خوف حمد
یا از آنچه میداند از قرآن بتفصیلی که سابقاً گفته شده است **مسئله ثانیه**
هر گاه ترک نمود کیفیتی از کیفیات قرائت یا ذکر را مثل موالات را یا جهر و اخفات را
هر چند که در یک کلمه باشد و نماز را بهمین طریق تمام کرد باطل است و مراد
از موالات اتصال ما بین آیات و کلمات و حروف است بحیثیتی که از صورت آیه و
کلمه بیفتند پس هر گاه در اثناء آیه ما بین کلمات یا در اثنای کلمه ما بین حروف
فاصله اتفاق شد بحیثیتی که نظم آیه یا کلمه پاشیده شد و از صورت افتاد اکتفا
بآن نمیتوان نمود و فاصله بر چهار قسم است سکوت و سعال یعنی سرفه و تکلم
بغیر و لکنت زبان و حکم در اینها اینست که میگوئیم که هر گاه یکی از اینها ما بین
حروف یک کلمه اتفاق بشود چه عمداً و چه سهواً چه اختیاراً و چه اضطراراً
چه قلیل آنها و چه کثیر آنها دیگر اتمام آن کلمه فایده ندارد پس هر گاه از آن اتمام
نموده و اقتصار بر آن کرده نماز باطل است بسبب ترک کلمه عمداً مگر که حکم او است

اینست که هرگاه فاصله اتفاق شود بدون تعمد پس هرگاه کلمه متصل بسابق بوده اعم از اینکه بر کلمه سابق ان وقف کرده باشد یا اینکه ابتداء کلام نباشد و در این صورت خود کلمه را اعاده نماید اصلا اشکالی ندارد و هرگاه بطریق اتصال بسابق خوانده شد پس در این تفصیلی هست باین نحو که هرگاه ابتداء این کلمه همزه وصل باشد پس اعاده ان بتنهائی مشکل است بلکه باید اعاده کلمه سابقه انرا نیز کرد مثل اینکه ما بین حروف الله در بسم الله چنین اتفاق شد پس باید که از سر بگیرد و باعاده الله تنها درست نمیشود و هرگاه سابق بر ان کلمه سابق نیز مبتداء بهمزه وصل باشد باید کلمه سابقه بر ان سابق را نیز اعاده نموده مثلا هرگاه در حروف کلمه المستقیم فصلی شد باعاده خودش تنها یا با کلمه الصراط اکتفاء مشکل است بلکه باید از اهدنا اعاده نماید احتیاطا و هرگاه ابتداء کلمه همزه وصل نباشد پس هرگاه فصل قلیل باشد و طول نکشیده باشد خود ان کلمه را تنها اعاده بکند و الاحوط اما قبل انرا باید اعاده کند خصوصا در بعض مواضع که ربط کلی ما بین دو کلمه هست مثل مضاف و مضاف الیه و موصوف و صفت اینها همه در صورتیست که بهم زدن موالات کلمات و حروف از روی عمد و اختیار نباشد و هرگاه بطریق تعمد باشد صحت محل اشکالست و احوط اتمام نماز است بعد از اعمال طریقه مزبوره و بعد اعاده کردن ان تسهیل مسئله هرگاه تشخیص این کیفیات که گفته شد بر شخص مشکل باشد همینکه در یک کلمه یا ما بین دو کلمه فاصله شد انرا اتمام نموده و ثانیا بقصد قربت مطلقه ابدا از سر گیرد **مسئله ثالثه** بدانکه از جمله کیفیات معتبره که اخلال باینها عمدا موجب بطلانست جهر و اخفاتست بلی فرقی ما بین مسئله جهر و اخفات و غیر ان از واجبات هست که در جهر و اخفات جاهل مسئله معذور است باین معنی که هرگاه

هرگاه کسی بسبب جهل بمسئله در نمازهای خود ملاحظه جهر و اخفات نکرد نماز او باطل نمیشود بلکه جمعی از علماء حکم فرموده اند که هرگاه اصل لزوم جهر و اخفات را فهمیده و تقصیر در تشخیص کرده نیز عیبی ندارد لکن صحت در این صورت در نظر فدوی مشکل است و هرگاه کسی جاهل مسئله باشد در خصوص اخفات لازم در نماز جماعت پس معذور بودنش محل تامل و اشکالست هر چند اقوی معذور بودنش است لکن احوط[۵۱] خلاف اینست **مسئله رابعه** گاهی در جهر یک حرف یا دو حرف خصوصا در اخر بطور اخفات را میشود و گاهی بعکس اتفاق میشود ضرر ندارد[۵۲] **مسئله خامسه** سابقا گفته شد که لازمست بر مکلف که در حین بسمله قصد سوره معینه بکند و بسم الله بقصد ان بگوید پس هرگاه بسم الله را گفت بی قصد سوره معینه بعد یکی از سوره ها را خواند یا بقصد سوره دیگر بسم الله کرد و سوره دیگر خواند مجزی نخواهد بود و هرگاه عادت او جاری شده باشد بخواندن سوره معینه ظاهر اینست که در تعیین کافی باشد بلی اگر بقصد غیر عادی بسم الله گفته و غفلة عادی را خواند کفایت مشکل است **مسئله ششم** هرگاه بر زبان او بسم الله و سوره بعد از ان جاری شد بی انکه از اول قصد ان سوره را داشته باشد عیب ندارد[۵۳] و این غیر از ان مسئله است که بسم الله گفت بی قصد سوره معینه بعد سوره را خواند بهمدیگر مشتبه نشوند **فصل دوم** در احکام نقص شرائط سهوا و در ان چند مطلب است **مطلب اول** در اخلال بطهارت از حدثست و در ان چند مسئله است **مسئله اولی** بدانکه نقص نسیت بشرط طهارت از حدث سهوا نیز مستلزم بطلان نماز و موجب قضا و اعاده است پس هرگاه شخص جنابت را فراموش کرد و بعد از نماز یادش امد تحقیق بطلان او بکند

[۵۱] این احتیاط ترک نشود ک

[۵۲] بشرط انکه عمدا نباشد ک

[۵۳] بشرط انکه قصد ارتکاب داشته باشد چنانکه گذشت ک

بیاید مجموع نمازهای او در این مدت محکوم به بطلان خواهد بود بلی هرگاه
غسل از جنابت دیگر بعد از آن کرده باشد هرچند که آن جنابت قبلی ملتفت نباشد
پس عبادات بین الجنابتین تنها محتاج بقضا و اعاده اند **مسئلهٔ ثانیه**
در مقدمهٔ رساله گفته شد که هرگاه شخصی در حال نابالغی جنب شده باشد بطریق
مشروع یا غیر مشروع لازم است بر او غسل جنابت در اول ایام بلوغ پس هرگاه
فراموش کرد یا جهلا ترک نمود عبادات او باطل اند تا آن وقتیکه جنابت دیگر
از او متحقق شده باشد و غسل از او نموده باشد پس قضا میکند عبادات مابین
البلوغ والغسل را **مسئلهٔ ثالثه** هرگاه در حین عدم بلوغ جنب شده
باشد و غسل کرده باشد در آن حال یا چنین غسلی کفایت میکند یا لازم است
غسل وقت البلوغ مسئله محل خلاف و حکم بصحت آن غسل که در ایام
نابالغ بودن اتفاق شده و ارتفاع حدث بآن مشکل است و احتیاط شدید در
اینست که اول بلوغ اعادهٔ غسل نماید **مسئلهٔ رابعه** هرگاه اصل
جنابت یا حدث اصغر معلوم و مکلف نشده باشد و عبادات را بجا آورده باشد
ظاهر نیز حکم ببطلان و لزوم اعاده و قضا است مثلا هرگاه شخصی در لباس
مختص بخود منی دید یقین از برای او حاصل شد که این از احتلام است
که مخصوص بر او نشده و غسل از جهت آن نکرده در این صورت بی شبهه غسل لازم است
کلامیکه هست در این است که چه قدر از نمازهای خود را باید اعاده و قضا
کند ظاهر این است که لازم است بر او که قضا کند نمازهائی که بعد از
خواب باشند که احتمال تأخیر احتلام از آن نمیرود هرچند که احتمال تقدم
باشد ولکن احوط اینست که قضا کند آنچه را که احتمال سبق احتلام بر آنها
هست از نمازها و وقوع غسل توضیح این مثال آنکه هرگاه شخصی روز شنبه بعد

فی اشکال علی الاقوی

بعد از نمازهای یومیه در لباس خود چیزی دید که یقین کرد که منی است و معلوم
او شد که محتلم شده و شعور بر او نشد لکن احتمال میدهد که از همان خواب
شب اولی باشد که در آن لباس خوابیده یا بعد از آن پس میگوئیم که قدر واجب
بر او بعد از غسل قضاء همان نماز دوشنبه است یعنی که قرار میدهد
که در شب بوده که همان نماز صبح را قضا و ظهر و عصر را اعاده میکند لکن احوط
این است که نمازهائی که در آن لباس کرده بعد از خواب اولی را قضا کند
بسبب احتمال احتلام در همان شب اول اینهم که مذکور شد در صورتیست که
یقین کند که این منی از احتلام است که غسل از آن نکرده در این صورت اقوی
اینست که غسل بر او لازم نیست و احوط غسل است و قضا بنحو مذکور
مسئلهٔ خامسه هرگاه معلوم شود تحقق سببی یکی از اسباب
وجوب غسل غیر از جنابت حکم آن نیز مثل جنابت است در آنچه گفته شد لکن
هرگاه غسل جنابت نموده باشد اقوی اینست که باعث سقوط حکم آن سبب دیگر
نیز میشود و هرچند که در وقت نیت منظور نباشد و طریق احتیاط واضح است
مسئلهٔ سادسه هرگاه معلوم شود حصول نقص در وضو یا غسل
بسبب فقد شرطی از شروط مثل نجاست آب یا اضافه آن یا جزئی از اجزاء مثل
نسیان عضوی یا وجود مانع وصول آب بر عضوی و لو قلیل پس حکم آن مثل
حکم عدم وضو و غسل است بالمره بلی هرگاه معلوم شود غصبیت و فقد شرط
اباحه در آب یا مکان با جهل یا نسیان حین الوضوء ضرری ندارد و همچنانکه در کتاب
طهارت مذکور شد **مطلب دوم** در بیان نقص طهارت از خبث است
و حکم آن اینست که ترک شستن نجاست غیر معفو در نماز عمدا یا جهلا و
بالمسئله باعث بطلان است همچنان که گذشت و نسیانا موجب اعاده و قضا است

و قضا است علی الاقوی و جهلا عیبی ندارد یعنی هرگاه ندانسته اصل تحقق
نجاست را و بعد از نماز معلوم او شد نماز او صحیح است و اما هرگاه در اثناء نماز
مشخص شد پس لازم است بر او فورا انداختن آن و اتمام نماز و هرگاه ممکن نباشد
یا محتاج بفعل کثیر باشد و وقت وسعت داشته باشد نماز را بهم میزند
و بعد از تطهیر استیناف مینماید هرگاه مضیق باشد بهمان طریق نماز را تمام
میکند و هم چنین است حکم هرگاه در اثناء نماز نجاست عارض شد مثل اینکه
خون از بینی او بیرون آمد و بقدر درهم یا بیشتر لباس یا ظاهر بدن را آلوده کرد
مطلب پنجم در ترک ستر عورت بدانکه در مقدمات نماز مذکور شد
که از جمله شرایط نماز ستر عورت است نه از باب وجود ناظر بلکه خود ستر عورت
شرط است هر چند که در مکانی باشد که کسی او را نه بیند و مراد بعورت که لازم
است ستر آن نسبت بمرد قبل و دبر است و نسبت بزن مجموع بدن و سر و موی
او است الا صورت و کفین از بند دست و ظاهر قدمین بلکه باطن قدمین علی
اشکال پس هرگاه ترک نمود ستر مذکورات را عامدا عالما یا جاهلا بالمسئله
نماز باطل است هر چند که یک موی سر باشد نسبت بزنان و هرگاه فراموش
نمود پس اقوی بطلان است و اما هرگاه علم بانکشاف نداشت پس ظاهر صحت بلکه صحت است
نماز است مثلا هرگاه زنی در ابتداء شروع بنماز ملاحظه ستر لازم را نمود بعد
مشخص شد که از موی سر او چیزی بیرون بوده نماز او صحیح است اما هرگاه در اثناء
نماز معلوم شد انکشاف یا اینکه منکشف شد در اثناء نماز بی اختیار بسبب باد شدید
و مثل آنکه لباس را دور کرد پس لازم است فورا ستر عورت نمودن آن بی اینکه
مشغول بچیزی از نماز بشود و اتمام نماز بعد از ستر و احوط اعاده است بعد از آن
و اما اگر ممکن نباشد ستر در اثناء نماز یا موقوف بر فعل کثیر باشد نماز را بهم

میزند بعد از ستر استیناف مینماید در صورت سعه وقت اما در صورت ضیق
پس در آن تفصیلی هست باین طریق که هرگاه منکشف شد اصل عورت یعنی
قبل و دبر در این صورت اتمام نماز میکند ایستاده هرگاه ایمن از ناظر باشد و
نشسته هرگاه ایمن از ناظری نباشد و در هر دو صورت بعوض رکوع و سجود ایما
میکند باین نحو که مقدم سر خود را سمت پایین میکند بنیت رکوع و ذکر میخواند
بعد سر را بالا میکند و سمع الله لمن حمده را میگوید بعد سر را پایین میکند قلیلی
پایین تر از اول بقصد سجود اول و ذکر میخواند بعد سر را بالا میکند و ثانیا
بهمین نحو سجود ثانی را بعمل میاورد و این حکم نیز ثابت است از برای کسیکه از
اصل برهنه باشد اصلا ساتری از جهت او نباشد نماز او باین نحو است لکن احتیاط
شدیدا آنست که در صورت امن از نظر کننده نماز کند ایستاده برکوع و سجود
متعارف و بعد اعاده کند نماز ایستاده با ایماء و اما هرگاه منکشف غیر قبل و
دبر باشد مثل ستر انچه در خصوص زن ستر او لازم است در اینجا در صورت
مفروضه نماز را تمام میکند بطریق متعارف و قضائی بر او نیست و احتیاط
مستحب است **مطلب چهارم** در اخلال نمودن و نقص رسیدن بشرایط
ساتر و لباس است در این مقدمه است چند مسئله اما مقدمه
بدانکه در مبحث لباس مصلی مذکور شد که لباس در حین نماز شش شرط
باید دارا باشد اول طهارت آن مگر نسبت ببعض اشیاء که معفو شده دوم
اباحه یعنی حرام نبودن حتی در زینتهائی که دوخته شده علی الاظهر
سیم تذکیه هرگاه از پوست باشد پس نماز در میته باطل است حتی یک وصله
آن علی الاحوط چهارم ماکول اللحم بودن هرگاه اجزاء حیوانی باشد پس
نماز در لباسی که اجزاء حیوان حرام گوشت باشد باطل است هر چند که ببب

بسببی که به ظاهر باشد حتی در مثل بند شمشیر و چرمهای کیمخت که از پوست شتر
باشد حتی در یک موئی از غیر ماکول و آب دهن او که بر روی رخت باشد علی الاقوی
و این چهار مشترکند ما بین مرد و زن پنجم حریر خالص نبودن مگر نسبت ببعض اشیا
و بعض حالات که مجوز است مثل ما لاتتم به الصلوة بر بعض اقوال ششم طلا نبودن حتی
مثل انگشتر و قد یافت علی الاصح و این دو مختص بمردان میباشند و حکم ترک
شروط عالما عامدا یا جاهلا با لحکم معلوم است و حکم باقی اقسام ترک کردن
اینها ذکر میکنیم شش مسئله **مسئلهٔ اولی** در خلل نسبت بطهارت لباس و
حکم آن تفصیلا گفته شد **مسئلهٔ ثانیه** در خلل نسبت باصل لباس پس
میگوئیم هرگاه عالم بغصبیت نباشد یا بمعنی که خیال میکرد که این لباس ملک
خودش میباشد یا اینکه میدانست که مال غیر است و یقین داشت برضای مالک
و بعد از نماز خلاف آن معلوم شد نماز صحیح است و هرگاه میدانست و فراموش
کرده بود اقوی نیز صحت است و احوط اعاده است **مسئلهٔ ثالثه** در خلل
نسبت بذکیه که شرط است در لباس هرگاه از جلود باشد بدانکه هرگاه بعد از نماز
معلوم شد میته بودن پس هرگاه از تحت تصرف مسلمان بدست او افتاده باشد
حکم بصحت خالی از قوه نیست و لکن احتیاط شدید در اعاده است و هرگاه از مسلم
نباشد نماز در آن باطل است[۵۵] و هر چند که میته بودن معلوم نشود و هرگاه
نسیانا نماز کرد ظاهر حکم ببطلان است **مسئلهٔ رابعه** در خلل نسبت
بماکول اللحم بودن و حکم در این بطلان است چه عمدا و چه جهلا و چه نسیانا
مگر در خز که استثنا شده **مسئلهٔ خامسه** در خلل نسبت بغیر حریر و
غیر طلا بودن یعنی هرگاه بعد معلوم شد که لباس او حریر یا طلا باف بوده
و حکم در این نیز بطلان است هرگاه نماز در آنها کرده هر چند که از اول ندانند

۵۵ هرگاه بالتفات در آن نماز کرده باشد اگر بغفلت از آن باشد نماز صحیح است چنانکه در صورت نسیان صحیح است ع

ندانند یا فراموش کرده باشند[۵۵] **مسئلهٔ سادسه** هرگاه منحصر باشد یکی از این
شش قسم در نماز میکند برهنه[۵۶] بطریقی که گفته شد و اما هرگاه ممکن نباشد
برهنه نماز کردن و مضطر باشد بپوشیدن یکی از اینها پس هرگاه امر دایر شود ما
بین لباس غصبی با هر یک از این پنج قسم دیگر اینها مقدم میشود بر مغصوب پس نجس
بر غصبی مقدم است و جلد میته بر غصبی مقدم است جلد غیر ماکول اللحم بر غصبی
مقدم اند و اما در صورت انحصار و خوف تلف پس جایز است پوشیدن مغصوب با ضمان
اجرت و هرگاه امر دایر شود ما بین چیزی که در غیر نماز هم حرام است مثل حریر و
ذهب و چیزیکه در نماز تنها نباید پوشید مثل غیر ماکول اللحم اولی اختیار ثانی است
و هرگاه امر دایر شود ما بین رخت متنجس و میته پس در اینجا متنجس مقدم است و هرگاه
امر ما بین متنجس و جلد غیر ماکول اللحم پاک دایر شود بعید نیست که نیز نجس مقدم باشد
و احوط دو نماز است و هرگاه امر ما بین میته و مذکی از غیر ماکول اللحم دایر شود
غیر ماکول اللحم مقدم است **مطلب پنجم** در اخلال بشرایط مکان است
و در این مقدمه ایست و چند مسئله **اما مقدمه** بدانکه شرط مطلق مکان مصلی
دو چیز است اول استقرار در آن دویم اباحه است و بعضی عدم[ع] تساوی
و تاخر زن از مرد را در نماز گذاردند در صورت عدم حایل و عدم فاصله ده ذراع
نیز شرط کرده اند و بعضی عدم تساوی و تقدم را بر قبر معصوم علیه السلام در
صورت عدم حایل نیز شرط کرده اند و مراعات اینها قول احوط است و شرط
مکان گذاشتن پیشانی در سجود علاوه بر این دو شرط سه چیز است اول طهارت
دویم بودن آن از زمین و آنچه در حکم او است سیم مساوی بودن آن با محل
ایستادن در حال صلوة و غیره حکم تساوی است اختلاف بقدر چهار انگشت
یا کمتر و مقصود در مقام بیان حکم اخلال باین شروط مذکوره است و این

۵۵ اقوی بین صحت نماز است در دو صورت ع

۵۶ احوط جمع است بین نماز برهنه و نماز در لباس نجس است بقدر یکه ستر عورت بآن بشود ع

ع گذشت ع

موقوف است بر ذکر چند مسئله **مسئلهٔ اولی** در اخلال بشرط اباحهٔ مکان
است و حکم در این نظیر اخلال است باباحهٔ لباس چنانچه مذکور شد پس در صورت اضطرار
و جهل بغصبیت صحیح است و همچنین در صورت نسیان از احتیاط دور است اینجا باعاده است
و لکن ضمان اجرت در جمیع صور ثابت است **مسئلهٔ ثانیه** در اخلال
بشرط استقرار است اما اضطرار پس عیبی ندارد و لهذا جایز است نماز در کشتی و
سوار بودن و راه رفتن و اضطراب کشتی هرگاه قسم دیگر ممکن نباشد و اما اخلال
بان از غفلت پس احوط بلکه اقوی اعاده است **مسئلهٔ ثالثه** در اخلال باین
دو شرط است بنا بر شرطیت ظاهر این است که در صورت اضطرار عیبی ندارد و در
صورت جهل و نسیان احوط اعاده است **مسئلهٔ رابعه** در اخلال بطهارت
محل پیشانی است اما در صورت تعمد و اختیار پس بطلان معلوم است و اما در
صورت عدم علم بنجاست یا فراموش نمودن آن و سجده کردن بر آن حکم بلزوم اعاده
یا قضا نیز خالی از قوت نیست و اوفق باحتیاط نیز میباشد و اما هرگاه منحصر باشد
محل سجده بمتنجس و غیر آن ممکن نباشد پس در حکم آن نیز چند وجه هست اول اینکه بگوییم
در این هنگام بسبب اضطرار سجده بر متنجس عیبی ندارد دوم اینکه حکم شود بلزوم
ایماء هرچه در سجده لازم است مگر متصل کردن پیشانی پس بسجده میرود
بهمان کیفیت معهوده لکن پیشانی را متصل بزمین نمیکند بلکه او را بطریقی
نگاه میدارد که همان مماسهٔ آن بعمل نیاید سوم اینکه بگوییم سجده کند بر مالا
یصح السجود علیه مثل دامن جامه یا قبا و مانند آن از چیزهائیکه [illegible]
باشند و اگر ممکن نباشد سجده کند بر پشت کف دست خود و احوط جمع است
ما بین این نماز بکیفیت اول و یک نماز بکیفیت ثالثه و احوط از آن نماز را
بسه کیفیت و ظاهر این است که میشود در یک نماز هر سه بعمل بیاید مثلاً بیاید بسجده

بلکه اقوی عدم اعاده است

اقوی عدم اعاده است بنا بر شرطیت نیز در این دو صورت

قوة آن محل نظر است

بیاید مثلاً هرگاه در وقت رسیدن پیشانی نزدیک محل وضع آن را نگاه داشته
و ذکر را بگوید بعد از آن بر پیراهن یا کف دست گذاشته و ذکر را بخواند بعد از آن
کشیده بر همان زمین متنجس گذاشته و ذکر را بگوید عمل باحتیاط شده باشد
مطلب ششم در اخلال باستقبال قبله است بدانکه لازم است بر مصلی قبل
از نماز تحصیل علم بقبله در صورت امکان یا تشخیص آن بیکی از علامات شرعیه
بتفصیلی که در باب قبله است و با عدم امکان اینها عمل بمظنه کردن جایز است لکن
لازم است نهایت سعی در تحصیل ظن قوی بقدر امکان و وسع پس هرگاه تشخیص
قبله با حد طرق مجوزه نموده و مشغول نماز شده بعد خلاف آن معلوم شده در اثنا
نماز یا بعد از نماز پس میگوییم که بعد از آنکه مشخص شد که سمت قبله خلاف است
با آن سمت که ایستاده باید ملاحظه کند سمت قبله را با سمتی که اول ایستاده که آیا
ما بین دست راست و دست چپ اتفاق شده یا برابر دست راست و چپ اتفاق شده
یا بعقب سر اتفاق شده پس اگر قبله ما بین دست راست و آن سمتی که ایستاده بود اتفاق
شده یا ما بین دست چپ و آن سمتی که ایستاده اتفاق شده نماز صحیح است و عیبی
ندارد هرگاه بعد از تمام معلوم شده باشد و هرگاه در اثنا معلوم شده ساکت از
قرائت و ذکر و بجانب قبله مستقیم شود و نماز را تمام میکند و اما هرگاه سمت قبله
برابر دست راست یا دست چپ او بوده در اینصورت هرگاه وقت نماز باقیست اعاده
آن واجب است اگر در اثنا معلوم شود نماز را بر هم زده و از سر بگیرد بسمت قبله
و هرگاه سمت قبله بعقب سر اتفاق شده که مشخص که پشت بقبله نماز کرده در این
صورت در بقاء وقت اعاده لازم است و در خروج وقت احتیاط بسیار شدید
اینست که قضا نماید **مقصد چهارم** در مسایل نقص متعلق باجزاء نماز است سهواً
و حکم در اینها مختلف است بر چهار قسم پس در بعضی نماز باطل میشود و در بعضی

علی الاحوط

این احتیاط ترک نشود

بعضی لازم است عود و بجا آوردن آن فراموش شده و در بعضی ساقط میشود و در
بعضی لازم است قضاء آن بعد از نماز با دو سجده سهو اما **قسم اول** پس اندر
فراموش نمودن اصل ارکانست باین کیفیت که میگوییم بطریق قاعده کلیه که هرگاه
کسی رکنی را فراموش نمود و بخاطرش نیامد تا در رکن دیگر داخل شد پس حکم در
این قسم بطلان نماز است و تفصیل کلام در این قاعده موقوفست بر ذکر چند
مسئله **مسئله اولی** در خلل است نسبت به نیت بدانکه خلل یا در اصل
تحقق نیت است یا در منویت بسبب تبدیل در صفات است بسبب تغییر یا غفلت پس در
اینجا چند مسئله است **مسئله اولی** هرگاه فراموش نمود اصل نیت و تکبیر گفت
نماز او باطل است یعنی که دخول در نماز متحقق نشده است و اینحکم در فراموشی
اصل نیت است **مسئله دوم** هرگاه تبدیل در منوی بعمل بیاید مثل آنکه
غفلة عصر را بدل ظهر نیت کرد یا بتخیل ظهر بجا آوردن نیت عصر کرد پس در اول
هرگاه اصل داعی همان ظهر بوده و خطور بطریق غلطیه بعصر یا غیر آن شده صحیح
و اشکالی ندارد و اما در ثانی پس لازم است عدول از سابقه هرگاه محل عدول
نگذشته باشد **مسئله سیم** هرگاه تغییر در صفات منوی شد مثل آنکه
وجوب را بجای ندب یا بعکس یا قضا را بجای اداء یا بعکس یا قصر را بعوض تمام
یا بعکس یا ماموميت را بجای انفراد یا بعکس پس میگوییم که هرگاه غلطیه در محض
خطور بوده با بقای داعی بطبق حقیقت بی اشکال در صحت نیت و اما هرگاه اصل
صفتی که در نیت ملاحظه کرد مخالف باشد با صفت واقعیه آن پس میگوییم اما
در وجوب و ندب هرگاه ذات آن فعل در شریعت متصف نمیشود مگر بیکی از
اینها پس ظاهر اینست که این تغییر جهلا یا نسیانا عیبی ندارد بلکه در صورت
عمد هم بعید نیست که حکم بصحت شود و هرچند از باب تشریع عاصی باشد مثلا نماز

هرگاه مرتکب دو نیت گردد مصلح فرهت ؟

نماز ظهر در شریعت مطهره متصف نمیشود ابتداء مگر بوجوب پس هرگاه در حین
اتیان بان غفلة بعنوان استحباب آنرا ملاحظه کرد ظاهر اینست که باطل نمیشود
و اما هرگاه آن فعل در شریعت بدو طریق واقع میشود مثل وضوء و غسل مثلا
که مستحب میباشند پیش از وقت نماز و واجب میباشند بعد از دخول وقت
پس هرگاه شخص مکلف خیال کرد که وقت داخل شده و بنیت وجوب کرده و خلاف
آن ظاهر شد یا بعکس در این صورت حکم بصحت مشکل است و بناء بر این هرگاه در
نماز ظهر غافل شد از آنکه این نماز ظهر ابتدائیست که عمل میاورد بلکه خیال
کرد که اعاده آنرا میکند بجماعت استحبابا یا آنکه در اعاده استحبابی خیال ابتدائیت
آن نمود و بقصد وجوب کرد صحت مشکل است **مسئله چهارم** هرگاه در
نماز تمام قصد یا قصر یا در قصر قصد تمام یا در جماعت قصد انفراد یا در انفراد
قصد جماعت نمود و بعد ملتفت شد عمل بمقتضای آن نیت خلاف نکرده بلکه
تکلیف حقیقی خود را در وقت عمل بجا آورده یعنی در صورت تخیل جماعت قبل از
فوات محل حمد و سوره ملتفت شد و آنها را خوانده و در تخیل قصر قبل از سلام ملتفت
شده نماز را بجای آورد در همه این صور اقوی صحت است ملی در صورت
نیت قصر در محل تمام احتیاط شدید در اعاده است **مسئله پنجم** هرگاه
نیت اداء در محل قضا یا قضا در محل اداء نمود پس در آنوقت هرگاه در ذمه او همین
اداء تنها بوده یا قضاء تنها بوده و ملاحظه امتثال تکلیف متحد خود را نموده
لکن خیال کرد که قضاء است در حالتیکه اداء بوده یا بعکس در اینصورت حکم بصحت اقوی است
مسئله ششم مسئله اینکه بسیار اتفاق میشود و آن اینست که هرگاه
شخصی در ابتداء نماز نیت را از همه جهات بطریق واقع کرده لکن در اثناء نماز بسبب
غفلت و عدم اجتماع حواس خیال خلاف آن نموده و قدری از نماز یا همه آنرا

اشکالی ندارد مگر آنکه بر گردد بعد بقصد قربت

بعضی گفته‌اند

مراقفات این احتیاط لازم نیست

آنرا با اعتقاد خلاف بعمل آورد مثلا شخصی مشغول نماز ظهر شده با نیت آن
بطریق حقیقت من جمیع الجهات بعد در ذهن او چنین خطور نمود که این عصر است
یا نافله است مثلا من نیت برهمین کیفیت مخالفه شده تا آخر نماز یا نافله و از آن
پس گفته میشود که اظهر در این مسئله در جمیع صور مذکوره صحت است **مطلب**
دویم در فراموش نمودن تکبیرة الاحرام است مخفی نماند که فراموش نمودن تکبیرة
الاحرام حکم مخصوصی دارد غیر از باقی ارکان و بیان آن اینست که باقی ارکان اگر
فراموش بشوند وقتی نماز باطل میشود که داخل رکنی دیگر بشود و تکبیرة الاحرام
هم این حکم را دارد که اگر فراموش بشود تا داخل رکوع بشود نماز باطل است جزما
لکن علاوه بر این مخصوص او اینست که اگر فراموش شد تا داخل قرائت شد نیز
باطل است با وجود آنکه قرائت رکن نیست پس تکبیرة الاحرام رکنی است و فراموشی
آن و هر چند که داخل رکنی نشود نیز مبطل نماز است و حکم کردن بعضی فقها
باین که این نیز مثل باقی ارکان است در حکم نیز بود ضعیف است و بدانکه فرقی
نیست در حکمی که گفته شد مابین اینکه از اصل تکبیر را فراموش کند یا اینکه
آنرا غلط ادا کند و در کیفیت آن تغییری بزیاده یا نقص حاصل شود که در
جمیع این صور نماز باطل است باین معنی که از اصل منعقد نشده است
مطلب سیم در فراموش نمودن رکوع است و در آن چند مسئله است **مسئله اولی**
هرگاه رکوع را فراموش نموده و بقصد سجود خم شود پس بخاطر او بیاید پس این
بخاطر آمدن یا در وقتی است که هنوز بحد انحناء رکوع نرسیده یا در وقتی است
که رسیده است یا در وقتی است که گذشته است یا در وقتی است که بحد انحناء
در سجود رسیده و هنوز پیشانی را بسبب پایین بودن محل وضع آن نگذاشته
یا در وقتی است که پیشانی را گذاشته است و حکم این پنج قسم آنست که در

سه قسم اول لازم است که معتدل بشود و بایستادن بلکه احتیاط اطمینان
در آن حالت نیز بعمل بیاورد و بعد از آن خم بشود از جهت رکوع و حکم قسم چهارم نیز
همین است که گفته شد با احتیاط و اعاده نماز و حکم قسم پنجم بطلان نماز است
مسئله دویم هرگاه بقصد رکوع خم شد و لکن بعد از انحناء فراموش
کرده و بقصد سجود رفته در اینجا نیز هرگاه بعد از گذاشتن پیشانی بخاطرش
آمد نماز باطل است و هرگاه از حد رکوع نگذشته بخاطرش بیاید و قرار بگیرد
در حد رکوع عیبی ندارد و چون اول خم شدن او بقصد رکوع بوده پس
اندکی از آن که بقصد غیر رکوع بوده غفلة مضر نیست و هرگاه از حد
رکوع گذشته باشد و بحدی که سجود صحیح باشد نرسیده باشد در اینجا
بعضی از علماء فرموده اند لازم است که بطریق انحناء خود را بحد رکوع
برگرداند لکن اقوی اینست که در اینجا نیز حکم شود بلزوم راست ایستادن
و بعد از آن رکوع بعمل آورد و هرگاه بحدی رسیده باشد که سجود صحیح باشد لکن
هنوز پیشانی را نگذاشته باشد بعضی احتمال بطلان داده اند و لکن اظهر این
است که همان حکم سابق را دارد و احتیاط در اعاده است بلکه در صورت سابقه
نیز احوط اعاده نماز است **مسئله سیم** در فراموش نمودن چیزهائی
که در رکوع واجب است باین طریق که اصل رکوع را بعمل آورده لکن بعضی واجبات
آنرا سهوا ترک کرده باشد مثل اینکه ذکر را فراموش کرده یا سهوا آنرا غلط گفته
یا طمانینه بعمل نیامده در جمیع این صورتها هرگاه بعد از سر برداشتن بخاطرش بیاید
برگشتن جایز نیست و نماز صحیح است لکن در صورت فراموش نمودن طمانینه در
رکوع احوط اعاده نماز است **مطلب چهارم** در فراموش نمودن سجده است
و در آن چند مسئله است **مسئله اولی** هرگاه دو سجده را فراموش نموده و بخاطر

۵۱ احوط الغاء سجده واحد و بجا آوردن رکوع یا اعاده نماز است در این مسئله و مسئله بعد که

۵۲ این احتیاط ترک نشود که

و بخاطر او آمد بعد از برخاستن بلا فاصله قبل از آن که مشغول بقرائت یا تسبیحات
شود یا بعد از مشغول شدن یا بعد از فراغ از قرائت و ذکر یا بعد از انحناء برای
رکوع ولکن هنوز نرسیده بحد رکوع در جمیع این صور لازم است بر او که برگردد
و در هر حال که هست خم شود از جهت بجا آوردن سجده یا سجدتین را بعمل بیاورد
و اگر قرائت یا تسبیحات را خوانده باشد آنها را ثانیا بعمل آورد و احوط این است که
بعد از اتمام نماز اعاده از بکند **مسئلهٔ دویم** هرگاه بخاطر او بیاید بعد از
آنکه داخل شده باشد در رکوع رکعت دیگر در اینجا نماز باطل است **مسئلهٔ سیم**
هرگاه یک سجده فراموش کرده و قبل از رکوع رکعت دیگر بخاطرش بیاید در اینجا بر
میگردد از برای بجا آوردن آن یک سجده لکن در مسئله اولی همین قدر لازم میشد
و بسجود میرفت و در اینجا باین طریق نمیشود بجهة آنکه سجدهٔ ثانیه باید بعد از
نشستن باشد و جلوس بین السجدتین واجبست لهذا در اینجا تفصیلی هست
باین طریق که میگوییم در اینجا چند صورتست **صورت اول** آنکه بعد از سر برداشتن
از سجده برخاسته بود و اصلا نشستن از او متحقق نشده بود **صورت دویم**
آنکه نشسته بود بقصد جلوس واجب بین السجدتین بعد فراموش کرده و برخاسته
صورت سیم آنکه نشسته بود بسبب خیال بجا آوردن هر دو سجده بقصد نشستن
بعد از دو سجده که مستحب است و او را جلسه استراحت میگویند **صورت چهارم** آنکه شک
داشته باشد که آیا نشستن از او بعمل آمده بود و یا بمجرد سر برداشتن برخاسته
بود **صورت پنجم** آنکه شک دارد که نشستن او بچه قصد بود و حکم در
این پنج صورت اینست که در صورت اولی ظاهر این است که لازم است بنشیند
آنوقت بسجده رود و صورت دویم اقوی این است که نشستن لازم نیست بلکه حکم آنست
همان از قیام میخیزد بسجود میرود کافی است و در سه صورت دیگر احوط نشستن

مراعات این احتیاط لازم نیست ک ٥١

بلکه احوط نشستن در صورت دویم است ک ٥٢

نشستن است و بعد از آن سجده کردن **مسئلهٔ چهارم** هرگاه یک سجده
فراموش کرده و بخاطرش نیامد تا برخاست برای رکعت دیگر و قرائت یا ذکر بعمل آورده
و برکوع رفت آنوقت بخاطر او آمد که یک سجده از رکعت سابقه فراموش کرده
است مشهور ما بین اصحاب این است که نماز صحیح است باین طریق که این را تمام
میکند و بعد از سلام سجده فراموش شده را بجا میآورد باین کیفیت که بمجرد
سلام دادن بلا فاصله با طهارت و ستر و استقبال قبله نیت میکند که قضا
میکنم سجده را که در این نماز فراموش کرده ام وجوبا قربة الی الله پس سجده را
بعمل میآورد مانند سجده نماز در جمیع واجبات و شرایط و بعد از تشهد سر برداشتن از آن
دو سجده سهو از برای فراموشی سجده بجا میآورد و این قول هر چند که خالی
از قوت نیست لکن احوط اینست که بعد از اعمال مذکوره اعاده نماز بکند
و شدید میشود این احتیاط هرگاه سجده فراموش شده از دو رکعت اولی باشد
مسئلهٔ پنجم هرگاه یک سجده را فراموش بکند در رکعت آخر و سلام
بدهد و هنوز بر حالت معتبره در صلوة باشد ظاهر اینست که بمحض بجا آوردن
آن سجده اکتفا نشود و قضا هم نشده است پس بجا بیاورد سجده را نه بنیت
قضا بلکه همان سجده نماز است در محل خود و بعد از آن و بعد از آن تشهد
و سلام را ثانیا اعاده میکند و از جهت نقص سجده سجود سهو هم ضرور نیست
بلکه از بابت زیادتی سجده سهو بر او لازم میشود بنحوی که در مبحث سجود
سهو بیاید خواهد شد انشاء الله تعالی و هرگاه در اتیان بسجده متعرض نیت
اداء و قضاء نشود و بعد از اتمام دو سجده سهو از جهت فراموشی سجده هم
بجا بیاورد عمل باحتیاط کلی شده است **مسئلهٔ ششم** هرگاه دو سجده را
فراموش میکند در رکعت آخر و سلام میدهد ظاهر کلام بسیاری از علما بطلان است

بطلان است و لکن خالی از قوت نیست که بگوئیم هر گاه بر همان حالت نماز است و اصلاً مبطلی
بعمل نیامده همان طریق بکند که در یک سجده گفته شد در مسئلهٔ گذشته اما احتیاط
در این صورت با اعادهٔ نماز است و احتیاط در اینجا بیشتر باشد بلکه نباید از آن ترک
نمود که باین طریق که گفته شد اولاً بجا بیاورد و بعد احتیاطاً اعادهٔ نماز بکند
مسئلهٔ هفتم هر گاه بعد از نماز یقین کرد که دو سجده در نماز فراموش
کرده است لکن نمیداند که هر دو از یک رکعت بوده اند یا اینکه هر یکی از رکعتی
بوده اند که نماز صحیح باشد و قضای هر یک را زد و سجدهٔ سهو بجهة او باشد مسئله محل خلاف
است و بسیاری از علماء رضوان الله علیهم حکم بلزوم اعاده کرده اند لکن اولی (ه)
اینست که دو سجده بجا بیاورد و هر یک سجده به نیت رکعتی و سجود سهو از جهت هر یک
نیز بعمل بیاورد و بعد از آن نماز را احتیاطاً قربة الی الله اعاده نماید **مسئلهٔ هشتم**
هر گاه احتمال بدهد در فرض مذکور که دو سجده از دو رکعت اخیره باشند باین
طریق که امر او ما بین سه احتمال مردد است که نمیداند که آیا دو سجده فراموش
شده از یک رکعت از دو رکعات غیر اخیره بوده اند که حکم بطلان کند یا اینکه
هر یک از رکعتی بوده که حکم بقضاء آنها بشود یا هر دو از دو رکعت اخیر اند که
حکم بلزوم بجا آوردن آنها و اعادهٔ تشهد و سلام کند ظاهر اینست که جمع
ما بین همهٔ احکام محتملات و اعادهٔ نماز اسلم (ه) وجوه محتمله در مقام است
مطلب پنجم در فراموش نمودن کل رکعت مثل اینکه در نماز چهار
رکعتی بر سه رکعتی سلام بدهد (٧) پس میگوئیم در این مقام تفصیلی هست باین کیفیت
که این شخص بعد از سلام و بخاطر آمدن او یا اینست که اصلاً و ابداً مبطلی از مبطلات
نماز بجا نیاورده یا اینکه مبطلی بجا آورده که عمداً مبطل است و سهواً مبطل
نیست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر قرآن و دعا یا این است که مبطلی جا آورده که

(ه) بلکه لازم است این با اعادهٔ نماز احتیاطاً ک

(ه) بلکه لازم است احتیاطاً ک

(٧) یا دو رکعتی تا اینکه در سه رکعتی بر دو رکعتی سلم بدهد ک

که عمداً و سهواً مبطل است مثل حدث و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر
اصلاً مبطلی بعمل نیامده باشد بر میخیزد و دو رکعت را بجا میاورد و سجدهٔ سهو
جهت خواندن سلام و تشهد نیز بعمل میاورد و نماز او صحیح است و اگر مبطلی بجا
آورده باشد که سهواً مبطل نیست و عمداً مبطل است مثل حرف زدن پس اقوی اینست
که نماز حکم میشود بصحت بعد از آن جا آوردن بطریقی که گفته شد لکن احوط
بعد از عمل مذکور اعادهٔ نماز است و اگر مبطلی جا آورده که عمداً و سهواً مبطل است
مثل حدث در اینجا نماز باطل است و باید که آنرا از سر بگیرد بعد از فطها و بدانکه
از جمله چیزهائیکه مبطل نماز است عمداً و سهواً فاصلهٔ بسیاری است که بهم بزند
صورت نماز را و بنا بر این که گفته شد پس باید که در صورت طول و فاصلهٔ بسیار
هم حکم ببطلان بشود لکن ظاهر اینست که فاصلهٔ بسیار در این مقام مبطل نماز
نباشد پس هر گاه یک رکعت را فراموش کرد در نماز صبح که از اول وقت کرده
و همان طریق نشسته تعقیبات مدت مبطل تا قبل از طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آن
بخاطرش آمد پس بر خیزد و دو رکعت را بجا بیاورد و نماز او صحیح است و دیگر
قصد ادا و قضا در این رکعت در صورت اخیره ضرور نیست و احتیاط با اعاده کردن
خوبست (ه) **مسئله** هر گاه شخص یقین کرد که رکعت دوم نماز را فراموش کرده
و لکن دو رکعت آخر را بطریق خود بجا آورده حال که بر میخیزد برای رکعت فراموش
شده باید حمد و سوره بخواند موافق هم یا تسبیحات موافق رکعت اخیره تحقیق اینست
که باید موافق رکعت اخیره بجا بیاورد چونکه سیم جا آمده جای دوم را میگیرد
که جا نیامده و چهارم جای سیم را پس خود چهارم را حقیقة قضا میکند و بدانکه
سابقاً گفته شد که چیزی که در نماز فراموش بشود حکم آن چهار قسم است در بعضی
بطلان نماز و در بعضی لزوم برگشتن و جا آوردن و در بعضی سکوت و در بعضی لزوم

(ه) بلکه ترک نشود ک

لزوم قضاء بعد از نماز و تا حال حکم قسم اول گفته شد هر چند که بالتبع بعض اقسام
دیگر در ضمن مذکور شد اما قسم دوم یعنی جائی که لازم است بر گشتن
و بجا آوردن پس آن هم قاعدهٔ کلیه دارد باین طریق که هر کس چیزی را از واجبات
فراموش کرده و داخل در رکنی نشده و بر گشتن باو باعث زیادتی رکنی هم نمیشود لازم
است که بر گردد و او را و ما بعد او را بعمل بیاورد که ترتیب بعمل بیاید پس اگر حمد
مثلا چیزی را فراموش کرده یا غلط خوانده و قبل از رکوع بخاطرش آمد بر میگردد
و آنرا بجا میآورد و آنچه را بعد از فراموشی آن خوانده ثانیا میخواند و هرگاه
سهوا تبدیل آن کرده مثل آنکه تکلیف او حمد و سوره بود تسبیحات خواند یا تکلیف
او تسبیحات بود حمد و سوره خواند یا حمد تنها خواند و هنوز برکوع نرفته خاطرش
آمد بر میگردد و تکلیف خود را بعمل میآورد و هرگاه در صورتیکه تکلیف او تسبیحات
بوده غفلة حمد را خوانده باشد ثانیا حمد را عمدا بخواند شاید احوط باشد
و اما قسم سیم پس آن در هر جائیست که ترک واجب غیر رکنی کرده و بخاطرش
نیاید تا داخل رکن دیگر شود یا اینکه داخل نشده لکن آن واجب در جائی است
که بر گشتن بآن باعث زیادتی رکن میشود مثل اینکه ذکر رکوع فراموش
شده باشد یا غلط خوانده شده باشد سهوا و بخاطرش بیاید بعد از سر برداشتن
از رکوع در اینصورت آن فراموش شده ساقط است و نماز صحیح است و سجده سهو
لازم است در اینصورت مذکوره بنابر اقوی و قصد قربت مطلقه در آن شاید
اقرب باحتیاط باشد و اما قسم چهارم پس آن در دو جا است اول
فراموش کردن سجده است که حکم آن مفصلا گذشت و دوم در فراموش کردن
تشهد است و در تفصیل فراموشی نسبت بتشهد چند مسئله است مسئله اولی
هرگاه کسی تشهد را فراموش کرد و بخاطرش آمد قبل از رسیدن بحد رکوع در هر وقت

در هر وقت که باشد پس مقتضای قاعده که گفتیم اینست که بر میگردد و تشهد را
بجا میآورد و ما بعد آنرا از تسبیحات و غیرها که عمل آورده ثانیا اعاده میکند و نماز او
صحیح است و اقرب اینست که سجده سهو بر او لازم نمیشود مگر از بابت زیادتی سهوا
مسئله ثانیه هرگاه فراموش نمود تشهد اول را و بعد از دخول در
رکوع بخاطرش آمد چه در نماز و چه بعد از نماز پس نماز صحیح است و لکن لازم است
که بعد از سلام نیت بکند که تشهد فراموش شده را بجا میآورم وجوبا قربة الی الله
و تشهد بخواند و بعد از آن دو سجده سهو از این جهت بجا بیاورد و اما هرگاه
تشهد دوم را فراموش کرده و سلام داده باشد اکثر علماء فرموده اند که حکم آن مثل
سابق است لکن اقوی در نظر اینست که تشهد را بهمان طریق که نشسته است
بجا بیاورد و سلام را ثانیا بگوید و سجده سهو از جهت زیادتی سلام بجا بیاورد
و لکن احوط این است که تشهد را اتیان کند بقصد اطاعت خداوند عالم دیگر
ملاحظه اینکه در محل خود است یا قضا است نکند و سلام را هم احتیاطا بگوید
و بعد دو سجده سهو از جهت زیادتی سلام علیحده و از جهت نسیان تشهد در نماز
علیحده بجا بیاورد مسئله ثالثه هرگاه چیزی از اجزاء تشهد را فراموش
کرد احوط اینست که حکم فراموشی تشهد در آنجا جاری بشود و اگر صلوات باشد
حکم بلزوم قضاء آن بعد از نماز خالی از قوت نیست و هرگاه فراموش کرده باشد
گفتن و آل محمد را در صلوات احوط این است که در حین قضا کردن بعد از نماز
تمام صلوات را بگوید مسئله رابعه هرگاه در صورت فراموش کردن تشهد
محدث بشود بعد از نماز و قبل از قضاء آن احوط اینست که وضو بگیرد و آنرا
قضا بکند و نماز را اعاده بکند خاتمه نسبت بمسائل سهویات
و در آن دو مقصد است مقصد اول بعد از آنکه دانستی که فراموش

ازینجا [illegible]

فراموش شده چهار قسم است پس هرگاه معلوم و معین باشد حکم واضح است
و اما هرگاه آن فراموش شده تعیین آن هم فراموش بشود مثل اینکه میداند در نماز چیزی
فراموش کرده لکن نمیداند که چه بوده است تا اینکه حکم آنرا جاری بکند پس این
بچند صورت متصور میشود صورت اولی اینکه بعد از نماز یقین میکند
که یک چیزی فراموش شده است لکن نمیداند که رکنی بوده که نماز باطل باشد یا یک
سجده یا تشهد بوده که باید آنها را حالا قضا بکند یا از واجبات غیر ارکان بوده
که نماز صحیح باشد و سجدهٔ سهو تنها بخواهد بر سبیل وجوب یا احتیاط پس اقوی
در این صورت صحت نماز است و چیزی بر او لازم نیست لکن[۵۱] دو سجدهٔ سهو
بجا بیاورد از جهت نسیانی که واقع شده است هرگاه احتیاط کند با عاده اولی[۵۲]
خواهد بود صورت دویم هرگاه بعد از نماز یقین کرد که چیزی فراموش
شده و علاوه بر آن سه احتمال گذشته احتمال هم میدهد که چیزی بوده که آنرا
در نماز زیاد کرده خلاصه هرگاه در فراموش شده چهار احتمال بدهد در
اینصورت اقوی نیز صحت نماز است و لزوم سجدهٔ سهو هم معلوم نیست صورت
سیم هرگاه یقین کرد که از او یا سجده فوت شده است یا تشهد در اینصورت
اقوی قضا هر دو است و دو سجدهٔ سهو از جهت فراموش شده نیز بجا بیاورد
مقصد دویم در کیفیت سجدهٔ سهو است و در بیان اینکه در کجا لازم
میشود اما کیفیت آن باین نحو است که مقارن شروع در ختم شدن نیت میکند
که دو سجده بجا میاورم از جهت آن نقصی یا زیادتی که اتفاق شده وجوباً قربةً
الی الله و هرگاه در مقام احتیاط باشد همان قصد قربه کند و در صورت وجوب هم
قصد قربت تنها کافیست و تکبیر گفتن احوط است بعد از آن بسجود میرود
در آن سجود مجموع شرایط نماز و سجود نماز لازم داشته باشد و باطمانینه ذکر را

[۵۱] بعد از قضا نمودن سجده یا تشهدی که احتمال فراموش شدن دارد ک

[۵۲] بلکه لازم د

ذکر را بگوید باین طریق بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد
سر بردارد و قرار بگیرد ثانیاً بهمان طریق بسجده برود بعد از سر برداشتن از سجده
دویم بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل
علی محمد و آل محمد السلام علیکم و اگر مثل تشهد نماز بگوید شاید کمال الاحتیاط[۵۱]
شده باشد اما بیان محل آن پس سهو را نیست که در پنج مقام لازم است اول
کلام در نماز سهواً دویم سلام بیموقع سیم فراموشی یک سجده چهارم فراموشی
تشهد پنجم شک میان چهار و پنج بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه که خواهد ذکر شد
لکن بعید نیست حکم شود بوجوب آن در هر زیادتی و کمی که سهواً اتفاق بشود
و اوفق با احتیاط نیز همینست و در همه قصد قربت کافیست و هرگاه چند سبب در چند
جا از نماز اتفاق بشود از برای هر یک دو سجدهٔ سهو علیحده بکند و اگر همه
سلامها را بیموقع گفته احوط اینست که برای هر یک دو سجدهٔ سهو را بعد از
نماز فوراً بعمل بیاورد و اگر فراموش بشود هر وقت که خاطرش بیاید فوراً بجا
بیاورد و نماز باطل نمیشود و اگر عمداً ترک بکند معصیت کرده و نماز باطل
نمیشود فصل پنجم در احکام شکست و در آن پنج مطلب است اول در شک
در مقدمات نماز دویم در شک در جا آوردن نماز سیم در شک در افعال نماز
چهارم در شک در رکعات نماز پنجم در شک در توابع نماز مثل اجزاء منسیه
و سجدهٔ سهو و نماز احتیاط اما شک در مقدمات نماز پس در آن چند مسئله است
مسئلهٔ اولی در شک در اصل جا آوردن طهارت حدثیه است یعنی
هرگاه کسی شک کند قبل از دخول در نماز که آیا متطهر میباشد یا اینکه محدث
میباشد پس در این سه صورت است صورت اولی اینکه بداند قطعاً که
متطهر بوده است و لکن اینشک از او بسبب اینکه احتمال میدهد که بعد از آن وضو

[۵۱] احتیاط گفتن و زیادهٔ بر شهادتین بوحدانیت و رسالت را بقصد قربت مطلقه ترک نشود ک

وضو یا غسلی که داشته است ناقض بعمل آمده باشد و در این صورت حکم میشود
باینکه متطهر نیست و با اینحالت دخول در نماز صحیح است صورت دویم اینکه
محدث بوده لکن شک کرد که آیا وضو یا غسل بجا آورده یا نه در اینصورت حکم میشود
باینکه محدث است و باید وضو یا غسل را بعمل آورد که دخول در نماز جایز باشد
صورت سیم اینکه یقین دارد که وضوئی گرفته و حدثی هم بعمل آمده لکن نمیداند
که کدام مقدم بوده و کدام موخر و اظهر حکم است بلزوم وضو مطلقا از جهت صحت
دخول در نماز و بخواندن صورت چهارم اینکه بعد از فراغ از نماز شک میکند
که آیا وضو داشته ام یا نه در اینجا حکم میشود باینکه نماز صحیح است لکن اگر میخواهد
نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد پس اگر بعد از نماز ظهر مثلا این شک را کرد نماز
ظهر او صحیح است اما برای نماز عصر یا نافله آن باید وضو بگیرد صورت پنجم
اینکه در اثناء نماز شک بکند که آیا وضو گرفته یا نه یا اینکه غسل کرده یا نه در
اینصورت احوط اتمام نماز است و بعد از آن وضو بگیرد و اعاده همان نماز
بکند مسئله دویم هرگاه یقین داشته باشد که وضو گرفته است لکن
شک دارد که بعضی اعضای وضو مثلا که نجس بوده اند آنها را تطهیر نموده که وضو
او صحیح باشد یا نه مثلا هرگاه دست او نجس بوده و بعد از آنکه وضو را تمام کرد
شک کرد که دست را طاهر کرده بود قبل از وضو گرفتن یا نه در این صورت
بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه وضو صحیح است لکن دست او هنوز محکوم
بنجاست و همچنین هرگاه ظرفی نجس بوده و بعد از وضو از آن شک کرده که
آیا او را طاهر کرده بودم یا نه در اینجا نیز بعضی حکم میفرمایند بصحت وضو و لکن
ظرف و آب آن محکوم بنجاست اند و این حکم هرچند خالی از وجهی نیست لکن در
نظر حکم بآن مشکل است بلکه قول بلزوم اعاده وضو بعد از تطهیر آنها خالی از قوت نیست

مگر آنکه حالت سابقه اش طهارت بوده است
در صورتی که حالت سابقه اش را نداند که طهارت بوده یا حدث اما در صورتیکه بداند که طهارت بوده نمازش صحیح است و محکوم است باینکه باطهارت است و میتواند نماز دیگر هم بخواند و در صورتیکه بداند که حدث بوده است باید قطع نماز کند احتیاط باتمام وجهی ندارد
بلکه احوط و اولی است

نیست لکن نمازی که با آن وضو کرده حکم بصحت آن میشود مسئله ثالثه
هرگاه شک دارد که آب مطلق است یا مضاف وضو بآن جایز نیست الا اگر مطلق بوده و شک
میکند که مضاف شد یا نه وضو بآن جایز است هرگاه چیزی یقیناً در آن افتاده و مخلوط
بآن شده و بسبب آن شک کرده که آیا مضاف شده یا نه اقوی نیز جواز وضو و غسل
بآن و احوط عدم است مسئله رابعه هرگاه شک دارد که آب پاکست یا نجس
حکم بطاهر بودن آن میکند و وضو و غسل بآن صحیح است مسئله خامسه
هرگاه مظنه دارد که آب نجس است پس اگر بسبب خبر دو عادل یا یک عادل باشد اقوی
لزوم اجتناب است و همچنین هرگاه صاحب ید خبر بدهد اگر از پاره امور خانه خبر
یا اخبار غیر عادل یا نابالغ مظنه حاصل شود بنجاست اجتناب ندارد بلی اگر یقین حاصل
شود اجتناب لازم است هرچند بسبب گفتن طفلی باشد مسئله سادسه هرگاه شک
دارد در دخول وقت نماز در این سه صورت است صورت اولی اینکه شک دارد که وقت
داخل شده یا نه در اینجا نماز نمیتواند بکند صورت دویم اینکه شک میکند
که وقت بیرون رفته یا اینکه هنوز باقی است مثل اینکه شخص از صبح خواب برخواسته
و شک بکند بسبب غاوضی که آیا آفتاب طلوع کرده یا نه در اینجا ظاهر اینست که میتواند
نماز را به نیت اداء بجا بیاورد لکن متعرض اداء و قضاء نشود و همین قدر
نیت کند که نماز صبح که بر من واجب است بجا میاورم قربة الی الله شاید بهتر
باشد صورت سیم هرگاه قدری بغروب نمانده نمیداند که بقدر هشت رکعت است
که هر دو نماز را بکند یا بقدر چهار رکعت است که نماز عصر را بکند اگر چه قول
باینکه لازم نیست مشغول ظهر شود خالی از وجه نیست لکن احوط این است که نیت
کند که بجا میاورم آن نماز را که الان خداوند عالم از من میخواهد چه ظهر
باشد و چه عصر و چهار رکعت بکند با قصد واجب بعد اگر ملاحظه نمود که وقت

بشرط آنکه علم بنجاست آن در دو صورت نبوده باشد
در دو یک عادل اقوی عدم لزوم اجتناب است اگر چه احوط است

وقت بقدر دو رکعت یا بیشتر هست نماز عصر را بکند و اگر باین قدر نیست نماز ظهر را قضا
کند مسئلهٔ هفتم هرگاه شک دارد در قبله یعنی نمیداند که قبله کدام سمت
باید سعی کند در تحصیل علم بان یا اینکه رجوع کند بعلامات چند که از برای هر طرفی
قرار داده شده و با عدم امکان تا میتواند باید تحصیل ظن قوی نماید و هرگاه نه علم و نه
مظنهٔ معتبره بیک سمت حاصل میشود پس هرگاه احتمال در دو طرف میدهد هر یک نماز را
بهر یک از آن دو طرف بکند و اگر در سه طرف شک دارد بان سه طرف نماز را مکرر
بکند و اگر در همهٔ اطراف احتمال هست بچهار طرف نماز بکند و در صورتی که نماز
ظهر و عصر را میخواهد بکند احوط اینست[۵] که اول ظهر را بچهار طرف مثلا بکند بعد
عصر را و همچنین مغرب و عشاء را مسئلهٔ هشتم هرگاه شک دارد که لباس او شرایط
در را جمع است یا نه پس این چند صورت میشود صورت اولی اینکه نمیداند که لباس
طاهر است یا نجس شده است در اینجا حکم میشود باینکه پاک است صورت دوم اینکه
اینکه میداند که نجس بوده لکن نمیداند که تطهیر شده یا نه در اینجا نمیتواند با او
نماز کند هرگاه نجاست آن معفو نباشد بلکه باید یقین کند باینکه تطهیر شده بموافق
شرع و لهذا بعضی از علماء اشکال فرموده اند در اینکه رخت نجس را کسی بدهد بشوید
که او را وکیل نکرده باشد یا اینکه زنی باشد یا کنیزی که اعتماد بر شستن او
نباشد و این اشکال در محل خود میباشد پس هرگاه در رخت نجس شده شخص
خود او را بشوید بطریق شرعی یا اینکه یقین بکند که کسی از اهل دین است برای
شستن بطریق شرعی شسته است اشکالی ندارد و همچنین هرگاه وکیل کرده
کسی را که فی الجمله اعتماد بر او هست و بعد گفت که آنرا پاک نموده ام نیز خوب است
و در غیر این صورت احتیاط باید کرد[۵] و همچنین اعتماد نمیتوان باخبار اطفال
نابالغ که بگویند فلان چیز را طاهر کرده ایم مگر اینکه یقین بکنی که بطریق شرعی

[۵] کذلک مراعات این حکم لازم نیست

[۵] مگر در صورتیکه بداند که بقصد تطهیر شسته است اگرچه شک داشته باشد که درست شسته یا نه

شرعی تطهیر آن نموده است و بدانکه کلام صاحب ید در تطهیر و تنجیس آنچه در ید او است
ممنوع است صورت سیم اینست که شک میکند که آیا لباس مباح است یا مغصوب
مثل آنکه لباسی از کسی عاریه گرفته و شک میکند در این پس میگوییم که هرگاه آنرا از
دست شخص مکلفی بصحت او گرفته باشد حکم میشود باینکه مباح است و هر چند
که آن شخص مال غصبی داشته باشد پس همین قدر که یقین نداشته که عین این پیراهن
یا عبا مثلا مغصوب است کفایت میکند در جواز نماز در آن و اما اگر بداند که عین
این لباس غصبا گرفته شده یا اینکه بعین پول حرام خریده شده است نماز در آن
نمیتواند بکند و همچنین هرگاه لباس را از غیر مکلف گرفته باشد هر چند که از او خریده
باشد نیز نماز در آن نمیتوان کرد صورت چهارم اینست که شک میکند که این
لباس حریر خالص است یا نه در این صورت صحت صلوة در آن محل اشکال است صورت
پنجم اینست که شک میکند که آیا این لباس از پوست ماکول اللحم است یا از
غیر ماکول اللحم یا اینکه از اجزاء ماکول اللحم یافته شده یا غیر آن در این صورت نیز نماز
در آن نمیتوان کرد بلکه هرگاه موئی بر لباس باشد که معلوم نباشد که از ماکول
اللحم است یا غیر آن نماز در آن لباس با وجود آن موی در آن محل شبهه است صورت
ششم اینکه شک میکند که آیا این لباس از پوست میته است یا تذکیه شده
در این صورت هرگاه آنرا از دست مسلمان گرفته باشد این شک اعتبار ندارد
و نماز در آن صحیح است و اما اگر از دست کافر گرفته باشد حکم میشود که میته است
و نماز در آن باطل است و همچنین هرگاه پوست را انداخته دیده باشد بی آنکه در
تصرف کسی باشد نماز در آن مشکل است گرچه در زمین و بلد مسلمانان باشد
مسئلهٔ نهم اینکه شک بکند در مکان که آیا شرایط در آن جمع است یا نه
و در این چند صورت است صورت اولی اینکه نمیداند که صاحب آن مکان

[۵] اقوی در این مسئله و مسئله بعد صحت نماز و عدم صحت است

در احکام شک در مقدمات نماز

اینمکان واضح است که نماز بکند در آن زمانیکه پس اینمکان زمانیکه تر با کار دوانند و اما آنست تا اینکه از صحراهای واسعه است که مملو که باشد پس در قسم اول جایز نیست نماز کردن بآن و اما در صحراهای وسیعه ظاهر اینست که جایز است هر چند که علم نداشته باشد برضای مالک بلکه اگر احتمال بدهد که صغیر در آن مدخلیت دارد نیز میتواند نماز بکند بلکه هرگاه یقین داشته باشد بمدخلیت صغیر بعید نیست جواز نماز و اما در مثل باغ که حصار و مانند آن داشته باشد پس لحوق آن بصحرای واسع محل تامل است و بدانکه عدم جواز نماز در مکان مغصوب و در مکانی که شک داشته باشد که صاحب آن راضی است یا نه در صورت اختیار است پس اگر شخصی محبوس باشد نماز او در اینمکان عیب ندارد و اما اجزاء مکان بدیهی او هست که بصاحب برساند یا نه ظاهر اینست که بدیهی او نیست بلکه بدیهی جابر کننده است صورت دویم اینکه شک میکند در طهارت مکان از جهت سجود پس حکم بطهارت میکند هرگاه سابقا علم بنجاست آن نداشته است صورت سیم اینکه شک میکند که آیا در این مکان استقرار حاصل میشود تا اتمام نماز یا نه مثل اینکه شخصی در مکانی باشد که غالبا ازدحام میشود و احتمال میدهد که بسبب ازدحام نگذارند که مستقر بماند تا نماز خود را تمام کند پس میگوئیم هرگاه ظن غالب باشد بحصول ازدحام مانع از استقرار پس احوط بلکه اقوی اینست که در آنجا شروع بنماز نکند و اما هرگاه محض احتمال باشد ظاهر اینست که عیب ندارد که ابتداء بنماز بکند در آن مکان صورت چهارم اینکه شک بکند در مکانی که شخص متصرف در آن اذن داده باشد بسبب اینکه شک در اصل مباح بودن آن دارد در اینصورت نیز حکم میشود بجواز نماز در آن مگر اینکه یقین بکند که این شخص غاصب است و مجموع این مسائل در شک در مقدمات نماز بود مطلب دویم در حکم

مشکلست ک

گذشت تفصیل مسئله ک

بلکه اقوی آنستکه جایز نیست شروع نماید بجا آنکه بر استقرار نماند ک

در حکم شک در اصل نماز و در افعال نماز

در حکم شک در بجا آوردن اصل نماز است یعنی هرگاه کسی شک بکند که نماز کرده یا نه و حکم در این آنست که زمانیکه این شک را میکند یا اینست تمام وقت آن نماز گذشته و یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقیست یا اینست که از وقت بقدر تمام نماز باقی نیست لکن بقدر بعضی از آن باقی هست اما در صورت اولی پس حکم میکند باینکه نماز کرده ام و احتیاج بقضاء نیست و اما صورت دویم پس لازم است که نماز بکند هر چند که مظنه داشته باشد که نماز کرده است پس بنابراین هرگاه شک کرد که نماز ظهر و عصر را کرده ام یا نه و بقدر هشت رکعت باقی هست هر دو را باید بکند و اگر چهار رکعت از وقت باقی باشد نماز ظهر را ضرور نیست بکند چونکه وقت آن گذشته است لکن نماز عصر را باید بکند چونکه وقت او باقی است و اما در صورت سیم یعنی هرگاه این شک در وقتی باشد که بقدر بعض نماز از وقت باقی مانده است پس اگر بقدر یک رکعت یا بیشتر است احوط این است که نماز را بکند و اگر کمتر مانده است چیزی بر او نیست مطلب سیم در شک در افعال نماز است و در حکم آن دو قاعده کلیه هست قاعده اولی هرگاه شک کرده در بجا آوردن فعلی از افعال نماز و حال اینکه داخل فعلی دیگر که بعد از آنست شده باشد اعتناء بآن شک نمیکند و قرار میدهد که فعل را بجا آورده ام مثل در وقت خواندن حمد هرگاه شک بکند که آیا تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه یا اینکه در وقت رکوع شک بکند که آیا حمد یا سوره را خوانده ام یا نه یا آنکه در حین تشهد شک بکند که آیا سجده کرده ام یا نه یا در حال سجده شک بکند که آیا رکوع را بعمل آورده ام یا نه و مانند این پس در همه اینها اعتناء باین شک نمیکند و همچنین اگر بعد از تکبیر در اثنای حمد سوره یا غیر از شک کرد که آیا نیت کرده ام یا نه نیز عیبی ندارد و همچنین هرگاه در اثنای سوره شک کرد در خواندن حمد یا اینکه داخل شده در آیه و شد

وشک کرد که آیه سابقه را خوانده است یا نه نیز اعتنا نمیکند و اگر خم شد از جهت
رکوع و بآن نرسیده شک کرد که آیا سوره را خوانده ام یا نه نیز اعتنا نمیکند
و این قاعده در همه افعال نماز جاریست مگر در یک مسئله و آن اینست که شروع
کرد در برخواستن از جهت قیام و در حین آن برخواستن قبل از آنکه بحد قیام
برسد شک کرد که سجده را بعمل آورده ام یا نه در اینجا هر چند که از محل گذشته است
لکن باید برگردد و سجده را بعمل بیاورد و اما اگر بحد قیام رسیده و آنوقت شک
کرد دیگر شک اعتبار ندارد **قاعدهٔ دوم** هرگاه شک کرده در فعلی و هنوز
داخل در فعل دیگر نشده مثل آنکه نشسته است و شک کرد که سجده را بجا آورده ام
یا نه یا اینکه ایستاده است نمیداند سوره خوانده یا نه و مانند اینها پس لازم است که
آنها را بجا بیاورد **مسئله** هرگاه فعلی از افعال نماز را بعمل آورده لکن نمیداند
که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل اینکه میداند که حمد را خوانده لکن نمیداند که
صحیح خوانده است یا نه پس هرگاه از محل گذشته است مثل آنکه بعد از خواندن
آیه مالک یوم الدین شک کند که الرحمن الرحیم را صحیح گفته ام یا نه در اینجا بی شبهه
اعتنائی باین شک نیست و اما هرگاه هنوز داخل چیز دیگر نشده مثل اینکه و لا
الضالین را گفت بعد شک کرد که آیا آنرا خوب گفته ام یا نه در اینجا هر چند
قول باعتناء نکردن خالی از قوت نیست لکن ظاهر اینست که بقصد احتیاط
هرگاه ثانیا تکرار بکند عیبی نداشته باشد اما کسیکه بحد وسواس نرسد و احوط
از این اینست که محل باین شک نکند و بعد از اتمام نماز اعاده از کند و در اینجا
سه مسئله دیگر هست **مسئله اولی** هرگاه بعد از آنکه شک در چیزی نمود
و محل آن باقی بود و آنرا بعمل آورد بعد از آن بخاطرش آمد که آنرا بجا آورده
بود و این نیز دو قسم بوده که جزو رکن نبود پس هرگاه آنچیز رکن بوده نماز باطل شد

بلکه اعتنا کند احتیاطا

بلکه اقوی اعتنا نمودن است

بلکه اعتنا و اعاده است

شده و اگر رکن نبوده نماز صحیح است و بعد از تمام آن دو سجدهٔ سهو میکند
مسئلهٔ دوم هرگاه شک در چیزی نمود و بسبب گذشتن محل آن محل نگذاشت
بعد بخاطرش آمد که یقینا آنرا ترک نموده پس حکم آن مانند حکم فراموش نمودن
فعلی از افعال نماز است که تفصیل حکم آن در مسائل سهو گفته شد **مسئلهٔ سوم**
هرگاه شک در سلام دادن داشته باشد پس هرگاه بر همان حالت نماز خود را
نشسته میبیند بی فعل منافی پس لازم است که سلام را بگوید و اما هرگاه خود را
مشغول بتعقیب یا مانند آن میبیند یا آنکه برخواسته است بقصد رفتن یا اینکه
رفته است از محل نماز دیگر اعتنائی باین شک نمیکند و نماز او صحیح است
مطلب چهارم در احکام شک در عدد رکعات است و در آن مقدمه ایست
و چند مقصد **اما مقدمه** بدانکه شک در عدد رکعات که در نماز میشود
چهار قسم است **اول** جاهائیکه حکم ببطلان نماز است در هر جا که باشد
دوم جاهائیکه نماز صحیح است بی احتیاج بچیزی دیگر **سیم** جاهائیکه نماز
صحیح میشود بشرط بجا آوردن نماز احتیاط **چهارم** جاهائیکه نماز صحیح
و سجدهٔ سهو بر او لازم میشود و اینها در ضمن چهار مقصد بیان میشوند
مقصد اول در بیان جاهائیکه شک باعث بطلانست و چاره ندارد
و آنها در پنج موضع اند **اول** نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا مثل نماز
صبح و نماز قصر و نماز طواف و نماز آیات هرگاه شک در رکعتهای آن باشد
نه شک در اصل رکوعهای آن بلکه اینکه شک در رکعات آن باشد **دوم** در جائی
که شک کند و هیچ در دست نداشته باشد مثل اینکه نمیداند که یک رکعت کرده
یا دو یا سه یا چهار **سیم** در نماز مغرب مطلقا **چهارم** شک در نماز چهار
رکعتی قبل از یقین باکمال دو رکعت **پنجم** شک که احتمال زیادتی از شش

سجدهٔ سهو ندارد

از شش رکعت در آن باشد که مجموع صورتهای آن باطل است و در هر حالت که باشد
و همچنین هرگاه احتمال شش رکعت برود و در حال قیام نباشد و اما اگر احتمال
شش رکعت نباشد و در حال قیام باشد حکم آن مذکور میشود ان شاء الله تعالی
پس در این پنج موضع شک باعث بطلان است و علاجی بجهت آن نیست و در اینجا
دو مسئله مهم هست مسئلهٔ اولی اینست که آیا در این جاها که شک نماز
میشود که آیا در این جاها که شک نماز میشود که وقوع شک باعث بطلان است
بمجرد شک نماز باطل میشود پس هرگاه تاملی کرد و بیادش آمد دیگر ثمری ندارد
یا اینکه بمجرد شک نماز باطل نیست بلکه بعد از تامل و تروی هرگاه چیزی دستگیر
نشد آنوقت حکم ببطلان میشود مسئله محل خلاف است و اقوی اینست که بمجرد شک
حکم ببطلان نمیشود بلکه اندکی تروی و تامل میکند هرگاه چیزی معلوم نشد آنوقت
نماز باطل است و هرگاه احد طرفین معلوم شد بآن عمل میکند و نماز صحیح است لکن
چون بعضی از علما حکم فرموده اند ببطلان بمجرد وقوع شک در این مسائل که
گفته شد پس هرگاه در اینصورت هم بوده احتیاط کند باعاده عیبی ندارد و این
احتیاط بسیار ضعیف است لکن تحقیق اینست که محض استقرار شک هم مبطل
نمیشود و اگر بعد از استقرار و عدم مبطل دیگر بخاطرش آمد باز هم صحیح است
لکن اگر مبطل دیگر عمل آمد یا طول بسیار کشید آنوقت باطل است و راه احتیاط
معلوم است مسئله در اینصورتها هرگاه بعد از تامل مظنه برای او
حاصل بشود نیز لازم است که عمل بآن مظنه بکند و مظنه در اینجا حکم یقین را
دارد ولکن احوط اینست که عمل بآن مظنه بشود و بعد از تمام نماز اعاده آن نیز
بشود **مقصد دویم** در بیان جاهائیکه شک باعث بطلان نیست و نماز صحیح
است و احتیاج بچیزی دیگر هم نیست و آنها شش موضع اند **موضع اول** در شک

۵۵ در صورت احتمال شش نماز باطل هرگاه احتمال اقل آن صحیح باشد اقوی بنا بر اقل و احوط اعاده است ک

۳ عمل بمظنه در غیر اخیرتین از رباعیه مشکل است ک

در شک شخص کثیر الشک یعنی کسیکه در عرف او را میگویند که بسیار شک میکند
پس چنین شخص هرگز شک نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز صبح و مغرب و قبل
از اکمال بلکه حکم او اینست که در هر جائیکه در آن کثیر الشک است بنا را میگذارد
بر آنچه بیشتر است و آنچه صحیح است پس در یک و دو بنا بر دو میگذارد و در دو و سه
بنا را بر سه مگر آنکه نمازش دو رکعتی باشد بنا را بر دو میگذارد و در دو و
و چهار بنا را بر چهار میگذارد مگر آنکه سه رکعتی باشد که بنا را بر سه میگذارد
و همچنین هم چیزی که کسی در آن کثیر الشک است قرار بر جا آوردن میگذارد
هرگاه در آن شک نموده و هکذا **مسئله** بدانکه کثیر الشک کسیرا میگویند
که اصل عادت او باین طریق باشد در غالب اوقات یا دو سه نماز متعدد پس
هرگاه عارض شود او را کثرت شک بسبب حالتیکه عارض او شده مانند خوف
و غضب و اغتشاش حواس در مصیبت و اخوان که بزودی زائل میشود مشکل که
حکم کثیر الشک در این جاری بشود **موضع دوم** شک زائل یعنی شکی که
عمل باید بعد زائل بشود یعنی متبدل بشود اعتبار بآن شک نیست توضیح
اشکال اینست که در وقتیکه شک در نماز اتفاق بشود واجب است که اندک
تاملی و تفکری بکند و بعد از آن یکی از چهار صورت متصور میشود اول اینکه
شک او بدل بیقین گردد یعنی یقین میرساند بیکطرف دوم اینکه مبدل
بمظنه بشود یعنی مظنه میکند بیکطرف و حکم این دو صورت اینست که همان
طرف معلوم یا مظنون را میگیرد و نماز را تمام میکند و چیزی بر او نیست
سیم اینکه متبدل بشود بشک دیگر مثل اینکه شک کرد مابین دو و سه و اندکی
که تامل کرد شک کرد مابین سه و چهار در اینصورت شک آخر را که قرار گرفته
میگیرد و بموافق حکم آن رفتار میکند و شک اول که زائل شده اعتبار ندارد

۵۵ گذشت اشکال در عمل بمظنه در غیر اخیرتین از رباعیه ک

ندارد صورت چهارم اینکه بعد از تامل شک بر همان حال باقی بماند و اصلا
تغییری در او نشود در این صورت که برقرار بماند بموافق حکم آن رفتار میکند و
بدانکه لازم است در حین تامل و تروی ساکت نماند و چیزی نخواند و هرگاه بخواند
اکتفا به آنچه خوانده شده نمیتوان کرد و هرگاه اکتفا کرد نماز باطل است هر چند آن
چیزی که خوانده است در موقع باشد[له] موضع سیم شک در نماز جماعت
که اعتبار ندارد باین معنی که هر وقت که امام شک کرد و ماموم شکی ندارد امام رجوع
باو میکند و هر وقت ماموم شک کرد و امام شکی ندارد ماموم رجوع باو میکند و
ظاهر اینست که در هر جا که شک عارض یکی از ایشان بشود میتواند مشغول بشود
تا بمقامی برسد که استعلام ممکن باشد و هرگاه امام و ماموم شک کردند بیک
طریق مثل اینکه هر دو شک کردند ما بین سه و چهار بر هر دو موافق حکم آن شک
رفتار باید بکنند و هرگاه شک بکنند به یک طریقی که هیچ دخلی بشک دیگری ندارد[له]
منفرد میشوند و هر یک بموافق حکم خود رفتار میکنند موضع چهارم
شک در عدد رکعات نافله است و آن باعث بطلان نمیشود هر چند دو رکعتی
یا یک رکعتی باشد بلکه مخیر است ما بین بناء بر اقل یا اکثر مگر آنکه حکم باکثر باعث بطلان
باشد آنوقت اصح را میگیرد و هر چند که اقل باشد و بناء بر اقل مطلقا بهتر است
مسئله هرگاه کسی نافله را بر خود واجب کرد بنذر و مانند آن پس
حکم آن حکم نماز دو رکعتی واجب میشود در ابطال شک یا اینکه هم حکم ادنی
نافله از این حیثیت در او باقی است محل خلاف است و اقوی ثانی نیست لکن احوط
اعاده است موضع پنجم شک در نماز احتیاط چه یک رکعتی باشد
و چه دو رکعتی که هر وقت در آن شکی بشود بنا را میگذارد بر بیشتر مگر اینکه بیشتر
باعث بطلان او بشود در آنوقت بنا را بر کمتر میگذارد و موضع ششم شک

له بلکه اولی صحیح است آنچه خوانده لابد باید خوانده شود تا بر جا خوانده و بموقع اتفاق افتاده است ک

له واما در صور تکرر دخلی داشته باشد مثل اینکه یکی شک دارد ما بین دو و سه و دیگری بین سه و چهار هر دو بنا را بر سه میگذارند یکی اعتناء باحتمالی دو نمیکند و دیگری باحتمال افتادن برازکی مدظله

شک بعد از نماز هیچ اعتباری ندارد بیان نیست و محل بیان نباید گذاشت مقصد سیم
در بیان جاهائی که شک باعث نماز احتیاط میشود و این در چهار صورت است
و همه آنها در نماز چهار رکعتی میباشند صورت اولی شک ما بین دو و سه
در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال دو رکعت اولی پس در این صورت بنا را بر سه
میگذارد و یک رکعت دیگر بجا میاورد و تشهد و سلام را میخواند بعد از سلام
بلا فاصله بقصد وجوب دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا
میاورد و کیفیت نماز احتیاط بعد از این گفته میشود انشاء الله تعالی
قاعده بدانکه مراد از اکمال که در اینجا گفته شد و در بعض صور بعد از
این گفته میشود اینست که دو رکعت اول تمام شده باشند و شک در رکعت
باشد که آیا همان آنها را بجا آورده یا زیاده از آن را و اکمال موافق مشهور
اینست که سر از سجده دوم برداشته باشد و قبل از برداشتن از آن اکمال
نشده لکن اقوی[له] در نظر حقیر اینست که همینکه ذکر واجب در سجده دوم
گفت اکمال سجدتین شده است و همان بنا را که گفتیم میگذارد و هر چند که سر بر
نداشته باشد و هرگاه احتیاط را بخواهند در این صورت بعد از اتمام نماز
و بجا آوردن نماز احتیاط نماز را نیز اعاده کند احتیاطا قربة الی الله
صورت دوم شک ما بین سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار
میگذارد و بعد از اتمام دو رکعت نماز نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا
میاورد صورت سیم شک ما بین دو و چهار بعد از اکمال دو رکعت
بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده بجا میاورد صورت چهارم شک ما بین دو و سه و چهار بعد
از اکمال پس بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام نماز اولا دو رکعت نماز

له بلکه اقوی مشهور است ک

نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا بیاورد **مقصد چهارم**
در جائیکه شک باعث سجدهٔ سهو تنها میشود وان در یک صورتست که
شک باشد ما بین چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار گذارده سلام
میدهد و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا میاورد و بدانکه صورتهای صحیحه
از صور شک همین پنج صورتست که گفته شد و بسیاری از علماء پنج صورت
دیگر گفته‌اند که انها را باین پنج صورت گذشته بر میگردانند اول شک ما
بین سه و پنج در حالت قیام پس قیام را برهم میزنند و بنشینند که در وقت
نشستن شک او ما بین دو و چهار میشود پس حکم دو و چهار را که گفتیم
جاری میکند دوم شک ما بین سه و چهار و پنج در حال قیام پس قیام را بهم زنند
و بنشینند که شک او بر گردد بدو و سه و چهار و بحکم آن رفتار کند بطریقی
که گفته شد سیم شک ما بین چهار و پنج در حالت قیام پس قیام را بهم میزنند
و مینشینند و شک او بر میگردد ما بین سه و چهار و بعد از اکمال سجدتین
که بنا را بر چهار گذاشته سلام میدهد و عمل سه و چهار را بجا بیاورد و بعد
از ان دو سجدهٔ سهو بجا میاورد چهارم شک ما بین دو و چهار و پنج بعد از
رفع راس از سجدهٔ ثانیه که در اینجا موافق حکم دو و چهار و حکم چهار و
پنج هر دو باید عمل کرد یعنی هم دو رکعت نماز احتیاط بکند بسبب دو و چهار
و هم سجدهٔ سهو بکند بسبب چهار و پنج پنجم شک ما بین سه و چهار و پنج
که در اینجا هم موافق حکم سه و چهار و حکم چهار و پنج هر دو رفتار بکند
و حکم همهٔ این پنج صورت باینطوریکه مذکور شد در نظر حقیر بسیار مشکل
و احوط در همهٔ اینها اینست که بعد از اعمالی که گفته شد اعادهٔ نماز را
بکند **خاتمه** در بیان کیفیت نماز احتیاط و مسائل ان اما کیفیت نماز

له
بعید نیست که در این صور باید بنا را بر اقل گذارده و نماز را تمام کند و لکن احتیاط با اعاده را ترک نکند

نماز احتیاط باین طریقست که بعد از نماز بلا فاصله بهمان طریق که در نماز
معتبر است از شرایط نیت میکند که نماز احتیاط نشسته یا ایستاده بجا میاورم
از جهت فلان شک که در نماز ظهر شده کرده‌ام واجب قربة الی الله بعد از ان
تکبیر میگوید و حمد را میخواند اخفاتا هر چند که برای نماز جهریه باشد و
سوره نمیخواند بعد رکوع و سجود و تشهد و سلام مثل نماز بعمل میاورد و قنوت هم ندارد
و اما مسائل ان پس چهار مسئلهٔ مهمه در ان بیان میشود **مسئلهٔ اولی**
هر گاه کسی شک کرد در جائی که باید بنا بگذارد و نماز احتیاط بکند و
چنین نکرد یا عمدا یا بسبب یاد نگرفتن مسائل و نماز را بهم زده معصیت کرده
است و لکن نمازی که بعد از ان اعاده میکند صحیح است **مسئلهٔ دویم**
هر گاه شک کرد و بنا گذاشت و سلام داد لکن نماز احتیاط نکرده و میخواهد
که اعادهٔ نماز کند معصیت کرده است قطعا و نمازی که اعاده میکند مشکل
که صحیح باشد بلی هر گاه فاصله بسیار شده و نماز گذشته یا اینکه از مبطلات
نماز مثل حدث یا عمدا حرف زدن اتفاق شد انوقت نماز ثانی او صحیح است اما
هر گاه سهوا حرف زد عیبی ندارد و هر وقت تکلیف او نماز احتیاط است و احوط
در صورت سابقه اینست که نماز احتیاط را کرده و بعد نماز را اعاده بکند
مسئلهٔ سیم هر گاه بعد از انکه شک کرد و بنا گذاشت و هنوز نماز را
تمام نکرد بخاطرش امد دیگر اعتبار بان بنا نیست بلکه ملاحظه میکند
که اگر نماز او در تمام بودن محتاج بیک رکعت است یا دو رکعت انرا بهمان
نحو تمام میکند و دیگر چیزی بر او نیست و اگر معلوم شد که نماز او تمام است
و زیادتی بجا اورده پس اگر رکوع یا سجدتین یا رکعتی زیاده شده مثل
اینکه در شک چهار و پنج بعد از بناء بر چهار هنوز سلام نگفته دست

دست کیرا و شد که پنج رکعت کرده نماز باطل است اگر زیادتی غیر از اینها
باشد نماز صحیح است و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بقصد قربت میکند
مسئلهٔ چهارم هرگاه بعد از آن که شک کرد و بنا گذاشت و نماز را
تمام کرد و نماز احتیاط هم کرد آنوقت بخاطرش آمد تمام بودن اصل نماز
نماز احتیاط که کرده است نافله حساب میشود و خداوند عالم ثواب نافلهٔ یک
رکعت یا دو رکعت را که کرده باو عطا میفرماید **مسئلهٔ پنجم** هرگاه
بعد از بنا گذاشتن و تمام بجا آوردن نماز احتیاط آنوقت بخاطرش آمد
که اصل نماز ناقص بود مثلاً در شک سه و چهار بنا گذاشت بر چهار و سلام داد و نماز
احتیاط را نشسته یا ایستاده کرد بعد یقین کرد که اصل نماز را سه رکعت کرده در
اینجا اقوی اینست که نماز صحیح است محتاج باعاده نیست هرچند که هنوز در جای
خود نشسته باشد هرچند دو رکعت نشسته را کرده باشد **مسئلهٔ ششم**
هرگاه بعد از نماز احتیاط معلوم شد نقص نماز زیاده از آن قدر که نماز
احتیاط عوض آن باشد مثل اینکه در شک مابین سه و چهار بعد از آنکه بنا
بر چهار گذاشت و نماز احتیاط را هم کرد آنوقت معلوم شد که دو رکعت
کرده است در این صورت هرچند میتوان گفت که آن نماز احتیاط بعوض یک رکعت
حساب میشود پس باید برخیزد و یک رکعت دیگر بکند لکن حکم باین بسیار مشکل
است و احوط اینست که بعد از اتیان بدو رکعت فراموش شده نماز را اعاده
بکند **مسئلهٔ هفتم** هرگاه بعد از نماز احتیاط معلوم بشود که این
نماز احتیاط که کرده زیاده بوده از مقداری که نماز ناقص بوده مثل
اینکه در شک دو و چهار بعد از آنکه بنا را بر چهار گذاشت و سلام داد
و دو رکعت ایستاده را کرد یقین بهم رسانید که نماز را سه رکعت بود در اینجا

در اینجا هرچند که صحت خالی از وجه نیست لکن احوط اینست که یک رکعت ناقصه را
بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند **مسئلهٔ هشتم** هرگاه بعد از — یعنی احتیاط ... نشود
بنا گذاشتن و سلام دادن پیش از نماز احتیاط معلوم او شد که نمازش ناقص
بوده و بوسعت یک رکعت یا دو رکعت سلام داده در اینجا دیگر نماز احتیاط فایده
ندارد و تکلیف او اینست که برخیزد و قدر ناقص را بجا بیاورد و ثانیاً سلام
بگوید و از جهت سلام بیموقع که اول گفته سجدهٔ سهو بجا بیاورد بنحوی که
در مسائل سهو بیان گفته شد **مسئلهٔ نهم** هرگاه در اثناء نماز
احتیاط معلوم بشود که نماز تمام بوده است احتیاج باین نماز نبوده
است و اینجا ظاهر این است که میتواند نماز را برهم بزند و احوط این است
که بقصد نافلهٔ مستحبه آنرا تمام کند و اگر یک رکعت است رکعت دیگر بر آن علاوه — بلکه بر خلاف
بکند که نافلهٔ دو رکعتی بشود **مسئلهٔ دهم** هرگاه در اثناء نماز
احتیاط معلوم بشود نقص نماز پس با اکتفاء با تمام میشود یا حکمی دیگر
هست مسئله محل اشکال است و تحقیق اینست که تفصیل داده بشود باین
طریق که این نماز احتیاط که در آن شروع شده باید که ملاحظه شود آنمقدار — که نماز
ناقص بوده چهار قسم در این ممکنست اول اینکه مساوی باشند در قدر و کیفیت
مثل اینکه در شک مابین سه و چهار بعد از اتمام و شروع بنماز احتیاط یک رکعت
ایستاده معلوم شد در اثناء آن که نماز را سه رکعت کرده پس اصل نماز یک رکعت
ایستاده کم است و نماز احتیاط او نیز یک رکعت ایستاده است در اینجا اقوی اینست
که آنرا تمام میکند و نماز صحیح است دوم اینکه مساوی باشند در قدر نه در کیفیت
مثل اینکه در همین صورت شک سه و چهار بعد از بناء بر چهار و اتمام نماز و شروع
در دو رکعت نماز احتیاط نشسته یقین کرد که نمازش یک رکعت ناقص بوده اینکه بر سر

بر سه رکعتی سلام داده است پس این نماز احتیاط چونکه نشسته است یک رکعت است
لکن کیفیت او مخالف است بسبب اینکه یک رکعت ایستاده فوت شده و اینکه دو رکعت است
بطریق نشستن عمل نماید و اینجا نیز هرچند که قول بلزوم اتمام این احتیاط و
صحت نماز خالی از قوت نیست لکن احتیاط شدید در اینست که بعد از اتمام نماز
احتیاط رکعت فراموش شده را مانند کسیکه رکعتی فراموش کرده بجا بیاورد و
سلام ثانیا بگوید و سجده سهو بکند و بعد از ان احتیاطا نماز را اعاده بکند
سیم اینکه در تعداد مخالف باشند و در کیفیت مثل آن باشد مثل اینکه در شک
ما بین دو و سه و چهار مشغول دو رکعت ایستاده شد بعد یقین کرد که نماز او سه
رکعت بوده است قوی در اینصورت این است که میگوئیم هرگاه این یقین قبل از دخول
در رکوع رکعت دوم نماز احتیاط است آنرا عوض یک رکعت ناقصه قرار دهد
و سلام میدهد نماز صحیح است و هرگاه بعد از دخول در رکوع رکعت دوم است
بعضی حکم فرموده اند که از آنهم بزند و یک رکعت بکند که ترک شده است و لکن قدری
محل تامل است و احوط اینست که چنین کند و بعد اعاده نماز بکند چهارم اینکه
نماز احتیاط مخالف باشد با آن قدری که نماز ناقص شده است هم در عدد و هم در کیفیت
ان مثل اینکه مشغول دو رکعت نشسته بود و یقین کرد که دو رکعت از نماز او
ناقص است و در اینصورت حکم بلزوم منهدم دن این و بجا آوردن دو رکعت که از نماز بجا
نیامده است خالی از قوت نیست و احتیاط با اعاده است **مسئله یازدهم** هرگاه در جائی
که دو نماز احتیاط از او میخواهند ما بین هر دو نماز یقین کرد که نماز او چند
رکعت بوده است پس در این نیز چند صورت هست **صورت اولی**
اینکه یقین بکند بتمامی نماز در اینجا حکم آن از سابق معلوم شد **صورت دوم**
اینکه یقین کرد بناقص بودن نماز بآن مقدار که نماز احتیاط کرده مثل

احتیاط با اعاده در این مسئله و مسئله سابقه ترک نشود

مثل اینکه در شک ما بین دو و سه و چهار بعد از بجا آوردن دو رکعت ایستاده
یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح است و دیگر
احتیاج نیست که دو رکعت نشسته را بکند **سیم** اینکه یقین کرد که نقص
نماز زیاده از آن است که نماز احتیاط که کرده است مثل اینکه بنا بر قول بجواز
تقدیم دو رکعت نشسته بعد از بجا آوردن آنها یقین کرد که نماز او دو
رکعت بوده پس در اینجا میشود که بگوئیم که این دو رکعت نشسته عوض
یک رکعت باشد و یک رکعت دیگر هم بکند و نماز صحیح است لکن این حکم
خالی از اشکال نیست و احوط این است که دو رکعت را که از نماز ناقص
کرده بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند **مسئله دوازدهم**
هرگاه بعد از نماز بر مکلف هم نماز احتیاط واجب شده باشد و هم جزء
فراموش شده مثل سجده یا تشهد که بعد از نماز باید قضا بشوند و هم سجده
سهو بر او باشد آیا کدام یک مقدم اند اظهر این است که اول نماز احتیاط را
باید کرد بعد اجزاء فراموش شده را و هرچند که این اجزاء از رکعت اولی
باشند و بعد از آنها سجده سهوی که از او میخواهند بجا بیاورد و هم چنین
هرگاه از او نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده بخواهند یا نماز احتیاط و
سجده سهو بخواهند و لا احتیاط است و هم چنین هرگاه سجده سهو
و اجزاء فراموش شده بر او باشد اول اجزاء فراموش شده را باید بجا
بیاورد **مسئله سیزدهم** هرگاه کسی نماز احتیاط را فراموش
کرد تا مدتی طول کشید یا محدث شد احوط این است بعد از بجا آوردن
شرایط نماز نماز احتیاط را بکند بعد نماز را اعاده نماید **مسئله چهاردهم**
هرگاه کسی بعد از نماز یقین کرد که در نماز یکی از صورتهای صحیحه شک بر

این احتیاط ترک نشود

برای او اتفاق نشده لکن نمیداند که کدام یکی بوده است و خالی نبود از حکم
کدام یک باید رفتار کند حکم این صورت این است که دو رکعت نماز احتیاط
میکند ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بنا بر همهٔ صور نماز او صحیح
میشود و راه احتیاط واضح است اما هرگاه یقین دارد باصل شک و نمیداند
که از صورتهای باطله بوده یا از صورتهای صحیحه بوده و کدام بوده در اینجا احوط
این است که آن طریق که گفتیم بکند بعد نماز را احتیاطا اعاده کند مطلب پنجم
از شکیات در بیان شک در توابع نماز است و در آن سه مقصد است مقصد اول
شک در نماز احتیاط یا در اصل بجا آوردن آن یا در رکعات آنست یا در افعال آنست
پس در این سه مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه شک کرد در بجا آوردن نماز
احتیاط پس هرگاه هنوز در جای خود نشسته و منافی بعمل نیامده ظاهر این است که
اتیان بآن لازم است و هرگاه برخواسته و منافی بعمل آمده لکن وقت آن نماز
باقیست حکم باینکه اعتنا نکند باین شک خالی از قوت نیست لکن احوط اینست
که آنرا بعد از ملاحظهٔ شرایط بجا بیاورد و اما هرگاه وقت آن نماز گذشته
دیگر اعتنائی بشک نمیکند و هر چند که هنوز منافی بعمل نیامده باشد
مسئلهٔ دویم هرگاه شک در افعال نماز احتیاط کرد بعضی از علما
گفته اند که محل نمیگذارد و بنا بر اتیان میگذارد مطلقا لکن اقوی اینست که
اگر در همان محل است آنرا بجا میآورد و اگر گذشته محل نگذارد مسئلهٔ سیم
در شک در رکعات نماز احتیاط است و حکم آن سابقا در مسائل گفته شد
که بنا را بر اکثر و اصح میگذارد بطریقی که بیان شد مقصد دویم در شک
متعلق باجزاء فراموش شده است هرگاه شک کرد که آیا تشهد یا سجدهٔ فراموش
شده را بعد از نماز بجا آورده ام یا نه پس حکم آن مانند شک در بجا آوردن نماز

احتیاط باعاده و اترک نکند ک

و اعاده نماز هم بجا آورد ک

نماز احتیاط است هرگاه شک در جزئی از آنها کرد و داخل جزء دیگر نشده محل
نگذارد مقصد سیم در شک در سجدهٔ سهو است و در آن سه مسئله است
مسئلهٔ اولی اینکه شک بکند که آنرا بجا آورده ام یا نه ظاهر اینست
که آنرا بجا بیاورد و هر چند که منافی بعمل آمده باشد و طول کشیده باشد و از جای
خود برخواسته باشد و لکن هرگاه بعد از وقت باشد ظاهر اینست که اتیان
لازم نیست مسئلهٔ دویم اینکه شک بکند در اثناء آن در عدد سجده
که آیا یک سجده کرده ام یا دو سجده و حکم در آن اینست که باید بنا بر بیشتر
بگذارد و پس در شک ما بین یک سجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام
میکند و چیزی بر او نیست و احوط اعادهٔ آن دو سجدهٔ سهو است و اما شک
ما بین اقل و اکثری که زاید باشد مثل شک ما بین دو سجده و سه سجده در اینجا
بنا را بر دو میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست مسئلهٔ سیم
اینکه شک میکند در فعلی از افعال آن مثل اینکه نمیداند که
ذکر خوانده یا نه یا تشهد خوانده یا نه در اینجا نیز بعضی
حکم کرده اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن
اقوی اینست که هرگاه هنوز در محل
است بجا میآورد و هرگاه
داخل جزء دیگر
که بعد از آن
است شده محل نگذارد تمت

بالخیر و السعادة کتبه العبد الجانی
محمد حسن الکلپایگانی
سنه ١٣١٨

بلکه لازمست ک

بلکه احوط است ک

بسم الله الرحمن الرحیم

حسب الأمر
جناب مستطاب شریعتمآب
افتخار الحاج حاجی ملا ذوالفقار
بخارائی ادام فضله و زید توفیقه
بمباشرت جناب محامد
نصاب سنی الالقاب آقا
میرزا محمد کتابفروش خوانساری الشهیر بمقدس
زید توفیقه در دار الخلافه طهران در مطبعه
عالیجاه میرزا علی اصغر باسمه چی
خلف مرحوم میرزا
حبیب الله بزیور طبع
آراسته شد التماس دعا از
مؤمنین دارم
فی سنه ۱۳۱۶





